# كتاب ابواب الهدى

للعلامة الفهامه العالم بالمعارف الالهيه
ومبين مخالفتها مع العلوم البشرية اليونانيه

## آية ا... العظمى
## الميرزا مهدى الاصفهانى

و له كتاب كبير مسمى بمعارف القرآن فى بيان فساد مبانى
الفلسفة والتصوف والعرفان التى جائت من اليونان
مستدلة بالايات والروايات

---

## وكتاب مصباح الهدى

فى زبدة اصول فقه الاسلام

## وكتاب المعاريض والتوريه

فى كلمات الائمه لاستباط الاحكام الشرعيه

## وكتاب غاية المنى

فى بيان حقيقة الصلاة و النتيجة العظمى الحاصلة منها

## و رسالة فى الكر

---

## وكتاب اعتقادات الاسلام

و طريق التقرب الى ا... فى الاخلاق و الصلاة والاذكار
فى الاسلام بقلم العلامه المجلسى

## وكتابة الفيض فى آخر عمره

فى التبرى عن الفلسفه و التصوف

نام کتاب : ابواب‌الهدی

مترجم و ناشر : سید محمد باقر نجفی یزدی

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

چاپ : چاپخانه سعید

تاریخ انتشار : مهرماه ۶۴

نوبت چاپ : چاپ اول

# توجه فرمائید (۱)

حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود: بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۱۶ / سفینة البحار ج ۲ ص ۴۴۶

رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ قُم، یَدعُو النّاسَ اِلَی الْحَقِّ. یَجتَمِعُ مَعَهُ قَومٌ کَزُبَرِ الحَدید، لا تُزِلُّهُم الرِّیاحُ العَواصِف، وَلا یَمِلُّونَ مِنَ الحَرب، وَلا یَجبُنُونَ، وَعَلَی اللهِ یَتَوَکَّلُونَ، وَالعاقِبَةُ لِلمُتَّقین.

مردی از سرزمین قم بپای خیزد، مردم را بحق فرا خواند و گروهی با او بپای خیزند که همچون قطعات آهن استوار باشند و گردباد های تند آنان را نلغزاند، و از جنگ و نبرد خسته نشده و ترس بخود راه ندهند، و بر خداوند توکل کنند و پیروزی نهائی از آنِ تقوی پیشگان است.

ای برادر مسلمان دیدی چگونه رهبر عالیقدر جمهوری اسلامی ایران آیة الله بزرگ حضرت روح الله الخمینی روحی فداه با مردم فداکار ایران برای سرافرازی قرآن و مسلمانان قیام کردند اگر دین و انصاف داری حمایت کن و گرنه در دنیا و در آخرت سخت پشیمان خواهی شد

و من فرزندم سید حسن نجفی یزدی را در این راه داده ام شهید شده

سید محمد باقر نجفی یزدی

۱۳۵۷/۵/۲۶ روز عاشورا در قم

# بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

## ترویج فلسفه و تصوّف بچه منظور بوده

گرفتاریهای شیعه از جهت دسیسه‌های بنی‌العباس بوده که چون دیدند بنی‌امیه برای نابود کردن اهل بیت پیغمبر دست بشمشیر زدند و بکشتن و اسیر کردن ایشان، رسوای جهان شدند و مورد تنفر خاص وعام گردیدند

بنی‌عباس بنا گذاردند بطور دیگری اهل بیت پیغمبر را از بین ببرند، علوم پیچ در پیچ فلسفهٔ یونان را در بین مسلمین رواج دادند تا آنکه بوسیلهٔ سرگرم کردن مسلمین بآن علوم، و جههٔ علمی اهل بیت را از بین ببرند، و از طرف دیگر چون صوفیه در آن زمانها تظاهر بزهد و بی‌اعتنائی بدنیا داشتند بنی‌عباس، صوفیه را ترویج میکردند که از وجههٔ زهد و تقوای اهل بیت در نظرها بکاهند، و کار این دسیسه و ترویج

فلسفه یونان وتصوف، بجائی رسیده که تا اکنون هم بعض مخلصین ائمه اطهار علم حقیقی را همان علوم باطله وفاسدهٔ فلسفه یونان وعرفان صوفیه میدانند. و درمجالس رسمی آنها را میخوانند ودرس میدهند ودرس میگیرند وتوجه کامل نمی‌کنند که اینهمه فرمایشات ائمهٔ طاهرین علیهم السلام موجود است که باشرح و بیان، بطلان قواعد فلسفه و تصوف را ظاهر کرده‌اند، و پیغمبر اسلام هم مرجع بعدازخود رافقط قرآن وعترت خود قرارداده، نه علوم فلسفه وتصوف، ولی افسوس که دسیسه دشمن، چنان کارخود را کرده که تااکنون بعضی ازمخلصین اهل بیت هم بی‌اعتنای بکلمات ائمه اطهار شده اعتناء نمی‌کنند، یادست بتأویل وتوجیه زده کلمات بابرکات ایشان راهم باهزاران زوروفشار، حمل بر کلمات فاسدهٔ فلسفه وتصوف می‌کنند، و نمیدانند که این کار خیانت بزرك است

## برای چه خلفاء جور فلسفه را ترویج کردند

علامه مجلسی اعلی‌الله مقامه درجلد ۱۴ بحارالانوار درآخر باب معادن وجمادات میفرماید، این جنایت بردین اسلام وشهرت ونشردادن کتابهای فلاسفه دربین مسلمین از بدعتهای

خلفاء جَوربوده (یعنی بنی‌العباس) که دشمن با امامان دین اسلام بوده‌اند وباین منظور مطالب فلاسفه و کتب آنها را بین مسلمین رواج دادند که مردم را ازامامان (برحق) و از شریعت روشن اسلام (کـه روش ائمه اطهـار علیهم‌السلام بوده) منصرف و رو گردان سازند (یعنی مردم را مشغول مطالب پیچ‌درپیچ فلاسفه نمایند تاازاحتیاج بعلم آل‌محمد منصرف شوند، وسرگرم افکارپریشان فلاسفه‌گردند)

(مؤلف گوید پناه میبریم بخدا از شر دشمنان اهل بیت نبوت وغفلت ما که هیچ‌گونه بیدار نمیشویم)

## چه زمان علوم فلسفه دراسلام پیدا شد

(تتمه کلام علامهٔ مجلسی) وبرهمین مطلب دلالت دارد، آنچه صفدی درشرح لامیة‌العجم ذکر کرده که چون مأمون (عباسی) بابعضی ازپادشاهـان نصاریٰ صلـح کـرد و گمان می‌برم که پادشاه جزیرهٔ قبرس باشد، از آنها طلب کرد کـه مخزن و کتابخانه کتب یونان را دراختیار اوبگذارند و آن کتابها درخانه‌ئی جمع بـوده وهیچ کس را بآن راهـی نبود

پس پادشاه، مخصوصین خودرا که صاحب‌رأی نیکو

میدانست جمع کرد، وبا ایشان مشورت نمود، تمامی رای دادند که آن کتب‌را دراختیارمأمون نگذارد ونزد او نفرستد مگریکنفر ازآنها که‌گفت این کتب را نـزد ایشان بفرست (چون این‌کار بضرر وشکست آنها تمام می‌شود) زیرا این علوم (یعنی فلسفه) داخل هیچ دولت شرعیـه (یعنی پیروان پیغمبران) نشده‌مگرآنکه آنها را بفسادکشانیده و اختلاف دربین علماء آنها ایجادکرده‌است انتهی

## روایة درمذمت تمایل بفلسفه وعرفان

چون اغلب واکثرمبانی فلسفه یونان و مبانی عرفان تصوف وبلکه همهٔ آنها من‌الصدر الی‌الساقه مخالف ومباین یادین اسلام وقرآن است علاوه برآنکه ائمه طاهرین همه جا مخالفتهای آنرابیان کرده‌اند، مذمت‌کاملی‌هم ازمتمایلین بـآن فلسفه وتصوف نموده‌اند ازآنجمله این‌روایت است

حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمایشاتـی برای ابوهاشم جعفری فرمودند تا رسید باینجا (علمائـهم شرار خلق‌الله علی وجه الارض لانهـم یمیلون الـی‌الفلسفة والتصوف وایم‌الله انهم من‌اهل‌العدول والتحرف ببالغون

فی حب مخالفینا ویضلون شیعتنا و موالینا فان نالوا منصباً لم یشبعوا عن الرشا وان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین والدعاة الی نحلة الملحدین فمن ادرکهم فلیحذرهم ولیصن دینه وایمانه . فی سفینة البحار عن السید المرتضی

## ترجمه روایت مذمة متمایلین بفلسفه و تصوّف

درضمنِ حدیثی که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مذمت از اهل آخرزمان می کردند فرمودند دانشمندان آنها بدترین خلق خدایند دو روی زمین بجهت آنکه آنها تمایل پیدا می کنند بفلسفه (یونان) وصوفیه و قسم بخدا که این دانشمندانند کسانی که از حق عدول نموده و آنرا تغییر وتبدیل داده‌اند، ایشان اصرار می کنند درمحبت مخالفین ما (که اهل فلسفه وصوفیه هستند) و گمراه می کنند شیعیان و دوستان مارا (یعنی بدرس گرفتن ودرس دادن مطالب فلسفه وتصوف و دور کردن آنها را از آیات وروایات ومرام ما اهل‌بیت) اینهایندکه اگربمنصبی برسند ازرشوه سیر نمی‌شوند واگرمردم آنها را واگذارند وباطراف آنها نروندآنوقت بریائی عبادت خدا می کنند

آگاه باشید که این گونه دانشمندان (متمایل بفلسفه وتصوف) دزدان راه ایمان و دعوت کنندهٔ مردم بسارث (و باقیمانده کفریات) ملحدین و بی‌دینان میباشند، هر کس به‌آنها برسد ازآنها درحذرباشد ودین و ایمان خود را از (شر) آنها محفوظ نگه دارد

مؤلف گوید اگر کسی‌طالب حق باشد وخدا او را بنور ایمان تأیید کرده باشد همین‌یك روایت او راکفایت میکند، در صورتی که همین یك روایت هم نیست و اگر کسی قلبش بسته وطبع‌شده و مصداق طبع الله علی قلوبهم واقع شده باشدصدروایت‌هم که باشدبقلب اوتأثیر نخواهد کرد

## اشعار شیخ بهاءالدین درمذمة فلسفه

ای کرده بعلم مجازی خو
نابرده ز علم حقیقی بو
سرگرم بحکمت یونانی
دل سرد ز حکمت ایمانی
یك در نگشوده ز مفتاحش
اشکال افزوده ز ایضاحش

راهی ننموده اشاراتش
دل شاد نشد ز بشاراتش
تا کی ز شفاش شفا طلبی
و از کاسه زهر دوا طلبی
تا کی بهزار شعف لیسی
ته مانده کاسه ابلیسی
سؤرالمؤمن فرموده نبی
از سؤر ارسطو چه می‌طلبی
سؤر آن‌جوی که درعرصات
بشفاعت او یابی درجات
تا چند ز فلسفه در لافی
وین یا بس ورطب بهم بافی
رسوا کردت در بین بشر
برهان ثبوت عقول عشر
در کف ننهاده بجز بادت
برهان تناهی ابعادت
علمی که مطالب آن این‌است
توبدانکه فریب‌شیاطین‌است

تا چند دواسبه همی تازی
تا کی به‌مطالعه‌اش نازی
این‌علم دنی که‌تورا جان‌است
فضلات فضائل یونان است
تا چند ز غایت بی دینی
خشت کتبش بر هم چینی
تو پشت بکتاب خدا دادی
و اندر پی آن‌کتب افتادی
نی رو بشریعت مصطفوی
نی رو بحقیقت مرتضوی
نی بهره زعلم فروع واصول
شرمی بادت ز خدا و رسول

## فلسفه یونان با قرآن واسلام مخالف است

البته‌ده‌ها مطلب است که اهل‌فلسفه وصوفیه مخالف باقرآن واسلام وائمه طاهرین بهم بافته و گفته‌اند ویکی از ازآنها مطلب اتحاد مشیة وعلم خدای تعالی است که ما بعض روایات آنرا دراین کتاب نوشتیم وبصراحت ائمه

اطهار علیهم‌السلام بیان کردند که علم خدا عین ذات خدا وقدیم است ولی اراده ومشیة‌خدا صفت فعل وحادث‌است وغیر علم است ولی‌متفلسفین چون بکلمات فلاسفه تخدیر شده‌اند اعتنائی بعلوم اهل‌بیت نکرده بصراحة گفته‌اند علم ومشیة خدا یکی است

ولیکن‌بعضی‌ازعلمای باتقوی وفهمیده که‌نتوانسته‌اند ازجهة تقوی از کلمات ائمه طاهرین اعراض کنند مانند عالم بزرگوار فیض‌کاشانی علیه‌الرحمه که ازیك طرف قواعد فلسفه‌افکار اورا بخود مشغول کرده‌ونمیتوانسته از آنها صرفنظر کند وازطرف دیگر ایمان بائمه اطهار علیهم السلام وکلمات ایشان داشته، لذا آمده بین‌کلمات فلاسفه وائمه طاهرین مطلب‌تازه‌ئی ایجادکرده میگوید مشیة خدا دووجهه‌دارد ودوتااست یکی عین علم وعین ذات خدا است و دیگری حادث و از صفات فعل خدا است ،

درصورتیکه حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام صریحا فرموده الله المشیة والارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله عزوجل لم یزل مریدا شائیا فلیس بموحد (ازکتاب توحید صدوق) ولی‌فیض

نتوانسته به تبعیت ائمه ازقواعد فلاسفه تخلص بجوید و یکسره پیروی پیشوایان دین کند. ولی بعداً از پیروی آنها بر گشته‌است و کاملاً اظهارپشیمانی از فلسفه و تصوف کرده

## فیض آخر از فلسفه و تصوّف نجات یافته

جناب مولامحسن فیض کاشانی صاحب کتاب تفسیر صافی وصاحب کتاب وافی و کتابهای بسیار دیگر که از فحول علماء نامی شیعه بشمار است اگرچه عالمی فقیه واهل تفسیر وروایت بوده ولیکن روزگاری غوطه‌ور، در کلمات فلاسفه و حکماء و قواعد صوفیه‌هم‌بوده و اغلب کتابهائی که نوشته وفعلا موجود است حتی تفسیرصافی خالی ازمطالب فلاسفه وصوفیه نیست آنهم از جهت انس بتعلیمات پدرزن خود آخوند ملاصدرا شیرازی و غیره بوده است

ولیکن چون خدا درقرآن مجید درسوره عنکبوت آیه ۶۹ وعده فرموده، والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی کسانی که درراه ما (برای رسیدن بحقیقت) کوشش کنند البته‌البته ماآنهارا براههای (صحیح) خودمان‌هدایت

خواهیم کرد، وخدا می‌داتسته که درقلب فیض جزحقیقت جوئی چیزی نبوده، هدایت خاصه‌ئی‌شامل ایشان شده از هردو طریقهٔ فلسفه و تصوف برگشته، از آنها اظهار تنفر و پشیمانی کرده‌است چنانکه کلمات‌ایشانرا بعدازاین‌میخوانی

## پشیمان شدن فیض ازفلسفه و تصوّف

درابتدای رسالهٔ (انصاف) که جناب مولا محسن فیض اعلی‌الله مقامه‌الشریف دراواخر عمر خود بفارسی نوشته است میگوید (چنین گوید مهتدی بشاه راه مصطفی محسن‌ابن مرتضی که درعنفوان شباب، چون‌درتفقه دردین وتحصیل بصیرت دراعتقادات و کیفیت عبادات‌بتعلیم ائمه معصومین‌علیهم‌السلام آسودم‌چنانکه‌درهیچ‌مسئله‌ئی محتاج بتقلید غیرمعصوم نبودم

بخاطررسید که درتحصیل معرفت اسراردین وعلوم راسخین نیزسعی نمایم شاید نفس کمالی‌یابد، لیکن چون عقل را راهی بآن نبود، ونفس را درآن مایهٔ ایمان که بود، دری‌نمیگشود، وصبربرجهالت‌هم‌نداشت‌وعلی‌الدوام مرا رنجه میداشت

بنابراین چندی درمطالعهٔ مجادلات متکلمین خوض مینمودم وبآلت جهل درازالت جهل ساعی بودم و طریق مکالمات متفلسفین را نیزپیمودم ویك‌چند، بلندپروازیهای متصوفه را دراقاویل ایشان دیدم ویك چند، در رعونتهای من عندیین گردیدم تاآنکه گاهی درتلخیص سخنان‌طوایف اربع کتب ورسائل مینوشتم (تاآنجاکه گوید) بدون آنکه همه را تصدیق کرده باشم. یا همه‌را تأیید کنم، بلکه‌مطالب آنهارا نقل کردم وبرسبیل تمرین مطالبی نوشتم

ازمجموع گفتار آنها چیزی که عطش مرا فرونشاند یا بیماریم‌را درمان کند نیافتم، تاجائیکه برخویشتن ترسیدم پس بخدا پناه بردم تامرا بحقیقت نائل‌گرداند وبگفتهٔ امیر مؤمنان علیه‌السلام که میگوید، أعذنی اللهم ان استعمل الرأی فیمالایدرك‌قعره‌البصر ولایتغلغل فیه‌الفکر(یعنی‌خدایا پناه میبریم بتو که رأی بدهم درچیزی که چشم عقل عمق آنرا درك نمیکند وفکرهم هرچند بمشقت باشد درآن راه نمیابد) بدرگاه‌خدانالیدم وسرنوشت‌خودرا بذات‌مقدسش سپردم

خدای مهربان نیزببرکت دین پایدارش مرارهنمون

گردید تا دراسرار قرآن‌مجید واحادیث سرورانبیاء وائمهٔ هدی‌صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین درست‌بیندیشم وبقدرحوصله ودرجهٔ ایمانم ازقرآن وحدیث چیزها بمن آموخت، دلم اطمینان یافت ووسوسهٔ شیطان را ازمن دور کرد، خدا را شکرکه مرا بحقیقت نائل گردانید (تمام شدکلمات جناب فیض‌کاشانی اعلی الله مقامه)

جالب این است‌که این سخنان حکیمی است که عمری را درراه‌کسب فلسفه یونان وتصوف وعرفان طی کرده ودورهٔ‌کامل علوم عقلی‌را دیده ، تا آنکه بعداً بگفتهٔ خودش ملتفت شده‌که ازقواعد وکلمات آنها دَردی‌درمان نمیشود وحقیقتی ظاهرنمیگردد پس پناه بخدا برده و خدا اورا بسرچشمهٔ حقیقی دانش واقعی یعنی قرآن و احادیث معصومین‌علیهم‌السلام رسانیده است، چقدربجا است‌که آیندگان ازقضایای گذشتگان درس بگیرند و از راهی نروند‌که دیگران رفته وپشیمان برگشته‌اند وعمرگذشته را ضایع کرده‌اند و ملتفت باشندکه ضایع کردن حقایق دین اسلام و مخلوط‌کردن آن بمطالب فاسدهٔ فلسفه وکفریات صوفیه، که همه ضد قرآن است، گناه بسیار بزرگی است

# بازاظهار پشیمانی فیض از فلسفه و عرفان

ودر کتاب قرة العیون که درسنه ۱۳۷۸ هـم بچاپ رسیده جناب فیض کاشانی اعلی‌الله مقامه که نویسنده تفسیر صافی‌است، میگوید، اعلموا اخوانی، هداکم‌الله کماهدائی انی مااهتدیت‌الاپنورالثقلین ومااقتدیت‌الابالائمة‌المصطفین وبرئت الی‌الله مماسوی هدی‌الله، فان‌الهدی هدی‌الله، نـه متکلمم و نه متفلسف ونه متصوفم و نه‌متکلف ، بلکه مقلد قرآن وحدیث پیغمبر وتابع اهل‌بیت آن سرور، ازسخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول وکرانه و از مـا سوای قرآن مجید وحدیث اهل‌بیت وآنچه باین دو آشنا نباشد بیگانه، من هرچه خوانده‌ام همه ازیاد من‌برفت، الاحدیث دوست که تکرارمیکنم (تمام شد سخن جناب فیض)

ملاحظه کنیدفیض میگویدمتکلم ومتفلسف‌ومتصوف ومتکلف نیستم وازسخنان حیرت افزای آنهاملول وکناره گیرم‌بدانید که علم کلام‌آن‌است که‌اصول اعتقادات اسلامی را باقواعد فلسفه یونانی بهم آمیخته درآن سخن میگویند وعلم فلسفه یونان قواعدی است که یونانیان قدیم بآراء و

افکار بشری در آن سخن گفته‌اند واغلب آنها فاسد وباطل ومخالف ادیان‌همهٔ انبیاء میباشدمانندقاعدهٔ (الواحدلایصدر عنه‌الاالواحد) وخلقت عقول عشره، وبحث ماهیة و وجود وهمسنخ وهمجنس دانستن وجود خدا وخلق با اختلاف دردرجات ضعف وشدت وغیراین مطالب

واهل تصوف اصول اعتقادات واعمال آنهابرمبنای وحدت وجود وموجود است که مخالف دین اسلام وتمام ادیان انبیاء وکفرمحض است، ومتکلف کسانی هستندکه برأی ونظرخود دردین خدا سخن میگویند بدون دلیلی از قرآن وعترت،جناب فیض میگوید ازسخنان این طوایف اربع ملول وبرکنارم یعنی همه را خواندم و دیدم ولی‌از آنها بیزارم درآخر میگوید من هرچه ازآنها خوانده‌ام و سالها سرگرم بآن بودم همه را رها کردم وازیاد بردم‌فقط پیرو قرآن وحدیث پیغمبر وامام میباشم،

## برای توجه طلاب علوم دینی

چقدربجا است که ماطلاب علوم‌دینی‌وسایرمردمان چشم بصیرت بازکنیم ودرعواقب احوالات جناب فیض

کاشانی وامثال ایشان بنگریم وازاول براهی نرویم که در آخر،چنین پشیمانی داشته‌باشد وعلاج عمر گذشته وکتاب نوشته را نتوان کرد

کلمات گذشته جناب فیض کاشانی راکه خواندید ودیدید که چگونه ازگذرانیدن‌عمردرراه تحصیل علم کلام وفلسفه و تصوف پشیمان است واظهار داشت که فهمیدم آنها دردی‌را درمان‌نمیکنند، وبلکه دربارهٔعلم کلام فرمود من مدتی درمطالعهٔ مجادلات متکلمین خوض مینمودم و بآلت جهل در ازالت جهل ساعی بودم، البته دربارهٔ علم کلام که قسمتی متکی به‌آیات وروایات است ولی‌ممزوج بقواعد فلسفه یونان است چنین میگوید چه برسد بقواعد خالص فلسفه و چه برسد بمطالب کفرآمیز تصوف مانند مطلب وحدت وجود وموجود

این کلام کسی نیست که ازدور و نفهمیده سخنی بگوید این کلام کسی است که عمری درضمن فقه و اصول دردریای مطالب فلسفه وعرفان شناوربوده ولیکن ببرکت تضرع بخدا ورسول وائمه، خدا اورا نجات داده ولی کتابهائی که بمبنای فلسفه وعرفان نوشته و اکنون بآنها

راضی نیست ودردسترس دانشمندان و مردم است با آنها چه‌میتواندبکندا گربعدازپشیمانی‌عمری‌داشت،اصلاح‌میکرد

## شکایت ازمحصلین علوم فلسفه وعرفان

جای بسیارتعجب است از بعض معلمین ومحصلین علوم دینیه که خود را تابع قرآن واهل‌بیت پیغمبر میدانند وبرای ترویج‌دین‌اسلام واهل‌بیت تحصیل وتدریس‌میکنند و هنوز کاملا اعتقادات دینی خودرا از مدارك قرآن و فرمایشات اهل‌بیت نبوت که تبعیت آن دو دستور پیغمبر اسلام‌است‌محکم‌نکرده‌بلکه‌هنوزبعضی بآن مطالب نرسیده شروع میکنندبخواندن‌کتب متفلسفین وعرفاء مانندمنظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری وکتاب اسفار ملاصدرا وامثال‌آن وگمان میکنند علم بحقایق واصول دین دراین قواعداست غافل ازآنکه این قواعد چنان ایشانرا ازحقیقت قرآن و اهل‌بیت نبوت دور میکند وذهن حقیقت فهم آنهارا کور میکندکه اگربعداً صدآیه وروایت هم برخلاف مطالب فلسفه‌وعرفان‌صوفیه ببینند اعتناء نمی‌کنند و همه را حمل برهمان مطالب فاسده میکنند، مگر خدا ایشانرا نجات‌دهد

و البته در بین صدنفر از آنها شاید یکنفر نجات پیدا کند مانند جناب فیض وامثال ایشان که درآخر عمرپشیمان شده ورسماً بیزاری ازآن جسته است چنانکه درفصلهای قبل خواندی اکنون تو که دراول عمرواول فصل جوانی‌هستی راهی‌را بگیر که خطر گمراهی و یا پشیمانی نداشته باشد راهی مرو که دیگران رفته وپشیمان برگشته‌اند، من‌جرب المجرب حلت به‌الندامه.

## نصیحت علامه مجلسی اعلی‌الله مقامه

علامه مجلسی درکتاب عین‌الحیاة در اصل دوم که راجع بشناسائی خدا است میفرماید ، چرا بر خود رحم نمیکنی ودین خود را که مایهٔ سعادت ابدی تو میباشد در معرض چنین مخاطره میگذاری که بیك احتمالی نجات داشته باشی وبصدهزاراحتمال مستحق خلود درجهنم‌باشی اگربکسی بگویندکه چاه سرپوشیده در راه است اگر چه اعتماد بسخن آن گوینده نداشته باشد، به‌آن راه نمیرود و ازراه بی‌خطرمیرود

خدا پیغمبرش‌رافرستاده‌وفرموده ،ما آتاکم‌الرسول

فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا، هرچه آن پیغمبر برای شما آوردعمل کنید وازآنچه شمارا نهی کرد ترك کنید وپیغمبر (اسلام صلی‌الله علیه وآله) فرمود من ازمیان شما میروم و دوچیز (گران‌قیمت) عظیم درمیان شمامیگذارم اگربه‌آنها تمسك جوئید ومتابعت ایشان نمائید هرگز گمراه‌نمیشوید یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت من است و این دوتا از یکدیگرجدانمیشوند تانزدحوض (کوثر) برمن واردشوند ومعانی کتاب‌خداراهم‌اهل‌بیت‌بیان فرموده‌اند و گفته‌اندکه ما ازمیان شما میرویم ولی‌احادیث ما درمیان‌است رجوع براویان احادیث ماکنید، پس ائمه(اطهار علیهم‌السلام) چه تقصیر دراحکام اصول وفروع دین‌تو کرده‌اندکه‌تورجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و درکلام ایشان نظر نمیکنی (کلام علامهٔ مجلسی تمام شدلازم است در آن دقت کنید)

## ما شیعیان باید ازخود گله داشته باشیم

ما شیعیان گله‌مندیم ازاهل‌سنت که باآنهمه روایات که خودشان ازرسول خدا نقل کرده‌اندکه آنحضرت امت خودرا امر کرده بتمسك به‌ثقلین، کتاب خدا وعترت خود

پس چرا خودشان عمل نمیکنند و پیروی عترت را کنار گذارده‌اند، اما سزاوار است که ما بیشتر از خودمان گله کنیم که ماهم با وجود آنکه عقیده داریم عترت پیغمبر یعنی ائمه دوازده‌گانه‌ازهمه‌دانشمندان‌عالم‌داناترند وپیغمبر اسلام‌امرفرموده فقط اطاعت و پیروی آنها کنیم و ازایشان تعلیم‌بگیریم ودرهرموضوع دینی‌هم‌فرمایشات کافی ووافی دارند وهیچ موضوعی‌را فروگذار نکرده‌اند بطوری که در روایات اهل‌بیت است که هرچه ازاین خاندان صادرنشده باطل‌است، معلوم میشود اطمینان کامل دارند که هرچه‌امت بآن احتیاج دارند بیان فرموده‌اند و فروگذار نکرده‌اند، وخدا هم دین خودرا ناقص ومحتاج بفلسفه یونان وبه‌بیان دیگران نگذارده است، دراین‌صورت چرا ما فریب دشمن را خورده مغلوب سیاست خلفاء عباسی شده بفلسفه یونان وعرفان صوفیه چسبیده‌ایم وگمان میکنیم اینها مطالب عالیه علمیه‌ئی است ولی غافل از آنکه مطالب عالیه علمی را اهل‌بیت نبوت بطورسهل وساده‌بیان فرموده‌اند، نه‌بعبارت قلمبهٔ مشکل برای آنکه سهل‌التناول باشد، بقول شاعر آب درکوزه وماتشنه‌لبان میگردیم، یار

یار درخانه وما گرد جهان می گردیم،

آیا گمان میکنید این مطالب کتاب اسفار ملاصدرا یامطالب کتاب منظومهٔ حاج ملاهادی را امیرالمؤمنین و امام صادق و سایر ائمه‌علیهم‌السلام نمیدانسته‌اند که بیان نکرده‌اند یا آنکه همانطور که همه‌چیزرا میدانسته‌اند اینها را هم میدانسته‌اند ولی میدانسته‌اند که اغلب آنها باطل و مزخرف و کفریات است وصد آنرا بیان فرموده‌اند

آیا این قاعده فلسفی صحیح است،الواحد لایصدر منه‌الاالواحد، یعنی خدا نمی‌تواند تمام موجودات مادی‌و معنوی را باهم خلق کند خدا فقط عقل اول را خلق کرده و عقل اول عقل دوم را خلق کرده وهمچنین تا عقل دهم آن وقت عقل عاشر فلکیات ومادیات را آفریده است این کلمات

وآیا این‌مبنای صوفیه صحیح است که قائلند بوحدت وجودوموجود ومیگویند تمام‌عالم جز یك وجود بیش نیست وآنهم خدا است ولی‌این موجودات که‌میبینی همه همان وجودخدایند که تنزل کرده وباین صورتهابیرون آمده است ومثنوی دراین باره می‌گوید، هرلحظه بشکلی بت عیّار برآمد، دل بردونهان شد هردم بلباس دگر آنیار

برآمد، گه پیرو جوان شد، گه نوح شد و کرد جهانرا بدعا غرق، خود رفت بکشتی، گه گشت خلیل وبدل نار برآمد، آتش گل از آن شد، الی آخر

آیا بعد از آمدن دین اسلام و قرآن و فرمایشات پیغمبر اسلام و فرمایشات ائمه اطهار، اینگونه مزخرفات و کفریات جای مذاکره و تعلیم و تدریس دارد البته کسی که مراجعه بکلمات اهل بیت نبوت نمیکند گرفتار این خرافات میشود هر که گریزد ز خراجات شاه، بار کش غول بیابان شود، کسی که کلمات قرآن و امیرالمؤمنین را گوش نمی‌دهد و دنبال فلسفه و عرفان صوفیه میرود جزای اوهمین است که کفر و شرك خالص را توحید خالص تصور کند و پیروی از مرامی کند که بت‌پرستی را خدا پرستی بداند، چنانکه محمود شبستری که از رؤساء صوفیه است در کتاب گلشن راز، در مقام بیان توحید، بی‌پرده میگوید، مسلمان گر بدانستی که بت چیست، بدانستی که دین در بت‌پرستی است، اف بر این توحید و خداپرستی که اینها درست کرده‌اند و ده‌ها مثل این مطلب باطل و کفر در کتاب فصوص الحکم محیی الدین اعرابی هم موجود است که رئیس طایفه صوفیه

میباشد، بـازهم بعضی از راه غفلت همین کتاب را درس میدهند ودرس می گیرند، فاعتبروا یا اولی‌الابصار

## باز نصیحت علامه مجلسی اعلی‌الله‌مقامه

علامه مجلسی اعلـی‌الله مقامه، درکتاب عین‌الحیاة درباب لباس پشم پوشیدن، میفرماید اگراعتقاد بروز جـزا داری امروز حجت (ودلیل) خودرا درست کن که چـون فردا حق‌تعالی ازتوحجت طلبد جواب‌شافی وعذرپسندیده داشته باشی

ونمیدانم بعد ازورود احادیث صحیحه از اهل‌بیت رسالت‌علیهم‌السلام‌وشهادت این‌بزرگواران ازعلمای شیعه رضوان‌الله‌علیهم‌بربطلان این طایفه (یعنی صوفیه) و طریقهٔ ایشان،درمتابعت‌توازایشان‌نزدحق‌تعالی‌چه‌عذرخواهی‌داشت آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چندحدیث درلعن اووارد شده، یامتابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفرصادق علیه‌السلام دشمنی میکرده وپیوسته معارض‌آن حضرت میشده است

یا متابعت غزالی را عذرخودخواهی گفت که بـه

یقین ناصبی بوده ودر کتابهای خود می گوید، بهمان معنی که مرتضی علی امام است‌من‌هم امام‌م‌و می گوید هر کس یزید را لعن کند گناه کار است‌و کتابها درلعن و رد برشیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من‌الضلال وغیر آن ، یـا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خـواهی کرد کـه میگوید شیطان ازاکابر اولیاء است

یـا مـلای رومـی (صاحب کتاب مثنوی) را شفیع خواهی کرد که می گوید، ابن‌ملجم را امیرالمؤمنین‌شفاعت میکند وببهشت خواهد رفت وحضرت امیر علیه‌السلام باو گفته که‌تو گناه‌نداری چنین مقدرشده بوده، وتودر کشتن‌من مجبور بوده‌ئی، ومی گوید چونکه بی‌رنگـی اسیررنـگ شد، موسئی باموسئی درجنگ شد (چونکه آن رنـگ از میان‌برداشتی، موسی وفرعون کردند آشتی) ودرهیچ‌صفحه ازصفحات مثنوی نیست که اشعار جبر یاوحدت موجـود یاسقوط عبادات یاغیر آنها از اعتقادات فاسده نگفته باشد وچنانکه مشهور است و پیروانش قبول دارند ، سازودف وئی شنیدن را عبادت میدانسته است

یا پناه بمحیی‌الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را

دراول و آخر این کتاب (یعنی عین‌الحیاة) شنیدی و میگوید جمعی از اولیاءالله هستند که رافضیان را (یعنی شیعیان را) بصورت خوك می‌بینند، و میگوید بمعراج که رفتم مرتبهٔ علی‌را ازمرتبهٔ ابوبکر و عمروعثمان پست‌تردیدم و ابوبکررا درعرش دیدم وچون برگشتم بعلی گفتم، چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من‌ازآنها بهترم، الحال دیدم مرتبهٔ تورا که ازهمه پست‌تری، (تمام شد کلام علامه مجلسی)

## وظیفه طلاّب فقط توجّه بثقلین است

حضرت آیة‌الله بزرگ آقای حاج آقاحسین بروجردی مرجع عالیقدر شیعه ، درمقدمه کتاب خودشان بنام(جامع احادیث الشیعه فی‌احکام الشریعه ) نوشته‌اند که‌این‌حدیث ثقلین ( که‌پیغمبر اسلام دوچیز بزرگ‌را جانشین خودقرار دادند یکی قرآن و دیگر عترت خود ) این‌حدیث مجمع علیه بین شیعه وسنی میباشد ، سی‌وچهار نفر از صحابه از پیغمبر نقل کرده‌اندو بیشتر ازیکصد وهشتادنفر ازبزرگان اهل‌سنت ومشاهیر علماء ومحدثین ایشان درکتب وصحاح خود بـا سندهای صحیح نقل کرده‌اند وعلامه مجلسی فرماید

ولی فلسفه وتصوف ازخارج آمده مربوط بدین اسلام نیست واهل فلسفه یونـان هم

گمراه بوده وهم گمراه کننده مردم میباشند

زیرا آنها اقرار بهیچ پیغمبری نداشته وایمان بهیچ کتابی که از طرف خدا آمده نیاورده بودند واعتماد آنها فقط برعقل ناقص ورأی فاسد خودشان بوده است.

وبعضی چنان حکماء یونان را پیشوا وپیشرو خود قرار داده وپیروی مطالب آنها میکنند که هرجا نصوص صحیحه هم از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده باشد ومخالف با قول آن حکماء باشد، آنرا توجیه وتأویل میکنند که موافق با قول حکماء شود (یأوّلون النصوص الصریحة الصحیحه)

## کلمات حکماء موجب اختلاف در دین است

در کتاب اعتقادات (علامه مجلسی گوید) در صورتی که پیروان فلاسفه می بینند که دلائل حکماء وشبهه هائی که ایجاد کرده اند علاوه بر آنکه مفید علم نیست. گمان و وَهم (صحیح) را هم نمیرساند، بلکه افکار آنها لیست مگر در سستی وعدم ثبات مانند تارعنکبوت، و با اینکه می بینند که همان حکماء، خیالات وافکارشان مخالف یکدیگر است ورأیهای مختلف دارند (یعنی این هم دلیل دیگر است که اقوال آنها موافق حق

و واقع نیست زیر اگر همه حق بود مخالف یکدیگر نمیبود
آنها یکعده بنام مشّاء و یك عده بنام اشراق میباشند و در کمتر مطلبی هست که رأی این دو طایفه با هم موافق باشد (پس آیا ممکن است دین خدا تابع افکار پریشان و مخالف آنها باشد و آیا سزاوار است مسلمانان پیرو افکار آنها باشند)

وعلامه مجلسی در بحار فرماید که خلفاء جور و تابعین آنها همه مایل بعلوم فلسفه بودند و یحیی برمکی (نخست وزیر هارون هم) از دوستان اهل فلسفه و طرفدار مذهب آنها بود

## اصول عقاید بفکر مردم واگذار نشده

در کتاب اعتقادات (علامه مجلسی گوید) وپناه میبریم بخدا، از آنکه در اصول عقائد (که مهمترین مطالب دین است. واگر بحق وصواب باشد موجب ایمان وسعادت ونجات ابدی است، واگر بخطا وغلط باشد موجب کفر وشقاوت وهلاکت ابدی میگردد) بگوئیم خدا مردم را بعقلهای ناقص و فکرهای باطل خودشان واگذار کرده که چنین در صحرای جهالت سرگردان وحیران بمانند

(مترجم آنگوید) پیشوایان دین اسلام در امور جزئیه

ومطالب فرعیه اجازه نداده‌اندکه مردم بفکر خودشان در دین خدا دخالت کنند وقیاس و استحسان نمایند ، آنوقت امکان دارد کسی گمان کند که در مهمترین مطالب دین که اصول اعتقادات است مردم رابفکرخودشان واگذار کرده وراهنمایی نکرده‌اند ، هیهات هیهات ، بلکه برای هدایت مردم اصول وفروع وجزئی وکلی را بیان کرده‌اند وبرای حفظ مردم ازگمراهی و ضلالت و نیفتادن بدام مطالب و قواعد فاسده، فرموده‌اند ، شر علیکم ان تقولوابشیئی مالم تسمعوه منا ، یعنی شر است برای شما و بضرر شما تمام میشود اگر سخنی وکلامی راجع بموضوعی بگوئید مگر آنکه آنرا از ما اهل بیت نبوت شنیده باشید

## تأویل کلمات امامان جایز نیست

(علامه مجلسی گوید) وبجان خودم قسم، من متحیرم که چگونه (دوستان اهل فلسفه و عرفان) جرأت دارند که نصوص و اضحه‌ئی که از اهل بیت عصمت و طهارت که مصون از خطا و اشتباهند رسیده است ، بواسطه حسن ظنی که بحکماء یونانی کافری که اعتقاد بهیچ دین ومذهبی

نداشته‌اند ، تأویل وتوجیه نمایند

(مترجم گوید) معنای کلام علامه مجلسی این است که بعضی ازدانشمندانِ ازراه گمشده که‌مغزو فکرخود را متوجه قواعد باطله فلسفه ومرام فاسد عرفان کرده‌اند چنان گیج شده‌اند که فکر نمیکنند علوم اسلامی ازطریق کسانی است که با وَحی ارتباط داشته‌اند و محفـوظ از اشتباه میباشند، پس، چگونه جایزاست ازگفته‌های ایشان صرف نظر کنند و نصوص صریحه‌ئی که از پیشـوایان دین است بواسطه مخالفت باکلمات حکماء یونانی و متفلسفین همه را حمل بر معانی کلمات آنها کنند، البته پیشوایان دین ما با شدیدترین لهجه منع کرده‌اند که رأی خودرا داخل دین خدا نکنید ، ودر فروع دین که دردرجه دوم اهمیت است قیاس ورأی و استحسان را جلوگیری نموده‌اند ، آنوقت آیا ممکن است دراصول‌دین واعتقادات که در درجه اول از اهمیت است ، مردم را بخود واگـذار کرده راه نمائی نکرده باشند ودین‌را ناقص گذارده‌باشند واگر کسی‌عقیده دارد که راهنمایی کرده‌اند ، چگـونه میتواند از راهنمائی ایشان‌صرف نظر کرده پیرو دیگران شود وکلمات ائمه‌دین

را هم حمل بر مطالب مخالفین کند)

(بردانشمند عاقل پوشیده‌نیست که این قواعد فلسفه و مرام صوفیه را پیغمبر اسلام وائمه طاهرین علیهم‌السلام نیاورده‌اند بلکه ازخارج وارد بر مسلمین شده وائمه‌اطهار ضدّ و خلاف آنرا گفته‌اند و پیغمبر اسلام هم فقط امت را امر به پیروی قرآن و عترت فرموده ، پس بچه مجوّز شرعی مردم دنبال علوم فلسفه و تصوف را گرفته‌اند، پناه میبریم بخدا از اغوای شیاطین) درخانه اگرکس است یک حرف بس است

## صوفیه بدعتگذار در دین میباشند

(علامه مجلسی گوید) و طایفهٔ دیگری از اهل زمان ما، بدعت رادین خود قرارداده خدا را بآن بدعتها عبادت میکنند (بدعت آن چیزی است که از خدا و پیغمبر و امام نرسیده و مردم بدلخواه خود آنرا داخل دین کرده‌اند) و این طایفه آن بدعتها را تصوف نامیده ، (یکی از بدعتهای آنها این است که) رهبانیت وکناره گیری از خلق و از معاشرت با خلق را عبادت خود قرار داده‌اند ، با وجود

آنکه پیغمبر اسلام از رهبانیت نهی فرموده و امر بمعاشرت با مردم نموده

امر کرده ازدواج کنند وبنمازجماعت حاضرشوند، وبمجالس اهل ایمان بروند ، ویکدیگر را هدایت کنند، و احکام دین را تعلیم بگیرند وتعلیم بدهند، وبعیادت مریضها بروندو بتشییع جنازه حاضرشوند، وبدیدن مؤمنین بروند ودر حوائج آنها کوشش کنند، و امر بمعروف و نهی از منکر نمایند ، و حدود خدا را بپا دارند و احکام دین خدا رانشر دهند

ولی رهبانیتی که صوفیه آنرا بدعت گذارده‌اند مستلزم ترك کردن همهٔ این واجبات وسنتهای پیغمبر اسلام است

## بدعت دیگر صوفیه ذکر خفی است

(علامه مجلسی گوید) وبازدراین بدعت صوفیگیری بدعتهای دیگر ایجاد کرده‌اند و عبادتهای دلبخواهی احداث نموده‌اند، یکی از آنها ذکرخفی است که آن عملی مخصوص وباطرزی خاص انجام میدهندوهیچ نص وخبری

برآن نرسیده ودرکتاب خدا و اخبـار پیغمبر و اهل بیت یافت نشده، وبدون شك این بدعتی است حرام ، ورسول خداصلی‌الله علیه وآله فرموده، کل بدعة ضلالة وکل‌ضلالة سبیلها الی‌النار ، یعنی هر بدعتی‌که در دین گذارده شود ضلالة وگمراهی است و هر ضلالتی راهش بسـوی آتش است (یعنی‌گمراهی انسان رابه بی‌دینی وبی‌دینی انسان را بآتش دوزخ میرساند)

## بدعت دیگرصوفیه ذکرجلی است

(علامه مجلسی‌گوید) ودیگرازبدعتهای‌صوفیه ذکر جَلی است ،که در بین ذکرگفتن ، با اشعارآوازه خوانی میکنند وبا سوت زدن ودست زدن مانند صـدای .... نعره میکشند، وگمان میبرندکه غیرازاین دوکار ذکرخفی وجلی عبادتی برای خدا نیست ، وجمیع سنتها وروشهای پیغمبر را ترك میکنند ، واز نماز واجب قناعت میکنند بیك سر بزمین‌زدنی مانند منقاربزمین زدن‌کلاغ (سرسری‌وبی‌توجه واگر ازترس علماء نبود (که‌آنهاراتکفیرکنند) بکلی نماز را نمیخواندند

(مترجم گوید کسی که سرسپرده بمرشدهای آنها شود در اول مرحله اورا امر بنماز ذکر ودعا میکنند ولی کم کم بمجلس سماع وترك نماز و آزادی در گناه هم میرسد)

## مخالفت با بدعت وظیفه حتمی است

(مترجم گوید) کسی که دانست صوفیه یا هر طایفه دیگر بدعتهائی گذارده ومردم را بآن بدعتها از راه دین بیرون میبرند لازم وواجب است آن بدعتها وفسادش را بمردم بگوید که گمراه نشوند ودین خدا دچار تحریف وتغییر وفساد نشود)

(در کتاب سفینة البحار است (فی بدع) قال رسول الله صلی الله علیه وآله، اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه والا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ، یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند، هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود ، البته باید عالم (که میداند آنها بدعت است ) علم خود را ظاهر گرداند (وبمردم بگوید) و اگر نکند لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم براو باشد)

پناه میبریم بخدا از آنکه لعنت شامل حال ما شود، پس با زبان و قلم باید عملی مخالفت کنیم.

## از بدعتهای صوفیه قول بوحدت وجود است

(علامهٔ مجلسی گوید) و باز طایفهٔ صوفیه، که خدا لعنت کند آنها را، قناعت بآن بدعتها نکرده ، اصول دین اسلام را تحریف کرده و تغییر داده، قائل بوحدت وجود شده‌اند ، ومعنای مشهور ازوحدت‌وجود که مسموع ازبزرگان ایشان است کفر بخدای علی عظیم است

## ریشه شرک، وحدت وجود و موجود است

(مترجم گوید) همین قول بوحدت وجود یا وحدت وجود وموجود است که باعث شده صوفیه عبادات را ترك کنند و محرمات را بی‌اعتنائی کنند و ادعای خدایی نمایند وهر کفر وفسقی را آزاد بدانند و در حقیقت ام الفساد این عقیده باطله است، میگویند وجود خدا ووجود مایك سنخ ویك‌جنس است فرق آن بضعف وشدت است، خدا وجود قوی وما وجود ضعیف ، خدا بمنزله دریاوما بمنزله قطره، اگر کوشش کنیم وبریاضت و دستور مرشد قطره را بدریا متصل کنیم در خدا فانی میشویم آنوقت است که ادعای

انا الله و لیس فی جبتی الا الله صحیح است که انسان بگوید منم خدا، درصورتی که همین اولین خطا و بزرگترین خطای آنهااست دین اسلام میگوید وجود خدا و وجود ما دوسنخ ودوجنس است وجود خدا اصل ذات قدیم اواست و وجود ما فقط بودی بمشیته وارادهٔ او است که ما را خلق کرده و اصلا شباهت و سنخیت بوجود خدا ندارد تنزه عن مجانسة مخلوقاته

## صوفیه عبادت همه چیز را جایز میدانند

(مترجم گوید) صوفیه وجود تمام مخلوقات را طوری از اطوار وجلوه‌ئی از جلوات خدا میدانند میگویند خدا از مقام مقدس خود تنزل کرده و باین شکل موجودات در آمده تمام دَر ودیوار وحیوان وانسان وبت واحجار، خود خدااست که باین جلوات و باین شکلها ظاهر شده و غیر او چیزی نیست ولذا هرچه را عبادت کنی که انسان باشد یا حیوان یابت یاگاویا ستاره خدا را عبادت کرده‌ئی، وچون بریاضیت ودستور مرشد فهمیدی که خودت هم همان خدا هستی دیگر عبادت ساقط میشود ، چون اگر بحق و اصل شدی دیگر عبادت معنی ندارد، این عقیده ریشه کفر و شرك وبی‌دینی طوایف صوفیه است که من بزبان ساده وهمه کس

فهم برای شما گفتم البته‌مرشدهای آنها باین زودی و آسانی این‌مطلب رابمرید خودنمیگویند که‌فرار کند، کم کم‌بخورد او میدهند

## صوفیه عبادت بت‌را جایز میدانند

(مترجم گوید) اکنون کلمات‌واشعاربزرگان صوفیه ومتصوفه که خود را عارف نامیده‌اند برای شما نقل میکنم که بدانید چه عقاید فاسده دارند وچه‌کفریاتی بهم بافته و گفته‌اند واسمش را توحید گذارده‌اند، محمود شبستری که ازبزرگان صوفیه‌است درکتاب دیوان شعر خودگلشن راز میگوید ، مسلمان گر بدانستی که بت چیست ، یقین دیدی کـه دین در بت پـرستی است ، ولاهیجـی در کتـاب خودش کرا شعارکتاب گلشن‌رازرا شرح کرده میگوید اگر مسلمان‌که قائل بتوحید است وانکار بت مینماید. بدانستی که بت چیست بدانستی که دین حـق در بت پرستی است زیرا بت مظهر هستی مطلق است پس بت من‌حیث ـ التحقیق حق باشد ودین وعادت مسلمانان حق‌پرستی است پس دین حق در بت پرستی باشد ( مترجم‌گوید یعنی کـه

چـون مسلمان شأنش حـق پرستی و خـدا پرستی است اگر میدانست که بت‌هم همان طوری از اطوار خدااست و و جلوه‌ئی از جلوات خـدا است و خود خدا است کـه باین شکل ظاهر شده ، البته میدید دین حق در بت پرستی است)

## آیا بت پرستی دین اسلام است

(مترجم گوید) آفرین وصدآفرین معکوس ، براین عقیده وگوینـده این شعر وپیروان ایشـان ، در حقیقت ای خوانندهٔ این کتاب اگر ذرّه‌ئی دین دروجود کسی باشدیا عقلش ازجهة پیروی گمراهان زایل نشده باشد میفهمد اینها کفریات است ، تمام انبیاء عظام که از طرف خـدا آمدند با بت پرستی وگاو پرستی وانسان پرستی وحیوان پرستی و غیره مبارزه کردند و چه خونها ریخته شد تا مردم را از بت پرستی و غیره برگردانیدند، و مخصوصاً پیغمبراسلام صلی‌الله علیه‌وآله‌چه اندازه با بت پرستی معارضه ومبارزه کرد تا مردم را موحد و خدا پرست نمود ، حـالا این بی دین میگوید بت پرستی عین خدا پرستی است)

## کلمات کفر و شرک محیی الدین عربی

(محیی الدین اعرابی که از اساتید بزرگ صوفیه است، در اول کتاب (فتوحات) میگوید، سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها، یعنی خدا موجودات را ظاهر کرده وخودش عین همین موجودات است (یعنی باین شکلها درآمده وظاهر شده است) محیی الدین در کتاب فصوص الحکم، در فص هارونی میگوید، عارف کامل کسی است که بداند هر بت و هر معبودی، برحق ومحل جلوه حق است، ومیگوید عارف کسی است که حق یعنی خدا را در همه چیز ببیند، بلکه خدا را عین همه چیز ببیند، ومیگوید حضرت موسی که سرزنش کرد هارون را از جهت گوساله پرستی سامری و تابعین او برای آن بود که چرا مانع شدی مردم را از گوساله پرستی چرا وسعت صدر نداری (ونمیدانی که خدا خواسته در هر شکلی که باشد عبادت کرده شود.)

## نمونه کلمات کفر و شرک مولوی

(مترجم گوید) مولوی در کتاب مثنوی در دیوان

شمس تبریزی طبع کتابچی صفحهٔ (۱۸۸) میگوید، آنانکه طلب کار خدائید خود آئید، حاجت بطلب نیست شمائید شمائید، چیزیکه نگردیده گم از بهرچه جوئید، کس غیر شما نیست کجائید کجائید،

وباز مولوی در کتاب مثنوی در صفحهٔ (۱۹۹) در دیوان شمس میگوید، هرلحظه بشکلی بت عیار بر آمد، دل برد نهان شد، هردم بلباس دگر آن یار بر آمد، گه پیروجوان شد، بالجمله هم او بود که میآمدومیرفت، تا عاقبت آن شکل عرب وار بر آمد، ومقصود او از بت عیار خدا است، باین تعبیر زشت، شرك وکفر اظهار کرده، میگوید دائماً خدا بشکلی از شکلهای موجودات ظاهر میشود، نی نی که هم او بود که میگفت اناالحق، در صوت الهی، منصور نبود آنکه بر آن دار بر آمد، نادان بگمان شد،

## کلمات ملّا صَدرا در وَحدت وُجود وَموجود

(مترجم گوید) ملاصدرای شیرازی در کتاب اسفار در جلد اول صفحهٔ (۲۰۲) همین مطلب رامیگوید، اعلم ان واجب الوجود بسیط الحقیقه غایة البساطه، وکل بسیط الحقیقه

كذالك فهو كل الاشياء فواجب الوجود كل الاشياء، لايخرج عنه شيئی من الاشياء

یعنی بدان که واجب الوجود ( یعنی خدا ) حقیقت ذات او بسیط است در نهایت بساطت، وهرچیزی که چنین بسیط الحقیقه باشد، او تمام اشیاء است، پس واجب الوجود همهٔ اشیاء است، وهیچ چیز نیست که از ذات خدا خارج باشد (و در کتاب توحید صدوق است) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند الحمدلله الذی اعجز الاوهام ان تنال الا وجوده وحجب العقول ان تتخیل ذاته فی امتناعها من الشبه والشکل)

(ودر کتاب حق الیقین علامه شبّر است حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند کلما میزتموه بأوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم)

(علامه مجلسی گوید) . عبادت کردن بتها و یا سجده کردن برای غیر خدا، بقصد عبادت، کفر است و قائل شدن بآنکه خدا در موجودات حلول کرده و جاگرفته چنانکه بعضی از صوفیه گفته اند کفر است

یا کسانیکه گفتند خدا بامخلوق متحد و یکی شده، چنانکه بعض صوفیه میگویند، کفر است،

## تبرّی آیة‌الله بروجردی از فلسفه و عرفان

در اصفهان مشغول تحصیل و تدریس فقه و اصول بودند در ضمن مبانی فلسفه و عرفان متصوفه را نیز نزد آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقائی که از اساتید معروف آن فن بودند تکمیل کرده بودند و بتصور آنکه این قواعد روشن کنندهٔ مطالب قرآن مجید باشد الس و اشتیاقی بمطالب عرفانی پیدا کرده علاقهٔ زیادی بمطالعهٔ کتاب مثنوی مولوی داشته‌اند و حواشی بسیاری هم بخط خود درحاشیه آن نوشته و موجود است.

وخود حضرت آیة‌الله بروجردی فرمودند، در بروجرد سنواتی قبل از رفتن بشهر قم در ایام تابستان روزی بعدازظهر علی‌الرسم بمکان استراحت خود رفتم وطبق معمول کتاب مثنوی را بدست گرفته مطالعه میکردم وچقدر گذشت نمیدانم ناگاه درحالتی که قطعاً درخواب نبودم صدائی بگوشم رسید کسی این عبارت را گفت (راه را گم کرده است) چون این صدا را شنیدم سراسیمه برخواستم به‌بینم گوینده کیست ولی چون تفحص کردم دیدم کسی از اهل منزل نبوده وهمه درخوابند پس یقین برمن ثابت شد که آن هاتف غیبی بوده است و این کلام چنان تأثیر عمیقی درقلب من گذارد و مرا تکان داد و متوجه ساخت که این مطالب حکمی وعرفانی که با هزاران تأویل وتوجیه بایدآنرا با قرآن و روایات تطبیق کرد و آخر هم نمیشود اینها روشن کننده مطالب قرآن نیست بلکه ضد قرآن و روایات است پس ازهمانجا آن کتاب ومطالب آنرا بکناری گذارده بکلی بدست فراموشی سپردم ویکجانبه توجه به‌بیانات خاندان نبوت و رسالت کردم

بروجردی اعلی‌الله‌مقامه نقل‌شده که‌مکرر میفرمودندطلاب علوم دینیه مادامی که از آیات وروایات پایهٔ اعتقادات دینی خودراکاملا محکم نکرده‌باشند، جایزنیست بتحصیل علوم فلسفه وعرفان صوفیه بپردازند، چون‌خود ایشان‌هم اطلاع کامل بر آن مطالب داشته وازآن تبری میجستند،

## بازگشت آیت‌الله اصفهانی از فلسفه وعرفان

آمیرزا مهدی

ونظیر قضیه عالم بزرگوار جناب فیض کاشانی اعلی‌الله‌مقامه، قضیه عالم‌ربانی حضرت آیت‌الله‌مرحوم آقای آمیرزا مهدی اصفهانی اعلی‌الله مقامه‌است واین‌حقیر سراپا تقصیر سیدمحمدباقر نجفی یزدی‌فرزند حجةالاسلام آقای حاج سیدعبدالحی‌طباطبائی چندسالی درمشهدمقدس رضوی سلام‌الله علیه ، درصف‌النعال شاگردان ایشان بودم ،

خود ایشان فرمودند من ازاصفهان رهسپارنجف اشرف شدم برای استفاده ازانوار شاه اولیاء امیرمؤمنان علیه‌السلام واستفاده ازعلوم‌آنحضرت نزد اساتیدآن حوزه علمیه، و درآنجا درحین آنکه اشتغال بعلوم فقه و اصول

داشتم، بخیال خود برای‌رسیدن بحقایق‌امورمشغول‌تحصیل علم عرفان نیزشدم، وباآنکه درآنوقت آیةالله یزدی‌آقای آسید محمدکاظم صاحب‌کتاب عروةالوثقی ، خـوانـدن کتب فلسفه وعرفان را جایزنمیدانستند، مـا درخفا مشغول تحصیل آنها بودیم.

وچون تا اندازه‌ئی خودرا فارغ ازآن دیدم، وکافی برای نیل بمقصود ندیدم، بااینکه نزد آسید احمدکربلائی که شاگردآمیرزاحسین‌قلی‌همدانی‌بوده وارد مراحل‌عرفان شده بودم و سالیانی قـریب بیست سال در آن رشته کارمیکردم تاآنجاکه اکابرآن مرحله‌مرا استاد میدانستند، و ازبرکات هدایت پروردگارگاه ملتفت میشدم‌که قواعـد فلسفه وعرفان مخالفتهای بسیار با کلمات قرآن وروایـات دارد، ولی چون سرگرم آن‌دورشته بودم بهمان رویه ادامه میدادم، لیکن‌بااطلاع‌کامل بقواعدومرام آنها خودرا قانع به‌آن معارف نمیدیدم.

تایك وقت متنبه شدم‌که این‌کار دین ومذهب است وبازی‌کردن بااعتقادات دینی ومذهبی‌کار آسان نیست، و علاوه‌هلاکت ونجات ابدی درپیش‌است، اگربراه حقیقت

باشم نجات ابدی و اگر درراه خطا باشم هلاکت ابدی خواهم داشت، ولی چون غرق درافکارعرفان بودم تخلص ازآنها مشکل مینمود.

## پناهندگی ایشان بحضرت بقیةالله

وچون دانستم که راه قرآن وروایات، وراه فلسفه یونان، وراه تصوف وعرفان، درحقیقت سه راه مختلف است، که با تأویل و توجیه بسیار باید آنهارا بقرآن و روایات چسبانید وآخرهم موافقت پیدا نمیکند، در صدد شدم استادی پیداکنم که لایق این موضوع باشد، و این مطلب را با او درمیان گذارم. درصورتی که اساتید مرا استاد میدانستند، این درنظرم بود.

تاآنکه بفکرم رسید اکنون بزرگترین عالم واستادی که سرپرست امت پیغمبر آخرزمان است وراهنمای حقیقی جمیع عالمیان میباشد موجود است و اوهمان امامی است که خدا اطاعت او را برهمه واجب قرار داده یعنی یگانه شخص عالم، وافتخار فرزندان آدم ونماینده حضرت خاتم انبیاء حضرت بقیةالله حجةابن الحسن صلوات الله علیه وعلی

آبائه و اجداده میباشد ، پس نزد خدا نالیدم ، و تضرع و زاری بحضرت بقیة الله عجل الله فرجه نمودم و مواقع متعدده ئی در مسجد سهله وغیره بآنحضرت استغاثه و التجاء میکردم.

## چگونه حضرت بقیة الله فریاد رسی کردند

یك موقع در نزد قبر جناب هود وصالح در حال تضرع و توسل بحضرت حجة عجل الله فرجه بودم در بیداری آنحضرت را دیدم ایستاده و کاغذی که اطراف آن با آب طلا مزین شده بود روی سینهٔ آنحضرت بود نظر کردم دیدم وسط صفحه بخط سبز و نور یك سطر نوشته شده (طلب المعارف من غیرنا اهل البیت مساوق لانکارنا) یعنی طلب کردن معارف دینی از غیر ما اهل بیت نبوت در حد انکار امامت ما میباشد و چون پائین کاغذ را من دیدم بخط ریز تری امضاء شده و نوشته شده بود (وقد اقامنی الله وانا الحجة ابن الحسن ) یعنی خدا مرا بپا داشته و منم حجة ابن الحسن.

واز خواندن این نامهٔ مبارکه، چنان روشن شدم، که چون متوجه خود شدم دیدم نورانیتی را درخود احساس

میکنم، و چنان ذهن من روشن گردیده بود که گویا تمام فسادهای قواعد فلسفه و عرفان درنظرمن مجسم شده بود ، و مخالفت آنها را بامعارف دین اسلام آشکار میدیدم.

## چگونه فقط توجه بقرآن وعترت کردم

البته من که قریب بیست سال جدّی در این رشته کار کرده، مکتوباتی و جزواتی بسیار نوشته بودم ، فوری همه را حاضر کرده وشروع کردم بپاره کردن ، و تمام آن نوشته‌ها که نتیجهٔ تحصیلات من بود همه را پاره‌پاره کرده ورفتم همه‌را ریختم درآب فرات و برگشتم،وباخودتصمیم گرفتم که ازاکنون معلم من فقط رسول خداوائمه طاهرین علیهم صلوات‌الله، و کتاب علمی و دینی من فقط قرآن و روایات اهل بیت آنحضرت است واز این ببعد از زبان و بیان هر کس باشد جز کلمات بابرکات آنها بچیزی گوش ندهم وپیروی‌نکنم، ومتشابهات‌قرآن‌وروایات‌رابمحکمات برگردانیده تابع رأی خود ودیگران نباشم.

ولی‌بعدازآن قدری‌ازحضرت‌امیرمؤمنان علیه‌السلام گله‌مند شدم که من ازحرکت ازاصفهان بنجف اشرف‌هیچ

غرضی از اغراض دنیوی نداشتم فقط منظور من تحصیل علوم دین و قرآن مبین و ترویج آن در بین مسلمین بود ، چه شد که مرا بخود واگذار کردند که بیست سال عمر من در این راه باطل شد و اکنون باین پشیمانی رسیده‌ام .

و این مطلب در قلب من بود تازمانی که از نجف اشرف خارج شده وارد ایران شدم و در شهر خراسان جا گرفتم، دیدم شهرخراسان مهد فلسفه وعرفان است،چنانکه طلاب و مدرسین غرق در تعلم و تعلیم آن میباشند ، پس من‌هم شروع کردم بتدریس معارف قرآن و بیان خطاهای فلسفه وعرفان، درآنوقت ملتفت شدم که گله‌مندی من‌هم از حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام بجا نبوده، زیرا اگر وارد کنه مطالب فلسفه وعرفان نبودم ، با بودن اساتید کهنه کار چگونه میتوانستم مطالب آنها را رد کنم وبطلان آنرا واضح گردانم، والحمدلله که خدا از برکت حضرت بقیة‌الله عجل‌الله فرجه مرا راهنمائی کرد.

## آثار ترویجات آیة‌الله اصفهانی آمیرزا مهدی

وبحمدالله والمنه، بلطف پروردگار و کمکهای امام

عصر عجل‌الله فرجه، قریب بیست و هشت سال این عالم عامل بزرگوار درشهر خراسان، با بیانات شافیه و افیه مشغول تدریس فقه واصول ومعارف قرآن وعلوم آل‌محمد علیهم‌السلام بودند ودر نجف اشرف از بهترین شاگردان آیة‌الله بزرگ آقای سید محمد کاظم یزدی صاحب کتاب عروة‌الوثقی و از بهترین تلامیذ آیة‌الله نائینی بشمار بودند

وچون بشهر خراسان آمده ومشغول تدریس گردیدند دراندك زمانی طلاب ومدرسین متوجه مقامات عالیه‌علمی ایشان‌شده، حتی مدرسین‌معقول‌خوانده‌ونخوانده‌درمجلس درس ایشان حاضرشده استفاده میکردند،و ازبرکت‌بیانات ایشان، درشهر خراسان که مهد فلسفه بوده ، تحصیلات و تدریسات فلسفه وعرفان درهم پیچیده‌شده وحتی تااین‌زمان که این حقیراین سطوررا مینویسم،وقریب سی‌سال‌ازفوت آنمرحوم میگذرد هنوز بازار فلسفه و عرفان در خراسان رونقی‌ندارد. وکتابهائی دارند کمرچاپ نشده

وچه بسیار لازم‌است که مدرسین وطلاب کتاب کفایة الموحدین طبرسی نوری رامطالعه‌کنند درهرمطلب کلمات فلاسفه وصوفیه‌را نقل کرده وبآیات وروایات فساد آنرا روشن کرده

# شاگردان عالیمقام آیة‌الله اصفهانی

واسامی بعضی از معروفین ایشان

حضرت حجة‌الاسلام آقای آشیخ هاشم قزوینی مدرس عالیمقام حوزهٔ علمیه خراسان، حضرت حجة‌الاسلام آقای آشیخ مجتبی قزوینی مدرس حوزهٔ علمیه وصاحب کتاب (بیان الفرقان فی علوم القران) که چندمجلداست وبسیار کتاب پرارزش خوبی است، وحضرت حجة‌الاسلام آقای آشیخ محمد حسن بروجردی و حضرت حجة‌الاسلام آقای حاج شیخ علی اکبر نوقانی، و حضرت حجة‌الاسلام آقای آسید حسین حایری و حضرت حجة‌الاسلام آقای حاج شیخ غلامحسین بادکوبه‌ئی، و حجة‌الاسلام آقای آشیخ هادی مازندرانی، وحضرت حجة‌الاسلام دانشمند معظم آقای حاج شیخ علی محدث صاحب کتاب (خورشید تابان در توحید قرآن) کتابی بسیار ارزنده موافق قرآنو روایات، وهمهٔ این آقایان بزرگ تا اکنون برحمت ایزدی پیوسته‌اند، خدای بزرگ همه ایشان را غریق رحمت فرماید.

واما آقایانیکه پس از گذشتن سی سال از فوت استاد

معظم خود، تا اکنون هم مشغول تدریس و ترویج درمشهد مقدس میباشند، یکی حضرت حجة‌الاسلام ومدرس عالیمقام غواص دریای علوم اهل بیت وقرآن، و مطلع برافکار و مرام اهل فلسفه وعرفان، وجداکنندهٔ علوم اسلام از علوم و افکار بیگانگان، آقای آمیرزا جواد آقا تهرانی، که کتب و رسائل متعدده‌ئی در پیروی از منویات استاد معظم خود مرقوم داشته، وخود ایشان باتوفیقات عالیه، و بیانات شافیه، مشغول تدریس وتعلیم وتربیت طلاب علوم دینیه شهر خراسان میباشند، ومقداری ازکتب ایشانرا در ذیل نام خواهیم بود،

ودیگر حضرت حجة‌الاسلام، دانای علوم اهل‌البیت، و مروج احکام حضرت خیرالانام، ومورد توجه خاص و عام، آقای حاج میرزا حسنعلی مروارید، ساکن خراسان،

وحضرت حجة‌الاسلام دانشمند معظم و واعظ مشهور خراسان آقای حاج شیخ عبدالله یزدی صاحب کتاب (معارف قرآن) که سه جلد وبسیار ارزنده است.

ودیگر حضرت حجة‌الاسلام، عالم عامل و متتبع کامل، غواص بحار انوار علوم اهل بیت اطهار ونویسندهٔ توانای کتاب مستدرك سفینة‌البحار آقای حاج شیخ علی نمازی

# کتب و مرقومات آیة‌الله اصفهانی آمیرزا مهدی

اگر چه آن بزرگ عالم‌عالیمقام، وفقیه‌تام‌وتمام‌واحیاء کننده علوم حضرت خیرالانام، و تربیت کنندهٔ شاگردانی علام وفهام آیة‌الله آقای آمیرزامهدی‌اصفهانی‌اعلی‌الله‌مقامه، کتب ورسائل متعدده‌ئی در معارف اسلامی، وفقه و اصول مرقوم داشته‌اند، و اکنون نزد بعضی از تلامذه ایشان و نزد این حقیر هم موجود است، وازآن‌جمله کتاب بزرگی است بنام ( معارف‌القرآن ) در اصول اعتقادات اسلام و تمیزبین علوم قرآن از فلسفه وعرفان، و شرح فساد قواعد باطلهٔ فلاسفه وعرفان صوفیه از بیانات شافیه قرآن‌مجید و اهل بیت نبوت، وکتابی بنام (مصباح‌الهدی) دراصول‌فقه، وکتابی بنام (معاریض و توریه) در طریق استنباط احکام، راجع بعنایات اهل بیت‌نبوت درکلمات خودشان،وکتابی بنام (ابواب الهدی) در خلاصه‌ئی از مطالب کتاب معارف القرآن، وکتابی کوچك بنام (اعجازقرآن) و غیراینهاولی افسوس‌که تا این‌زمان‌که سنه (۱۳۹۵) هجری‌است‌وقریب سی‌سال از فوت‌ایشان‌میگذردهنوز هیچکدام بچاپ‌نرسیده

# کتب تلامذهٔ آیة‌الله اصفهانی آمیرزا مهدی

که برای طلّاب علوم دینیه از ضروریات است.

بحمدالله والمنّه، مرقومات وکتب تلامذهٔ بزرگوار آنجناب که مطالب آن را از استاد معظم خود فراگرفته‌اند ودر مجالس تدریس، برای طلاب ودانشمندان بیان فرموده‌اند، مکرر بچاپ رسیده، ودر دسترس طلاب علوم دینیه وعموم مردم میباشد، بعضی از آنها را من در اینجا نام میبرم، همه اینها بقلم عالم عامل ربانی وپرورش دهندهٔ طلاب علوم دینی و احیاء کننده علوم قرآنی، حضرت حجة‌الاسلام آقای آمیرزا جواد آقا تهرانی ساکن مشهد میباشد.

کتاب (عارف و صوفی چه میگوید) در بیان بطلان مَرام فلسفه و عرفان با دلیل و برهان، وکتابی بنام ( میزان المطالب) دوجلد است، در توحید ونبوت وامامت ومعاد، وکتاب(بررسی درپیرامون اسلام)در ردبرکسروی، وکتاب (فلسفه‌اسلامی‌وبشری) وکتاب ( بهائی‌چه میگوید) ورد بر آنها، وکتاب(آئین‌زندگانی)بدستورائمه‌اطهارعلیهم‌السلام

وکتابهائی بقلم عالم عامل ومتتبع کامل، بینای علوم قرآن، وبیان کنندهٔ آن، غواص بحار انوار اهل بیت نبوت و رسالت، حضرت حجة الاسلام آقای حاج شیخ علی نمازی شاهرودی، نوشته شده که بعضی بچاپ رسیده وبعضی در کار چاپ است (کتاب مستدرك سفینة البحار) که چندین جلد است وتا اکنون سه جلد آن بچاپ رسیده، مشتمل است بر علم رجال وتفسیر قرآن واخبار اهل بیت، وهر کجای آن شده بمناسبت، روش استاد معظم خود را درتمیز بین علوم قرآن از فلسفه وعرفان پیروی نموده وبیان کرده‌اند.

ودیگر کتاب (تاریخ فلسفه وتصوف فارسی) واین کتاب کتابی است حکایت مانند که اسرار صوفیان را فاش میکند و توحید حقیقی اسلام را بیان میکند وظاهر میسازد که فلسفه وتصوف ازخارج آمده مربوط بدین اسلام نیست و (ارکان دین فارسی) وکتاب (اثبات ولایت فارسی) وکتاب (مقام قرآن وعترت در اسلام) و کتاب (مناسك حج) و مزایای موضوعات و احکام آن، اینها همه بچاپ رسیده، وکتابهای نفیس دیگر هم هست که هنوز بچاپ نرسیده است.

# تاریخ ولادت و فوت آیة‌الله اصفهانی آمیرزامهدی

البته با این چند صفحه که مختصری ازحال‌این عالم بزرگوار نوشتم نمیتوان مقامات علمی ومراتب‌تقوی واخلاص ایشان‌به‌پیشوایان دین‌ودلسوزی‌ایشان برای‌طلاب و محصلین و پایه اطلاعات ایشان برعلوم فلسفه و عرفان و زحمات ۲۸ ساله در مشهد مقدس در بیان‌فساد افکارفلاسفه واهل عرفان وسایر حالات روحی ایشانرا بیان کرد، البته در این موضوع کتاب مستقلی‌لازم است، ولی بقاعده مالا یدرك کله‌لایترك کله چندکلمه نوشته‌شد و بتاریخ ولادت و فوت ایشان خاتمه میدهم.

ولادت ایشان در ماه محرم اول سنه(۱۳۰۳)هجری در اصفهان، پدر بزرگوار ایشان حجةالاسلام آقای حاج شیخ اسماعیل،رحلت ایشان در مشهد مقدس، روزپنج‌شنبه (۱۹)ذیحجه، آخر سنهٔ (۱۳۶۵) هجری، که تمام عمرایشان (۶۳) سال‌چندروزکم میشود.

تألیف سیدمحمد باقر نجفی یزدی ، فرزند حجة الاسلام آقای حاج سید عبدالحیّ طباطبائی علی‌الله مقامه درتاریخ ۲۴ ذی‌قعده سنه ۱۳۹۵ هجری

حضرت آیة‌الله آقای آمیرزا مهدی اصفهانی اعلی‌الله‌مقامه صاحب کتاب ( معارف‌القرآن ) در اصول اعتقادات اسلام و تمیزبین علوم قرآن از فلسفه وعرفان، و شرح فساد قواعد باطلهٔ فلاسفه وعرفان صوفیه از بیانات شافیه قرآن‌مجید و

هذا كتاب ابواب الهدى ص

فی بیان طریق الهدایة الالهیّة ومخالفته مع العلوم الیونانیّة

لآیة اللّٰه العظمی فقیه اهل البیت ع

المیرزا مهدی الاصفهانی

المتوفی فی المشهد المقدس الرضوی علیه السلام فی سنة ١٣٦٥ اعلی اللّٰه مقامه

ولہ کتب شریفہ غیر هذا الکتاب

منها کتاب ( معارف القرآن ) وابطال معارف الیونان وهو کتاب کبیر فی الاستدلال بالآیات والرّوایات — ومنها کتاب ( مصباح الهدی ) فی اصول الفقه وفیه ثمانیة اصول

ومنها کتاب ( المعاریض والتوریه ) المسمّی بالمواهب السنیّة فی معرفة المعاریض والتوریه فی کلمات الائمّة لاستنباط الاحکام الشرعیه

وکتاب ( الصّوارم العقلیّة علی مفارق الشیخیّة )

( وکتاب وجه اعجاز القرآن المجید )

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الملك العزيز القدوس العلي العظيم الذي يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد. وافضل صلواته واكمل تحياته على اشرف انبيائه وسيد رسله محمد المبعوث بالحكمة والعلم وآله المعصومين السالكين في طريق المعرفة وكشف الحقايق بالنور المبين سيما على الكهف الحصين وغياث المضطر المستكين ولي الامر وحجة العصر مصباح الظلمات وكاشف الغشوات ودفاع المعضلات ودليل الفلوات فتاح ابواب الهدى وغلاق ابواب الردى الحجة ابن الحسن العسكري ارواح العالمين له الفداء ومعجل الله له الفرج ولعنة الله على اعدائهم والغاصبين لحقوقهم السائرين لعلومهم اجمعين من الاولين والاخرين

وبعد فيقول الحقير الفقير الى الله العلي العظيم الكبير المتعال محمد المدعو بالمهدي اردت بحول الله وقوته ان اكتب رسالة مختصرة تكون هادية الى ابواب الهدى وسادة عن طرق الردى فسميتها ابواب الهدى ورتبتها على مقدمة وابواب

اما المقدمة فنقول قد تحقق في محله ان عمدة
وجه اعجاز القرآن المجيد علومه وحكمه الجديدة في مقابل العلوم
الحكمية القديمة فان الحديث يقابل القديم وهو بمعنى الجديد
يقال رجل حدث السن وحديث السن اي جديد كما يقول الرجل
لصاحبه ما الحديث اي الجديد الذي سمعت او رايت فكل علم
وحكمة جديدة نزلت من السماء فهو حديث وشاع القول بانه
حدثني فلان عن رسول الله صلى الله عليه واله وحدثني ابي عن ابائه
ويقال للعلوم الالهية احاديث ولحملة العلوم محدثون واراده
مجرد لفظ الحديث من الخبر لقط هو الحديث وقد روى الشيخ
المفيد قدس سره في ارشاده في فصل سيرة الحجة المنتظر صلوات
الله عليه قال وروى ابو خديجة عن ابي عبد الله صلوات الله عليه
قال اذا قام القائم عليه السلام جاء بامر جديد كما دعى رسول الله
صلى الله عليه واله في بدو الاسلام الى امر جديد

ومن كان عارفا بسياسة الخلفاء يظهر له كالشمس
ان العلة في ترجمة الفلسفة اليونانية وترويج مذهب الصوفية
الماخوذين من اليونان ما كانت الا السياسة لمغالبة علوم
اهل البيت عليهم السلام واغناء الناس عنهم بعد ما فتحوا باب
التكلم في جميع الابواب قبل الرجعة وقد ظهروا بمقصدهم
بعد اخذ النتيجة وغلبوا عليها كما غلبوا عليهم من حيث السلطنة
الظاهرية فان المسلمين اشتغلوا بالعلوم البحثية النظرية

وبعد توجه الفلسفة استغنوا بها عن علوم آل محمد صلوات الله عليهم حتى آل الامر الى البحث والاحتجاج معهم كما يظهر من تاريخ ثامن الائمة صلوات الله عليه بل انتهى الامر الى ان صغرت علومهم في انظارهم بعيرهم فاولوا كلماتهم على العلوم البشرية اليونانية وزعموا ان فهم مرادات الائمة متوقف على تعلم العلوم اليونانية وهذا غير صحيح لان حمل الفاظ الكتاب والسنة على المعاني الاصطلاحية وتوقف هداية البشر على تعلمها بعد بداهة جهل عامة الامة تلك الاصطلاحات الا قليلا منهم مساوق لخروج كلام الله تعالى وكلام رسوله عن طريقة العقلاء واحالتهم تكميل الامة الى من يعلم الفلسفة اليونانية وهذا نقض غرض البعثة وهدم اساس النبوة والرسالة وهو ظلم دونه السيف والسنان

وقد تنبه لهذا غواص بحار الانوار العلامة المجلسي قدس سره في كتاب السماء والعالم من البحار في آخر باب المعادن والجمادات والطبايع حيث قال اول هذه الجنايات على الدين وتشهير كتب الفلاسفة بين المسلمين من بدع خلفاء الجور المعاندين لائمة الدين ليصدوا الناس عنهم وعن الشرع المبين

ويدل على ذلك ما ذكره الصفدي في شرح لامية العجم ان المامون لما هادن بعض ملوك النصارى اطلعه صاحب جزيرة قبرس طلب منهم خزانة كتب اليونان وكانت عندهم مجموعة في بيت لا يظهر عليه احد فجمع الملك خواصه من ذوي الرأي واستشارهم

في ذالك فكلهم اشار بعدم تجهيزها اليهم الا مرأن واحد فانه قال جهزها اليهم فما دخلت هذه العلوم على دولة شر الا افسدتها واوقعت الاختلاف بين علمائها

وقال في موضع آخر ان المامون لم يتكثر النقل والتعريب اى لكتب الفلاسفة بل نقل قبله كثير فان يحيى ابن خالد ابن برمك عرب من كتب الفرس كثير مثل كليلة ودمنة وعرب لاجله كتاب المجسطى من كتب اليونان والمشهور ان اول من عرب كتب اليونان خالد ابن يزيد ابن معاوية لما اولع بكتب الكيميا

وبدا على ان الخلفاء واتباعهم كانوا مائلين الى الفلسفة وان يحيى البرمكى كان محبا لهم وناصرا لمذهبهم ما رواه الكشى باسناده عن يونس ابن عبد الرحمان قال كان يحيى ابن خالد البرمكى قد وجد على هشام شيئا من طعنه على الفلاسفة فاحب ان يغرى به هارون ويضربه على القتل ثم ذكر قصة طويلة في ذالك وفيها انه اخفى هارون في بيته ودعى هشاما لينا ظر العلماء الى آخر القصة انتهى ما نقلناه من البحار

---

فالواجب علينا الاقتداء بالشيخ الاعظم محمد ابن يعقوب الكلينى قدس سره وسائر اصحابنا الامامية قدس الله اسرارهم الزكية فانه بعد انتشار الفلسفة وخلط العلوم الالهية بالعلوم البشرية وغلبة الجهالة على الناس كما صرح به في اول الكافي قام بضبط العلوم الالهية

قال الكليني في اول كتاب اصول الكافي —

اما بعد فقد فهمت يا اخي ما شكوت من اصطلاح اهل دهرنا على الجهالة وتوازرهم وسعيهم في عمارة طرقها ومباينتهم العلم واهله حتى كاد العلم معهم ان يذهب كله وتنقطع مواده لما قد رضوا ان يستندوا الى الجهل ويضيعوا العلم واهله وسألت هل يسع الناس المقام مع الجهال والقدرين بغير علم اذكانوا هذا فاعلين في الدين مقرين بجميع امور على جهة الاستحسان والسبق اليه والتقليد للاباء والاسلاف والكبراء والاتكال على عقولهم في دقيق الاشياء وجليلها انتهى

فلابد لنا من التذكر باساس العلوم البشرية ومبانيها والنتايج الحاصلة منها بعد استكمالها بكثرة انظار في اهل البشر واكابرهم وغورهم فيها فان القرآن المجيد جاء من الله العزيز الحميد هادياً لاساسها وقالعاً لبنيانها ودافعاً لما يتولد منها باكمل وجه واتم بيان

ثم التذكر باجمال ما جاء به القرآن ثم الاستشهاد بقيام الائمة عليهم السلام واصحابهم وسائر اصحابنا المحدثين وفقهائنا المرضيين رضوان الله عليهم اجمعين بالمدافعة لها والتصريح ببطلانها فان معرفة ذالك من اعظم ابواب الهدى هذا ما اوردناه في المقدمة ليكون الطالب على بصيرة من المطالب و انفتاحاً لابواب الهدى فنورد الكلام في ابواب ولابد من طلب المفتاح

ومفتاح الابواب امر واحد وهو مفتاح ابواب الهدى و
هو معرفة النفس بالمعرفة الجديدة النازلة من السماء في
مقابل المعارف القديمة اليونانية البشرية المتولدة من الافكار

فنقول ان المراد من نفس الانسان حقيقته وذاته المعبّر
عنها بلفظ انا والظل الحادث الكائن وعند تمثلها بالصورة
بالشبح وعند وجدانها الحياة والشعور بالروح وعند التجسد
بالجسم بالانسان فهي على ما عرفها صاحب الشريعة بالتذكر هي شيء
بالغير مظلم الذات حادث باق وهي فاقدة بذاتها لذاتها
نظير الظل من حيث انه شيء بالغير فاقد للنور الخارجي فهي
من حيث ذاتها ليست عين النور اعني نور الشعور والعقل و
العلم والفهم والحياة والقدرة والقوة فلا مشية لها من
حيث ذاتها بل هذه الانوار القدسية كلها خارجة عن حقيقة
ذاتها وتلك الانوار ملك لرب العزة يؤتيها ويأخذها وليس
تحصيلها تحت قدرة البشر لان القدرة والقوة والمشية تكون
بتلك الانوار لا بغيرها فهذا حال النفس مع الانوار الخارجة عن
ذاتها فكيف بحالها مع معرفة رب العزة وشهوده تعالى ورؤيته
بحقيقة الايمان فان معرفته تعالى ولقائه يكون به تعالى لا بغيره
ولا يكون تحت اختيار البشر وقدرته كما سيأتي تفصيله انشاء الله
في الابواب الآتية فانتظر لما اتلوا عليك

ولما تحقق بالعلوم الالهية عدم تجرد النفس
(باصطلاح الفلاسفة) وفقرها وخلوها عن الانوار القدسية
يكون اساس قيام الرسول صلى الله عليه وآله ونزول القرآن على التذكر
بسبب الغرة وتنبيه الناس عن نوم الغفلة والجهالة بفقرهم و
حاجتهم وبالمراقبة في محضره تعالى كي يعاينوا افاضته الانوار
في قلوبهم ويحصل لهم المعاينة لفعل الله تعالى في انشراح صدورهم
وتنوّر قلوبهم واشتداد افهامهم وكشف الحقايق لهم فيعرفوا
حينئذ صدق الرسول صلى الله عليه وآله في دعوته اياهم الى هذا
الطريق وبمعاينة افاضته تعالى معرفته لهم وكتابة الايمان
في قلوبهم ونزول السكينة عليهم فيعاينوا شهادة الله عز وجل
لصدق رسوله الاكرم صلى الله عليه وآله وسلم

وهذا التذكر اول درجة اخراج الناس من ظلمات
الجهالات الى نور العلم والمعرفة قال الله عز وجل للقرآن كتاب
انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور (
وقال تعالى قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين يهدي به الله
من اتبع رضوانه سبل السلام ويخرجهم من الظلمات الى النور باذنه
ويهديهم الى صراط مستقيم وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا
اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا هو الذي يصلي
عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وكان بالمؤمنين رحيما
تحيتهم يوم يلقونه سلام ( وقال تعالى أو من كان

ميتاً فاحييناه وجعلنا له نوراً يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون ( ) وقال عز وجل أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله ( ) وقال عز وجل ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور ( ) وغير هذه الآيات وكلها دالة بان الانوار خارجة من ذات الانسان بعطيه او ما يخذها الله تعالى وفيها دلالات على ما شرحناه في الجملة في باب معرفة النفس وانها فاعدة لكل الانوار والكمالات كلها تكون = بالانوار والنفس غير مجردة على اصطلاح الفلاسفة وغير فاطقة بذاتها وكل كمالاتها تكون بالغير والنفس متمكنة في المكان وانها زمانية و هذه دلالات من الآيات المباركات

## الروايات في معرفة النفس الانساني

اما الروايات فاعلم انه قد تواترت الروايات في خلقة الاصلة والاشباح والارواح وانها زمانية مخلوقة من اعلى عليين ومن العليين وان ارواح الشيعة خلقت من فاضل طينة ابدان الائمة ع وان نورهم عليهم السلام نور قلوب شيعتهم ونور الحياة القلوب من العلم والعقل كلها افاضات من الله سبحانه الى ارواحهم وليس ذات الروح نفس تلك الانوار بل المخلوقات الاولية التي ابدعها الله تعالى بالنور ما كان لها وجود وكان لها الكون العرضي كما في رواية عمران الصابي وان روح الحياة تفاض على الروح في الرحم وان الروح

تخرج من البدن حال النوم وشعاعها متصلة الى البدن وقد تقبض روح الحياة والعلم والعقل من الروح

ففي رواية الكافي الروح متحرك كالريح وانما سمي روحاً لانه اشتق اسمه من الريح وانما اخرجه على لفظة الريح لان الروح مجانس للريح

وفي رواية الاحتجاج مع الزنديق صرح بذلك ايضاً وان الارواح نائمون في حالة النوم والابدان لا يشعرون بانفسهم ويفقدون الحياة قبل الفناء

وشبهه مع الملائكة في ليلة المعراج وتوهموا ان نور خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله حقيقة ذاته ولم يعلموا ان هذه الانوار مفاضة عليه وهو ينظر بنور ربه

## وان نور العلم والايمان مفاضة على الارواح

والدنيا دار الغرور والجهل وبعث الله الرسل لتفهيم الخلق وتعليم الحكم الالهية وتزكية الناس حتى يصلوا الى درجات العلم ويعرفون ان الانوار القدسية من العلم والعقل والشعور والفهم كلها خارجة عن ذوات الارواح يجدونها ويفقدونها بمشية الله ومن هذه الجهة سمي الروح قلباً لتقلبه في الاحوال المختلفة حالة الوجدان للانوار وحالة الفقدان في درجات مختلفة

وبهذه الاحوالات المختلفة يجدون ويعرفون هواب الله تعالى فيعرجون الى مقام قربه تعالى باذنه جلت عظمته ومن حيث ان ذات الانسان ليست العلم والشعور وشبهه عليه الامر

فيزعم ان الادراك والشعور ذاتي له ولو كان ذاته العلم والشعور لما جهل ذاته لانه خلاف ذاته ج

في البحار في باب ان المعرفة صنعه تعالى عن المحاسن مسندا عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال ليس على الناس ان يعلموا حتى يكون الله هو المعلم لهم فاذا الهمهم فعليهم ان يعلموا

وفي البحار في باب ان المعرفة صنعه تعالى مسندا عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال قال اني لا اعلم ان هذا الحب الذي تحبونا ليس بشيء صنعتموه ولكن الله صنعه وفي البحار عنه مسندا عن الحسن ابن زياد قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الايمان هل للعباد منه صنع قال لا ولا كرامة بل هو من الله وفضله

وبهذا يظهر ان تذكر الانبياء بان العلم والايمان بيد الله يعطي عبادا ويأخذ ويزيد وينقص على اختلاف طلبهم و نياتهم واعمالهم يوجب اوائد القلوب افعال الرب تعالى في الاخذ والاعطاء ويوجب فتح الباب الى شهود مطلق تعالى وطريق عرفانه بانه هو المعرف لنفسه الى عباده في درجات مختلفة والسير يشير بيانات الامام الصادق عليه السلام في التوحيد قال ابن ابي العوجاء وما زال يعدد علي قدرته التي هي في نفسي التي لا ادفعها حتى ظننت انه سيظهر فيما بيني وبينه

---

فظهر مما ذكرنا ان وجدان الانوار القدسية يكون باذن الله تعالى ولها درجات وفقدانها ايضا لها درجات

يعبّر عنها في القرآن بالهداية والاضلال والطبع والختم و
الرين والغشاوة والعمى عدلا منه تعالى وذالك لادبار الناس
عن احكام عقولهم التي هي الحجج الباطنية لهم وعليهم

# الباب الاوّل

من ابواب الهدى وهو باب الابواب انه لاجامع بين العلوم
البشرية والعلوم الجديدة الالهية في شيئ من الاشياء حتى في
مدخلها ومبادئها فان باب التعليمات هو الالفاظ الحاكية عن المرادات
والالفاظ في العلوم الالهية اشارات الى نفس الحقايق
الخارجية سواء كانت من اسماء رب العزة جل شانه او التي يشار
بها الى الحقايق النورية من العقل والعلم والفهم والحياة والشعور
والقدرة والوجود وما يلحق بها او ما يشار بها الى الحقايق المظلمة اعني
غير نسخ الانوار القدسية من الموجودات وكونها وشوبها وفنائها

كما في الخائف باب معاني الاسماء عن هشام ابن الحكم =
انه سال ابا عبد الله عليه السلام عن اسماء الله واشتقاقها الله ممّا
هو مشتق فقال يا هشام الله مشتق من اله والاله يقتضي مالوهًا والاسم
غير المسمّى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئًا ومن
عبد الاسم والمعنى فقد اشرك وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم
فذاك التوحيد افهمت يا هشام قال قلت زدني قال لله تسعة وتسعون
اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الهٌ ولكن الله معنى يدل
عليه بهذه الاسماء وكلها غيره يا هشام الخبز اسم للمأكول والماء اسم

للمشروب والثوب اسم للملبوس والنار اسم للمحرق أفهمت يا هشام
فهما تدفع به وتناضل به اعدائنا الملحدين مع الله عزوجل غيره
قلت نعم فقال نفعك الله به وثبتك يا هشام

اقول ـــ وهذا هو الجري على الفطره

واما في العلوم البشريه فالالفاظ قوالب للمتصورات
والمعاني والمرادات عندهم المتصورات الذهنيه كائنة ما كانت

. . . . . .

# الباب الثاني

من ابواب الهدى معرفة العقل والعلم ومعرفة التعليم الالهي

فاعلم ان العقل الذي يشار اليه بلفظ العقل في العلوم الالهية هو النور الظاهر بذاته لكل من هو واجد له يظهر للانسان به حسن الافعال وقبحها ويعرف به الجزئيات ايضا

(في المستدرك باب جهاد النفس عن علل الشرايع مسندا عن علي ابن ابيطالب صلوات الله عليهما ان النبي صلى الله عليه وآله سئل مما خلق الله عز وجل العقل قال ان قال فيقع في قلب الانسان نور فيفهم الفريضة والسنة والجيد والردي الا وصل العقل في القلب كمثل السراج في وسط البيت

وفي الاختصاص قال الصادق عليه السلام خلق الله العقل من اربعة اشياء من العلم والقدرة والنور والمشية ثم قال

وفي الكافي عن عبد الله ابن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال حجة الله على العباد النبي ص والحجة فيما بين العباد وبين الله العقل)

واما في العلوم البشرية العقل هو فعلية النفس باستخراج النظريات عن الضروريات ولهذا ليست المعقولات عندهم الا الكليات

وحقيقة العلم في العلوم الالهية هو النور الظاهر بذاته عند من يعلم شيئا ويجده وان كان جاهلا بحقيقة ذلك الشيء لان العلم بالشيء ذو درجات وزمام امره بيد الله تعالى

يعطي ويمنع حسب مشيته تعالى

واما العلم في العلوم البشرية فهو الصورة الحاصلة للشيء لدى النفس او حضورها لديه ولهذا ينقسم العلم عندهم الى الحصولي والحضوري وينقسم الحصولي الى التصور و التصديق بالامر المتصور واساس العلوم الحكمية الفلسفية على العلم الحصولي كما هو واضح

واما التعليم في العلوم الالهية انما هو التذكر الى الانوار القدسية وهي نور العقل والعلم والفهم واحكامها وسوق الناس الى وجدان هذه الانوار ليعرفوها بها لا بغيرها ويعرفوا سائر الحقايق بها واخراج الناس من ظلمات التصورات والتصديقات المظلمة بالذات فشأن المعلم الالهي هو التذكر فقط كما في قوله تعالى في القرآن لنبيه الكريم ﷺ انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر وما يتذكر الا من ينيب انما يتذكر اولوا الالباب

ويكون عرفان الناس لتلك الانوار بنفس تلك الانوار والعرفان بها ذو درجات وفي كل درجة معصوم من الخطاء وكمال معرفتها هو التوجه اليها ليعاينوها ويعرفوا بها حقايق الاشياء وهذه الانوار آيات وطريق الى معرفة رب العزة جل شانه بنفسه تعالى لا بتلك الانوار وحيث ان وجدان هذه الانوار يكون باذن الله تعالى وهو يعني القرب والكرامة فيدور مدار الطاعة والتقوى فيختلف درجات وجدان الناس لتلك الانوار حسب افاضته تعالى

واما التعليم في العلوم البشرية فهو استخراج التصورات والتصديقات النظرية عن الضروريات كي يحصل اليقين بثبوت المحمول على الموضوع بعد اسقاط حد الوسط في النتيجة طابق الواقع او خالفه فان القطع يخطئ تارة ويصيب اخرى ولا اختصاص لها بطائفة دون اخرى

## الباب الثالث

من ابواب الهدى معرفة الاستدلال على الله تعالى شأنه ومعرفة من هو معروف بالآيات فالذي في العلوم الالهية مباين لما في العلوم البشرية

اما الاستدلال عليه تعالى شانه في العلوم الالهية يكون اساسه على التذكر بالانوار الظاهرة بذاتها من العلم والعقل والفهم التي حيث ذواتها الاشارة الى رب العزة الذي هو مالكها والقاهر عليها فان هذه الانوار مظهرة بذاتها ان وجدانها وفقدانها لا يكون حيث ذاتها بل يكون بمشية خالقها ان يجدها انسان ويفقدها انسان آخر ويكون اساسه على التذكر بان الحقائق المظلمة الذات اي سائر الموجودات غير هذه الانوار القدسية التي تكون مكشوفة بهذه الانوار حيث ذواتها الاشارة الى من بمشيته = يكون الحدوث والبقاء والزوال والتغير والتبدل

ونتيجة الاستدلال بالآيات اخراج رب العزة عن حد النفي والتعطيل لان الموجود لا يمكن بدون الموجد وحيث ان

ذاته لا يتصور ولا يصير معقولاً ولا مفهوماً فيخرج عن حد التشبيه ايضاً

وايضاً نتيجة الاستدلال في العلوم الالهية الوله والحيرة و الدهشة في معرفة ذاته تعالى ولابد ان يكون كذلك ولهذا يقال لله تعالى الله وسيأتي تفصيله

واما الاستدلال في العلوم البشرية على خلاف ذلك فان اساسه على الاستدلال من المعلومات المتصوره على العلة المتصورة بوجه ما

ولا بد في مبناهم على تصور ذات الخالق بوجه لامتناع التصديق بلا تصور مع انه ايضاً معلولية الاشياء عندهم نظرية

---

واما الذي هو معروف بالايات في العلوم الالهية هو الملك الحي القيوم العالم القادر القدوس المالك للوجود و العلم والعقل والقدرة رب العظمة ورب البهاء والكبرياء الخالق للوجود والعلم والعقل بمشيته وهو الذي يمتنع ذاته ان يصير معقولاً ومعلوماً ومفهوماً ولا يصل العقل الى درك سنخ ذاته وطور خلقته للعلم والعقل والوجود والحياة بمشيته والى درك طور خلقته للحقايق المظلمة الذات وحدوثها و بقائها والى درك طور عدم محدوديته ذاته ومباينة ذاته مع مخلوقاته بالبينونة الصفتية لا العزلية

فاذا امتنعت ذاته تعالى المعقولية والمعلومية
ولا يدرك العقل هذه المعارف فلا بد للعارف ان يعرف كل
ذالك به تعالى شانه لا بغيره (في توحيد الصدوق قال امير المؤمنين
عليه السلام حجب العقول ان تتخيل ذاته في امتناعها من الشبه و
الشكل وفي تحف العقول قال حسين ابن علي عليهما السلام احتجب
عن العقول كما احتجب عن الابصار وفي كتاب حق اليقين للشبر
قال الامام الباقر عليه السلام كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه
فهو مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم وفي الصحيفة السجادية بعد
ما قرء عليه السلام قوله تعالى وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
يقول سبحان من لم يجعل في احد من معرفة نعمه الا المعرفة بالتقصير عن
معرفتها كما لم يجعل في احد من معرفة ادراكه اكثر من العلم بانه
لا يدرك فشكر عز وجل معرفة العارفين بالتقصير عن معرفته وجعل
معرفتهم بالتقصير شكرا كما جعل علم العالمين انهم لا يدركونه ايمانا
وعلما الحديث

وفي كتاب التوحيد مسندا عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما
عرف الله من عرفه بالله ومن لم يعرفه به فليس يعرفه انما يعرف غيره
ليس بين الخالق والمخلوق شيء الى ان قال ولا يدرك معرفة الله الا
بالله والله خلو من خلقه وخلقه خلو منه وعن المحاسن مسندا عن ابي عبد الله
عليه السلام في قوله عز وجل واذ اخذ ربك من بني آدم قال كان ذالك ميثاقا
الله فانساهم المعاينة واثبت الاقرار في صدورهم الخ وما تقصير

وهو الله تعالى المعرف بذاته لذاته وبكمالاته وافعاله لغيره في درجات غير متناهية وغير واقعة على حدٍّ لأحدٍ حتى خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله وهي بمشيته يعرف نفسه لمن يشاء

واما في العلوم البشرية فهو تعالى بمفهوم الوجود وجميع الكمالات راجعة الى حقيقة الوجود والموجودات المجعولة كلها من لوازم ذاته لا تنفك تخلف المعلول عن علته التامة كما هو مذهب المحققين من الفلاسفة اوانه تعالى عين اطوار حقيقة الوجود على رغمهم والكمالات كلها راجعة الى تلك الحقيقة وهو مذهب التصوف والعرفان ومقالة اكسيوفان الحكيم اليوناني فرب العزة الذي يدعوا اليه القرآن المجيد والرسول الكريم غير الذي يصفه الفلاسفة والصوفية

## الباب الرابع

من ابواب الهدى معرفة رب العزة جل جلاله على تعريف نفسه لعباده وايصالهم الى رؤيته ولقائه بنفس ذاته وانها في العلوم الالهية محققة واقعية ولكن به تعالى وممتنعة بغيره بخلاف ما في العلوم البشرية فانها ممتنعة لحقيقة المعرفة

اقول ان معرفة الله تعالى ومعرفة كما لاته وافعاله ممتنعة في العلوم الالهية بالنور العلمي والعقلي فكيف = بالمعقولات والتصورات والمنوجات الخيالية والتوهمية بوجه من الوجوه وقد ذكرنا في الباب الثالث قول امير المؤمنين =

عليه السلام حجب العقول ان تتخيل ذاته في امتناعها عن الشبه والشكل وقول الامام حسين ابن علي عليهما السلام احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار وقول الامام الباقر عليه السلام كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه فهو مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم

بل تنحصر معرفة ذاته وكمالاته وافعاله بذاته تعالى و بتعريفه لنفسه وهذه المعرفة غير المعرفة بالآيات التي كانت نتيجتها اخراج ذات الله من الحدّين حدّ النفي وحدّ التشبيه وقد تطول واحسن الى بني آدم وعرفهم نفسه في العوالم السابقة وفي عالم الذر ويعرّف نفسه لهم في هذا العالم الدنيوي ايضاً تصديقاً لانبيائه وتصديقاً لصحة نبوة نبيّ الاسلام صلى الله عليهم اجمعين حيث يدعون الى الله ويقولون اجيبوا داعي الله ليعرّف نفسه لكم ويوصلكم الى لقائه ورؤيته ووصاله ويعرّفكم رحمته ورأفته وعظمته وقهره وافعاله في درجات غير متناهية وكلها بمشيته تعالى اذا شاء يعطي واذا شاء يمنع

و بهذه البشارة العظمى بعث حبيبه ونبيّه الخاتم صلى الله عليه وآله قال الله تعالى في القرآن المجيد واعلموا انكم ملاقوه وبشر المؤمنين فبشر النبي الكريم صلى الله عليه وآله معرفته تعالى ورؤيته بحقيقة الايمان وهي المعرفة والرؤية بالقلب بتعريف نفسه وارائة نفسه لعباده فيعرفونه به لا بالعلم والعقل

وعرّف نفسه لرسوله صلى الله عليه وآله ولوليّه
امير المومنين عليه السلام كما في كتاب توحيد الصدوق قدس سره
في باب الرؤية عن يعقوب ابن اسحاق قال كتبت الى ابي محمد عليه
السلام وسالته هل رأى رسول الله ربه فوقّع عليه السلام ان الله
تبارك وتعالى ارى رسوله بقلبه من نور عظمته ما احبّ

وفي التوحيد مسندا عن ابي الحسن الموصلي عن ابي عبد الله عليه
السلام قال جاء حبرٌ الى امير المومنين عليه السلام فقال يا امير المومنين
هل رايت ربك حين عبدته فقال ويحك ما كنت اعبد ربًّا لم اره
قال وكيف رايته قال ويلك لا تدركه العيون في مشاهدة
الابصار ولكن رات القلوب بحقايق الايمان =

وارى نفسه لعباده في عالم الميثاق ويراه المومنون
في هذه الدنيا ففي كتاب التوحيد مسندا عن ابي بصير عن ابي
عبد الله عليه السلام قال قلت اخبرني عن الله عزوجل هل يراه
المؤمنون يوم القيامة قال نعم وقد راه قبل يوم القيامة فقلت
متى قال حين قال لهم الست بربكم قالوا بلى ثم سكت ساعة
ثم قال وان المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيامة الست
تراه في وقتك هذا قال ابو بصير فقلت له جعلت فداك =
فاحدّث بهذا عنك فقال لا فانك اذا حدثت به فانكره
منكر جاهل بمعنى ما تقوله ثم قرر ان ذالك تشبيه كفر و
ليست الرؤية بالقلب كالرؤية بالعين تعالى الله عما يصفه =
المشبّهون والملحدون =

وبشر رسوله صلى الله عليه وآله معرفته تعالى به ورؤيته بحقيقة الايمان ولقائه ووصاله ومعرفة افعاله ورؤية الحقائق وكنه الممكنات به تعالى من غير نهاية في درجاتها فيكون رب العزة هو الشاهد الاكبر لجميع ما بعث به محمدا صلى الله عليه وآله كما قال تعالى قل اي شيء اكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم ،

واما معرفة الله تعالى في العلوم البشرية اما الفلاسفة فقد اتفقت كلمتهم على ان معرفة غيره اياه تعالى بحقيقة المعرفة وكنه المعرفة وكذا رؤية غيره اياه تعالى ووصاله ولقائه وكذا معرفته كمالاته واطوار افعاله وكنه مخلوقاته بشدة غير متناهية في درجات غير متناهية بديهي الامتناع وذلك بتصريحهم ان مقام الاحدية لا اسم له ولا رسم وهو غيب مطلق هذا على مذهب الفلاسفة واما عند العرفاء فامتناعها ابدي لعدم الغير هناك في بيت الواقع فيعرف غيره اياه وكل الاشياء عندهم اطوار الوجود وهو تعالى ظاهر بهذه الاطوار وليس بغيره ديار

فمعرفته تعالى يكون بالوجه عند الفلاسفة وبالفناء فيه عند العرفاء وان مصداق مفهوم الوجود هو رب العزة عند الجميع اما على نحو التشكيك بالشدة والضعف فيكون هو تعالى مرتبة شديدة ذلك وهو قول الحكماء واما على التطور فكل الموجودات اطوار حقيقة واحدة بلا تشكيك في المصداق وهو قول العرفاء فالحكماء يزعمون انه

لمكان امتناع العلم الحصولي والحضوري به تعالى يكون معرفته بمفهوم البديهي التصور وهو معرفته بوجهه والعرفاء يزعمون الفناء فيه بالتجريد وهذا الزعم منهم مبني على تجرد النفس الناطقة وانها الحي العاقل بذاتها وعند التجريد حيث انهم يرون الوجود بلا حد ويغفلون عن انيتهم ولا يشعرون بها فيزعمون فناءهم في الوجود الذي هو الله تعالى بزعمهم فلا غير هناك اصلا وهو التوحيد الخالص عندهم

واما في العلوم الالهية لا مفهوم لحقيقة الوجود لان الفهم يكون بحقيقة الوجود فالمفعول غير خلاف ذاته وهو مملوك لله عز وجل لان امره بيده مالكه في اعطائه وضعه ومراتب الشدة والضعف فلو لم يكن له مالك كذلك لكان اقتضائه واحدا بالنسبة الى الجميع بعد احتمارية الماهيات فسبحان من بيده زمام الوجود يعطي ويمنع على حسب مشيته والغفلة في مقام التجريد عن الانية المظلمة ذاتا غير مستلزم للفناء في حقيقة نور الوجود فان الظلماني لا ينقلب الى النوري

واما الفناء في الله جل جلاله فهو كذب وتوهم محض نشأ من الاحتجاب عنه تعالى لادبارهم عن علوم القرآن وما بعدهم لمقالة اكثر فان

. . . . .

# الباب الخامس

من ابواب الهدى معرفة ان لربنا العزة في العلوم الالهية كمالات ولكمالاته آيات وعلامات ولا نهاية لكمالاته كما انه لا نهاية لذاته عزوجل ومن كمالاته العلم الظاهر بآياته الافاقية والانفسية

واعلم بان علمه تعالى كان بالاشياء قبل كيان الاشياء وكان عالما ولا معلوم وعلمه بالاشياء كان بنفس ذاته المقدس في رتبة ذاته التي هي نفس الازل والابد ولا حدّ ولا نهاية لعلمه كما لا حدّ لذاته فهو عالم بالممكنات ولا ممكن وعالم بجميع اطوار الممكنات ولا طور وعالم بالنظامات الغير المتناهية التي منها هذا النظام الكائن على نحو التابعية اذ لا متبوع فلا علّية للعلم بالنسبة الى تحقق النظام لان تحققه بمشيته فهو عالم بجميع الخصوصيات التقديرية في النظامات الكائنة وغير الكائنة وهو عالم بجميعها على النحو الذي يقع قبل ان يكون هناك شيئ فلا واقعية لشيئ من الممكنات في رتبة علمه تعالى والعلم هو المرآت الرائي للغيوب وياتي لهذا مزيد بيان انشاء الله

ومن الكمالات لله تعالى القدرة الظاهرة بآياتها بلا نهاية وقدرته بنفس ذاته المقدس اذ لا مقدور بوجه من الوجوه لان مشيته الاشياء تكون بمشيته فذات كل ممكن ان يقع بالمشية وهذا الذي ذكرناه في العلم والقدرة بحسب العلوم الالهية

واما في العلوم البشرية فكل الكمالات من العلم والقدرة وغيرها راجعة الى الوجود والمشية والارادة كلها ذاتة التي هي عين الوجود وحينئذ تكون تحقق الاشياء الممكنة في مذهب الفلاسفة بالوجوب والضرورة بالمشية الذاتية الازلية لا بالمشية والارادة التي هي فعل حادث لله سبحانه وتعبيرهم عن المشية بالازلية تجنيب فلرعاية الشرايع عبروا بالمشية ولرعاية اصول الفلسفة عبروا بالازلية

وبعد كون علمه تعالى وقدرته تعالى عين ذاته ومشيته عين علمه قالوا بعلية العلم لتحقق الاشياء وانكروا الفعل الحادث لله تعالى ويقولون بان اثبات الفعل الحادث له تعالى موجب لتغير الذات بزعمهم وقالوا بان هذا النظام هو النظام الاتم في الكائنات واستحالة تغييرها كما هو في علمه تعالى فوقعوا في القول بالجبر في افعال العباد لان مشيتهم منتهية الى مشيته الازلية ونتيجة ذالك ابطال الشرايع ولغوية ارسال الرسل وانزال الكتب والوعد والوعيد من غير تخلص من هذه العويصة واما في الواجب تعالى على مذهبهم كما صرح به بعضهم في كلماته قالوا بالايجاب فيما يصدر عنه تعالى

. . . .

هذا على مذهب الفلاسفة واما العارف فهو في فسحة من هذا بعد القول بوحدة الوجود بل الموجود

فانظر ايها العاقل المتشرع الى ثمرات العلوم البشرية وسياتى لهذه المقالات بيانات يرتفع بها اشكالاتهم ويتضح بها مقصود الشرايع الالهية فانتظر

## الباب السّادس

من ابواب الهدى معرفة ان الحقايق النورية اى العلم والعقل والفهم والحياة والوجود والحقايق المظلمة الذات اى سايد الاشياء كلها مخلوقة بالمشية والمشية فعله تعالى الحادث لا ذاته تعالى و المخلوق الاول نور رسول الله صلى الله عليه وآله في مقام النورانية وظله في عالم الافضلة والاشباح وجميع العوالم مخلوقة من جوهر واحد ومادة بسيطة غير مركب خلقها الله من الهيولى و المصورة باصطلاح الحكماء بل يكون الاختلاف في هذا الجوهر من جهة عروض العوارض والمخصص هو المشية لا شيء آخر سوى المشية وعالم الاخرة مخلوقة من هذا الجوهر البسيط وهي محيطة بعالم الدنيا وعالم الدنيا مخلوقة من هذا الجوهر المختلط بعض الصافي والكدر من جهة الاختلاف الحاصل فيه بالاعراض بمشية الله والارواح والروحانيون مخلوقات من هذا الجوهر البسيط المادّي والاجساد مخلوقة من المادة المختلطة من العليين والسجّين ولا بد من فناء حالة الدنيا وبطلان الامتزاج من الطّينتين وعود صفائها الى العليين وعود كدورتها الى السجّين فيعود كل الى منشئه واذا خرج الروح من البدن في النوم او في الموت تصعد الى السماء والى مابين السماء والارض تذهب وتجيء

وما قلنا ان العوالم مخلوقة من الجوهر البسيط مقصودنا عوالم الاشباح والاضلة اى الارواح والدنيا والاخرة والجنة والنار والاجسام والارواح من الملائكة والشياطين والجن

واما الانوار المجردة باصطلاح الحكماء كنور العقل ونور العلم ونور الوجود ونور الحياة ونور خاتم الانبياء صلى الله عليه واله التى هى المثل الاعلى لرب العزة وهى العرش العلى وهى اسمائه تعالى الاسم التكوينى وكل هذه الانوار ترجع الى نور واحد وهو مقام نورانية سيد الرسل صلى الله عليه وآله اى نور وهب الله رسوله فهذه الانوار ليست من العوالم التى قلنا انها من الجوهر البسيط هذا على ما فى العلوم الالهية وهو مقتضى الآيات والروايات المتواترة

(وقد نقل بعض هذه الروايات فى الكتاب الكبير للمؤلف هذا الكتاب الحاضر المسمى بكتاب معارف القرآن ونذكر بعض تلك الروايات هيهنا

عن الكافى عن محمد ابن سنان قال كنت عند ابى جعفر الثانى عليه السلام فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تبارك وتعالى لم يزل متفردا بوحدانيته ثم خلق محمدا وعليا وفاطمة صلوات الله عليهم فمكثوا الف دهر ثم خلق جميع الاشياء فاشهدهم خلقها واجرى طاعتهم عليها وفوض امورها اليهم وهم يحلون ما يشاؤن ويحرمون ما يشاؤن ولن يشاؤا الا ان يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال يا محمد هذه الديانة التى من تقدمها مرق ومن تخلف عنها محق خذها اليك يا محمد

وعن الكمال الدنيني مسندا عن ثامن الائمة عن
ابائه عن امير المومنين عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله ما خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي فقلت
يا رسول الله افانت افضل او جبرئيل فقال يا علي ان الله تبارك و
تعالى فضل انبيائه المرسلين على الملائكة المقربين وفضلني على
جميع النبيين والمرسلين والتفضل بعدي لك يا علي وللائمة من
بعدك وان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا يا علي الذين يحملون العرش
ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين امنوا بولايتنا
يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء
ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سبقناهم الى
معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه لان اول ما خلق الله عز وجل
خلق ارواحنا فانطقنا بتوحيده وتحميده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا
ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق
مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا وتنزهت عن
صفاتنا فلما شاهدوا عظم شاننا هللنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا
الله وانا عبيد ولسنا بآلهة يجب ان نعبد معه او دونه فقالوا
لا اله الا الله فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة ان الله اكبر
من ان ينال عظم المحل الا به فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من العز
والقوة قلنا لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم لتعلم الملائكة
ان لا حول ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما انعم الله علينا و

اوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا الحمد لله لتعلم الملائكة ما
يحق لله تعالى علينا من الحمد على نعمه فقالت الملائكة الحمد لله
فينا اهتدوا الى معرفة توحيد الله وتسبيحه وتهليله وتحميده و
تمجيده ثم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم فاودعنا صلبه وامر
الملائكة بالسجود له تعظيما لنا واكراما وكان سجودهم لله عزوجل
عبودية ولادم اكراما وطاعة لكوننا في صلبه فكيف لا اكون
افضل من الملائكة وقد سجدوا لادم كلهم اجمعون وانه لما عرج بي
الى السماء اذن جبرئيل مثنى مثنى واقام مثنى مثنى ثم قال لي
تقدم يا محمد فقلت يا جبرئيل اتقدم عليك فقال نعم لان الله تبارك
وتعالى فضل انبيائه على ملائكته اجمعين وفضلك خاصة فتقدمت
وصليت بهم ولا فخر فلما انتهيت الى حجب النور قال لي جبرئيل
تقدم يا محمد وتخلف عني فقلت يا جبرئيل في مثل هذا الموضع
تفارقني فقال يا محمد ان انتهاء حدي الذي وضعني الله عزوجل
فيه الى هذا المكان فان تجاوزته احترقت اجنحتي بتعدي حدود
ربي جل جلاله فخرج بي في النور زخة حتى انتهيت الى ما شاء
الله من علو ملكه فنوديت يا محمد انت عبدي وانا ربك فاياي
فاعبد وعلي فتوكل فانك نوري في عبادي ورسولي الى خلقي
وحجتي على بريتي لك ولمن اتبعك خلقت جنتي ولمن خالفك
خلقت ناري ولاوصيائك اوجبت كرامتي ولشيعتهم اوجبت
ثوابي فقلت يا رب ومن اوصيائي فنوديت يا محمد اوصيائك

المكتوبون على ساق العرش فنظرت وانا بين يدى ربى الى ساق العرش فرايت اثنى عشر نورا فى كل نور سطرا خضر عليه اسم وصى من اوصيائى اولهم على ابن ابيطالب واخرهم مهدى امتى فقلت يارب هولاء اوصيائى بعدى فنوديت يا محمد هولاء اوليائى واوصيائى واصفيائى وحجتى بعدك على بريتى وهم اوصيائك وخلفائك وخير خلقى بعدك وعزتى وجلالى لاظهرن بهم دينى ولاعلين بهم كلمتى ولاطهرن الارض باخرهم من اعدائى ولامكننه مشارق الارض ومغاربها ولاسخرن له الرياح ولاذللن له السحاب الصعاب ولارقينه فى الاسباب فلانصرنه بجندى ولامدنه بملائكتى حتى تعلو دعوتى ويجمع الخلايق على توحيدى ثم لاديمن ملكه ولاداولن الايام بين اوليائى الى يوم القيامه

وفى البحار جلد ٧ عن كنز جامع الفوائد مسندا عن الثمالى عن ابى جعفر صلوات الله عليه قال قال امير المومنين عليه السلام ان الله تبارك وتعالى تفرد فى وحدانيته ثم تكلم بكلمة فصارت نورا ثم خلق من ذالك النور محمدا صلى الله عليه واله وخلقنى وذريتى ثم تكلم بكلمة فصارت روحا فاسكنه الله تعالى فى ذالك النور واسكنه فى ابداننا فنحن روح الله وكلماته الخبر

وفى البحار جلد ٧ فى باب ان دعاء الانبياء استجيب بالتوسل بهم عن الامام . . صلوات الله عليه قال على ابن الحسين صلوات الله عليهما حدثنى ابى عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه واله

قال قال يا عباد الله ان آدم لما راى النور ساطعا من صلبه اذ
كان الله قد نقل اشباحنا (اى ارواحنا) من ذروة العرش الى
ظهره راى النور ولم يتبين الاشباح فقال يارب ما هذه الانوار
قال الله جل جلاله انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشي الى
ظهرك ولذلك امرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت وعاءً
لتلك الاشباح فقال آدم يارب لو بيّنتها لي فقال الله جل جلاله
تعالى انظر يا آدم الى ذروة العرش فنظر ادم عليه السلام ووقع
اشباحنا من ظهر آدم على ذروة العرش فانطبع فيه صور اشباحنا
كما ينطبع وجه الانسان في المرآة الصافية فراى اشباحنا فقال
ما هذه الاشباح يارب فقال الله يا ادم هذه الاشباح افضل خلائقي
وبريائي هذا محمد وانا الحميد المحمود في افعالي شققت له اسماً من
اسمي وهذا علي وانا العلي العظيم شققت له اسماً من اسمي وهذه
فاطمة وانا فاطر السماوات والارضين فاطم اعدائي عن رحمتي يوم
فصل قضائي وفاطم اوليائي مما يعتريهم ويشينهم فشققت له
اسماً من اسمي وهذا الحسن وهذا الحسين وانا المحسن المجمل شققت =
لهما اسما من اسمي هو لا وخيار خلقي وكرام بريتي بهم آخذ وبهم
اعطي وبهم اعاقب وبهم اثيب فتوسل الي بهم يا آدم واذا دهتك
داهية فاجعلهم الي شفعائك فاني آليت على نفسي قسماً حقاً لا
اخيب بهم آهلاً ولا اردّ بهم سائلاً الى آخره

وعن الكافي مسندا عن جابر ابن يزيد قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه يا جابر ان الله اول ما خلق محمدا وعترته الهداة المهتدين فكانوا اشباح نور بين يدي الله قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورية بلا ارواح وكان مؤيدا بروح واحد وهي روح القدس فبه كان يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم حلماء علماء برره اصفياء الى آخره

وعن البحار جلد ٥٤ عن رياض الجنان باسناده عن جابر الجعفي عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال يا جابر كان الله ولا شيء غيره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتدع من خلقه ان خلق محمدا صلى الله عليه واله وخلقنا اهل البيت معه من نور عظمته فاوقفنا اظلة خضراء بين يديه حيث لا سماء ولا ارض ولا مكان ولا ليل ولا نهار ولا شمس ولا قمر يفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس نسبح الله تعالى ونقدسه ونحمده ونعبده حتى عبادته ثم بدا لله ان يخلق المكان فخلقه الى آخر ولا يتوهم من هذه العبارة يفصل نورنا من نور ربنا انّ نورهم من جنس نور ذات الله ونحن لان هذا المعنى معروف عند ذوي المعارف الالهية ان الله لا يشبهه شيء و بقول امير المؤمنين عليه السلام في دعاء الصباح وتنزيهه عن مجانسة مخلوقاته واساس الدين على ان المخلوق مباين لخالقه مباينة الصفة = لا مباينة الغربة وعن سيد الساجدين عليه السلام في دعائه في يوم العرفة، لا اله الا انت الذي انشأت الاشياء من غير سنخ وصورت ما = صورت من غير مثال الخ

وفي البحار عن العلل عن محمد ابن سنان عن
ابي عبد الله عليه السلام قال سئلته عن اول ما خلق الله عز وجل
قال ان اول ما خلق الله عز وجل ما خلق منه كل شيء قلت جعلت
فداك وما هو قال الماء قال ان الله تبارك وتعالى خلق الماء بحرين
احدهما عذب والآخر ملح فلما خلقهما نظر الى العذب فقال يا بحر
فقال لبيك وسعديك قال فيك بركتي ورحمتي ومنك اخلق
اهل طاعتي وجنتي ثم نظر الى الآخر فقال يا بحر فلم يجب فاعاد
عليه ثلاث مرات يا بحر فلم يجب فقال مليك لعنتي ومنك اخلق
اهل معصيتي ومن اسكنته ناري ثم امرهما ان يمتزجا فامتزجا
قال فمن ثم يخرج المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن

وعن الكافي مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه
قال محمد ابن مروان سمعته يقول ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور
خلقنا من طينة مخزونة مكنونة من تحت العرش فاسكن ذلك النور
فيه فكنا نحن خلقا وبشرا نورانيين ولم يجعل لاحد في مثل الذي
خلقنا نصيب وخلق ارواح شيعتنا من طينتنا وابدانهم من طينة
مخزونة مكنونة اسفل من ذلك الطينة ولم يجعل في مثل الذي خلقهم
منه نصيب الا الانبياء المرسلين فلذلك صرنا نحن وهم الناس
وسايد الناس هيج للنار والى النار

وعن البصائر مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه
قال ان الله تبارك وتعالى جعلنا من عليين وجعل ارواح شيعتنا

مما جعلنا منه ومن ثم تحنّ ارواحهم الينا وخلق ابدانهم من دون
ذالك وخلق عدونا من سجين وخلق ارواح شيعتهم مما خلقهم منه
وخلق ابدانهم من دون ذالك ومن ثم تهوى ارواحهم اليهم

. . . . و

هذا ما في العلوم الالهيه وقد عرفت بعض الآيات والروايات وفي هذا روايات متواترات

## عالم المخلوقات في العلوم البشريه

واما في العلوم البشريه فعالم المخلوقات هو عبارة عن عالم العقول الطوليه والعرضيه وارباب الانواع والمثل الافلاطونيه وعالم النفوس الفلكيه والانوار الاسفهبديه ثم عالم الاجسام المركبة من الهيولى والصورة وكلها حسب السلسلة العلية والمعلولية ازليه وابديه غير قابلة للفناء والزوال والخرق والالتيام بالنسبة الى الاجرام الفلكيه فمخلوقية الجنة والنار والعوالم الاخرويه تحتاج الى التاويلات التي تنافي ظاهر الشرايع بل صريحها

وفي العلوم الالهيه الارواح مطلقا غير مجرده باصطلاح من الحكماء بل كلها اضلة واشباح والعلم والحياة والقدرة ليست عين ذواتها بل هي خارجة عنها مفاضة عليها وقد صرح ثامن الائمة عليه صلوات الله في رواية عمران الصابي بان اول المخلوقات الحروف ولا وجود لها الا انها مبدعة بالابداع والنور اول فعل الله تعالى وتعرض للملائكة والروحانيين الموت والنوم والسنة وهذا دليل عدم تجردهم

## وافعال البشر حقيقة افعالهم

وفي العلوم الالهيه الافعال الصادرة من الارواح باجسادها وبنفسها وكذا الافعال الصادرة من الاجساد بارواحها كلها تكون بالقدرة والحياة والمشية التي يملكها البشر بمشية ربه

تبارك وتعالى ولا تنسب تلك الافعال الى الله تعالى ولهذا يثاب البشر ويعاقب عليها لانها افعال حقيقة ويمدح ويذم عليها

واما في العلوم البشرية كل افعال البشر منتهية الى مشية الله وارادته الذاتية الازلية بالوجوب فلا معنى للثواب والعقاب ولا معنى للبعث ولا لارسال الرسل والوعد والوعيد

وفي العلوم الالهية يكون ارسال الارواح الى الابدان بعد وجدان الحياة والقدرة من جهة الامتحان والتكميل حقيقة ولذا تكون دار الابتلاء والفتنة والسجن ولا بد من تناثر الاجساد ورجوع كل من اجزاء العليين والسجين الى اصله اما الى النعيم فضلا وجودا واما الى الجحيم قسطا وعدلا

واما في العلوم البشرية يقولون هذه الدنيا نظامها اتم النظامات والنظام الشريف الرباني الاتم لا بد وان يكون كل الجهات فيه منتهية الى المشية الازلية الوجوبية وحينئذ يرد على الفلسفة البشرية شبهة الماديين كما سنعرف انشاء الله

# الباب السابع

من ابواب الهدى معرفة البراهين لما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله في مطالب ابواب السابقة والبراهين في العلوم الالهية مباينة لما في العلوم البشرية فان البراهين على ما ادعاه صاحب الشريعة في جميع ما جاء به ثلاثة الاول العقل الذي هو حجة الله على البشر والثاني العلم وهو العلم الحقيقي فبالعقل والعلم يخرج النبي الكريم صلى الله عليه وآله

عامة الناس من ظلمات المعقولات والتصورات والتصديقات الاصطلاحية التي يزعمون انها العلم الى نور العلم والعقل الحقيقي في درجاتهم والتذكر بنور العقل اولا وبنور العلم ثانيا هو الميزان في اقامة البرهان عن صاحب الشريعة الالهية فيعرف الانسان نور العقل انه المميز للجيد والردي ويعرف النور العلم الحقيقي انه الكاشف بذاته لذاته ولغيره ويعرف بالعيان ان معرفة العلم والعقل تكون بهما ولا يحتاج الى اعمال فكر ونظر وتاليف قياس لانهما هما الرافعان للالتباس فيعاين الانسان بهما ان صاحب الشريعة كلما جاء في حقيقة المخلوقات والمكونات صحيح وبعلاوه هذا النوران يشيران بذاتهما اشارة ذاتية الى خالقهما ومن بمشيته يجدهما الواجدون ويفقدهما الفاقدون في درجاتهما ويعرف انشاء الله تفصيل ذالك عن قريب

والبرهان الثالث لصحة ما جاء الرسول الكريم صلى الله عليه وآله وهو البرهان الاعظم والشاهد الاكبر هو الله تعالى جل جلاله كما وعد بلطفه نبيه بذالك وقال في كتابه قل اي شيء اكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم ( ) فهو المعرف لمن اطاع رسوله لذاته القدوس في كمالاته وآياته وافعاله وحقايق مخلوقاته ولكل ما جاء به رسوله وذكر به انه صحيح وذالك يكون في درجات باختلاف درجات طاعة الناس لربهم

وهذه البراهين الثلاثة وان كان الاولان آيتان للثالث ايضاً ولكن تطول وتفضل على الناس وعرف نفسه اياهم في

في العوالم السابقة فاراهم نفسه وفطرهم على معرفته وجعل الدين مؤسسا على هذه المعرفة الفطرية الالهية لما يعلم ان البشر يقع في شبهة هي اعضل الشبهات بان مفهوم الوجود من الامور العامة ونقيضه العدم وهو بديهي التصور عندهم بزعمهم فكل شيء إما ان وجود والا يكون عدما وهو الكذب المحض ولا يمكن ان لا يكون احدهما والا يلزم ارتفاع النقيضين وبنوا على المفهوم العام = اساس الفلسفة ولما كان حيث ذات حقيقة الوجود حيثية الاباء عن العدم قالوا فلا واقع في عالم الكون الا مصداق الوجود واما العدم فلا واقعية له اصلا فحقيقة الوجود هو الواقع فقط = فليست حقيقة الوجود الا ازليا وابديا بل تلك الحقيقة نفس الازل والابد وما كان حقيقة ذالك فلا شبهة انه هو الله الرب العزيز لانه نفس الازل والابد هذا نهاية توهم البشر من كون حقيقة الوجود هو الله تعالى سبحانه

ولما كانت هذه من اعضل شبهات البشر تكفل الرب القدوس لرفع هذه الشبهة في اصل الخلقة اولا فخلق الخلق في العوالم السابقة على هذه النشأة الدنيوية وقال ولقد علمتم النشاة الاولى فلولا تذكرون وعرفهم في تلك النشاة السابقة نفسه القدوس و اراهم نفسه واثبت المعرفة في قلوبهم وفطرهم عليها وقال عز من قائل في كتابه الكريم واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى الاية ثم جعل

الدين مؤسسًا على هذه المعرفة الفطرية فقال تعالى فأقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذالك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون

فهو جل جلاله خالق الوجود ورب الوجود ورب الحياة ورب العقل والعلم والقدرة والقوة وهذه الامور النورية التي بهرت افكار البشر فظنوا انها الرب الملك القدوس هي من اعظم آياته تعالى لا نفسه ولا يلزم ارتفاع النقيضين لان مالك الوجود ليس في رتبة الوجود والاتحاد في الرتبة شرط التناقض فهو جل شانه ليس بالوجود ولا بالعدم بل هو رب الوجود ومالكه والخلق لما افاض عليهم المعرفة الفطرية لو رجعوا الى فطرتهم ولا سيما عند الباساء والضراء يجدوا بربهم ربهم وبه يعرفون ان الوجود الظاهر بذاته الذي هو نقيض العدم ليس هو الرب تعالى شانه بل هو من آياته والحجة على كمالاته ويجدون به تعالى ان ظهور الوجود وكشفه عن الحقايق المظلمة الذات وتحقق الموجودات وثباتها وبقائها وزوالها وتغيراتها كلها تكون بالوجود عن مشية مالك الوجود لا بنفس الوجود لان الوجود بنفسه لا يقتضي حدوث بعض ولا حدوث بعض وكذلك البقاء والزوال والوحدان والفقدان والتغير والتبدل بل الوجود منزه عن التاثير والتاثر فكيف بالاقتضائات المختلفة فيظهر ان هذه الاختلافات الموجودة امرها بيد مالك الوجود بمشية مالك الوجود جل وعلا وسيأتي مزيد بيان لهذا انشاء الله

هذا اجمال الكلام في مخالفة العلوم الالهية للعلوم الفلسفة البشرية وتفصيلها يأتي في محله انشاء الله

## الباب الثامن،

من ابواب الهدى في ذكر قيام اهل الايمان من اصحاب الائمة صلوات الله عليهم والفقهاء رضوان الله عليهم على خلاف مقالة الفلسفة والعرفان وفي الاشارة الى صيد هذه المقالتين

قال العلامة المجلسي قدس سره في كتاب السماء و العالم من البحار ج ١٤ في التتميم الذي ذكره في آخر باب المعادن والجمادات والطبايع هكذا نقل عن سقراط انه سمع بموسى ع وقيل له لو هاجرت اليه فقال نحن قوم مهذبون فلا حاجة الى من يهذبنا وحكى المجلسي قدس سره فيه ايضا عن بعض قدماء الاطباء وعن جالينوس كلاما في بيان تشريح الاعضاء الى ان قال وذالك انه لم يكن يكتفي في بقاء الشعر على مقدار واحد من الطول بان يشاء الخالق ان يكون هكذا كما لو شاء ان يجعل الحجر دفعة انسانا لم يكن ذالك بممكن والفرق فيما بين ايمان موسى وايماننا اى افلاطون وسايرالبونانيين هو هذا موسى يزعم انه يكتفي بان يشاء الله ان يزين المادة وتهيأها لاغير قزين ويتهيأ على المكان وذالك انه يظن ان الاشياء كلها ممكنة عند الله فانه لو شاء الله ان يخلق من الرماد فرسا او ثورا دفعة لفعل واما نحن فلا نعرف هكذا ولكنا نقول ان من الاشياء اشياءً في انفسها

غير ممكنة وهذه الاشياء لا يشاء الله اصلا ان يكون وانما يشاء ان يكون الاشياء الممكنة انتهى ونسب الجهل في آخر كلامه استهزاءً الى موسى على نبينا وآله وعليه السلام

وفي بعض التواريخ ان اول من نقل عنه القول بان العالم جوهر واحد وهو عين الصانع هو اكسيوفان اليوناني الفيلسوف في المأة السادسة قبل ميلاد المسيح وتبعه تلميذه الحكيم برمانيدس اليوناني ونسب في تاريخ آخر نحو قياس وبروماغورس واهساس وبلوش ويودفر الى التصوف فهذه الاقوال كانت متداولة بين البشر قبل بعثة النبي صلى الله عليه وآله فهل يمكن سكوته ص عن بيان المعارف الالهية في قبال الاقوال المختلفة البشرية مع انه اشرف من بعثه الله جل جلاله لتعليم المعارف الالهية فلا بد من اعلانه وكذا اوصيائه بضلالة طرق الهداية البشرية

## انموذج رد الائمة ع على مطالب الفلسفة

ومن نظر في التواريخ وفي الروايات يعلم ان في عصر الامويين في العباسيين كانت الخلفاء يروجون الفلسفة والتصوف وفي عصر المأمون العباسي بعد ترجمة الفلسفة وقعت المناظرات الفلسفية في مجلسه بين المروزي وثامن الائمة صلوات الله عليه وعليهم وقد صرح في صدر الرواية بان مقصود المأمون كان افحام الرضا عليه السلام في مناظرة المروزي معه ولكن الله غالب على امره قد افتضح سليمان المروزي اشد الافتضاح حتى باعتراف المأمون حيث لام لمناقضاته

## وهذه قسمة من المباحثة الفلسفية بين متكلم خراسان المروزي وثامن الائمة عليه السلام وابطاله قول المروزي

في بحر كتاب معارف القرآن (الذي هو كتاب كبير لمؤلف هذا الكتاب) عن التوحيد والعيون مسندا عن الحسن بن محمد النوفلي يقول قدم سليمان المروزي متكلم خراسان على المأمون فاكرمه ووصله ثم قال له ان ابن عمي علي ابن موسى قدم علي من الحجاز وهو يحب الكلام واصحابه فلا عليك ان تصيرا الينا يوم التروية لمناظرته فقال سليمان يا امير المومنين اني اكره ان اسال مسئلة في مجلسك في جماعة من بني هاشم فينتقص عند القوم اذا كلمني ولا يجوز الاستقصاء عليه قال المأمون انما وجهت اليك لمعرفتي بقوتك وليس مرادي الا ان تقطعه في حجة واحدة فقط فقال سليمان حسبك يا امير المومنين اجمع بيني وبينه وخلني واياه والزم فوجه المأمون الى الرضا عليه السلام (فتكلما في البداء وكان منكرا للبداء فاحتج عليه الرضا عليه السلام الى ان قال سليمان للمامون لا انكر بعد يومي هذا البداء ولا اكذب به انشاء الله ثم تكلم سليمان في ارادة الله وقال ما تقول فيمن جعل الارادة اسماً وصفة مثل حي وسميع وبصير وقدير قال الرضا عليه السلام انما قلنا حدثت الاشياء واختلفت لانه شاء واراد ولم تقولوا احدثت واختلفت لانه سميع بصير فهذا دليل على انه ليست بمثل سميع وبصير وقدير قال سليمان فانه لم يزل مريدا (واحتج عليه الرضا عليه السلام) الى ان قال وما الدليل على ان ارادته عمله وقد يعلم ما لا يريده ابدا وذلك قوله عز وجل ولئن شئنا لنذهبن بالذي اوحينا اليك فهو يعلم كيف يذهب به وهو لا يذهب به ابداً (الى ان) قال سليمان فان

(وقد اجمع الاصوليون على ان قدرة العبد لا تتعلق بما لا يريده ابدا ولا بد من ذلك لانه لو لم يكن كذلك لكان قادرا ان يذهب بالقرآن فاقطع سليمان)

وفي رجال النجاشي ص٣٠٤ في كتب هشام ابن الحكم ذكر كتب منها كتاب الدلالة على حدث الأجسام وكتاب الرد على الزنادقة وكتاب الرد على اصحاب الطبايع وكتاب الرد على ارسطاليس في التوحيد

وفي رجال النجاشي ص٤٧ في كتب الشيخ الاجل الحسن ابن موسى النوبختي ذكر كتاب الرد على اهل المنطق وكتاب التوحيد الكبير وكتاب التوحيد الصغير قال في روضات الجنات ص٣١ هو صاحب الابحاث الواردة الغفيرة على حكماء يونان

(وفي رجال النجاشي ص١٨٩ ذكر من كتب علي ابن احمد الكوفي كتاب الرد على ارسطاطاليس وكتاب الرد على من يقول ان المعرفة من قبل المؤجود وتوفي علي ابن احمد سنه ٣٥٢ وفيه ص١٩١ ذكر من كتب علي ابن محمد ابن العباس كتاب الرد على اهل المنطق وكتاب الرد على الفلاسفة وفيه ص٢٤٦ ذكر من كتب محمد ابن احمد ابن ابراهيم الجعفي الكوفي كتاب مبتدء الخلق

وفي رجال النجاشي ص٣٠٩ ذكر من كتب هلال ابن ابراهيم كتاب الرد على من رد آثار الرسول واعتمد نتايج العقول وفيه ص١٢٦ كتاب الرد على المجبرة لسعد ابن عبد الله القمي من اصحاب العسكري عليه السلام توفي سنه ٢٩٩ وله كتاب الاستطاعة ايضاً وفيه ص١٨٤ كتاب الرد على اهل البدع لعلي ابن ابي سهل ابن حاتم وله كتاب التوحيد والمعرفة وفيه ص٢١٣ كتاب اصلاح المنطق ليعقوب ابن اسحاق من اصحاب الجواد والهادي عليهما السلام)

وفي رجال النجاشي ص٢٨٥ في ذكر كتب الشيخ الاعظم المفيد قدس سره قال منها كتاب جوابات الفيلسوف في الاتحاد وكتاب الرد على

اصحاب الحلاج وفي رجال النجاشي ص٢١٦ في كتب فضل ابن شاذان ذكر منها كتاب الرد على الفلاسفة وفي البحار في آخر باب المعادن وعدّ الشيخ منتجب الدين في فهرسته من كتب قطب الدين الراوندي كتاب تهافت الفلاسفة وهو من اجلة الاصحاب وطعن عليهم الصدوق قدس سره في مفتتح كتاب الكمال الدين

هذا مضافا الى ما ورد من اهل بيت العصمة عليهم السلام الروايات الصريحة في طعن الطائفتين والطعن في مقالاتهم بحيث كان اصحاب الائمة عليهم السلام معرضين عن اهل الفلسفة والعرفان ولهذا كتبوا في الرد على الطائفتين كتباً كما سمعت مضافاً الى تصريح الآيات والروايات والادعية والخطب عن الائمة عليهم السلام بخلاف مقالات هؤلاء القوم مما لا يكاد يحصى ولهذه الجهة اعرض المسلمون والمؤمنون عنهم في عصر الائمة عليهم السلام الى هذه الاعصار وكانت الطائفتان في كل الاعصار بيقون من اهل الايمان فلا يظهرون مقالاتهم عند عامة المؤمنين

ولقد لاحظت في

المقدمة قول العلامة المجلسي قدس سره في كتاب السماء والعالم من البحار في آخر باب المعادن والجمادات والطبايع قال اقول هذه الجناية على الدين وتشهير كتب الفلاسفة بين المسلمين من بدع خلفاء الجور للمعاندين لائمة الدين ليصرفوا الناس عنهم وعن الشرع المبين ويدل على ذلك ما ذكره الصفدي ((راجع ص٤٥))

# الباب التاسع

من ابواب الهدى في بيان مباني علم الفلسفة والعرفان في معرفة الله عز وجل و غيرها من المعارف التي دوّنوها في كتبهم فنقول ان العقل عندهم هو فعلية النفس باستخراج النظريات عن الضروريات والعلم عندهم حصول صورة الشيء او حضوره عند النفس والعلم التعليمي عندهم هو الحصول وهو التصوّر و التصديق والتصديق عندهم ممتنع بدون التصور فلا بدّ لهم من تصور كل شيء يبحثون فيه ولو بوجه من وجوهه واساس جميع ذالك على التصورات البديهية عندهم كمفهوم الوجود والتصديقات البديهية كامتناع اجتماع النقيضين وارتفاعهما

ولما كان الاساس على ذالك اثبتوا من وجود المعلولات علة العلل وعلى مشرب العلية والمعلولية ينتهي كل الافعال الى علتها وبنوا الى علة العلل فحدثت شبهة المادية لما رأوا من الفرق الظاهر بين المخلوقات واستفادتها في الاستفادة من العلة زعموا ان المبدء للعالم هي المادّة القديمة الفاقدة للعلم والحكمة والشعور والقدرة وهذا من النتايج المترتبة على العلية والمعلولية والنتيجة الاخرى ازلية العالم لامتناع تخلف المعلول عن علته التامة

ونبّهوا بلزوم السنخية بين العلة والمعلول فقالوا بان الوجودات المجعولات من لوازم ذات العلة فلا مشية ولا قدرة ولا شعور ولا حكمة فالمبدء هو المادة لا غير على هذا المبنى

فالشبهة المتداولة من قبل الميلاد بثلاثمائة سنة الى يومنا هذا بين البشر نشأت من الفلسفة اليونانية والقول بالعلية والمعلولية والسنخية بينهما وبهذا المبنى استشوا ايضاً اساس العرفان لما رأوا ان الوجود حيث ذاته طرد العدم وهو عين الازلية والابدية فتوهموا انه هو رب العزة سبحانه وتعالى وبعد ارجاع كل الكمالات الى الوجود واثبات المفهوم البديهي له وانه واحد مصداقاً في الواجب والممكن واصالته واعتبارية الماهيات و امتناع انتزاع مفهوم واحد من حقايق متباينة قالوا بوحدة الوجود فلا واقعية حينئذ لشيء سوى الوجود فلو كان شيء له واقعية فاما انه هو الوجود فثبت المطلوب واما هو نقيض الوجود وهو العدم ولا واقعية للاعدام واما ان لا يكون ذلك الشيء وجوداً و لا عدماً وهو عين ارتفاع النقيضين فكل الحقايق الواقعية المتباينة البديهية تباينها لابد وان تكون واحدة من حيث الحقيقة والا يلزم المحذور

فالتباين في الحقايق يكون بالنظرة الاولى وهي النظرة الحسية على مبناهم فان الواقعية خاصة لحقيقة الوجود فقط فمقتضى البرهان والمكاشفة والعيان هو كون الخالق عين المخلوق و مذهب التطور في حقيقة الوجود هو هذا وهو التصوف وهو عندهم عين التوحيد اذ لا اثنانية لحقيقة الوجود واليه يعود التوحيد في الصفات وفي الافعال فصار الكل اطوار الوجود والاعلم

كلها كذب ولا واقعية لها اصلا والوجود هو الواقع ولا ثالث لهما لامتناع النقيضين وارتفاعهما فغير الوجود واقعيته وفعليته يرجع الى وجوده لا اليه والى غيره لمحذور الاجتماع فاساس العرفان والتصوف عليه هذا على امر بداهي هو ابده البديهيات

ولما رأوا وحدة حقيقة الوجود وكثرة الموجودات اثبتوا الوحدة الحقة الحقيقية وانها عين الكثرة واجتهدوا في التجريد الروحي والاستغراق الشهودي حتى عاينوا الوجود وغفلوا عن انفسهم فزعموا الفناء فيه وسموه الفناء في الله سبحانه وتعالى وذالك كله بالرياضات الشاقة واعتقدوا ان هذا نهاية كمال البشر هذا اساس الفلسفة والتصوف حسب العلوم البشرية

## الباب العاشر

من ابواب الهدى في بطلان تلك الاساس البشرية حسب العلوم الالهية فهذا باب من ابواب الهدى يشد به باب من ابواب الردى فنقول بحول الله وقوته مستمدا من رسوله واوصيائه صلوات الله عليهم ان من ابده المفاهيم المتصورة عندهم مفهوم الوجود ومن ابده التصديقات عندهم امتناع اجتماع النقيضين و ارتفاعهما ومن نفس توهم المفهوم لحقيقة الوجود يظهر اشتباههم فان الوجود الذي هو بداهي عند كل احد وهو نقيض العدم ذات الوجود وحقيقته وهو الظاهر بذاته ولا مفهوم له فان الفهم يكون بالوجود والفهم لا يصير مفهوما لانه خلاف ذاته

بل الوجود بنفسه ظاهر لكل احد ظهورًا ذاتيا فقول القائل مفهومه من اعرف الاشياء — وكنهه في غاية الخفاء غلط بل ينبغي ان يقال مفهومه من اغلط الاشياء وكنهه في غاية الجلاء — اذ الامر النوري الظاهر بذاته والمظهر لغيره بنافض المفهومية والمعقولية

ومنه يظهر حال التصديق المزبور فان بداهة امتناع اجتماع النقيضين ليست الا ظهور حقيقة الوجود وان طارد العدم بذاته بحقيقته فلا شيء في امتناع الاجتماع سوى ذالك الظهور في حقيقته وظهور الوجود بحقيقته ايضًا عين واقع ببداهة امتناع ارتفاع النقيضين وان الوجود حيث ذاته الواقعية ورفع الوجود خلاف حقيقته فحقيقته استحالة الاجتماع والارتفاع ظهور حقيقة الوجود فلا قضية معقولة هناك حتى يستند استحالة الاجتماع والارتفاع اليها بل نفس الظهور الذاتي لحقيقة الوجود بذاته عين ظهور استحالة الاجتماع والارتفاع

والتصديقات اليقينية النظرية المستخرجة من الضروريات التي بنوا عليها بنيانهم حتى قالوا بذالك التصديقات النظرية بان الوجود هو الله تعالى وان غيره لا واقعية له للزوم الارتفاع فهذه التصديقات ليست الا اليقينيات التي تصيب تارة وتخطئ اخرى ولا تميز بين خطائها عن صوابها وصدقها عن كذبها وحقها عن باطلها وفي المقام هذه التصديقات باطلة بنفس حقيقة

الوجود فانه هو الحجة المظهرة للحقايق المتباينة الواقعية التي واقعيتها بحقيقة الوجود لا في رتبة الوجود فارتفاع النقيضين في رتبة حقيقة الوجود لا ربط له برتبة الحقايق الممكنة = بالوجود فهي ليست في رتبة حقيقة الوجود كي يلزم الارتفاع و هذا من باب حقارة الممكنات وشدة فقرها

فكذالك الامر بالنسبة الى ذات رب العزة جل جلاله من جهة حيث ذاته تعالى بناقض التناهي في الشدة والعلو و المجد والجمال والكمال والعظمة والعزة والهيبة والبهاء والعلم والقدرة والكبرياء والرافة والحكمة والقدس فهو ذات بلانهاية وعظمة بلا نهاية مجيد بلا نهاية عزيز بلا نهاية علي بلا نهاية جليل بلا نهاية جميل بلانهاية وهكذا

فحيث ذاته القدوس المتعالي آب عن المعلومية بذاته فكيف بغيره فلا تُعلم ولا يُعقل ولا يفهم فهو جل شانه مباين مع نور العلم والحياة ومع نور الوجود وساير آياته الكماليه بالمباينة الصفتيه فلا يكون في رتبة الوجود الذي هو نقيض العدم فلا يلزم من مباينته تعالى مع الوجود والعلم والحياة والقدرة بالمباينة الصفتيه و لا شيئية للصفة بالنسبة الى الموصوف كي يكون ثالث بين الوجود والعدم حتى يلزم ارتفاع النقيضين لان حقيقة الوجود لا شيئية لها في جنب مالكها وربها وقيومها جلت عظمته فلا يلزم الارتفاع لان الحقايق المتباينه وحدوثها وبقائها تكون بالوجود وليست

هي في رتبة حقيقة الوجود وكذالك بالنسبة الى رب العزة مالكه وليس مالكه في رتبته

---

فاساس المعارف الالهية يكون على الدعوة الى هذا الرب العزيز جلت عظمته لا الى حقيقة الوجود الذى هو آية من آياته الكبرى فعيان نور الوجود ومكاشفته به بعد زعم تجرد النفس والغفلة عن إنيتها المظلمة وزعم الفناء في حقيقة الوجود لا يكشف عن كون الوجود هو رب العزة الاعلى بتوهم انه لو كان رب العزة غير الوجود لزم ان يكون ثالثا بين الوجود والعدم فيلزم الارتفاع

فظهر ان اساس كشف الصوفية هو البرهان بعد العيان وقد عرفته فساد هذا الاساس بما لا مزيد عليه وهذه الضلالة من البشر وهذه الجهالة تكون لاجل اعراضهم عن باب العلم الالهى وهو علم القرآن بتعليم جملته وانتقالهم الى منسوجات افكار الفلاسفة ومخترعات المشايخ والمراشد ومقتضى العدل من الله جل جلاله سدّ باب العلم عليهم وخذلانهم وان كانوا سائلين اليه تعالى خالصا لوجهه لانهم تركوا باب العلم الذى فتحه لهم وارادوا الدخول من غير الباب الذى فتحه الله لهم فحجبوا ومن الامام عليه السلام قال من طلب الهداية من غير القرآن اضله الله ج ٢٩ بحار ص٢٥

ولو عرفوا حقيقة الوجود على ما هي عليها لعرفوا انه الحقايق وتحققها وبقائها ورزوالها بالوجود تحت مشية مالك الوجود قال الله عزوجل ومن كان في هذه اعمى فهو في

الاخرة اعمى واضل سبيلا وقد روى الصدوق قدس سره عن ثامن الائمة ابى الحسن الرضا صلوات الله عليه فى رواية عمران الصابى فقال الى ان قال ع وذالك قوله عزوجل ومن كان فى هذه اعمى فهو فى الاخرة اعمى واضل سبيلا يعنى اعمى عن الحقايق الموجوده الخبر

فمعرفة الحقايق الموجوده اكبر الايات فان حقيقة الوجود ظاهرة بذاتها لمن عرفها وحيث فانه لا يقتضى تحقق بعض الحقايق دون بعضها ولا بقاء بعض الحقايق دون بعضها ولا يقتضى الاختلاف والتغير والتبدل فيما يتحقق به ولا يقتضى وجدان غيره اياه تارة وفقدانه اخرى ولا اختلاف درجات معرفته لواجديه مع ان جميع هذه ظاهرة بحقيقة الوجود فهذا الاختلاف فى الحقايق الموجوده اشارة الى من بمشيته وامره تحقق الاختلافات من تحقق بعض وعدم تحقق بعض ومن بقاء بعض وزوال بعض فهى اشارات الى الملك الحى المدبر المريد الذى بمشيته وعمده تكون تلك الاختلافات لا بالوجود الذى هو حاق حقيقة واحده سواء لقاطبة الممكنات

## الباب الحادى عشر

من ابواب الهدى معرفة شهادة رب العزة جل جلاله على حقية الرسول صلى الله عليه واله ومعارفه والقرآن العظيم وعلومه بعد الظلم العظيم والجناية الكبيرة من أئمة الجور على الرسول و الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم باختلاط العلوم البشرية

وادخالها في علومهم فنقول ان الله تبارك وتعالى قد صدّق وعده فهدى عامة العلماء والمحدثين والفقهاء رضوان الله عليهم الى نفسه وعرّفهم نفسه وكما لاته بدرجات غير محصورة وعرفهم بنوره مخلوقاته فهم سلام الله عليهم مع كمال اطلاعهم على العلوم البشرية قاموا لحفظ العلوم والمعارف الالهية وضبط العلوم الجديدة المعبّر عنها بالاحاديث فنشروا علومهم في عامة الامّة التابعين لرسوله والمتمسكين بحبل ولاية الائمة المعصومين عليهم السلام ولم يذهبوا الى مقالات الفلسفية والعرفان بل اعرضوا في كتبهم واقوالهم واعمالهم عن تلك المقالات وقد كفّروا القائلين بقدم العالم والمنكرين للمعاد الجسماني والقائلين بوحدة الوجود وغير ذالك مما ذهب اليه اهل الفلسفة والعرفان

فشهد الله عزوجل بحقانية هذه المعارف والعلوم وشهد على صدق مقالات النبيّ والائمة عليهم السلام وعلى حقانية القرآن بان عرّفهم نفسه وجميع ما جاء به نبيّه ﷺ فعاين اهل الايمان اختلاف حالات قلوبهم في درجات المعارف وعاينوا ان هذه المعارف الواردة في قلوبهم ليست بفعل انفسهم فان وجدان رب العزة في كمالاته ووجدان نور العلم وعيان حقايق الاشياء به ليس تحت قدرة البشر بل هو بفضله تعالى شانه فوجدان ذالك وعيانه عين شهادة الحق على صدق رسوله ﷺ وانه حقيقة رسول الله وعلى خلافة خلفاء الرسول وقربهم من

حضرته تعالى شانه فان وجدان العلم وكشف الحقايق به و وجدان رب الغرة عين اجتبائه تعالى اياهم لقربه و عين تقريبهم اليه تعالى وحصول هذا التشريف والتقرب من طريق الرسول والائمة عليهم السلام شهادة منه تعالى على صدقهم و حقانيتهم وقربهم بحضرته

وذالك قوله تعالى قل اى شيى اكبر شهادة قل الله شهيد بينى وبينكم (سورة ) وهذه الشهادة منه تعالى على صدق دعوى الرسالة و الخلافة لاهل الايمان يكون بدرجات متفاوتة حسب وجدانهم المعارف الحقة بنور الله جل جلاله وفى الدعاء المأثور اللهم عرّفنى نفسك فانك ان لم تعرفنى نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفنى رسولك فانك ان لم تعرفنى رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرّفنى حجتك فانك ان لم تعرفنى حجتك ضللت عن دينى

## الباب الثانى عشر

من ابواب الهدى معرفة باب علوم القرآن وهو الجرى على الفطرة فنقول اساس القرآن على التذكر بالعقل وبالتذكر به ذكّر بالعلم الحقيقى ورفع الله عزوجل الغفلة عنه وبهذا تقوم الحجة من الله فينفتح منه باب معرفة حقيقة الوجود وبمعرفة تلك الانوار ينفتح باب معرفة الله بالله تعالى شانه ومعرفة آيات الله ومخلوقاته به تعالى شانه ايضاً والباب الى ذالك هو الجرى على الفطرة فى كشف المرادات بالالفاظ فان من اعظم مواهب الله تعالى فى معارفه

وطور خلقته وكشف مراداته هو الفطرة التي فطر الناس عليها فبنى جميع اركان معارفه من معرفة الله جل شانه ومعرفة العقل والعلم وحقيقة الوجود ومعرفة رسله وحجه ومعرفة ما يقوم به معاش الخلق ومعادهم على امر فطري لعامة الناس ومن هذا المجرى الفطري جرى في كشف مراداته في كلامه وكشف مرادات رسله وحجه في كلامهم وهذا من اعجب العجاب من جهة الدخول على ابواب العلوم الغامضة والامور العادية السهلة من باب واحد من غير اتخاذ طريقة خاصة واصطلاح مخصوص في ذلك فالطريقة في ذلك كله هي الفطرة كما صرح بذلك في كلامه قال عز وجل فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون فمن اعظم آيات حقانية دين الاسلام هو كونه مؤسسا على التذكير بالامور الفطرية اظهارا بان الصانع الحكيم هو الحاكم المشرع للدين جل شانه وتقدست اسمائه

## ومن الفطرة ان الالفاظ اشارات الى الحقايق الخارجية

فمن الواضح ان افهام المقاصد في نوع البشر لا يكون الا بالكلام وظاهر بالفطرة الاولية ان الحقايق الخارجة عن الذهن الظاهرة بذاتها = لذاتها ولغيرها من العقل والعلم والفهم والشعور والحياة والوجود والقدرة تكون نظير ظهور نور الشمس للبشر حال الغفلة عن النور والتوجه الى المنورات

فان المتكلم حال الاخبار عن الاشياء يشير اليها بلفظها الذي وضع لها من غير نظر منه الى صورتها الذهنية فيكون المعنى و

الذى وضع لها من غير نظر منه الى صورته الذهنيّه فيكون المعنى المراد نفس الحقيقة الخارجيّة عن الذهن كلفظ الشمس مثلاً يُراد بلفظها نفس ذالك الجرم النورى ولايكون المعنى بالفطرة عند الناس اولاً هو الصورة الذهنيّه ثم بتوسطها الى الموجود الخارجى

وكذالك الحال فى الفاظ الحقايق النورية الظاهرة بذاتها يشار بالفاظها الى نفس الحقايق الخارجيه من غير تصور لشئ اصلا فالمراد بلفظ العقل والعلم كلما ورد فى القرآن و الروايات هو النور الخارجى الذى يجده روح الانسان ولابدّ من الاشارة الى ذالك النور والتذكير به

فنقول ـــــ كل انسان بعد مضىّ زمان من حال طفوليّته التى لايجد فى تلك الحال حُسن افعاله وقبحها فيصل الى سنّ يجد ما كان فاقداً له فيميّز بين الحُسن والقبح فى افعاله وافعال غيره فلابد ان يتوجّه انّه اتى شيئ وجد بعد ما كان فاقداً له سابقا فيميّز الان بين الحُسن والقبح العقلى نعم وجد نوراً ظاهراً بذاته وكاشفا لغيره وهو نور العقل فيعرف بذالك النور حُسن الاحسان وقبح الظلم وقد يفقد حال الغضب الشديد والشهوة الغالبة فيصدر منه افعالاً لايجد فى تلك الحالة قبحها فلما ذهبت تلك الحاله وتوجه الى الفعل يصير نادمًا فلمّا توجه بهذا النور الفطرى يرى حسن افعاله وقبحها وهذه درجة ضعيفة لمعرفة نور العقل واما معرفة نور العقل

حق المعرفة اذا توجه بذالك النور الى نفسه ولا يشغله المنورات
اى الافعال الحسنة والقبيحة فيتوجه بذالك النور الى نفس النور
فيجد انه نور ظاهر بذاته مظهر لغيره

وهكذا يكون نور العلم فالانسان اذا علم شيئاً بعد
الجهل به يجد نورا ظاهراً بذاته مُظهراً لذالك الشيء بعد ما كان
فاقداً له وهذا النور غير الانوار الظاهرية نور يستضيئ به الروح
وهو رافع للجهل يكون الانسان في حال التوجه الى المعلومات
غافلا عنه ولكن اذا توجه الى ذالك النور بنفس النور وغمض
عن التوجه الى المعلوم يجد نور العلم حق الوجدان بانه صرف
الظهور والمُظهرية

وهكذا الوجود فان الانسان يجد من هذا اللفظ ان الوجود هو
نقيض العدم ويكون معنى الوجود هو المصداق الظاهر بذاته ولا يكون
معنى لفظ الوجود المفهوم المتصوّر في الذهن بل الوجود هو الذى ظاهر
بذاته عند كل احد يعرفونه به لا بغيره يعرفونه بالفطرة انه نقيض العدم

## توضيح في المقصود من لفظ الوجود

والمقصود من الوجود هو الذى يرادف لفظ في الفارسية
هستى در مقابل نيستى واما سايرالاشياء المظلمة الذات تكون
موجودات بالوجود وقوامها بالوجود الذى خلقه الله وليس ذات الموجودات
ذات الوجود الذى يناقض العدم بل الموجودات اشياء ثابتات
باقيات بمشية الله تعالى وليست هذه الموجودات في رتبة الوجود

بل رتبة الموجودات متاخرة عن رتبة الوجود فانها موجودات بالوجود كما ان الوجود الذى هو ظاهر بذاته عندنا، ليس فى رتبة خالقه الذى هو الله تعالى ايضاً بل رتبته متاخرة عن رتبة خالقه فان ذاته هو الظاهر بذاته عند كل احد ولكن ذات الله تعالى محجوب بالمدارك عن كل احد

ففى الرواية عن تحف العقول قال حسين ابن على صلوات الله عليه احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار وفى كتاب حق اليقين للشبّر قال الامام الباقر عليه السلام كلما ميّزتموه باوهامكم فى ادقّ معانيه فهو مخلوق مصنوع مثلكم مردودٌ اليكم

فالوجود الذى هو اظهر الاشياء عندنا لا يكون هو ذات الله تعالى بل هو مخلوق لله ولكن ليس خلقته كخلقة سائر الاشياء الموجودة ورتبة الوجود متاخرة عن رتبة الخالق ولذا لا يكون الخالق ثالثاً بين الوجود والعدم حتى يكون الله تعالى رافعاً للنقيضين الذى يمتنع رفعهما بل رتبة المخلوقية ورتبة الله تعالى الخالقية وسياتى فى الباب السابع عشر فزيد بيان انشاء الله)

وبمعرفة العقل والعلم يُعلم ان الاستدلال لرب العزة ليس من باب الاستدلال بالامر المتصور الذي وقع التصديق به في الذهن على الذات المتصور بوجهٍ كما ان على هذا يكون اساس الحكمة البشرية

بل الاستدلال له تعالى ليس الا باشارة الالفاظ الى الحقايق المكشوفة بنور العقل والعلم اي الموجودات فان العقل والعلم يكشفان عن الجزئيات الخارجية عن الذهن ثم الاستدلال بهذه الموجودات على الرب العزيز من حيث ان ذات هذه الموجودات الاشارة الى من بمشيته يكون تحقق الاشياء وحقيقتها لا من باب المعلولية والمجعولية بان يتصور الانسان ان هذا معلول ومجعول وكل معلول لابد له من علة فالذهن يحكم بان العلة العامة لهذا هو الله تعالى كما ان على هذا يكون اساس الفلسفة البشرية

وهذا الذي ذكرنا اي الجري على الفطرة في كشف مرادات القرآن والروايات هو باب الابواب في علوم القرآن وعلى ذلك يكون اساس كتاب ابواب الهدى لا على ما اصطلح عليه اليونانيون في

## معاني الالفاظ هي الخارجيات الموجودة

وبذلك على ما ذكرنا من ان الالفاظ اشارات الى الخارجيات عن الذهن ما في كتاب الكافي في باب حدوث الاسماء مسندا عن محمد ابن سنان قال سئلته عليه السلام عن الاسم ما هو قال صفة لموصوف

وفي الكافي ايضاً في باب معاني الاسماء مسنداً عن هشام ابن الحكم انه سأل ابا عبد الله صلوات الله عليه عن اسماء الله تعالى واشتقاقها الله ما هو مشتق فقال يا هشام الله مشتق من اله والاله يقتضي مألوها والاسم غير المسمّى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ولم يعبد شيئاً ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك وعبد اثنين ومن عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد افهمت يا هشام الخبر وفي التوحيد مثل هذه الروايتين

وفي الكافي في باب بعد باب معاني الاسماء مسنداً عن الفتح ابن يزيد عن ابي الحسن صلوات الله عليه الى ان قال يا فتح أحلت ثبتك الله انما التشبيه في المعاني فاما في الاسماء فهي واحدة وهي دالة على المسمّى الخبر وفي كتاب التوحيد مسنداً عنه مثله

وفي الكافي مرسلاً وفي التوحيد مسنداً عن الحسين ابن خالد عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه الى ان قال ان الله تبارك وتعالى الزم العباد اسماء من اسمائه لما اختلاف المعاني وذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين والدليل على ذلك قول الناس الجائز عندهم السائغ وهو الذي خاطب الله به الخلق وكلّمهم بما يعقلون ليكون عليهم حجة في تضييع ما صنعوا وقد يقال للرجل كلب وحمار وثور وسكرة وعلقمة واسد وكل ذلك على خلافه وحالاته لم يقع الاسامي على معانيها التي كانت بُنيت عليه لان الانسان ليس بأسد ولا كلب الى ان قال فقد جمع الخالق والمخلوق اسم العلم واختلف

. المعنى على ما رايت الى ان قال فقد جعلنا الاسم بالسميع واختلف المعنى الى ان قال فقد جعلنا الاسم ولم يجعلنا المعنى الى آخر الرواية.

فقد تكرر فيها التصريح بوحدة اللفظ واختلاف المعنى وهى صريحة فى ان المعنى والمقصود والمراد بالالفاظ هى الحقيقة الخارجية وليس المعنى هو المتصور المعقول كما هو فى العلوم البشرية

وفى الكافى فى باب المعبود مسندا عن الحسن ابن محبوب عن ابن رئاب وعن غير واحد عن ابى عبد الله عليه صلوات الله عليه قال من عبد الله بالتوهم فقد كفر ومن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر ومن عبد الاسم والمعنى فقد اشرك ومن عبد المعنى بايقاع الاسماء عليه بصفاته التى وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه ونطق به لسانه فى سرائره وعلانيته فاولائك اصحاب امير المؤمنين عليه السلام حقا وقال فى حديث اخر اولائك هم المؤمنون حقا - ورواه فى التوحيد

فالجرى على الفطرة باستعمال الالفاظ وجعلها اشارة الى الحقايق الموجودة الخارجة عن الذهن هو الباب الهدى فى العلوم الالهية اقول ومن الواضح ان المعنى فى الروايه هو الهوية الخارجية جلت عظمته وعبادته تعالى هو التوحيد واما الصور المتصورة والمعقولة فعبادتها عين العبادة بالتوهم التى ذكرها الروايه فالنتيجه ان المعنى هو الحقيقة الخارجية لا المتصورة المعقولة والروايات المباركة جرى على الفطرة فى باب استعمال الالفاظ فى المعانى الخارجية دون توسط شيء من الصور الذهنية فالالفاظ اشارات الى الخارجيات رأسا

من ابواب الهدى معرفة ان اساس العلوم الجديدة الالهية على امتناع معرفة الحقايق النوريه من العلم والعقل والشعور والفهم الا بنفسها وامتناع معرفة غير هذه الانوار من سايرالموجودات الا بتلك الانوار وامتناع معرفة رب العزة الا به تعالى شانه فان معرفة العقل يكون بالعقل ومعرفة العلم بالعلم ومعرفة الوجود بالوجود ومعرفة الله تعالى به تعالى ومعرفة الحقايق الغير النوريه اى الموجودات يكون بنور الله الانوار العقلية والعلمية اولا وبالذات من غير تصور وتصديق بل التصورات والتصديقات حجاب عن المعرفة بالانوار كما ان السحاب حاجب عن ضوء الشمس

واما اساس العلوم البشريه على الوجود والماهية الاصطلاحية الموهوم وعلى التصور والتصديق وانتهاء التصديقات الى التصورات ولزوم انتهاء النظريات الى البديهيات ومن جهة امتناع التصديق من غير تصور فكل امر لابد من تصوره ومن تصوره ولو بوجه فتوهموا على هذا الاساس ان للوجود مفهوما متصورا يكون هو الحاكى عن حقيقة الوجود الذى توهموا انه رب العزة سبحانه وتعالى ولهذا وضعوا فى علومهم بابا لذالك العلم

وقالوا بان معنى الالفاظ هو المفهوم الذهنى

لان الواضع بزعمهم لابد له من تصور الالفاظ وتصور ما يريد وضع الالفاظ له وهذا المتصور هو المعنى حقيقة فلو كان المتصور

حيث وجود الشيء يكون المعنى وجها من وجوهه لامتناع تصور حقيقة الوجود ولو كان المتصور من سنخ الماهيات يكون المفهوم عين الماهية الخارجية لعدم النظر الى وجوده العقلي في وضع الالفاظ

وبهذه الجهة صارت الالفاظ موضوعة عندهم في المعاني والمفاهيم المتصوره ومستعملة فيها حتى في الاعلام الشخصية ولهذا قسم الادباء معاني الالفاظ بالمستقل بالمفهومية وغير المستقل بها ولهذا السر كانت الالفاظ المستعملة في رب العزة جل شانه وفي غيره تعالى عندهم بمعنى واحد كالوجود والعالم والقادر والسميع والبصير وغيرها وقد سمعت بصريح الروايات عن المعصومين عليهم السلام ان المعنى في تلك الالفاظ مختلف كما كانت في رواية الكافي والتوحيد عن الحسين ابن خالد قال عليه السلام فقد جمع الخالق والمخلوق اسم العلم واختلف المعنى وقال في تلك الروايه ايضا فقد جمعنا الاسم ولم يجمعنا المعنى الخ

ولا جامع بين الخالق والمخلوق حتى يكون المعنى واحدا ولاجل عدم التشبيه بين الخالق والمخلوق ذكر في الاحاديث قيود حين اثبات هذه الكمالات للباري لئلا يلزم التشبيه فالواجب شيئ بحقيقة الشيئية احترازا عن التشبيه بالشيئية في المخلوق حيث ان الشيئية في المخلوق تكون بالغير والشيئية في الخالق تكون بذاته ولا جامع بينهما الا في اللفظ وكذا في اطلاق لفظ الموجود والكائن فالواجب كائن لا من عدم

فبعض الالفاظ في العلوم البشرية تكون مشتركا معنويا بين الخالق والمخلوق

كلفظ الحق والحقيقة والواقعية والذات والوجود لان المعنى عندهم هو المفهوم المتصور بوجه في الذهن وقالوا كلما كان في خارج الذهن فهو مصداق لهذا المفهوم الكلي والمصاديق مختلفة ولكن الروايات صريحة في ان المعنى اولاً وبالذات هو الخارجيات ولذا قالوا بان اللفظ مشترك بين الخالق والمخلوق والمعنى مختلف فاطلاق هذه الالفاظ على المعاني الخارجية يكون في الخالق والمخلوق في واحد على الحقيقة وفي واحد مجازاً ولابد في الاطلاق المجازي من العناية ولذا يقال شيئ بحقيقة الشيئية او موجود لا من عدم او وجوده اثباتة

## معنى استعمال اللفظ في العلوم البشرية

ولما كان اساس الوضع والاستعمال عندهم كما سمعت قالوا بان استعمال الالفاظ يكون بتنزل المعاني عن مرتبة الباطنة العقلية الى مرتبة النفس فتتفصل ثم تجسد بقوالب الالفاظ فالاستعمال عندهم هو القاء المعاني بالالفاظ والمعاني كامنة في المعاني النفسية وزعموا ان ذالك قوس نزول الوجود كما زعموا ان الاستفادة من اللفظ هي تجرد المعاني عن قوالب الالفاظ والصعود الى مرتبة النفس نفس المخاطب فيفهمها ثم تصعد الى مرتبة عقلية فيتحد معه وهذا عندهم قوس الصعود وهذا باب الجهالة في علومهم وستعرف وقد مضت الاشارة الى اجمال بطلان ذالك بان الاستعمال بالفظ ليس الا الاشارة الى الحقايق الخارجية اولا وبالذات واما تصور الانسان في الذهن ما يريد الاخبار عنه صدقا او كذبا او ايجاده في الخارج اجنبي عن استعمال الالفاظ والاخبار عن الواقع بتلك

الالفاظ او ايجاد امر في الخارج بها كما حررناه في كتابنا (مصباح الهدى) في اصول الفقه فجعل الالفاظ حاكية عن المفاهيم المتصوره باب من ابواب الردى والضلال فانه باب حكاية المفاهيم المتصوره عن رب العزه تعالى شانه وهو عين الضلالة والاضلال عن العلوم الالهيه فيجب على العاقل سد هذا الباب وسلوك سبيل القران

وباب الابواب للهداية الجديدة الالهيه

معرفة ان الالفاظ علامات واشارات الى الحقايق الخارجيه اولا وبالذات كما ان عليه الفطره ولما كان اساس الدين على التذكر بالعقل والعلم والتذكر برب العزه تعالى شانه لا يكون لفظ العقل الا اشارة الى النور المعنوى الظاهر بذاته لكل عاقل عند وجدانه وكذا لفظ العلم لا يكون الا الاشارة الى النور المعنوى الظاهر بذاته المظهر لغيره بالفطره لكل من يعلم شيئا بعد ما جهله كائنا ما كان وليست اسماء رب العزه جل جلاله الا الاشارة الى الذات المعروف بالفطره خصوصا في الاسماء والصفاء واسماء الاشياء ليست الا الاشاره الى الاشياء الخارجيه الظاهرة بنور العلم والعقل وهذه هى العلوم الالهية الجديده في قبال العلوم القديمة اليونانيه

## الباب الرابع عشر

من ابواب الهدى معرفة ان اساس تلك العلوم الجديدة الالهيه يكون على تذكر العقلاء بالعقل ليعرفوه فانهم يجدون المعقولات بالعقل وهم عن العقل غافلون وبه جاهلون وعنه مدبرون و

بالمعقولات مشغولون وبالمعقولات عن لقاء العقل محجوبون
فلا بد من التذكر بنور العقل ليستكشفوا الحقايق بنور العقل لا
بالنظريات الى الضروريات ويعرفون ان المعقولات الضروريه
مظلمة الذات واستكشاف الحقايق النوريه او الظلمانيه بداهتين
الباطل وطلب معرفة الله من هذا الطريق هو الضلال المبين
بل يجب معرفة العقل والتوجه به والاستضائة بنوره فيعرفون
حينئذ بنور عقولهم حقانية المذكر والهادي الى العقل

وحيث ان الاساس في العلوم الالهيه كما عرفت اجمالا يكون
على عرفان نور العقل والعلم وعرفان الحقايق الظلمانية الذات
بالنور لا بالتصور والتعقل لا بد من ضرب الامثال فمثل نور
العقل مع الناس كمثل نور الشمس يستضئون به الناس ويرون به
الاشياء وهم حين رؤية الاشياء غافلون عن النور الا ان يذكرهم
واحد فيتوجهون به الى نفسه ويرونه به انه نور ظاهر ومظهر =
لغيره وهكذا العقل يستضيئون به الناس فيعرفون به الحسن والقبح
والنجاة من الهلكة ولكن من جهة الغفلة عن نفسه مشتغلون بما
ظهر به ويستعجلون في طلبه بالتقليد والتوهمات والظن او باليقين
الذي يخطئ تارة ويصيب تارة فيهلكون من غير علم

فاذا عرفت ان اساس الدين على التذكر بنور العقل و
العلم والتذكر به الى تميز الحق والباطل يكون مرجعه الى اقامة الحجة
لكل عاقل بنفس عقله بواسطة التذكر به على انهم في طلب النور من

الظلمات كانوا على الباطل ويعرفون ان الذى ذكرهم بالعقل و باحكامه يكون على الحق المبين

فيظهر من تذكر القرآن والرسول الكريم ص بالنور العقلى وكشفه الحق والباطل ان الناس كانوا محجوبين عن نور عقولهم بالغفلة عنه مع انهم كانوا يستضيئون به وهم مدبرون عن عالم النور الى الظلمات وباستكناف الظلمات بالظلمات يظهر لهم انهم فى ضلال مبين

قال الله تبارك وتعالى فى كتابه الكريم قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا (سوره ) وقال عزوجل الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد (سوره ) وفى البحار باب حقيقة العقل عن العلل باسناده الى العلوى عن على ابن ابيطالب امير المومنين عليه السلام ان النبى صلى الله عليه واله سئل ما خلق الله العقل قال الجان قال فاذا بلغ كشف ذالك السر فيقع فى قلب هذا الانسان نور فيفهم الفريضة والسنة والجيد والردى الا ومثل العقل فى القلب كمثل السراج فى وسط البيت

بيان اقول ظاهر للعاقل ان نفس التذكر بهذا النور عين رفع حجاب الغفلة والجهالة عن عقول الناس التى هى حجة الهية وعين اقامة الحجة واحيائها وهو اخراج العقلاء من ظلمات ادلتهم اليقينية التى هى عين الظلمات الى النور والى معرفتهم العقل بالعقل وهو يوجب معرفتهم بان الجهل والحجاب عن العقل هو غفلتهم ويوجب معرفتهم بان معرفة العقل بالعقل عين

الحق الذي جاء به هذا الرسول صلى الله عليه وآله ومعرفتهم بالباطل الذي كانوا فيه من استكشاف المطالب بغير هذا النور بل كانوا متحيرين في استخراج الظلمات من الظلمات الذي لا امان لحظائر ويوجب معرفتهم بصدق رسالة من يذكرهم بالعقل ليخرجهم من ظلمات اذلتهم الى نور عقولهم الذي يميز الحق من الباطل ويوجب المعرفة باحتياجهم الى هذا المذكر

## بعض الروايات في التذكر بالعقل والعلم

في الكافي باب العقل مسندا عن ابن السكيت انه قال لابي الحسن عليه السلام اليماني قال فما الحجة على الخلق اليوم قال فقال عليه السلام العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه الخبر اقول هذه الرواية الشريفة تذكر بان النور العقلي كاشف عن جزئيات الصدق والكذب خلافا لقول الحكماء بان العقل كاشف فقط عن الكليات وفي الكافي باب العقل في رواية احمد ابن محمد قال ابو عبد الله عليه السلام دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل يكمل اليماني قال فعلم بذالك كيف ولم وحيث وعرف من نصحه وغشه وماتي هذه الرواية بتمامها عن قريب فهذه الروايات صريحة في التذكر بالعقل الحقيقي الذي يدرك به الجزئيات ايضا خلافا للعقل الاصطلاحي الذي في العلوم البشرية هو فعلية النفس باستخراج النظريات من الضروريات

ولقد فتح صاحب الشريعة بالتذكر بنور العقل باب المعرفة بالعلم الحقيقي وهو باب يفتح منه ابواب لمعرفة الحقايق على ما هي عليها وبالتذكر بان العقل قائم بالعلم كما هو في الروايات رفع الحجاب عن قلوب

علماء البشر اى اليونانيين ليعرفوا العقل والعلم الحقيقى وبهذا التذكر اكمل الحجة عليهم بنفس عقلهم وعلمهم انهم كانوا محجوبين عن العقل والعلم الحقيقى وكانوا مدبرين عن النور منغمرين فى الظلمات وانهم فى ضلال مبين

وفى البحار باب حقيقة العقل عن كتاب الاختصاص للشيخ المفيد قدس سره عن الامام الصادق عليه السلام قال خلق الله العقل من اربعة اشياء من العلم والقدرة والنور والمشية بالامر فجعله قائماً بالعلم دائماً فى الملكوت (اى القدرة والمشية ايضاً تكون من العقل والعلم والملكوت اى الباطن)

## بعض فوائد معرفة العقل والعلم الحقيقى

اقول ـــــ لما كان العقل عند اليونانيين هو فعلية النفس باستخراج النظريات من الضروريات وهى بين التصورات والتصديقات وهى العلم ايضاً عندهم فى اصطلاحهم ذكرهم صاحب الشريعة الاسلامية بنور عقولهم الحقيقى وانذر من العلم وهذا اقامة للحجة على علماء علم البشر يراى اليونانيين ورفع الغفلة والجهالة عن نور عقولهم ويوجب معرفتهم بانهم جاهلون غافلون عن عقولهم وعن حقيقة العلم وبانهم محجوبون عنهما وكانوا مدبرين من النور الى ظلمات التصورات والتصديقات التى ليست ذاتها النور ولا يعرف النور الا بالنور وكذا لا يعرف غير النور ايضاً الا بالنور فسميته ظلمات عقلا وعلما بين الجهالة

ولما كانت المعقولات عندهم عقلا وعلما كلما زادت معقولاتهم وتصوراتهم وتصديقاتهم يكونون احجب من نور العقل والعلم الحقيقى وابعد من كشف الحقايق بالنور وكلما ازداد

علمياتهم واشتد يقينهم يكون حجابهم اغلظ ولكن اذا عرفوا العقل والعلم الحقيقي يعرفون الحق من الباطل فان طلب معرفة النور لغيره من التصورات والتصديقات التي حيث ذاتها الظلمة وكذا طلب معرفة الحقايق الخارجية من الذهن بغير النور طلب المعرفة في الظلمات بالظلمات وهو الضلال المبين

واذا عرفوا العقل والعلم الحقيقي يعرفون بها ان الطريق الحق والصراط المستقيم لمعرفة الحقايق النوريه هو التوجه الى النور ومعرفته به ثم معرفة الحقايق المظلمة بالذات بهذا النور اولاً وبالذات بلا تصور وتعقل فان تصور الشيء حجابه كائناً ما كان والتصورات والتصديقات لا يفيدان الا اليقين ولا امان لخطاء اليقين و سلوك هذا الطريق الدني لا امان لخطا تدرء في الامور المهمة التي يتجون فيه علماء البشريه من عرفان الرب وامثاله من العلماء اقبح واشنع

ويعرفون ان العقل والعلم هما الجنان المعصومتان على الحق والباطل فانهما كاشفان عن احتجاب الناس عنهما بالغفلة والجهالة وهذا امر باطل اولاً وكاشفان عن ادبار الناس عنهما و هبوطهم في الظلمات وهذا الباطل الثاني وكاشفان بان التصورات والتصديقات الضرورية التي يستخرج منها النظريات ظلمات ولا تكون الظلمات معرفات للنور وللحقايق على ما هي عليها وهو الباطل الثالث وكاشفان بان طلب المعرفة بها وفيها عين الضلال المبين وهذا الباطل الرابع وكاشفان بان هذا الطريق يكون معوجاً و

وهو الباطل الخامس وكاشفان بان سلوك هذا الطريق في الامور المهمة مثل معرفة الخالق سلوك السفهاء لعدم الامان من خطائه وهو الباطل السادس

وكما انهما كاشفان للباطل كذلك يكونان كاشفان للحق بان المذكر بهما ورافع الغفلة والجهالة عن قلوب الناس هو صادق على الله وهو الناصح الامين وهو الرسول الكريم ورسالته حق مبين من هذه الجهة وهذا معنى معرفة الرسول بالرسالة الذي ذكره صاحب الشريعة وهذا اقامة للحجة الباطنية على جميع البشر وتعجيزهم واظهار لجهلهم وغفلتهم وادبارهم عن عالم النور وانغمارهم في الظلمات والضلال المبين وسلوكهم في طريق معوج غير مستقيم واحتياجهم الى رسول يذكرهم

والرسول بهذه الرسالة اقدر على اعانته على تعجيز اهل العالم كي يظهر لهم جهالتهم وضلالتهم واعوجاج طريقتهم فاذا اقام الرسول الحجة على البشر يذكرهم بربهم الذي يعرفونه بفطرتهم ويحتج عليهم بعقولهم التي من آيات عظمة ربهم فان اطاعوا احكام عقولهم يزكيهم ويكملهم ويفتح لهم ابواب الابواب لمعرفة النور بالنور ومشاهدة النور بالنور وعيان النور بالنور ومعرفة حقايق الاشياء بالنور فيخرجهم من الظلمات الى النور

فيظهر لعلماء البشر ان كل شيء توهموا العلم به لم يكن الا عين الجهالة وهذا الطريق طور جديد وسلوك حديث في تكميل البشر لا يكون الا بالتذكير بما يجده وبه لا بالتصور والتعقل وباب الابواب لهذا التكميل فتح باب معرفة العقل بالعقل وعيانه ومشهوده بركنى

## بعض الروايات في معرفة العقل والعلم وفوائدها

في الكافي باب العقل عن احمد ابن محمد مرسلا قال قال ابو عبد الله عليه السلام ٭ دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم ٭ وبالعقل يكمل وهو دليله ومبصره ومفتاح امره فاذا كان تاييد ٭ عقله من النور كان عالما حافظا ذاكرا فطنا فهما يعلم بذالك كيف ٭ ولم وحيث وعرف من نصحه ومن غشه فاذا عرف ذالك عرف مجراه ٭ وموصوله ومفصوله واخلص الوحدانية لله والاقرار بالطاعة فاذا فعل كان مستدركا لما فات وواردا على ما هو آت يعرف ما هو فيه ولاى شيء هو هيهنا ومن اين ياتيه والى ما هو صائر وذالك كله من تاييد العقل وعن الخصال في رواية كميل قال امير المؤمنين عليه السلام هجم بهم العلم على حقايق الامور فباشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون صحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى الخطبة وفي البحار باب صفات العلماء عن نهج البلاغة قال امير المؤمنين عليه السلام ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن وتجلببه الخوف فزهر في قلبه مصباح الهدى واعد القرى ليوم النازل به فقرب على نفسه البعيد وهون الشديد نظر فابصر وذكر فاستكثر وارتوى من عذب فرات سهلت له موارده فشرب نهلا وسلك سبيلا جددا قد خلع سرابيل الشهوات وتخلى من الهموم الا همّا واحدا انفرد به فخرج من صفة العمى ومشاركة

اهل الهوى وصار من مفاتيح الواب الهدى ومغاليق ابواب
الردى قد ابصر طريقه وسلك سبيله وعرف مناره وقطع غماره
واستمسك من العرى باوثقها ومن الحبال باحكمها فهو من
اليقين على مثل ضوء الشمس قد نصب نفسه لله سبحانه في ارفع
الامور من اصدار كل وارد عليه وتصيير كل فرع الى اصله مصباح
ظلمات كشاف غشوات مفتاح مبهمات (مبهمات ظ) دفاع معضلات دليل فلوات
يقول فيفهم ويسكت فيسلم قد اخلص لله فاستخلصه فهو من معادن
دينه واوتاد ارضه قد الزم نفسه العدل فكان اول عدله نفي الهوى
عن نفسه يصف الحق ويعمل به لا يدع للخير غاية الا امها ولا
مظنة الا قصدها قد امكن الكتاب من زمامه فهو قائده و
امامه يحل حيث حل ثقله وينزل حيث كان منزله وآخر قد تسمى
عالما وليس به فاقتبس جهائل من جهال واضاليل من ضلال و
نصب للناس اشراكا من حبال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على
آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن من العظائم ويهون كبير
الجرائم يقول اقف عند الشبهات وفيها وقع ويقول اعتزل
البدع وبينها اضطجع فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان
لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه فذالك ميت
الاحياء فاين تذهبون وانى تؤفكون والاعلام قائمة والآيات
واضحة والمنار منصوبة الى آخر الخطبة

وفي البحار باب من يجوز اخذ العلم صغيرا عن الارشاد
وروى ثقات اهل النقل عند العامة والخاصة عن امير المومنين
عليه السلام انه قال ايها الناس عليكم بالطاعة والمعرفة بمن لا
تعذرون بجهالته فان العلم الذي هبط بآدم ع وجميع ما فضلت
به النبيون الى محمد خاتم النبيين ص في عترة محمد (صلى الله عليه وآله)
فاين يتاه بكم بل اين تذهبون يا من نسخ من اصلاب اصحاب السفينة
فهذه مثلها فيكم فاركبوها فكما نجى في ها تيك من نجى كذالك ينجوا
في هذي من دخلها انا رهين بذالك قسما حقا وما انا من المتكلفين
الويل لمن تخلف ثم الويل لمن تخلف اما بلغكم ما قال فلانم نبيكم صلى
الله عليه واله حيث يقول في حجة الوداع اني تارك فيكم الثقلين ما
ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي اهل بيتي و
انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما
الا هذا عذب فرات فاشربوا وهذا ملح اجاج فاجتنبوا انتهى

(اقول تدبر اهذا العلم الذي هبط بآدم وفضل الله
به النبيون وجميعه عند خاتم النبيين وكله عند عترة رسول الله ص هو
هذه القواعد اليونانية التي نتيجتها ضد القرآن والروايات التي
جائت من عترة محمد صلى الله عليه وآله ام جائت القرآن لابطال هذه
الاباطيل والروايات شرحت بطلانها باشد بيان)

فالواجب علينا حينئذ التذكر بامحض ظلمات العلوم البشرية
والتذكر بما هو مصباح تلك الظلمات من علوم القرآن المجيد والتذكر

الى المعرفة الفطرية لرفع تلك المعضلات التي رسخت في القلوب

## الباب الخامس عشر

من ابواب الهدى التذكر بالمعرفة الفطرية وهو من العلوم الجدية الالهية فانها قالعة لمادة كل شبهة وبها صدق الله وعده في شهادته لصدق ما جاء به رسوله ص فان المطلوب لكل احد معرفة صانعه وصانع العالم محبوب لكل احد بالجبلة وعمدة الخلاف بين اهل العالم معرفته ومعرفة كمالاته فجملة منهم انكروا رب العزة وتوهموا ان الدهر والطبيعة والمادة هي صانع العالم واقر جملة منهم بصانع حكيم عليم ولكنهم اختلفوا في معرفته تعالى فزعم الفلاسفة امكان معرفته بوجه فتصوره بوجه (والتصور بالوجه هو مفهوم الوجود) واثبتوا له كمالاته بعقولهم وزعم العرفاء امكان معرفته بالفناء فيه واختلفوا فيما بينهم في كمالاته وعلمه وقدرته ومشيته وارادته فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله وأنزل اليه القرآن وذكّر بالمعرفة الفطرية فصارت اساس الدين تلك المعرفة

قال الله تبارك وتعالى فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذالك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون (سورة روم) وبشر النبي صلى الله عليه وآله بان المعرفة ثابتة في القلوب وان كل مولود يولد على الفطرة الا ان ابويه الاباء والامهات بالتعليمات يحجبون اولادهم عن الذي يعرفونه بالفطرة ولهذا يذكّر القرآن برب العزة الذي يجدونه عند الباساء

والضراء فيجدونه قريبًا مجيبًا بلا تكلف تعلّم او تجريد و رياضة ويجب عليه الاتقاء فاذا اتقى يتقرب وينفتح في قلبه ابواب الانوار والعلوم فلا يتوهم ان حقيقة الوجود التي هي عين الفهم والشعور والحياة هو رب العزة تعالى شانه لما عرف ربه تعالى بالفطرة وآنس به وعرفه في كلا الآيتين تعالى فهو بربّه يعرف ان الوجود آية من آياته وهذا سرّ اخذ الله العباد بالضراء والسرّاء وهذا من مجاميب المعارف الالهية فان الدين قد اسّس على هذه المعرفة الالهيّة كي لا يضلوا عند وجدان نور الوجود وهذا هو الباب الى المعارف الالهية بالرؤية واللقاء والوصال حيث لا حد لها في الدنيا ولا في الاخرة لاحدٍ من المخلوقين حتى خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله لعدم التناهي في ذاته وكلا الآيتين جلت عظمته

فمن اراد المعرفة من طريق القرآن فعليه ان يسلك مسلك الجديد الذي جاء به الرسول ﷺ ونزل به القرآن المجيد وان يرفع الحجاب عن الفطرة كي يظهر له المعرفة ولا يشتبه عليه الامر ولا يتوهم ان حقيقة الوجود هي رب العزة تبارك وتعالى شانه

## الباب السادس عشر

من ابواب الهدى معرفة العلم وهو الحجة الثانية في المعارف الالهيّة وبابه العقل واثاره ولما كان اساس العلوم الجديدة الالهية على التذكر بما هو الظاهر بذاته وما هو يظهر به من الحقائق الظلمانية و تحققها لا بد في مقام التذكر من مثلٍ يقرّب المطلب الى من لا يجد

كي يرتفع عنها الغفلة فنقول ـــــ لو لم يكن في مقابل نور الشمس ظلمة الليل لكان عرفان النور امراً مشكلاً ممتنعاً من جهة استمرار النور و شدة ظهوره ولطافته بالنسبة الى المنورات فهكذا نور العلم فان الانسان حال فقدان الشعور والعلم مثل نوم القلب لا يشعر بشيئ لا بنفسه ولا بغيره ومتى وجد الفهم والشعور يجد ان بينه وبين معلوماته نوراً هو السراج له ويعرف بهذا النور انه شخص موجود (ولا يخفى ان هذا النور لا يكون مثل نور الشمس ونور السراج بل هو نور معنوي يجده القلب ويرى معلوماته به)

فاذا عرف هذا النور لابد ان ينظر به اليه ويعاينه به فاذا توجه اليه يجده انه صرف الظهور يظهر به المعلومات غيره وهذا هو العلم الذي يعلم به الاشياء ويشعر به نفسه فهذا بعينه حقيقة الشعور وهذا بعينه كنه الفهم وهذا وجود يجد به نفسه وسائر الموجودات وليس سنخه سنخ سائر الموجودات

فاذا عرفه حق المعرفة يعرف ان ذات هذا النور هو حقيقة الحفظ يرى به الاشياء بعد الرؤية الاولى ويعرف ان لكمال آخر فان هذا النور عين مابه القدرة والقوة وعين ما به التوجه والنظر ويعرف ان كل هذه الكمالات تكون من جهة واحدة فهذا النور كلّ علم وكلّ الفهم وكل الشعور وكلّ حياة القلب وكل الظهور وكل الظاهرية وكل المظهرية بكسر الهاء و يعرفه في كمال آخر وهو انه في عين حال الظاهرية والمظهرية لا

يكون مفهوماً ومعلوماً ومظهراً بالفتح ولا يكون ذاته مكشوفاً بأنه
اي شيء وحيث ذاته المُظهِريه بكسر الهاء ونفاقض ذاته المظهريه
بالفتح فاذا عرف ذلك يعرف امتناع عرفانه بغيره بل بنفس هذا
النور يعرفه بانه ظاهر يظهر الاشياء به فيعرفه انه لا يزال في غيب
الحواس يمتنع خروجه من الغيب فلا سبيل من معرفته بالحواس بل
الحواس يُعرف بهذا النور وهذا النور آية من آيات رب العزه

ويعرفه الانسان في كمال آخر وهو انه في عين غيبه عن
الحواس والمدارك هو المعرّف لذاته بذاته ولكمالاته ولغيره في ثلاثة مجيبة
لا يكون حجابه الا شدة ظهوره وقربه والغفلة عنه

فمن عرفه انه الظاهر المظهر لكل شيء يجد به ان كل شيء سواه
حيث ذاته عدم النور والمُظلمية لانه مكشوف بهذا النور فليس ذات
ما سواه الظاهريه والمظهريه يعني ليس ذات غيره الفهم والشعور والعلم

فيعرفه في كمال آخر وهو انه في عين كونه مخفياً واحداً مقدس
لكمال ذاته من ان يتغير بوجه من الوجوه وحيث من الحيثيات ففي
عين كون واحداً يراه به ويشهده به لا يتغير هو بوجه وفي عين ان
واحداً ينظر به الى غيره ويتوجه به الى غيره لا يتغير هذا النور عن
حاله الذي كان عليه من القدس ولا يتأثر من التوجه به الى غيره
ابداً فيعرف ان هذا النور مقدس ومتعال عن الشباهه بشيء من
الاشياء الظاهرة به من الجواهر والاعراض والحدود وتحققها
وشعورها وبقائها وزوالها في جهة من الجهات وحيث من

الحيثيات فيعرف اصناعه بذاته من ان يكون هو تحقق الاشياء وثبوتها وبقائها فضلا عن نفسها وحقيقتها كي يكون جوهرا او عرضا فعلا او انفعالا او اثرا او مؤثرا او علة او معلولا

فهذا هو المثل الاعلى لرب العزة وحجته على عباده وتبارك اسم ربك ذو الجلال والاكرام سبح اسم ربك الاعلى فهذا هو الاسم السبوح القدوس المبارك فمن كان اعرف بهذا النور يكون وجدانه لذاته ومن كان كذالك كان اغنى به

فيجب حينئذ على واجد هذا العلم ان يتوجه اليه بكله لكي يراه به ويعاينه به ثم يعاين به الحقايق على ما هي عليها فمن توجه اليه بالنظر الموضوعي يعرفه حق المعرفه ويراه ويعاينه ويعرف انه رافع لكل ريب ثم يعرف انه حيث ذاته كشف الحقايق ظاهرا وباطنا من جميع الجهات

فاذا تمكن في هذا المقام فعليه ان ينظر بهذا النور الى جسده لا بحواسه ويعاين هذا الجسد الذي يشعر به ويظهر له بهذا النور فانه يعاين بهذا النور المجرد الذي هو عين الشعور والفهم والعلم ان هذا الجسد حقيقة خارجيه ذا الواقعية والفعلية بغيره فيشعر به ويظهر له في ثلة عجيبة لا يتمكن من الريب فيه انه جوهر واعراض متاثر من الخارج ومؤثره فيه الدوائي والمقتضيات من الخارج والعلل والمعلولات ومنها الافعال وفيه الانفعالات متغيرة متبدلة

عيانا بنور العلم ويعاين ان حيث ذاته للمباينة مع هذا النور لما يعاين ان حيث ذاته ليس صرف الظهور والظاهرية والمظهرية والعلم والشعور ويعاين تباين جواهره واعراضه وتباين اعراضه بعضها مع بعض فيعاين الواقعية والفعلية لها بالغير لما يعاين ان الجسد حيث ذاته التغير والتبدل وهو الآية الكبرى لمن يغيرها ويبدلها من حال الى حال

فاذا عرف ذالك يتنبه بان كلما يشاهده ويعاينه بالحواس كلها ظاهرة بهذا النور وان هذا النور هو الذى اضاء لكل شئ فاذا عرف ذالك ارتفع عنه العمى وضلالة اهل الدنيا فينفتح له باب معرفة كل شئ

فاذا عرف ذالك يجب عليه ان يشعر بان هذه الحقيقة باعراضها وجواهرها ثابتة باقية لا يتمكن من الريب فى واقعية ثبوتها وبقائها فى قبال الفناء وان سنخها سنخ واحد فيعرف ان هذا الثبات والبقاء من الاعراض الواقعية الممتنعان انفكاكا عن الحقايق نظير الحد لا انها عين الثبات والبقاء فانه يظهر بنور العلم ان حيث ذات الاشياء حيث المباينة جواهرها مع اعراضها واعراضها بعضها مع بعض فاذا عرف ان هذه الحيثية التى تباينها ذاتى لها لها الواقعية مع ان ثباتها وبقائها سنخ واحد يظهر له انه خارج عن حقيقة ذواتها للتباين الذاتى الظاهر بنور العلم وهذا كنه خروج الثبات والبقاء عن ذوات الاشياء

فواقعية الحقايق وفعليتها اظهر من واقعية الثبات والبقاء و عرضية الثبات والبقاء ظاهرة ايضًا

وبعد ما ظهر بنور العلم ان حيث الثبات والبقاء ليس صرف الظهور والمظهرية وليس حيث السعود والعلم والحياة يظهر ان حيث الثبوت والبقاء فضلا عن ذات الحقايق حيث الاشارة الى من بمشيته يكون الحقيقة وثبوتها وبقائها ويعرف ان من يعرف العلم يمتنع ان يخفى عليه حقيقة الاشياء وعرضية الحدوث والبقاء

فكيف يتوهم ان كون الاشياء وبقائها عين وجود الحق تعالى شانه عن كل ذالك فاذا عرف ذالك يعرف المناقضة الظاهرة بين ثبوت الشي ولا ثبوته وانهما لا يقعان في مرتبة الشي فواقعية الشي ليس عين الثالث بين ثبوته ولا ثبوته لان الشي غير واقع في مرتبة ثبوته الذي خارج عن حقيقة ذاته كما انه يعاين ان العلم الذي هو كاشف لثبات الاشياء لا يقع في تلك المرتبه فليس العلم ثالثا بين ثبوت الاشياء ولا ثبوتها

فاذا عرف ذالك يعرف امتناع معرفة رب تعالى بالعلم فضلا عن التصورات والتعقلات فان بعرفان العلم و رؤيته وعيانه يعرف ان العلم ليس هو رب العزة بل هو بذاته الاشارة اليه تعالى لا نر بذاته كاشف ان تلك التقليات في واجده وفاقده من اهل العالم في كما لا تر من الحياة والشعور والفهم والتصرفات الكائنة في النظام ليس بفعل العلم لان

ذاته ظاهرة كما لانه ولا خفاء له لمن يعرفه كما لانه فلا يكون
واقعية رب العزة عين ارتفاع النقيضين كي يتوهم انه اما
هو العلم والا فهو الجهل والعدم لان رتبة مالك العلم ليس
رتبة العلم والعلم بذاته برهان على ان ذاته متعال عن المعلومية
والمعقولية والمفهومية بالعقل والعلم والفهم فاذا اصبح نظير
ان سنخ رب العزة وطور خلقته العلم وعدم محدوديته لا يعرف
الا بذاته فانه المعرف لذالك

فاذا صار العاقل العارف بعقله عالما عارفا بعلمه
وشاهدا لملكوت العلم وواجدا لهذا النور عند كمال المعرفة
به يتمكن من معرفة حقيقة الوجود وانه ليس الا من آيات
رب العزة وانها من اكبر البراهين على الحقايق الحادثة الباقية
وانها حقايق لمشية ربها فلا يعمى عن الحقايق الموجودة و
يعرف ان الموجودية عين المعلومية وان الوجود هو ذات العلم
ويعرف فساد توهم ان النفس الناطقة مجردة تكون
عين العلم والوجود والحياة وان حقيقة الوجود عين
محقق الاشياء وهذه الحقيقة عين ذات رب العزة وان
الكمالات عين تلك الحقيقة لا واقعية لها غير تلك الحقيقة

## الباب السابع عشر

من ابواب الهدى في معرفة الوجود وبابه كمال اثارة نور العقل
الذي هو عين حقيقة الوجود اقول ـــــ بعد معرفة الانسان

ان حقيقة ذاته ونفسه اى الانية الانسانية بنور العلم و
وانها ظل مكمم ومقتضى ذالك فقدان ذاته بذاته لذاته لان
من كان حيث ذاته شيئية مظلمة مكممة محدوده بلا علم ولا شعور
ولا حيات مقتضاه فقدانه نفسه وعدم وجدانه لنفسه فلو
كان ذات الانسان علما وشعورا لكان الجهل بذاته خلاف ذاته

فمن وجد العلم والفهم والشعور وتوجه بهذه الانوار
الى ذاته يجدها بتلك الانوار انها شيئية مظلمة وجوهر مكمم
محدود ليس ذاته نوراً وشعوراً والا كان يجد ذاته بذاته لان
العلم والشعور لا يخفى ذاته على ذاته

## الوجود مع ظهوره غير مكشوف بالعلم

فمن وجد العلم وتوجه به الى ما يشار اليه بلفظ الوجود يجد انه لا
يتمكن من انكار واقعيته في عين شهود ان هذه الحقيقة غير مكشوفة
بنور العلم والفهم ويجد ان هذه الحقيقة اظهر من نور العلم فاذا كان
ظهور هذه الحقيقة اى الوجود بذاته يجب على الانسان ان يعرف
امتناع محجوبيتها بالاشياء فيعرف ان حجابها امران الاول
قدسها عن المعلومية مثل العلم الذى عرفت انه مقدس عن المعلومية
والثانى عدم محدوديته ظهورها وان الاشياء تعرف باضدادها

فمن عرف الوجود بهذه الدرجة يعرف ان وجدان الوجود
ومعرفته لا يمكن الا بنفسه كما ان معرفة الفهم والعلم والشعور كان
بنفسه فيعرف امتناعه عن المعلومية بل هو ظاهر بذاته مثل العلم

والفهم والشعور ويعرفه انه الكاشف للعدم ويعرف سر ضلالة العرفاء في اعتقادهم ان الوجود هو الله فانهم معتقدون بتجرد النفس الناطقة فلما عاينوا بالرياضة ان الوجود والحياة ليسا الا شيئا واحدا واستغرقوا في نور الوجود وعيانه زعموا انه ليس الا الله تعالى ولما شهدوا الوجود غفلوا وفقدوا انفسهم فزعموا انهم صاروا فانيا في نور الوجود ولما تم سيرهم الشهودي وشهدوا سائر الحقايق زعموا ان تحقق هذه الاشياء ايضا هو عين الوجود وان غير الوجود موهوم كما ستعرف انشاء الله فلهذه الجهة قالوا ما قالوا وضلوا واضلوا

ولكن من توجه بنور الوجود بعد وجدانه اياه به الى نفسه يجد نفسه ظلا مكمما محققا باقيا بنحو غير مسنخ حقيقة الوجود واذا توجه الى مرتبة تمثله الروحي يجده روحانيا ممثلا غير مسنخ الوجود ذاتا وشيوتا واذا توجه بنور الوجود والعلم الى مرتبة تجرده يجده بالوجود الذي هو عين الشعور والعلم جوهرا خارجيا يطرء عليه الاعراض ويتقلب في الحالات وكلها حقايق واقعية لها الحدوث والبقاء وجميعها غير مسنخ حقيقة الوجود الذي بها يعلمها ويشعرها فاذا توجه الى نور الوجود يجد انه منزه مقدس عن الاقتضائات والتاثرات المختلفة فيكون الوجود هو البرهان على ان الاشياء وحدوثها وبقائها ووجدانها وفقدانها للعلم والشعور والحياة واختلاف درجاتها من اعظم الايات للملك القدوس الذي بمشيته وارادته

تكون تلك الاختلافات فيكون هو البرهان على واقعيته غيره هو الشاهد الاكبر على الملك القدوس الذى باذنه ومشيته الاشياء وحدوثها وبقائها فانه منزه عن اقتضاء اختلاف الواجدين له والفاقدين له فى درجاته وليس له اقتضاءات مختلفة لانه بذاته برهان على قدسه عن الاقتضاءات المختلفة فهى البرهان على الملك القدوس الذى بمشيته وارادته يكون الشيء ويختلف فى وجدان الوجود وكمالاته

---

فمن عرف الله تعالى بالفطرة يعرف ان الوجود ليس الا كالعلم والحياة والقدرة فان من عرفه كما ذكرنا سابقا يعرف ان حيث ذاته الاشارة الى الملك القدوس المالك لهذه الانوار القدسية التى يهبها لمن يشاء على قدر ما يشاء فيبسطها ويقبضها بمشيته وذلك لان من كمال هذه الانوار ظهورها بذاتها واظهارها غيرها لمن وجدها ولا يكون الوجدان والفقدان لواجدها فى درجات غير محدودة والاختلافات الحاصلة لقبضها وقبض كمالاتها وبسطها بذات هذه الانوار فهى بذاتها اشارات الى من يملكها ويهبها ويبسطها ويقبضها فى الدرجات والاختلافات المشهودة بمشيته وارادته

وكذلك هذه الحقيقة التى يشار اليها بلفظ الوجود ومرادفاته فى سائر اللغات ظاهرة بذاتها لكل احد وهى اظهر الانوار فى الظهور والواقعية وهذا منشأ امتناع ارتفاع النقيضين فهى

اظهر الحقايق في الحقيقة والواقعية وحجاب الناس عنها الجهالة بطريق وجدانها وعيانها فان طريق وجدانها ليس هو نور العلم والفهم والشعور فانها نحن كاشفة عنها فمن طلبها من تلك الطرق لا يجدها ويصير محجوبا عنها بل الطريق الى معرفتها نفسها فانها اظهر الحقايق في الواقعية والظهور بذاتها

فمن عرف طريق معرفتها وهو كمال اشارة نور العقل فعليه ان يتذكر بان التوجه اليها لا يكون بانيتة نفس الانسان ولا بالعلم ولا بالفهم بل التوجه اليها بها فعليه ان لا يغفل عما به يتوجه الى تلك الحقيقة وعن الانيتة المظلمة التي بها يتوجه اليها ويطلبها والتوجه ليس هبوط ولا شيئا كمثل سايرالاشياء فاذا عرف ذالك يعرف ان رتبة هذه الحقيقة مقدمة على انيتة المظلم فان واقعية انيتة وظهورها تكون بهذه الحقيقة المظهرة بان العدم كذب

فاذا عرف هذه الحقيقة وعرف ان انيتة وواقعيتها تكون بهذه الحقيقة النورية يعرف ان حيث ذات تلك الحقيقة اشارة الى الملك العزيز القدوس الذي بمشيتة تكون ثبوت الحقايق بهذا النور فان الواقعية والثبوت بهذه الحقيقة ليست من مقتضى ذاتها والا لما كان لشيء حدوث ولا زوال لوجوب ثبوت الاشياء حينئذ بالانهاية فنفس حدوث واقعية بعض الاشياء بها دون بعض و بقاء بعضها دون بعض والتقلبات والتغيرات الغير المتناهية المكشوفة بنفس هذه الحقيقة من اكبر الاشارات الى الملك القدوس

الذى بشيته وارادته وقدرته وتعمده تكون تلك الاختلافات والتحققات بهذا النوع وكما ان حقيقة العلم والقدرة والحياة ليست هى رب العزة كذالك حقيقة الوجود ولابد من التوجه اليه تعالى كى يلهمهم المعرفة ويعرفهم نفسه ويتطول عليهم بالمعرفة

ويعرف ان التجريد الروحى ليس آلة لمعرفة الله تعالى بل هو آلة للضلالة ولهذه الجهة ضلوا عن معرفته تعالى فانهم طلبوا معرفته من غير طريقها فان طريقها السؤال من حضرته تعالى ان يعرفهم نفسه

هذا اجمال التذكر الى حقيقة الوجود والانية الانسانية وصيانتها معًا

## الباب الثامن عشر

من ابواب الهدى شدة معرفة حقيقة الوجود والانية الانسانية وما به شدة اثارة نور العقل فان من توجه الى نور العلم ثم توجه بالعلم الى ذاته وحقيقة انيته يظهر له بنور العلم انها ظل مكلم مصداق للشيء الظلماني الذات محدود بسيط غير مركب بتذكر الروايات

كما في الرواية المسندة عن المفضل ابن عمر قال المفضل فكيف كانت الاظلة قال يعني ابا عبد الله عليه السلام قول الله عز وجل الم تر الى ربك كيف مد الظل الاية يا مفضل ان الله امر الاضلة والظل ولا ضلال غيرها فاخذ بقدرته من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى اقررنا قال المفضل وكانوا ذوى اجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل قال الامام نعم يا مفضل ولو لم يكن لهم سمع وابصار وعقول لما خاطبهم ولا

اجابوا قال المفضل قلت يا مولاى فكانوا كذا ام كيف كنا قال كنتم اشباحاً وارواحاً بابصار وسمع وعقول ونطق ثم اخذ علينكم العهد ان الله ربكم وحده الحديث (فقد صرح الروايه بان الانسان ظل وشبح وروح ذا عقل وبصر وسمع ونطق لا ان الانسان ذات عقل وفهم وعلم وقد قرأت في المقدمه في هذا الكتاب في معرفة النفس ان الانسان ليس ذاته نور العلم والعقل بل هو من اضافة الرب عليه وقرأت قول الله تعالى ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور وان ذاته مسانخ لسائر الموجودات المادى كما في الطاف قوله عليه السلام لان الروح مجانس للريح وان ارواح الشيعه خلقت مما خلق الله منه ابدان الائمه وقرات في الباب الرابع عشر من هذا الكتاب قول النبى صلى الله عليه واله الا وهو العقل في القلب (اى الروح) كمثل السراج في وسط البيت وغير هذه الروايات)

ومن كملت معرفته بالعلم وتوجه بالعلم الى ذاته يجده ظلاً مكمماً مصداق للشئ المظلم الذات المحدود وان الانوار من العلم والعقل خارجه عن حقيقة ذاته وتوجه الى حقيقة الوجود يجد ان ما اشير اليه بلفظ الوجود لا يصير معلوماً ولا معقولا ولا مفهوماً اذ اى شئ كان معلوميته الشئ تكون بالعلم ومعقوليته الشئ بالعقل ومفهوميته بالفهم ويمتنع خفائه على العالم العاقل الفهيم وفي عين ذالك يجد ان هذه الحقيقه اى الوجود ظاهرة بدرة عجيبة لا يتمكن من انكارها مع ظهورانها غير مدركة بالادراكات فيعرف ان ظهورها يكون

بذاتها هو المانع من انكارها فيعرف انها ظاهرة لكل احد ولا يتمكن احد من انكارها فاذا عرفها يعرف انها هي الكاشفة لظهور ذاتها وانه ليس شيء اظهر من هذه الحقيقة بذاتها وعدم تناهي ظهورها مانع من ان يكون شيء حجابا فهل يكون العدم الكذب او الاشياء المظلمة الذات حجابا لها

فيعرف ان حيث ذات الوجود حيث الحقيقة والظهور بلا نهاية فيعرف ان ظهورها بذاتها هو عين بداهتها لا نيتها فاذا عرفه يعرف ان وجدان الوجود والتوجه اليه يكون بنفسه والفهم و العلم عين ذاته فيعرف ان من كماله انه عين الشعور والفهم والعلم والحياة فيعرف ان عالميته العلم والفهم والشعور تكون بالوجود فيعرف قدسه وعلوه من ان يكون مفهوما معلوما لانه نفس العلم والفهم و الشعور فاذا توجه به الى حقيقة الوجود يعرف ان نقيضه العدم الكذب فيعرف ان المظهر لسائر الاشياء ليس العلم فقط بل المظهر الوجود الذي يكون به العلم والفهم والحياة والشعور وهو الظاهر المظهر لها

فاذا عرف حقيقة الوجود وانه الحقيقة وبه يكون واقعية الانية الانسانية وحدوثها وبقاؤها يعرف ان هذه الحقيقة ذاتها اشارة وآية لرب العزة تعالى شانه لانها معرفة بذاتها ان الاشياء واقعيات وفعليات وهي الحادثات الباقيات لا بذاتها وكاشفة بان الاشياء ذاتها لا تقتضي الا قتضائات المختلفات من حدوث بعض وعدم حدوث بعض وبقاء بعض

وزوال بعض آخر ووجدان الاشياء بها وفقدانها فرى الآية لمن بشيته يكون كل ذالك

## وهذا الوجود ليس برب العزة

فاذا عرف حقيقة الوجود في كمالها يعرف انها ليست برب العزة بل هي آية لله تعالى وامتناع معرفتها بغير ذاتها آية لامتناع معرفة رب العزة بغيره تعالى وامتناع كيفية معرفة خلقة الله لهذه الحقيقة وبينونتها عن رب العزة بالبينونة الصفتية الا بالله تعالى شانه واذا عرف رب العزة تعالى شانه يعرف ان خلقة الوجود تكون بالمشية

ونظهر ان اظهر الادلة على جهالة العلماء البشرية البونانية جميعا بالاشياء الموجودة بزعمهم ان الاشياء هي حقيقة الوجود مع ان العقل والعلم ونفس حقيقة الوجود من الكواشف الذاتية بان الاشياء المظلمة الذات واقعية وفعلية وحقيقة بمشية رب العزة جلت عظمته فانظار واقعية الاشياء وفعليتها وحقيقتها جهالة مجيبة وتوهم ان كون الاشياء وثباتها وبقائها عين حقيقة الوجود اعجب فمن عرف ذالك يعرف ان ما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله من الجبر باطل كما صرح به ما رواه المفيد قدس سره في اول الكتاب في المقدمة وهو مخالف للعلوم البشرية

## بل الوجود آية لرب العزة

فاذا عرف الانسان حقيقة الوجود بهذه الدرجة يعرف ان حقيقة الوجود حجة وآية مجيبة لرب العزة جلت عظمته لانها ظاهرة بذاتها ان ذاتها

غير ثبوت الاشياء ولا ثبوتها من غير لزوم ارتفاع النقيضين لاختلاف رتبة الوجود مع ثبوت الاشياء فانها موجودات بالوجود بمشية الله تعالى وكاشف شديدا بان حدوث الاشياء و ثباتها وبقائها وزوالها والاختلافات الحاصلة فيها في حكمة وتعلق مجيب ووجدان الناس وفقدانهم للوجود في الدرجات المختلفة يكون بحكمة مجيب وكلها اشارات الى الملك العزيز الغالب القاهر الذي يكون بمشيته خلق كل شيء واختلافات كل شيء لان في نفس الوجود ليس اقتضاء هذه الاختلافات

والوجود بذاته من اكبر الشواهد لرب العزة جلت عظمته لكشفه ان تلك الاختلافات الحاصلة في الاشياء لا تكون عن اقتضاء ذاته بل كلها ليست الا الاشارة الى الملك القدوس الملك لهذه الحقيقة وما يتحقق بها من سائر الاشياء ويبقى ويزول وهو القاهر عليها العامل في اختلاف الناس لوجدانها وفقدانها في الدرجات المختلفة عن مشيته لان من اعظم ما يكشف هذه الحقيقة ما لكتبة البشر للمشيه وما لكتبة البشر من اكبر الايات لما لكتبة من هو الملك لهذا النور وهذه الحقيقة

## منشأ ضلالة علماء البشرية عدم معرفة الوجود

ونظهر بمعرفة هذه الحقيقة اى الوجود ان منشأ ضلالة علماء البشرية توهم الماهية الاصطلاحية لجزئهم بالحقايق الموجودة المعلومة اى الاشياء فتوهموا ان الماهية الاصطلاحية هي اعيان لا مجعول لها وانها مجالي للوجود

فلم يعرفوا المشية ولم يعرفوا التعدد في الاختلاف العجيب وتوهموا
ان المشية والارادة من رب العزة توجب التغير في ذاته تعالى
وتوهموا ان هذه الحقيقة هو رب العزة وهو عين تحقق الاشياء
فضلوا عن معرفته تعالى مع ان هذه الحقيقة مظهرة لذاتها كالشمس
لواجدها انها ليست هي المالك المتصرف في تحققه وتقائه والمغير
بحالاته والمفرح لهمه والكاشف عن محنه والمانس في وحشته و
المؤيد الموفق العاصم له بل يجل ربه جلت عظمته في حالة باسائه
بحيث لا يتمكن من الريب فيه تعالى والبشر للجهالة لمن يعرفونه
بالفطرة والجهالة بحقايق الاشياء عند عيان حقيقة الوجود بتلك
التجليات الروحي توهموا انهم وجدوا الى ذي العرش سبيلاً
وجهلوا انه الوجود بحته تعالى لعدم تمكنهم من رؤيته وعيانه و
معرفته كنه المعرفة كي يعرفوا ان الوجود بذاته اشارة الى رب
العزة وليس للوجود شيئية في قباله تعالى كي يكون هو الاصل وانه
بذاته برهان على ان مالكه لا يكون ارتفاع النقيضين كما انه ليس
رفعاً لكون الاشياء ولا كونها لاختلاف الرتبة

ولامتناع معرفة ملك القدوس وطور خلقته الوجود
في كمالاته ومباينته تعالى مع خلقه بالمباينة الصفتية و عدم
محدوديته ذاته تعالى بالعقل والعلم والفهم والشعور لاختلاف
المرتبة لان حيث ذات الوجود متعال من ان يعلم او يعقل او
يعرف ولو بنفس ذاته بكيف بما لكه بل الوجود هو الحجة والبرهان

على وجوب كون معرفة رب العزة ومعرفة سنخ ذاته وافعاله وطور خلقة الوجود وطور تقومه وما قام به وكنه معرفة عدم محدوديته ذاته تعالى به تعالى شانه وان لمعرفته الدرجات ولا نهاية لدرجات معرفته تعالى فبالعقل والعلم والوجود قامت الحجة على لزوم الاعتراف لرب العزة بانه مالك الحقايق وتحققها وواهب العقل والعلم والوجود اياها وصار الرسول الاكرم صلى الله عليه وآله وسلم مبشراً بالبشارة العظمى الرافعة لكل الاختلافات وبالوصول الى غاية الغايات للكمالات في مقابل علماء البشر الذين توهموا ان حقيقة الوجود هي رب العزة وانه لا يمكن معرفته تعالى كنه المعرفة به تعالى فضلاً عن رؤيته ولقائه والوصول الى فيض وصاله وهذه هي معرفة رب العزة المالك لحقيقة الوجود حق المعرفة ورؤيته به تعالى شانه

## الباب التاسع عشر

من ابواب الهدى معرفة ان الله تعالى شانه هو الشاهد الاكبر لحقانية ما يدعوا اليه القرآن والرسول الاكرم صلى الله عليه وآله وسلم

فنقول بعد ما عرفت شهادة العقل والعلم والوجود والحقايق المظلمة الذات بان لهم مالكاً فقام القرآن والرسول الكريم بالدعوة الى الله تعالى فبشر بلقائه ووصاله والحجة العظمى والشاهد الاكبر على ما يدعوا اليه القرآن المجيد والرسول الكريم هو بنفسه تعالى شانه

فالرسول صلى الله عليه وآله ذكر بان رب العزة هو مالك لحقيقة الوجود والعلم والعقل وخالقها بمشيته وجاعل النور والظلمات

وخالق الموت والحياة والحقايق اى الاشياء وتحققها بمشيته و
ان وجب الفرق مباين مع خلقه من الانوار والظلمات كلها بالمباينة
الصفتيه وانه خلو من خلقه وخلقه خلو منه وانه تعالى لا يكون محدودا
وهو الله العزيز القدوس وانه تعالى يعرف نفسه لاوليائه ولعبيده
المومنين برسوله وبكلامه المجيد فيعرفونه بربوبيته كما يعرفون كنه المخلوقات
وكنه خلقه هذه الانوار اى العلم والعقل والوجود بمشيته ويقرون
باخلاص الملكيه له تعالى

## والمعرفة الحقيقية تكون به لا بالآيات

فى مقام معرفته تعالى به ينتفى الايات والعلامات لعيان العارفين
اياه بربوبيته فيعرفونه انه لا يشبه شيئا من مخلوقاته وانه مباين مع
الانوار القدسيه اى العقل والعلم بالمباينة الصفتيه وانه تعالى
مالك لهذه الانوار وانها له تعالى فى شدة محبيته وانه تعالى لمكان مباينته
مع تلك الانوار القدسيه بالمباينة الصفتيه لا يحد بنقيضها
فحينئذ يعرف معنى الرواية من عرف نفسه فقد عرف ربه من الائمة صلوات الله عليهم اجمعين
فان فى زماننا من جهة انتشار الفلسفة والعرفان توهم الدوران
بين النفى والاثبات وان توحيده تعالى لا بد وان يرجع الى احد
الامرين اما انه تعالى وجود الاشياء وهو الاثبات بشبيه كما
هو مذهب السوفان اليوناني وتابعيه فيقال انه كل الاشياء
فهو جسم وجوهر وعرض ونفس وعقل وعلم وحياة واما ان
يقال انه لا جسم ولا جوهر ولا عرض ولا نفس انسان ولا عقل و

لا علم كما هو مذهب الحكيم فانه يتوهم ان رب العزة هو مرتبة من مراتب الوجود وسائر المراتب مجعولة فهي خالية من رب العزة فهو تعالى موجود في مرتبة الشذة وغير موجود في المراتب المتأخرة

والاثبات بالتشبيه باطل لان الاشياء وتحققها ليست عين حقيقة الوجود وحقيقة الوجود ليست برب العزة ومذهب النفي وتحديده تعالى بنقيض الوجود والعلم والحياة والقدرة باطل لان الكلم بالمحدودية متوقف على معقولية خلقة الوجود والحياة والعلم والقدرة وهي مما لا تنالها العقول فهذه الحقايق غير منعزلة عن رب العزة بل تكون البينونة ببينونة الصفتية والبينونية الصفتية لا تعرف الا به تعالى شانه لانه يرجع الى ذاته تعالى وفعله والمعلومية والمعقولية والمفهومية خلاف ذاته فيعرف وجه اجمال الامام عليه السلام في كلامه في جواب المسئلة واكتفى بقوله الطريق في المذهب الثالث وسنذكر الرواية فان كنه توحيده وعدم محدوديته ذاته تعالى بالاعدام لا يعرف الا به تعالى شانه

ففي كتاب التوحيد للصدوق قدس سره باب ان الله عز وجل ليس بجسم مسندا عن هشام ابن ابراهيم قال قال العباسي قلت لم يعني ابي الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداك اقرأ في بعض ما اليك ان اسئلك عن مسئلة قال ومن هو قلت الحسن ابن سهل قال في اي شيء المسئلة قال قلت في التوحيد قال واي شيء من التوحيد

قال يسئلك عن الله جسم او لا جسم قال فقال ع لي ان للناس في التوحيد ثلاثة مذاهب مذهب اثبات بتشبيه ومذهب النفي ومذهب اثبات بلا تشبيه فمذهب الاثبات بتشبيه لا يجوز ومذهب النفي لا يجوز و الطريق في المذهب الثالث اثبات بلا تشبيه

اقول ـــــ لا يخفى لطافة تعبيره عليه السلام حيث قال في التوحيد ثلاثة مذاهب ولم يقل التوحيد على ثلاثة اقسام (اى ما كان مقصود الامام ع ان الناس بالنسبة الى الله يكونون على ثلاثة مذاهب بعضهم يقولون بنفي الاثر وهم الماديون وبعضهم بان الله ثابت ولكنه شبيه بساير الموجودات وبعضهم بان الله ثابت وهو غير شبيه بشيء بل قال ع للناس في التوحيد ثلاثة مذاهب اى بعد الاقرار بثبوت الخالق يكونون على ثلاثة مذاهب اثبات بتشبيه يعني ثابت شبيه بساير الاشياء او هو من ساير الاشياء كما هو قول الصوفية ومذهب النفي هو تحديده تعالى بالنفي والعدم يعني هو تعالى بعدم الجسم و عدم الوجود ومذهب اثبات بلا تشبيه يعني هو تعالى ثابت ومع الاشياء ولكن لا يشبه الاشياء وهو غير سنخ الاشياء لا يشبه الحقايق النورية مثل العقل والعلم ولا الحقايق الظلمانية الذات من الماديات وهو تعالى مباين لهم لا مباينة عزلة بل مباينة الصفة)

والامر الاعجب ان من عرف الله تعالى به وتجلى له في كلامه ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه وعرف بربه تعالى ان حقيقة الوجود ليست بربه الغزه بل هي خلقه وعرف قوله عز وجل

خلق السماوات والارض بالحق ولم يجبه ربه تعالى بهذه الحقيقة
يعرف ان لمعرفة الرب درجات كما في الاحاديث منها ما في الكافي باب
ادنى المعرفة مسندا عن ابراهيم ابن عمر قال سمعت اباعبدالله عليه السلام
يقول ان امر الله كله عجيب الا انه قد احتج عليكم بما قد عرفكم من نفسه

## لا نهاية لدرجات معرفة الله تعالى به

اقول من عرف الله تعالى شانه يعرفه محلى وحيز نسبة ظهور الوهيته تعالى
وظهور مالكيته لحقيقة الوجود والعلم والحياة والقدرة والقوة
وقيومية لها ولذات العارف من مرتبة الظلية والروحانية
والتجسد الى ظهور ما يظهر بحقيقة الوجود والعلم والعقل نسبة الغير
المتناهي الى المتناهي وفي عين ذالك ان لمعرفته تعالى ايضا درجات
ولا نهاية لها لانه يعرف ربه تعالى انه لا يمكنه ان يعرفه ويصفه
بانه ذات له كمالات لان هذا التوصيف يوهم ان حيث ذاته لا
يناقض النهاية وكذالك الكمالات يوهم التناهي للكمال والكمالات
لانه يعرف ان حيث الذات يناقض التناهي في الشدة فمن كان
حيث ذاته الاباء عن النهاية لذاته ولكمالاته من الحياة والشعور و
العلم والقدرة والقوة والبهاء والعظمة والهيبة والمجد والرافة
والرحمة والجود والكرم والعزة يحتج بما عرف من نفسه من عظمته او
من علمه او من بهائه او من مجده او من هيبته لان وجدان من كان
حيث ذاته الاباء عن النهاية خلف ظاهر وهذا سر ان وجدان
العارف بربه تعالى به فوق درجات بلا نهاية كما في الدعاء اللهم اني

اسئلك من بهائك بابهاه وكل بهائك بهيّ فانه مقتضى
محدودية ذات العارف وعدم تمكنه من تحمل المرتبة المتاخرة قبل
تحمل المرتبة المتقدمة

## من ابتغى الهداية من غير القرآن اضلّه الله

فما اجهل من زعم ان حقيقة الوجود هي رب العزة وصار محجوباً عن
معرفة مالك تلك الحقيقة وواهبها الذي خلقها وسرّ احتجاب
الناس هو الاحتجاب عن العلوم الالهية وطلب الهدايه من غير
القرآن وهذا باب تلك الضلالة بل باب الابواب لضلالات
لا تحصى وفي الروايه عن رسول الله ص من ابتغى الهداية من غير القرآن اضلّه الله

فانهم لو عرفوا الله تعالى يرتفع الامان منهم ولا يزال
يزداد خوفهم وخشيتهم منه تعالى ابد الآباد ولولا ان الله
يعرّف رضوانه لا وليائه في الجنة ويعرّفهم قربه وكرامته
امتنع زوال الخوف لعدم تناهي العزة والجلال والهيبة
والعظمة وهذا سرّ الخوف والخشية من الانبياء والاولياء
وخشيتهم من نزول البلاء والاستغفار وطلب العفو والرحمة
وهذا سرّ نزول البليات والمؤاخذات والعتابات عند الخطيئات

ومن ابواب الضلالات الجهالة بان معرفة رب العزة
لا بد ان تكون به عزوجل الذي هو القاهر المالك القدوس نعم المشيه
والجهالة بان لا قدرة على معرفة الله الا بالالتجاء اليه تعالى
كي يعرّفهم نفسه وقد جاء من الرسول والائمة عليهم السلام التذكر

بذالك ولكن الجهال بهذا باب من ابواب الردى فان علماء البشر قد توهموا ان معرفة الله مقدورة لهم فاجتهدوا في التجريد الروحي وما عاينوا الا حقيقة الوجود وضلوا عن معرفة مالك تلك الحقيقة وواهبها وقابضها والمتولي عليها

والثاني من ابواب الردى الاشتغال بالسماع والوجد والرقص والتصفيق والطرب والغناء والاشعار المصرحة بان حقيقة الوجود هي رب العزة وذالك باب التجريد الروحي والمكاشفة والمعاينة عندهم وذالك باب الابواب لمعارفهم الباطلة لان السالك حين التجريد يعاين ما يسمعه في الاشعار فيضل عن رب العزة والباب الثالث من ابواب الردى سحر قلوب الناس بالحجاب السليم بين يدي الشيخ المرشد كي يتمكن من التصرف في قلب المريد بالقاء المطالب فيوحي اليه كما يوحي الشيطان في قلب الانسان ويتصرف في قلبه حال الاشتغال بالصلاة فيشاهد الانسان انه مع غاية جهده بان يدوم ذكر ربه ينصرف قلبه بلا شعور الى امور عجيبة كانه طفل ويلعب به رجل قوي فان وحي الشياطين والهامها ما نطق به القرآن قال عز وجل هل انبئكم على من تنزل الشياطين تنزل على كل افاك اثيم يلقون السمع واكثرهم الكاذبون ( ) وقال عز وجل وكذالك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الجن والانس يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالاخرة وليرضوه

وليفترقوا ماهم مفترقون ، وقال عزوجل وقال عزوجل حكاية عن اللعين ابليس ، لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين ،

ومن نهج البلاغة قال امير المومنين صلوات الله وسلامه عليه ، اتخذوا الشياطين لامرهم ملاكا واتخذهم لهم اشراكا فباض وفرخ في صدورهم ودب ودرج في حجورهم فنظر بأعينهم ونطق بالسنتهم فركب بهم الزلل وزين لهم الخطل فعل من قد شركه الشيطان في سلطانه ونطق بالباطل على لسانه

ومن الصحيفة السجادية على منشئها الاف الثناء والتحية قال عليه السلام اللهم جعلت لعدوا يدخل في قلبي ويحل محل الفكر مني فاين الفرار اذا لم تكن هنك عون عليه

اقول ان الائمة والاولياء محفوظون من شر الشيطان ولكن غيرهم لا يخفى ان مع كمال الجد والجهد في المدافعة كيف يغلبه الشيطان فكيف يكون حاله عند التسليم بين يديه عند الاستغراق فيما يلقنه المرشد انواع البدع والكفر والشرك

## بعض مجالس السماع والطرب من الصوفية

فقد حكى عن هبة الله انه سمع من الشيخ نجيب الدين الفارسي انه حضر سماعا في دار شيخ الشايخ سهاب السهروردي بعد نقل قضيته و انشاء مطربهم ، اياجبلي نعمان بالله خليا نسيم الصبا يخلص الي نسيمها وعروض حال الوجد لفقير فقال اتدرون ياصحبي ما معنى

جبلى نعمان واى شئ وقع فى خاطرى من المناسبة وما المراد من الفقراء (اى الصوفية) عند اطلاق هذا اللفظ الجان استحضروه خدمة الشيخ وقال أحبّ ان يستفيدوا منك فقال جبلى نعمان محمّد وابراهيم وشرائعهما ما يخلّيان ان يهب نسيم الروح الى العشاق وقد سدّا طرق الانبساط والاذواق ووضعوا سلاسل الاحكام على ايدى الخواص والعوام ورسما مراتب العبادات ووسما كل شخص بسمة فى الدرجات والدركات فاستحسنه الشيخ واصحابه ففتحوا للعيش ابوابه واشتغلوا بالسماع الى الصباح وامر الشيخ بان السماع عند من لم قلب وسمع من اشرف الطاعات بعيد من ارباب العادات

اقول بالله فاعتبروا عباد الله اىّ درجة من العداوة والبغضاء توجد من هذا بالنسبة الى الانبياء والاولياء والائمّة عليهم السلام والمومنين المتقين وكيف ضلوا واضلوا عباد الله عن دين الانبياء ودين خاتم النبيين ص

## كلمات فى وحدة الوجود والموجود للصوفية

عن عامر ابن العامر البصرى فى مفتتح قصيدته التى سماها ذات الانوار فى معنى الوحدة الصرفة ان ذالك ليس بحلول كما ظنه بعض المتوهمين و ذالك لان الحلول يقتضى وجود شيئين احدهما حالّ والثانى محلّ وليس الامر كذالك عند محول المتوحدين بل عندهم ان الواحد المطلق من كل الوجوه لا يبقى سواه وهو ظاهر بالكلّ للكل والكل فرد من افراد كثرته الداخلة فى حقيقة وحدته نصيب من عين تلك الوحدة ص

ولا خروج له عنها ولا انعدام يطرى على شيء ثم افتتح القصيدة الى
ان قال = بدا ظاهراً بالكل للكل بيّناً = فشاهده العينان في
كل ذرّة = الى ان قال = هو الواحد الفرد الكثير بنفسه = وليس
سواه ان نظرت بدقّة = الى ان قال = لك الكل يا من لا سواك
فمن رأى = سواك فرؤيا ذاك من احوليّة =

اقول ـــــ وللعاقل العارف بعقله والعالم العارف
بعلمه ومن عرف حقيقة الوجود ان ينظر الى هذا وامثاله من الصوفية
كيف ضلوا عن الحقايق الموجودة وتحققها بانها غير حقيقة الوجود
الذي توهموها انها ربهم

---

وعن فصوص الحكم لمحيي الدين العربي في الفص النوحي
نقل في ما في الكون ما شئت ان شئت قلت هو الخلق وان شئت قلت
هو الحق وان شئت قلت هو الحق والخلق وقال فيه فالعالم
يعلم من عبد وفي اي صورة ظهر حتى عبد وقال القيصري
فالعالم بالله ومظاهره يعلم ان المعبود هو الحق في اي صورة
كانت سواء كانت حسيّة كالاصنام او خياليه كالجن او عقليه
كالملائكة (و محمود شبستري كه از روساى صوفيه است در ديوانش
ميگويد ـ مسلمان گر بدانستى كه بت چيست = بدانستى كه دين در
بت پرستى است =)

اقول ـــــ يا اولى الابصار و يا اولى
الادبان فاعتبروا هذه نتيجة المعارف البشرية بعد التجربات والمكاشفات

# الباب العشرون

من ابواب الهدى معرفة المشية وقد ملا القرآن والاحاديث من التذكير بمشية الله تعالى وان لم البداء وجعل لعلمه وقدرته و مشيته آيات تثبيتاً للمؤمن وحجة على الكافر لان العقل حجة الله والعلم مثله الاعلى يمتنع سقوط الحجية عنهما فكل امر لا يُعقل ولا يُعلم لو كان نفس العقل والعلم بذاتيهما معرفين له او آيتين له فهو حق والا فهو باطل فمن ادعى امرا وقال انه فوق العقل والعلم ولم يكن العقل والعلم بذاتهما معرفين او آيتين له فقد ادعى باطلا بالضرورة وبهذا يمتاز المعارف الالهية عن المعارف البشرية فمن يدعى ان ما يعاينه فوق العقل والعلم لانه لا طريق لهما اليه فدعواه عين السحر والباطل

ومن عرف العلم بالعلم وكملت معرفته به عرف ان ذات العلم مقدس عن المعلومية والمفهومية بنفسه لان حيث ذات العلم المظهرية بالكسر والمظهرية بالفتح خلاف ذاته وعين النقص وهو آية قدس رب العزة جلت عظمته

ففي الكافي باب العرش والكرسي مسندا عن صفوان ابن يحيى قال سالني ابوقره المحدث ان ادخله على ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه فاستاذنته فاذن لي فسئله عن الحلال و الحرام ثم قال له افتقر ان الله محمول فقال ابوالحسن عليه السلام كل محمول مفعول به مضاف الى غيره محتاج والمحمول اسم نقص في اللفظ

والحامل فاعل وهو في اللفظ ملحقة الى ان قال ﷺ ولا يقال محمول ولا اسفل قولا مفردا لا يوصل بشيء فيفسد اللفظ والمعنى الحديث

فالعارف بالعلم يعرفه بالمعرفية بالكسر ولا يعرفه بالمعروفية لانها خلاف ذاته فاذا عرفه بهذا القدس يعرفه انه بكمال ذاته غني بخيره بان يعرفه به ويراه به في عين ان المعرفة والرؤية فعل حادث مسبوق بالعدم لا يوجب تغير العلم وحيث ان هذه المعرفة والرؤية تكون بالعلم فلا طريق الى معرفته الا ببيانها ومعرفتها بالعلم فهي خارجة عن كل المعقولات والمعلومات فيكون العلم هو المعرف بان معرفة العارف به ورؤية العارف اياه لا يكون الا به لا بذات العارف وهو المعرف لحدوث هذا الفعل وتعدده ومسبوقيته بالعدم حقيقة ولكن لما كان هذا الفعل بتمام العلم فيعرف بتمامه وظاهره وباطنه ظاهره وباطنه فلا واقعية لهذا الفعل في خارج العلم لانها به وحيث انها به لا وجود لهذا الفعل ولا ماهية له فلا يوجب تغير العلم ولا عدم فيه قبل ذالك ولا القوة فيه فلشدة وجود ما به الفعل وكمال فعليته لا يوجب الفعل به تغيرا في ذات العلم فلا يوصف هذا الفعل بالوجوب والامكان ولا يسئل عن علته لانه بكمال ذات العلم

وهذا آية معرفة الرب بالرب ورؤيته به و رؤية المخلوقات به تعالى شانه عند التقرب بحضرته

فاذا كان الفعل الذى يفعله الممكن بالنور غير موجب لتغيّر النور فكيف بمن كان ذاته النور فلو لم يشأ ولم ينظر ولم يُرد ثم شاء ونظر سبحين نظره لا يوجب تغيّر ذاته ولا قوّة ولا امكانا ولا عدمًا فى ذاته وكيف يُسئل عن علته والفعل بشدة فعليته ذاته وهذا كنه المختار به

فرؤية العاقل كنه العقل والعلم به وحدوث الرؤية وتعدده بلا تغيّر فى ذات العلم آية عظيمة لمعرفة رب العزة بوجه العزة فان من كمال ذاته ان يستغنى العارف بكمال ذاته تعالى من ان يعرفه بغيره جلت عظمته كما انه يرى العارف ان يعرفان العلم به وشهوده ورؤيته به لا يحصل التغير فى العلم فى وجه من الوجوه فكذالك يعرف ان بمعرفة رب العزة به تعالى شانه لا يحصل تغير فيه

## ان المشيّة والنظر لا يوجب التغيّر فى ذات البارى

وبما ذكرنا يظهر ان المعرفة والرؤية ليست كنظير سائر الافعال التى تتحقق بالمشية لان هذه الرؤية تكون بنفس العلم فلا يوجب حدوثه وتعدده وجود شيء غير العلم فى العلم فضلا عن تحقق ماهية فلا يوجب التغيّر فى العلم وطروّ عدم ولا امكان ولا قوة فيه فلا يُعلّل لعدم وجود شيء فى العلم ولا ماهية فلا يوجب الامكان والوجوب وسرّ ذالك شدة فعلية العلم الذى كما لا هو السبب لعدم التغير فيه وعدم طروّ العدم والقوة فيه وامتناع عروض الامكان والوجوب للفعل لعدم وجود له فى العلم فلا يعلل ولا يسئل عن علته والمرجّح له فان

كل ذالك ساقط وهذه المعرفة قالعة لاساس شبهة وجوب الافعال فان كل فعل لا بد وان ينتهي الى التوجه بالعلم وهذا التوجه بالعلم هو الفعل الذي يكون بنفس العلم فلا يوجب تغير العلم لشدة فعليته وحيث لا يوجب تحقق هذا التوجه والمشيه و حدوثه وتعدده بعد العدم تغيراً في العلم ولا يستلزم وجود شيء في العلم فلا يوجب سبق عدم شيء فيه فلا يعلل وحيث لا يكون عدم في العلم وامكان لعدم تحقق وجود شيء في العلم فلا مجال للسؤال عن مرجح الفعل لعدم وجود شيء كي يحتاج الى المرجح فاذا

فاذا عرف العلم في هذا الكمال يعرف ان سنخ هذه الافعال مطلقا ليس امراً يمكن تصوره وتعقله وجعله تحت احكام سايرالاشياء من المعقولات حتى يرد عليه النفي والاثبات وهذا آية كمالات رب العزه جلت عظمته

فاذا عرف العارف بالعلم هذا الكمال للعلم يعرف ان بكمال ذاته غنى غيره في التوجه الى غيره ومعرفة غيره ورؤية غيره وعيان غيره به بل يكون توجه العالم الى غيره ومعرفته ورؤيته وعيانه اياه بالعلم فاذا كان غنى غيره في ذالك لكمال ذاته يعرف ان معرفة العالم غيره به ورؤيته وعيانه غيره به ليس الا بعين العلم بلا تغير في هذا العلم فلا معنى لوجوبها او جوازها لعدم المعنى للوجوب والجواز لما لا وجود له في العلم وهذه المختاريه فحقيقتها ليست الا كمال العلم وفعلية كمال العلم لغيره الاستغناء

به وعدم الاحتياج في معرفته الى غيره بل به يعرف وهو غنيّ عنه ولهذا يمتنع توصيفها وتعقلها

## حدوث الاشياء بكون بالمشيه ولا يوجب تغيّرا في ذات الله

فمتى شاء العارف بالعلم شيئا ما من عالم المقدس من المعلوم و بلا تعين سابق يعاين الواقعيه فيعرف ان ذاتي ما يقع هو الواقعيه بالمشيه لعيانه بانه لا واقعيه على الفرض بوجه من الوجوه ويجد الواقعيه بمجرد المشيه فيعرف المشيه حال عدم الواقعيه لما يشاء بوجه من الوجوه وذاتي ما يشاء الواقعيه بالمشيه فبالعلم يعرف كنه الممكن وان ذاتي الممكن الواقعيه والحدوث بالمشيه فالمشيه لا تتعلق بالشيء بل مشيه الشيء حين لا واقعيه للشيء لا ينفك عن واقعيته وحدوثه لان ذاتي الممكن الواقعيه بالمشيه

فيعرف امر من حقيقة الممكن وحقيقة المشيه ومضيّها وان كنه المشيه حيث انه بكمال العلم ليس شبيها بالافعال المفعوله فلو شاء رب العزه تعالى شانه شيئا وشيئيته بمشيته لا يوجب ذلك التغيّر في ذاته ولا يسئل عن مرجح المشيه

ولو نظر بذاته القدوس الى مخلوقاته الكائنة آلاف نظره لا يوجب ذلك التغير فيه لان النظر يكون بكمال ذاته ومن كمال ذاته عدم التغيّر ولا معنى لوجوب نظره ومشيته لانه لا معنى للوجوب والجواز للفعل الذي يكون بذاته تعالى ولشدة فعليّة ذاته لا يتحقق لفعله وجودا وماهيةً في ذاته ولا يوجب لشدة فعليّة ذاته قبل

فعله عدماً او قوة او امكاناً في ذاته تعالى فله المشية والنظر بلا لزوم عدم او تغير في ذاته تعالى وهذا سر تقدس ذاته وافعاله من ان يصير معلوماً معقولاً تحت احكام المعقولات والقياسات وسر تقدس فعله تعالى من الكيف والكم الذي يكون لساير الموجودات مع ان الانسان يعاين فعل الله بحيث لا يتمكن من انكاره لان ذاته تعالى وافعاله لا طور لها ولا كيف لها مثل ساير الموجودات ولا يسئل عن علة لها كما هو العيان وله الحمد كما هو اهله فعند نظره ومشيته تعالى لا يسئل عن العلة اى لاى علة شاء هذا ولم يشأ هذا لان مشيته تكون من حرية ذاته بان يشاء او لا يشاء ويقيناً لا يشاء الا موافقاً للحكمة وكذا عند تكرار النظرة الرحيمية الى عباده فانها بكمال ذاته وتلك النظرات لا توجب ان يكون في ذاته واقعية العدم قبل نظره لان النظرة تكون بكمال ذاته وشدة فعليته ذاته وقدرته

## بعض الروايات في مشية الله ونظره تعالى

في نهج البلاغة ص٥٣ في خطبة لامير المؤمنين عليه السلام الى ان قال وانما صدرت الامور عن مشيته المنشئ اصناف الاشياء بلا روية فكر آل اليها الخطبة وفي البحار ج ١٩ باب فضل يوم الغدير عن السيد ابن طاووس في كتاب مصباح الزائر باسناده الى علي ابن موسى الرضا عليه السلام عن ابائه صلوات الله عليهم الى ان قال ليس كمثله شيء اذ كان الشيء من مشيته وكان لا يشبهه مكونه الخطبة وفي الاحتجاج مسندا عن علقمة ابن محمد الحضرمي عن ابي جعفر محمد ابن علي

صلوات الله عليها في حديث حجة الوداع وخطبة النبي صلى الله عليه وآله يوم الغدير الى ان قال ع الحمد لله الذي علا في توحده الى ان قال يلحظ كل عين والعيون لا تراه الى ان قال لا مثله شيء وهو مشيئ الشيئ حين لا شيء الى آخره وفي البحار ج ١٤ في حديث مسائل ابن سلام عن النبي صلى الله عليه وآله الى ان سئله كم لحظة لله عز وجل في كل يوم وليلة قال ص يا ابن سلام ثلاث مائة وستون لحظة يمضي ويقضي الخبر وفي الصحيفة العلوية في دعائه الذي علمه احمد ابن كشمرد للخلاص من الحبس اللهم اني اسئلك بالقدرة التي لحظت بها البحر العجاج فازبد وهاج وماج الى آخره وفي البحار ج ١٤ في حديث بدو خلقة النبي صلى الله عليه وآله عن امير المؤمنين عليه السلام الى ان قال ثم خلق من نور محمد صلى الله عليه وآله جوهرة وقسمها قسمين فنظر الى القسم الاول بعين الهيبة فصار ماءا عذبا ونظر الى القسم الثاني بعين الشفقة فخلق منه العرش فاستوى على وجه الماء الى ان قال ع ثم نظر الى باقي الجوهرة بعين الهيبة فذابت فخلق من دخانها السماوات ومن زبدها الارضين الحديث وفي البحار ج ١١ باب احوال السجاد عليه السلام باب احوال اهل زمانه من الخلفاء عن المناقب عن العقد كتب ملك الروم الى عبد الملك اكلت لحم الجمل الذي هرب عليه ابوك من المدينة لاغزونك بجنود مائة الف ومائة الف ومائة الف فكتب عبد الملك الى الحجاج ان يبعث الى زين العابدين ع ويتهدده ويكتب اليه ما يقول ففعل فقال على ابن الحسين عليه السلام ان لله لوحا محفوظا

يلحظه في كل يوم ثلاث مائة لحظة ليس منها لحظة الا يحيي فيها ويميت ويعز ويذل ويفعل ما يشاء وانى لارجوا ان يكفيك منها لحظة واحدة فكتب بها الحجاج الى عبد الملك فكتب عبد الملك بذالك الى ملك الروم فلما قراه قال ما خرج هذا الا من كلام النبوة

وفي البحار ايضاً باب مكارم اخلاق الباقر عليه السلام عن كشف الغمة عن افلح مولى ابي جعفر عليه السلام قال خرجت مع محمد ابن علي عليه السلام حاجا فلما دخل المسجد نظر الى البيت فبكى حتى علا صوته الى ان قال فقال لي ويحك يا افلح ولم لا ابكي لعل الله تعالى ان ينظر الي منه برحمة فافوز بها عنده غداً الخبر وفي دعاء الندبة المعروفة وانظر الينا نظرة رحيمة نستكمل بها الكرامة عندك ثم لا تصرفها عنا بجودك الدعاء وفي البحار باب القلم واللوح عن الدر المنثور عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خلق الله لوحا من درة بيضاء دفتاه من زبرجد خضراء كتابه من نور يلحظ اليه في كل يوم ثلاثمائة وستين لحظة يحيي ويميت ويرزق ويعز ويذل ويفعل ما يشاء

فظهر لمن عرف العلم ان النظر والتوجه والمشية اذا كان من العالم بالعلم الى ما يمكن ان يكون قبل ان يكون لا يكون شبيها بالافعال المعقولة ولا يجرى عليها احكامها بل هو متعال عن الشباهة بها والتوجه بالعلم الى ما يشاء حجة على ذالك فمشية رب العزة ما يشاء بعد عدم الجهل بما يشاء في شدة غير متناهية قبل تعلقه والنظر اليه

بعد ثبوته لا يوجب التغير في ذاته تعالى وحيث ان هذه المشية متقومة بالعلم التابع المكنون بلا معلوم ولا مفتوح فلابد لمن عرف العلم ان يعرف علمه بما يفعله في المستقبل عن مشيته بلا علية لعلمه لما يفعله في المستقبل كيف هو العالم اشاعرة في عين عدم المعلوم لوجه من الوجوه فكل فعل شاء وبأي نحو لا يكون الا عن علم

## المشية فعل حادث تكون بعلم الله تعالى

(في كتاب معارف القرآن عن البحار ج عن المحاسن مسندا عن الفضيل قال سمعت اباجعفر صلوات الله عليه يقول العلم علمان علم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه وعلم علمه ملائكته ورسله فاما ما علم ملائكته ورسله فانه سيكون لا يكذب نفسه ولا ملائكته ولا رسله وعلم عنده مخزون يقدم فيه ما شاء ويوخر ما شاء ويثبت ما شاء

وفي كتاب معارف القران لمصنف هذا الكتاب عن التوحيد في باب المشية والارادة عن بكير ابن اعين قال قلت لابي عبدالله صلوات الله عليه علم الله ومشيته هما مختلفان ام متفقان فقال العلم ليس هو المشية الا ترى انك تقول سافعل كذا انشاء الله ولا تقول سافعل ان علم الله فقولك انشاء الله دليل على انه لم يشأ فاذا شاء كان الذي شاء كما شاء وعلم الله سابق للمشية

وفي معارف القران عن التوحيد في باب المشية مسندا عن ابي سعيد القماط قال قال ابوعبدالله صلوات الله عليه خلق الله المشية قبل الاشياء ثم خلق الاشياء بالمشية ) فالقول بالمشية والارادة الذاتية باطل جدا

وفي كتاب معارف القرآن عن التوحيد في باب المشية والارادة
مسندا عن سليمان ابن جعفر الجعفري قال قال الرضا صلوات الله عليه
المشية والارادة من صفات الافعال فمن زعم ان الله عزوجل لم
يزل مريدا شائيا فليس بموحد)

## الباب الحادي والعشرون

من ابواب الهدى في معرفة العرش والكرسي والكتاب المبين وباب
الهدى لذلك ان يتوجه الانسان بالعلم الى ما يكشفه من حقيقة الممكن
بانه لا نهاية لما يمكن ان يكون في اطوار غير متناهية ونظامات غير
متناهية ويتوجه الى الافعال الممكنة فيها من الفواعل بلا نهاية
على انحاء غير متناهية ويتوجه به الى التقديرات الممكنة في كل نظام
من تلك النظامات واستغرق في التوجه الى ذلك بحيث يشتد
وجدانه الشعور فان الشعور غير متناه في الشدة وعرف ان علمه
الفعلي تابع لها من هذه الجهة نظير القول بالاعيان الثابتة فان
العلم بها تابع عند العرفاء فاذا اشتد وجدان العارف علمه وشعوره
بهذه الثابتات واشتد عيانه لها بعين العلم والشعور لو توجه في حال
التوجه الى الثابتات الى نفس العلم وهو معنى انقلاب التوجه الطريقي
بالموضوعي فيشتد التوحد عيانا

فيعرف بالعلم امرين الاول ان علمه وشعوره لا ينقص
ولا يتغير بوجه من الوجوه في عين كشف العلم ان لا واقعية بوجه من
الوجوه لشيء من الثابتات الفرضية بمجرد قطع التوجه وصرفه عنها

الى نفس العلم فاذا عرف ذالك يعرف ان الانسان بالنسبة الى افعاله التى لم تصدر عنه لم يعلم بها بلا معلوم وبالدواعى والخواص والمرجحات والعلل اذ لا معلوم بوجه من الوجوه فعن هذا العلم يشاء ويريد ما يشاء وهذا آية للعلم التابع اذ لا متبوع ولا معلوم لرب العزة جلت عظمته وانه تعالى لا نهاية لعلمه لعدم النهاية لشدة كماله فهو عالم شامل بذاته بالنظامات الغير المتناهية والاطوار الغير المتناهية والافعال الممكنة وقوعها فى التقديرات الغير المتناهية على وجه يكون نسبة ما يعاين من العوالم الى ما يعلمه وشعوره بذاته نسبة المتناهى الى غير المتناهى لعدم التناهى لشدة العلم والحياة والشعور بلا اضافة اذ لا معلوم بوجه من الوجوه

وهذا هو العلم التابع اذ لا متبوع والعلم اذ لا معلوم وهذا هو علم الغيب وهو تعالى علام الغيوب وحيث ان الواقعية لا تتوقف الا على المشية التى بعين العلم فالعلم بمن القدرة على كل شئ بلا نهاية فانه تعالى لعلو ذاته من النهاية والحد لا نهاية لعلمه فلا نهاية لقدرته فلا بد من المشية لانه بكمال ذاته وآية ذالك المشية التى يملكها الانسان بالعلم ففى الحديث الشريف يابن آدم بمشيتى كنت انت الذى تشاء لنفسك ما تشاء

وحيث ان علم رب العزة مكنون مخزون اذ لا متبوع ولا معلوم فلا تعين لعدم المعلوم وعدم الحد للكشف فلا تعين لما يقع من النظام فلا بد فى مقام التعين ان يكون التعين بالمشية ولا

متعين الا بالثبوت العلمي عن المشيه كي يعرف عباده محله من
نحو التابعيه اذ لا متبوع وحيث ان التعين والثبوت العلمي
بالمشيه يكون ذالك التعين عين مشيته النظام قبل كونه وظهور
علم رب العزه حمله المحله فتعين النظام من حيث الصفات والحدة
بالثبوت العلمي بالمشيه قبل كونه مشيته تعالى بالنظام وتعينه من
حيث الخصوصيات والالوان ارادته تعالى للنظام وتعينه من
حيث التقديم والتاخير تقديره تعالى للنظام فبهذا العلم علم
الاشياء اظهارا للعلم بالنظام المعين قبل ان يكون وبالارادة
من انفسها وعرف خصوصياتها وبالتقدير عرف مقاديرها و
لهذا لابد من القضاء في ليالي القدر

فالتعين بالمشيه عين الثبوت العلمي اظهارا بالنظام
قبل الكون الخارجي وهو عين مشيته النظام المعين وارادته وتقديره
قبل القضاء وحيث ان ذالك التعين بالمشيه ولا معنى لوجوب
المشيه له البداء فيما شاء وفيما اراد وفيما قدر فله ان يمحو ما اثبت
في هذا العلم ويثبت ما كان محوا ويقدم ويؤخر ما قدر في هذا العلم
ثم يقضي محل خلاف ما اثبت اولا بل على طبق اثبات الثاني ولكن
لا يقدر لبعض الافعال وقتا في هذا العلم

وحيث ان هذا الثبوت العلمي اظهار للعلم بالنظام المعين
قبل ان يكون من حيث العلميه يقال انه العلم الثاني لرب العزه لانه مالك
له وانه يعلم النظام المعين قبل كونه على وجه التابعيه ولا شيء الا

ماشاء الله في علمه والافعال مقدرة في العلم وهذا العلم الذي يقضي فيه بعض الاشياء ولا يقضي بعضها وبعضها موقوف عنده غير مقدر ومن حيث الثبوت العلمي يقال انه كتاب بين يديه تعالى يمحوا فيه ويثبت كما في الروايات فمشية الافعال وارادتها وتقديرها هي الثبوت العلمي وتعين الافعال في المقادير المتعينة قبل كونها لا الحياة والعلم والقدرة والمشية التي بها الافعال لانها عين هذا العلم فلا تثبت به فان الثبوت والمعلومية خلاف ذاتها ولهذا علمه تعالى في مرتبة ذاته براية وبدائه ومشيته قبل فعلها غلط لان المشية والراى فعله بذاته ومقدسة عن المعلومية و الاضافة الى شيء فحال المشية حال العلم لانها بالعلم ومعلوميته ذاته خلاف ذاته بل يقال انه اعز واجل من ان يكون جهل فيه

وحيث ان المشية بكمال الذات لا ظهور لها الا بالثبوت العلمي ولا ظهور لحدوثها الا بحدوث الثبوت العلمي ولا ظهور لتعددها الا بتعدد الثابتات كما ان ظهور مشية الله تعالى مالكية مشيتنا لا يكون الا بمشيتنا لانا لا نملك المشية الا بتمليكه تعالى فلا بد من قول انشاء الله في كل فعل لانا لا نملك مشيتنا الا عن مشيته الله تعالى اياها

## الآيات القرآنية في ان الله رب العرش

قال الله عزوجل فسبحان الله رب العرش عما يصفون (انبياء آيه ) وقال عزوجل سبحان الله رب السماوات والارض رب العرش عما يصفون (مومنون) وقال عزوجل فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم ( ) وقال تعالى قل من رب السماوات السبع ورب

عرش العظيم ( ) وقال عز من قائل فتعالى الله الملك الحق
؟ الله الا هو رب العرش الكريم ( ) وقال تعالى الله لا اله
لا هو رب العرش العظيم ( ) وقال تعالى رفيع الدرجات
ذو العرش يلقي الروح من امره ( ) وقال تعالى ذو العرش المجيد
) وقال تعالى والملك على ارجائها ويحمل عرش ربك فوقهم
ومئذ ثمانية ( ) وقال تعالى الذين يحملون العرش ومن حوله
يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ( ) وقال تعالى وهو الذي خلق
سماوات والارض في ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا
) وقال تعالى قل لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لابتغوا الى
ي العرش سبيلا ( )

## امّا الرّوايات في تعيين العرش

في الكافي في باب العرش والكرسي مسندا عن صفوان ابن يحيى عن ابي الحسن
رضا عليه السلام في روايته في سؤالات ابي قرة المحدث قال ابو قره فانه
ل ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية وقال الذين يحملون العرش فقال
والحسن عليه السلام العرش ليس هو الله والعرش اسم علم وقدرة وعرش فيه
ل شيء ثم اضاف الحمل الى غيره خلق من خلقه لانه استعبد خلقه بحمل عرشه
هم حملة علمه الخبر

وفي التوحيد باب معنى قوله وسع كرسيه الآية بسند صحيح عن عبد الله
بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في رواية شريفة قال والعرش
هو العلم الذي لا يقدر احد قدره وفيه باب العرش مسندا عن حنان

ابن سدير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن العرش و الكرسي فقال الجان قال ثم العرش في الوصل متفرد من الكرسي لانهما بابان من ابواب الغيوب وهما جميعا غيبان وهما في الغيب مقرونان لان الكرسي هو الباب الظاهر من الغيب الذي منه مطلع البدع ومنه الاشياء كلها والعرش هو الباب الباطن الذي يوجد فيه علم الكيف والكون والقدر والحد والاين والمشيه وصفة الارادة وعلم الالفاظ والحركات والترك وعلم العود و البداء فهما في العلم بابان مقرونان لان ملك العرش سوى ملك الكرسي وعلمه اغيب من علم الكرسي فمن ذلك قال رب العرش العظيم اي صفته اعظم من صفة الكرسي وهما في ذلك مقرونان

قلت جعلت فداك فلم صار في الفضل جار الكرسي قال انما صار جاره لان علم الكيفوفنية فيه وفيه الظاهر من ابواب البداء وابنيتها وحدودها وفتقها فهذان جاران احدهما حمل صاحبه في الصرف ومثل صرف العلماء ويستدلوا على صدق دعواهما انه يخص برحمته من يشاء وهو القوي العزيز الجان قال فمثل هذه الصفات قال رب العرش عما يصفون يقول رب المثل الاعلى مما يمثلوه و لله المثل الاعلى الذي لا يشبهه شيء ولا يوصف ولا يتوهم فذلك المثل الاعلى ووصف الذين لم يؤتوا من الله فوايد العلم فوصفوا ربهم بادنى الامثال وشبهوه بالمتشابه منهم فيما جهلوا به فذلك قال وما اوتيتم من العلم الا قليلا فليس له مشبه ولا مثل ولا عدل الحديث

اقول ـــ هذه الروايه صريحة في ان هذه العلوم لا تتوهم ولا توصف بل يدور مدار اعطاء الله تعالى فوائد العلم

وفي الكافي في باب العرش في رواية الجاثليق وسؤالاته عن امير المؤمنين عليه السلام قال الى ان قال ع فالذين يحملون العرش هم العلماء الذين حملهم الله علمه وليس يخرج من هذه الاربعة شيء خلق الله في ملكوته وهو الملكوت الذي اراه الله اصفياءه واراه خليله عليه السلام فقال عزوجل وكذالك نرى ابراهيم ملكوت السماوات والارض الآية الحديث

وفي البحار باب العرش والكرسي عن روضة الواعظين روى جعفر ابن محمد عن ابيه عن جده صلوات الله عليهم انه قال في العرش تمثال ما خلق الله من البر والبحر قال وهذا تاويل قوله وان من شيء الا عندنا خزائنه الجزء

وفي البحار ايضاً عن بعض الكتب عن علي ابن الحسين صلوات الله عليهما ان في العرش تمثال جميع ما خلق الله وفي رواية المعراج عند صلى الله عليه وآله قال فقال لي يا محمد هذا الحرم وانت الحرام ولكل مثل مثال وفي البحار الجديد ج ٩ ص ٧ في شرح ما في اظهر الجميل ما يناسب ذالك

١٨٤ ص ٣٥٧

ولما كان تعيين النظام بالمشية التي عين ظهور العلم بالنظام قبل ان يكون باب لشيعة العلمي فيكون هذا العلم عين الكتاب المبين والى هذا الحيث ينظر جملة من الآيات والروايات ـــ قال الله عزوجل ما اصاب من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها ان ذالك على الله يسير وقال عزوجل وما من غائبة في السماء والارض الا في كتاب مبين وقال تعالى وكل شيء احصيناه

في امام مبين (زخرف) وقال عزوجل وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم وقال تعالى
وعندنا كتاب حفيظ (سورة ق) وقال تعالى وكل شيء احصيناه كتابا (سورة يس) وقال تعالى كل
في كتاب مبين وقال عزوجل حكاية عن موسى انما علمها عند ربي في كتاب لا يضل
ربي ولا ينسى وقال تعالى الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء والارض ان
ذلك في كتاب ان ذلك على الله يسير وقال تعالى بل هو قرآن مجيد في لوح
محفوظ ——— فمن عرف الثبوت العلمي يعرف اللوح المحفوظ فان
اللحظة لرب العزة في اللوح المحفوظ والمحو والاثبات في الكتاب المبين

واما الروايات ففي البحار باب القلم واللوح عن العلل
باسناده عن زراره عن ابي عبدالله عليه السلام في حديث قال ان الله عزوجل امر
القلم فجرى بما هو كائن الى يوم القيامة قبل خلق آدم بالفي عام
وان كتب الله كلها فيما جرى فيه القلم منها هذه الكتب المشهوره في هذا العالم
التوراة والانجيل والزبور والقرآن انزلها الله من اللوح المحفوظ مع سكنة الخزنة

وفيه ايضا عن العياشي عن محمد ابن مروان عن الصادق عن ابيه صلوات
الله عليهما في قوله تعالى ن والقلم الى ان قال فامر الله القلم فجرى بما هو كائن
وما يكون فهو بين يديه موضوع ما شاء منه زاد فيه وما شاء نقص منه وما
شاء كان وما شاء لا يكون وفيه ايضا عن معاني الاخبار باسناده
عن ابراهيم الكرخي قال سئلت جعفر ابن محمد صلوات الله عليهما عن اللوح
والقلم فقال هما ملكان ——— اقول القلم ما به الكتابة واللوح هو
الحافظ لما كتب فيمكن ان يكون المراد من القلم رسول الله صلى الله عليه وآله
ومن اللوح الامام المبين وهو امير المؤمنين عليه السلام وقد جمعنا الروايات

# الباب الثاني والعشرون

من ابواب الهدى معرفة آيات مشيته تعالى التي جائت في العلوم الالهية وكذا معرفة آيات ارادته وتقديره وقضائه تعالى في قبال ماجائت في العلوم والمعارف القديمة البشرية

فمن آيات تلك المشية والارادة والتقدير والقضاء ماوهب الله تعالى لنا من العلم بلا معلوم في الافعال التي بكثرة صدورها منا حصل لنا العلم التابع اذ لا متبوع ولا معلوم قبل مشيتنا وطريق التذكر الى ذالك وباب الهدى اليه انه من الظاهر بنور العلم ان الجواهر المختلفة بسبب اختلاف الاعراض تعرضها طبيعة تكون لها اثر واقتضاء ولا يصدر الا فعال عنها الا بعد تحقق المقتضيات الراجعة الى الطبايع العارضة للجواهر الحاصلة في الاجساد باختلاف الاغذية والاشربة المختلفة المختلطة فلا تحقق فعل من الافعال الا بسبب من الاسباب واقتضاء من المقتضيات ولهذا عند الغفلة والتوجه الى غير الافعال يصدر تلك الافعال من الانسان بحسب تلك المقتضيات والدواعي وتاثير تلك المؤثرات بلا اختياره ومشيته وقصده فيأكل ويشرب ويمشي من غير التفات فتكون الافعال من معلولات تلك الدواعي وتاثير تلك المؤثرات واقتضاء تلك المقتضيات ماهو ظاهر لاريب فيه الا انه من اعظم شرايط تاثير تلك العلل والمؤثرات والمقتضيات مشية العامل عند علمه والتفاته فيمتنع منفكا لالتفات والعلم تحقق فعل عن

مقتضيه وداعيه الا عند المشية عيانا لان حقيقة الممكن الشيئية فقط المشية فلا بد من المشية وحيث ان المشية بالعلم يمتنع ان تؤثر هذه الدواعي فيها لانها بعين العلم والعلم مقدس عن ان يتاثر بالغير فضلا عن الظلمانيات كما انها مقدسة عن الوجوب والامكان لانها بعين العلم بلا تحقق شيئ فيه

ومن العجب الامور ان للانسان عقلا ونفسا وفيها دواعي الخير والشر ولمة الملك ولمة الشيطان والانسان لا المشية فاي شيئ يفعل لا محالة يكون عن مقتض وداع عند المشية وهذا من عجايب الخلقة فكل فعل فعل لا محالة له داع ومقتض وداع عند المشية داع ومقتض وعند الترك لا محالة له مانع وزاجر ورادع مضافا الى الدواعي والزواجر والموانع التشريفية كما لا يخفى

بيان ذلك ان الجهات الراجعة الى فقر الممكن تقتضي الشر لانه بعدم استغناءه بالحياة والعلم والقدرة تقتضي التكبر والعجب ومن حيث نور العلم والعقل يقتضي الخضوع والشكر ولهذا تكون النفس والعقل متقابلين وكذلك الشيطان والملك فالمقتضي للخير والشر قهرا يكون بعينه هو الرادع والمانع عن ضد مقتضاه وكل شيء وقع لا محالة يكون عن مقتض وداع بالمشية ولهذا يخبر الانسان بالخير والشر وعند العقل والالتفات يعاقب لان الشرط في كل طرف هو المشية والمشية حيث انها بذات العلم منزهة عن التاثر بالمقتضيات وحيث انها بجمال العلم متعالية عن الشباهة بالافعال

واذا عرف الانسان علمه يعرف ان العلم كاشف عما يقتضيه المقتضيات على وجه التابعية اذ لا متبوع ولا معلوم فبعد ثبوت الدواعي والعلم بالمقتضيات يشاء الفاعل ويجرد المشية يثبت اصل الفعل وهو تعقله فتقال انه شاء وبالمشية يتعين خصوصياته بالثبوت العلمي وهو القصد والارادة وبها يتعين الحدود وهو التقدير وحيث ان كلها بالمشية الاولى فله البداء

ولهذا الذي ذكرنا تكون الارادة من المخلوق الضمير وما يبدو من الفعل وهو النية من حيث خفائه والقصد من حيث الاستقامة عليه والعزم عند عدم البداء والجزم عند القضاء والحكم بتحريك الاعضاء بلا احتياج في تحريك الاعضاء الى قول بل يكفي فيه المشية والارادة والعزم والجزم بعد الدواعي والمقتضيات في الفعل فيقع الفعل الذي من آثار المقتضيات والدواعي عن المشية وتحقق المقتضي من مقتضيه عند المشية من ذاتيات الممكن ولهذا لا يقع شيء الا من المشية فان كان مما يمتحن به المخلوق فيقع بمشية المخلوق والا فلا بد من مشية رب العزة والمشية كما ذكرنا لما كانت بكمال العلم فهي مقدسة عن الوجوب والجواز والامكان لعدم وجود او ماهية للمشية في العلم بل هو بعينه العلم الذي منزه عن وجود شيء فيه لان الفعل بكمال فعلية العلم وشدته وهو مقدس عن التاثير بسبب الموثرات والمقتضيات والدواعي والعلل الغائية

## فعلمنا آية لعلم الله عز وجل

فظهر مما ذكرنا ان العلم الذي علمنا الله تعالى اياه آية لعلمه تعالى بكل ما

يمكن ان يتحقق بالاطوار الغير المتناهية على وجه التابعية اذ لا متبوع ولا معلوم وحيث انه مقدس عن التعين بأي وجه من الوجوه لابد في تعين نظام خاص من المشية فبها يتعين نظام خاص والتعين بالثبوت العلمي وهو علمه الثاني بالنظام المعين قبل ان يكون وبعين مشيته النظام قبل تحققه الخارجي لانه ظهورها والتعين من حيث الخصوصيات ارادة و التعين من حيث الحدود تقدير وكل ذلك كما ذكرنا بالثبوت العلمي قبل التحقق والكيان الخارجي ولهذه الجهة لابد من القضاء فيما لى القدر لان له البداء فيما شاء واراد وفيما قدر

وكل ذلك اظهار لعلمه بالنظام المعين قبل ان يكون فمشية افعال البشر وارادتها وتقديرها ليست الا اظهارا لعلمه الذاتي التابع فلا تؤثر في اختيارية الافعال منهم وحيث ان كل ذلك بالمشية فله البداء وحيث ان له البداء فلا وجوب له فله المحو والاثبات والتقديم والتأخير ثم القضاء طبق ما شاء واراد وقدر فلا محالة يكون ما يكون طبق ما ثبت في العلم الثاني حيث ان له البداء في كل ما عينه من النظام في مراتب التعين ليس للانسان الا ما سعى فان المعرفة بان لسعيه دخلا من اعظم التوفيقات فان بالجد والاجتهاد والطلب والسعي في الدعاء والالحاح والتضرع يجيب ويثيب ويصير الشقي سعيدا وبالعكس ولهذا ما عبد الله بمثل البداء وما عظم الله بمثل البداء فان ذلك روح الكمالات التي لا يعرفها الا رب العزة وبالجهالة بهذا الكمال يجهل الكل

وتيلوا هذا الباب باب معرفة طريق معرفة رب العزة في العلوم الآلهية

# الباب الثالث والعشرون

من ابواب الهدى معرفة طريق معرفة رب العزة في العلوم الالهية ومعارفها على خلاف ما في العلوم والمعارف البشرية فعلى العلوم البشرية باب المعرفة بوجه هو التعلم للعلوم الفلسفية ولها باب كمال المعرفة فطريقه التسليم بين يدي الشيخ والمرشد كي يوصله بمساعدته وتربيته الى حال التجريد والمعاينة فانه لا يمتنع حصول الفناء والعيان الا بالتجريد ولا يحصل التجريد بلا تسليم بين يدي من يجرده وهو الشيخ والقطب فالمعراج عندهم هو التجريد وهو النوم الاختياري بين يدي من يربيه حتى يصل الى المعاينة والفناء في الوجود الذي هو رب العزة عندهم فالصلاة بمعزل عن العروج الى مرتبة الفناء لانها ليست الا الاعمال المتعوّدة بالالتفات الى معانيها وما يخاطب بها ربه

واما باب المعرفة في العلوم الالهية كمال المعرفة بالعقل والعلم فان بكمال المعرفة بهما يُعرف طريق معرفة رب العزة فيعرف ان عمدة الحجاب هي المعقولات والمعلومات والموهومات وان عرفانه بحقيقة المعرفة ورؤيته تعالى لا يكون الا بدوران ذلك بدوران ارادته تعالى ومشيته ولهذه الجهة ليس الرسول الاكرم والامام صلى الله عليهما الا الهادي الى طريق رب العزة فغاية التعليمات في العلوم الالهية معرفة العجز عن المعرفة بالعقول والعلوم ووجوب الحيرة وخروجه تعالى عن حد النفي والتشبيه

فطريق الحكماء والفلاسفة العلم الحصولي وهو العقل عندهم وطريق العرفاء والصوفية التجريد والسير والسلوك مع المرشد والمربي ورب العزة عند الحكماء هو حقيقة الوجود في مرتبة الذات بلا مشية وبداء و

عند الصوفية هو تعالى عين حقيقة الوجود وحقيقة الماهيات وواقعيتها وفعليتها وهو المتطور المتشأن وطريق الحكماء ينتهي الى المادية و الدهرية وطريق الصوفية ينتهي الى الصلح بين الكل ويثبت السحر للانبياء فانهم جعلوا جميع المعجزات من قبيل هذه التصرفات التي توهموها من شعب الولاية

واما طريقه تعالى في العلوم الالهية فهو النور وهو العقل الذي باب العلم ولهذه الجهة يثير الانبياء دفائن العقول ويعلمون الناس الكتاب والحكمة ويخرجونهم من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد ولانهاية لاثارة العقول والاخراج الى النور ويعرفون بالعقل و العلم علو رب العزة من ان يعرف بغيره فينتج التشبيه ومحو الموهومات و صحو المعلومات التي تعلموها من الآباء والامهات الجسمانية والروحانية

وحيث ان الطريق في العلوم الالهية العقل والعلم فهما الحجتان على حقية الدعوة بخلاف العلوم البشرية والمكاشفة الصوفية فانه لا برهان على حقيتها الا اليقين الذي لا امان لخطائه وطريق الصوفية عين طريقة المجانين لان التسليم بيد الغير حتى يتصرف في نفس الانسان (في هذه الامور المهمة) فعل المجانين

## الباب الرابع والعشرون

من ابواب الهدى معرفة اختصاص حجية الخوارق للعادات لاشخاص الانبياء وخلفاء الله تعالى وان صدورها من غيرهم امتحان للناس ولنفس هذا الشخص فنقول — ومن غرايب العلوم الالهية في باب النبوة والرسالة والامامة

ما انزل الله تعالى في كتابه من امتحان الناس بفعل السامري فيظهر ان مجرد خرق العاده لا يكون حجة من الله تعالى على صدق المدعي الا اذا حكم العقل ببرهانية ذالك واما اذا حكم العقل بان الدعوة باطلة او ان صاحب الدعوه لا يليق بالرساله والخلافه لم يكون خرق العاده الا امتحاناً واختباراً فلو صدر من الصوفي آلاف خوارق لا يكشف عن ولايته (بل يكون من جهة الرياضات كالهنود العابد للاصنام) لان التسليم بين يدي الغير دعوة باطلة فضلا عما يدعون اليها ما قامت العقول والعلوم الالهيه كلها على بطلانها لانها انكار ابده البديهيات. وانكار الحسن والقبح وتوهم حقيقة كل دين وكل امر وكل مذهب وتكذيب جميع الانبياء في دعوتهم

## الباب الخامس والعشرون

من ابواب الهدى الصلاة وهي الغائية الديانة الالهيه وغاية وضع قوانين السماويه وتربية البشر بتلك التكاليف من اول الطاوات الى اخر الدعايات فهي غاية الغايات واعظم الفضائل والمواهب الالهيه للبشر ونتيجة الرساله والخلافة الالهيه لان رب العزه جلت عظمته الذي خلق جميع العوالم حيث انه تعالى محبوب بالجبلة والفطره لكل مخلوق ومحبوب لجميعهم فالكل يطلبون معرفته ويحظون في طريق المعرفه ولما كانت المعرفة منحصرة به تعالى شانه لا بغيره وليس الى ذي العرش سبيل وهب لهذه الامه اعظم المواهب بالصلاة وجعلها معراجا الى قربه ومعرفته وعيانه كي يعاينوا شهادة الله تعالى على صدق الهادي اليه تعالى بل من عدم تناهي رأفته ورحمته واكرامه لرسوله هو تعالى اوجب على الامة بعض هذه الصلوات كما لا يخفى فان صاحب الشريعه

في معراجه الجسماني قد شرع له هذا المعراج الروحاني فرأى عظمة ربه فقرر رب العزة تعالى شأنه وجعل الصلاة معراجا لأمته وروح ذلك ان المعراج الحقيقي لما كانت به تعالى وامرها بيده فلا ان يعرف نفسه لعبده فيكون شهد هذا المحبوب ولقاءه ومعرفته به تعالى (كما في الروايات) فجعل في الارض لنفسه بيوتا لرؤيته وسماها مساجد وقرر لمعرفة المحبوب وشهوده ولقاءه اوقات الصلاة وقرر الاعلان باوقات ذلك المعراج ووظف وظائف الحضور من طهارة البدن واللباس وكيفية اللبس وكان الاساس في المعراج والشهود الحضور بين يدي رب العزة والتوجه اليه بالتكبير والتحميد والتقديس والدعاء والخضوع والخشوع والتذلل

وهذا معنى الصلاة كي يرتفع الحجب بين القلوب ورب العزة وتحضر الملائكة وتنزل الرحمة من الرؤوف الرحيم ويعطي السؤلات ويجيب الدعوات ويعطيهم مواهبه ولهذه الجهة كانت الصلاة ركن الدين وعموده لان بها تحصل غاية الغايات وهي معرفة الله تعالى به بجميع الاحكام والوظائف فعلى لهذه الصلاة فان بها ينتظم الدنيا وتحصل المقدمات وتحصل النتيجة بهذه العبادة ولهذا تكون قرة عيني الرسول صلى الله عليه وآله في الصلاة وكانت ملاذ الائمة عليهم السلام وكانوا يبتدئون بها في مقام طلب الحاجات وورد في الشريعة صلوات كثيرة مستحبة وصارت الصلاة قربان كل تقي

ولهذه الجهة قام العلماء الاعلام والفقهاء العظام لضبط حدودها واحكامها وصارت في نهاية الاهمية فانها معراج المسلمين ومقام قربهم ومعرفتهم وشهودهم ولقائهم ووصالهم برب العزة تعالى ومقام شهودهم

الله تعالى على صدق دعوة الرسول وخلافة خلفائه وانهم الدعاة الى سبيل الله تعالى والسبيل اليه

فما اعظم قدر هذه الصلاة وما اعظم النتيجة الحاصلة منها ولم يهدم هذا العمود الا العلوم البشرية وترويج خلفاء الجور من الصوفية وبذلك انهدمت المساجد وتنيب الصوامع واستخف بالصلاة واقيمت التجريدات والمكاشفات فمن عرف قدر الصلاة يعرف ان معرفة رب العزة تعالى شانه لا يحتاج الى تجريد وتعويم اختياري وانه في كمال العقل والعلم والاشتغال بالتكبير والتسبيح يشهد ربه تعالى انشاء الرب العزيز وحيث انه لا نهاية لمعرفته تعالى ولا نهاية لدرجاتها لا بد من الصلاة الى اخر العمر

ومن ذاق حلاوة الايمان ووصل الى نتيجة الصلاة يعرف ان سر المجيئ الى الدنيا والوقوع في هذا السجن هو المعرفة لان الممكن لا يكمل معرفته الا ان يجيئ في دار الفقدان والوجدان والتقلب في الاحوال كي يحصل له درجات المعرفة التي لا تحصل الا في مثل هذا الدار فبذلك يعرف سر صيرورتها في دار المحنة فان الانسان لو لم يشهد حال الذلة والفقر والطفولية لا يعرف قدر العزة والغنى والكمال فلم يعرف من بر هذه العزة والغنى وما لم يجد الم الحجاب والجهالة لا يعرف قدر المعرفة والعلم والمعاينة

فمن عرف كنه الممكن ومحدوديته ذاته وعرف عدم تناهي معرفة رب العزة تعالى يعرف انه لا يتمكن من تحمل معرفة من لا نهاية لمعرفته في كماله ولا نهاية لعزته وجلاله الا بالسير في الاحوالات في هذا العالم فمن اوجب الواجبات حمده تعالى على جعلنا في دار المحنة والاختبار وله الحمد كما هو اهله فعى دعاء العرفه الذى علمت

ما اختلاف الآثار وتنقلات الاطوار ان مرادك مني ان تعرف اليّ في كل شيء حتى
اعرفك لا اجهلك في شيء اليان قال صلوات الله عليه وانت الذي لا اله غيرك تعرفت
لكل شيء فما جهلك شيء وانت الذي تعرفت اليّ في كل شيء فرأيتك ظاهراً في كل شيء
وانت الظاهر لكل شيء

وتحصل من جميع ما ذكر بالقرآن المجيد والرسول الكريم وامير المؤمنين والائمة
المعصومين صلوات الله عليهم ان روح علوم القرآن ان من اسلم واتقى واحسن
انزل الله في قلبه نوراً جديداً عجيباً يمتنع خفاؤه لانه مُظهر بشدة مجيبة حال الوجدان فقدانه
لهذا النور مثلاً فيعلم بهذا النور جهله ويبصر بهذا النور عماه في السابق عما يبصرها
بعد وجدانه النور ويظهر له بهذا النور صممه في السابق فيشرح صدره فيمشي بهذا
النور وهذا حقيقة علم القرآن وهدايته تعالى لخصوص المسلمين المتقين المحسنين
ولا يهدي الكافرين والفاسقين والظالمين وهذا روح معارفه ان الله العزيز الجبار
يعرّف نفسه لعباده المؤمنين المتقين المحسنين فيجدونه ويعرفونه به ويعرفون
انه تعالى هو الحيّ العليم الحكيم الرؤوف الرحيم القريب المجيب فيكتب في قلوبهم
الايمان ويؤيدهم بروح منه وينزل عليهم السكينة فعند حصول هذه المعرفة و
هذا القرب يعرف احتجابه واحتجاب البشر وبُعده وبُعدهم عن ساحة قدس
رب العزة ونسبة ظهور الوهيته رب العزة وربوبيته تعالى وانه الملك العزيز القدوس
الجبار المتكبر وان نور الوجود والعلم غير ربّ العزة ونسبته الى ظاهرية
الوجود ونور العلم نسبة الغير المتناهي الى المتناهي والحمد لله كما هو اهله اولاً وآخراً

وكتبت وفرغت من كتابة هذه الاوراق في شهر ذي الحجة الحرام سنة ١٤٠٣
في زمان الجمهورية الاسلامية في بلدة خراسان على ساكنها آلاف التحية والثناء وانا الاحقر
السيد محمد باقر ابن حجة الاسلام الحاج سيد عبد الحي الطباطبائي النجفي الرزي وجدت

هذا بخط بعض تلامذته اعلى الله مقامه

# توجه فرمائید

این کتاب ابواب الهدیٰ را که مؤلف آن نوشته اند خودشان نظر پرداختی در آن داشته اند ولی اکنون چون سالها بر آن گذشته و بعد از فوت مؤلف همتی برای آن نشده وخوف ضایع ماندن آن هست لذا فعلاً بهمین حالت بچاپ رسید کر اصل آن ضایع نماند تا در چاپهای بعد اگر آقایان تلامیذ شان همتی کردند بهتر چاپ شود انشاء الله

ودر چند موضع این کتاب غلط حروفی از کاتب واقع شده باید اصلاح شود مثلاً در باب ششم در صفحه ۳۴ سطر ۹ نوشته شده اضلّه باید اصلاح شود باظلّه وهمچنین در صفحه ۲۷ سطر ۲ وبعض جاهای دیگر در این کتاب.

احقر سید محمد باقر نجفی یزدی

# توجّه فرمائید

جا هائی کہ در کتاب بحار مخالفت فلاسفہ با دین اسلام نوشتہ شدہ
جلد اول طبع کمپانی کتاب العقل صفحہ ۳۲ وجلد سوم احوال برزخ
صد ۱۶۲ وباب فناء الدنیا صد ۱۸۵ وفی المعاد صد ۲۰۲ وفی الجنہ
صد ۳۴۹ وفی النار صد ۳۸۵ وفی الخلود صد ۳۹۳ وجلد ششم فی
المعراج صد ۳۶۸ ومجلد ۱۴ باب حروف العالم صد ۵۷ وفی اللوح
صد ۸۹ وفی الملائکہ صد ۲۳۳ وفی حقیقۃ الروح صد ۴۰۶ وغیر ذالک

---

وعلامہ بزرگوار وفقیہ جامع حضرت آیۃ اللہ العظمی
سیّد شہاب الدین نجفی مرعشی ساکن قم اطال اللہ بقائہ در تعلیقات
بر کتاب احقاق الحق (از خط اخیر صفحہ ۱۸۳ تا آخر صفحہ ۱۸۵ مینگارد
عندی انّ مصیبۃ الصوفیۃ علی الاسلام من اعظم المصائب تھدمت
بھا ارکانہ واضمحلت بنیانہ وظھر لی بعد الفحص الأکید والتجوّل فی
مضامیر کلماتھم والوقوف علی ما فی خبایا مطالبھم والعثور علی
مخبیّاتھم بعد الاجتماع برؤساء فرقھم ان الدّاء سری الی الدّین من
من رھبۃ النصاری فتلقاہ جمع من العامّۃ کالحسن البصری والشبلی
ومعروف وطاووس والزھری وجُنید ونحوھم ثم سری منھم الی الشیعہ
حتی وفی شانھم وعلت رایاتھم بحیث ما ابقوا حجرا علی حجر من اساس
الدین اوّلوا نصوص الکتاب والسنہ وخالفوا الاحکام الفطریۃ

لعقلية والتزموا بوحدة الوجود بل الموجود واخذوا الوجهة في
لعبادة والمداومة على الاوراد المسمونة بالكفر والاباطيل التي
فقتها رؤسائهم والتزامهم بما يسمونه بالذكر الخفي القلبي شارعا
ن يمين القلب خاتما بيساره معرعا عنه بالسفر من الحق الى الخلق
ارة والنزل من القوس الصعودي الى النزولي اخرى وبالعكس معرعا
نه بالسفر من الخلق الى الحق والعروج من القوس النزولي الى
لصعودي اخرى فيا لله من هذه الطلامات .

ورايت بعض من كان يدعى الفضل منهم يجعل بضاعته ترويج
سلكه امثال ما يقرى اليوم مع الناس حالات فيها هو نحن ونحن هو
وما درى المسكين في العلم والتتبع والتثبت والضبط ان كتاب مصباح
شريعة وما يشهد من الكتب المورخة فيها امثال هذه المنكرات
لفقتها ايادى المتصوفة في الاعصار السالفة وابقتها لنا قرانا
ثم ان شيوع التصوف وفشاء الخانقاهات كان في القرن الرابع
حيث ان بعض المرشدين من اهل ذالك القرن لما رأوا تفنن المتكلمين
في العقايد فاقتبسوا من فلسفة فيثاغورس وبابعية في الالهيات
قواعد وانتزعوا من لاهوتيات اهل الكتاب والوثنيين جملا
البسوها لباسا اسلاميا فجعلوها علما مخصوصا يميزه باسم علم

التصوف او التفقه او الباطن او الفقر او الكشف والشهود

والشهود والفوا وصنفوا في ذالك كتباً ورسائل وكان
الامر كذالك الى ان حل القرون الخامس وما يليه من القرون
فقام بعض الدهاة في التصوف فرأو مجالاً ورحباً وسيعاً الان
يحوزوا بين الجهال مقاماً شامخاً كمقام النبوة بل الالوهية
باسم الولاية والغوثية والقطبية بدعوى التصرف في الملكوت
بالقوة القدسية فلفيف بالناسوت فوسعوا فلسفة التصوف
بمقالات مبنية على فرخرف التأويلات والكشف الخيالي و
الاحلام والاوهام فالفوا الكتب المتظافرة الكثيرة كالباب
التعرف والدلالة والفصوص وشروحه والنفحات والرشحات
والمكاشفات انتهى كلامه اطال الله بقائه

وقال ملا صدرا في صفحة ۲۲ من المجلد الثالث من الاسفار
فصل في ان واجب الوجود تمام الاشياء وكل الموجودات و
اليه يرجع الامور كلها هذا من الغوامض الالهية التي
يستصعب ادراكه الا على من آتاه الله من لدنه علما وحكمة
الى ان قال والواجب تعالى بسيط الحقيقة واحد من جميع
الوجوه فهو كل الوجود كما ان كله الوجود انتهى

وفياض میگوید صوفیه برآنند که صدور معلول از علت

عبارت اسلام از تنزل علت بمرتبه وجود معلول و تطور وی بطور معلول و یعنی بالکل والاجزاء

محیی الدین عربی در کتاب فصوص الحکم در فصّ
هارونی میگوید. وکان موسی اعلم بالامر من هارون لانه علم ما عبده
اصحاب العجل فی الحقیقه وقیصری در شرح این میگوید ای علم موسی
ما الذی عبده اصحاب العجل فی الحقیقه (العلم بان الله قضی ان لا نعبد
الا ایاه) قیصری در شرح میگوید کما قال تعالی وقضی ربک ان لا
تعبدوا الا ایاه وما حکم الله لشیی الا وقع فکان عتب موسی اخاه
هارون لاجل انکاره عبادة العجل وعدم اتساع قلبه لذا لک
فان العارف من یری الحق فی کل شیی بل یراه عین کل شیی فکان
موسی یربّی هارون تربیة علم (اُفّ له ولدینه ولا فرائه)
ومحیی الدین در کتاب فصوص الحکم در فصّ هارونی میگوید
والعارف المکمل من رای کل معبود مجلی للحق یُعبد فیه وقال
عَقَدَ الخلایق فی الالٰه عقایدًا وانا اعتقدت جمیع ما عقدوه
وملاصدرا در جلد سوم کتاب اسفار ص۲۳ میگوید
ان العرفاء قد اصطلحوا فی اطلاق الوجود المطلق والوجود
المقید علی غیر ما اشتهر بین اهل النظر فان الوجود المطلق عند
العرفاء عبارة عما لا یکون محصورا فی امر معین محصورًا الحدّ
خاص والوجود المقید بخلافه کالانسان والفلک والنفس

• یعنی خدا باین شکلها و... در آید
والعقل وذالک الوجود المطلق هو کل الاشیاء علی وجه البسط

ای کسیکه نوخودت را پیرو پیغمبر اسلام و ائمه
طاهرین میشماری وخصوص ای کسی که در لباس روحانیت
هستی وخود را مروج مرام ائمه اطهار میدانی چشم خود را
باز کن این دستور امیر مومنان و امام صادق علیهما السلام
است واین رویه علمی آنها بوده آیا تو طالب علم ومروج
دین هستی وبا این کتابها که این مطالب آنها است علاقه
داری ودرس میدهی ودرس میخوانی وای اگر از پس امروز
بود فردای چگونه وزوا نگاه بصورت پیغمبر اسلام و
ائمه طاهرین خواهی کرد بگفته شیخ بهاء الدین عاملی علمی که
مطالب آن این است تو میدان که فریب شیاطین است
اینها نتایج اعتقاد بوحدت وجود وموجود است وآنوجودی که اینها
میگویند درمقابل عدم است وآنرا خدای خود میدانند آن مخلوق
خدای حقیقی است واز آیات باینظمه رب العزه است شرح این
مطلب را در کتاب ابواب الهدی خواهی خواند وخواندی ،

بار دیگر تذکر میدهم کتاب (عارف وصوفی
چه میگویند) تالیف حضرت حجة الاسلام آقای آقا میرزا جواد آقا
تهرانی را بخوان تا بطلان مطالب ومرام صوفیه بر تو روشن شود

هذا كتاب مصباح الهدى

لآية الله العظمى فقيه اهل البيت عليهم السلام

الاستاد المعظم الميرزا مهدى الاصفهانى

المدفون فى دار الضيافة الرضويه سنه ١٣٦٥

فى اصول الفقه

شايد روزى برسد كه در اثر همت بعضى از بزرگان

علماء از اين تطويلات فعلى علم اصول فقه در

اثر افكار ديگران وخلط علوم بشرى بعلوم

الهى كه موجب تضييع عمر و دير رسيدن و

بنتيجه فقهى شده مدرسين ومحصلين راحت

شوند وزود تر باستنباط فقهى نائل آيند

و براى صاحب اين كتاب كتابهاى

ديگرى هست من جمله كتاب مواهب السنيه فى

المعاريض والتوريه فى كلمات الائمه وكتاب

(معارف القرآن) وابطال معارف اليونان وكتاب

ابواب الهدى فى فهرست مطالب كتاب معارف القرآن

وغيره

چاپ سنه ١٤٠٥

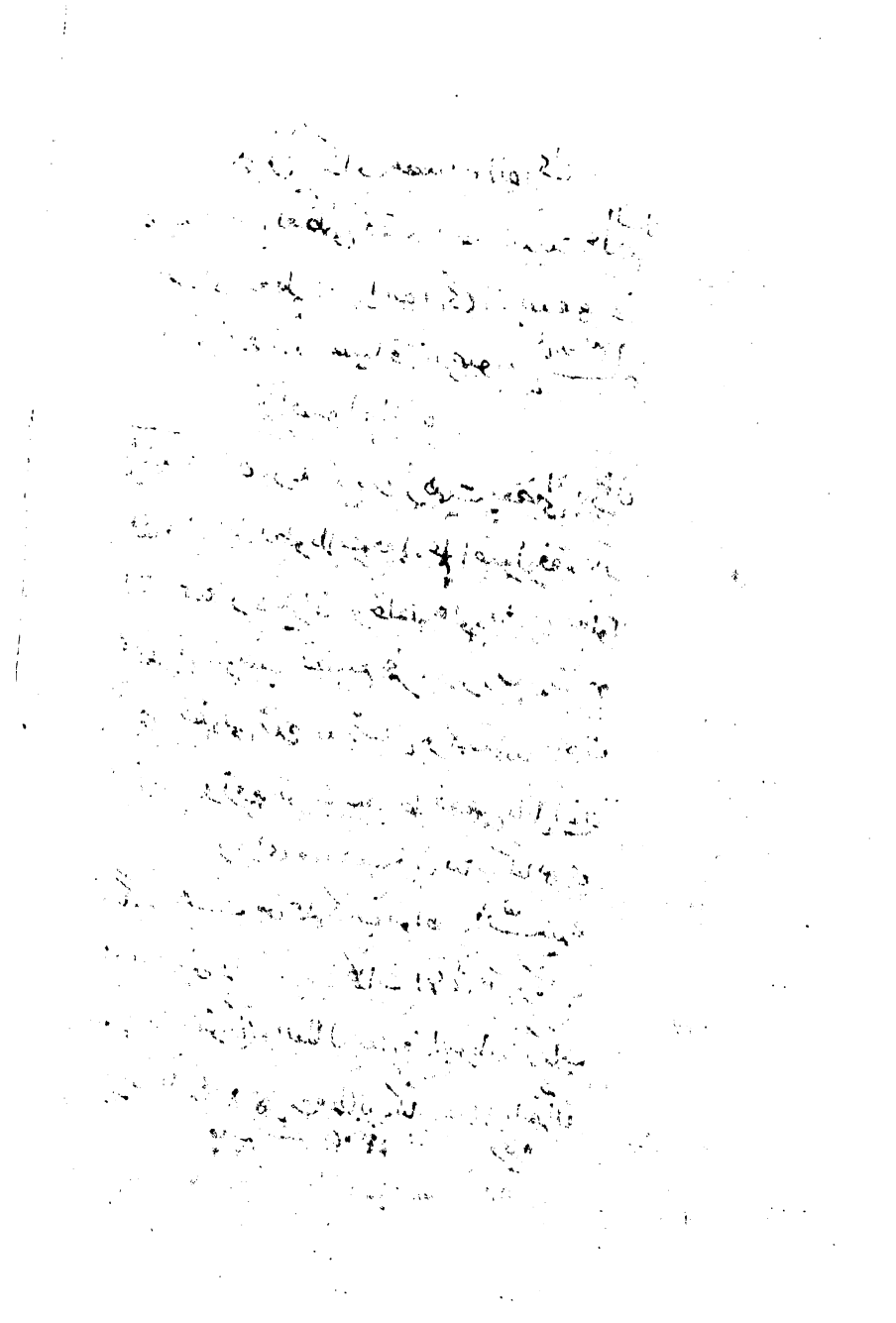

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيد الانبياء والمرسلين وآله المعصومين خلفاء الله تعالى في العوالم اجمعين وعلى اعدائهم لعائن الله ابد الابدين أما بعد فمن اظهر الامور لمن اقتبس العلوم فرياحة مقدس الاصحاب وفقهائنا العظام سلام الله عليهم اجمعين الذين هم الحملة لعلوم الشريعة وما جاء به الرسول الاكرم ﷺ وما انزله الله تعالى في القرآن المجيد وهم المقتبسون من انوار الائمة صلوات الله عليهم اجمعين أن العلوم والمعارف الالهية التي جاء بها الرسول ﷺ هادمة لاساس العلوم القديمة البشرية رافعة للمطالب الفكرية والابحاث الخلافية وأن الاساس هو سوق اهل العالم الى عالم النور بتكميل العقول وتأييدها بنور العلم الالهي ولهذا الجهة لا يكون علم الاحكام واصوله ودعائمه الا مؤسسا على العقل الذي هو حجة الله تعالى وعلى الامور الفطرية التي فطر الناس عليها والظاهرة لكل عاقل بنور عقله وانعقد الاسلام على الجري على طبقها بالتحديد والتقييد والامضاء والردع فيكون طور وضع الشريعة في البشر طورا جديدا ونحوا حديثا تماما تعليمات عامة لجميع الفقهاء والعوام من الاحكام العقلية والفرائض والواجبات والمحرمات وشرايع الدين جميعا وجملا ثم الافتاء في مقام تحديد حدودها وتعيين موضوعاتها ومتعلقاتها للفقهاء والعوام ايضا كما نص عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

آية الله العظمى العلامة الحلي في اول تذكرة الفقهاء حيث قال اما بعد فان الفقهاء عليهم السلام هم عمدة الدين وقلة شرع سيد رب العالمين وحفظة حماة وى الائمة المهديين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين الخ وحيث ان فوق ذلك كان لعامة العوام لم يكن الا مؤسسا على الاصول الفطرية التي يجرون عليها في امورهم العقلائية بالجبلة التي فطرهم الله عليها لحفظ نظام التكوين والائمة لم يذكروا الا جها وعند السؤال عنهم لم يعلموا الا جها بلا احتياج الى فكر وبحث ولهذا الجهة وبمباشرتهم الجاهل شئونات الرسول والائمة صلوات الله عليهم وخصوصيات التغييرات المختلفة عنهم في مقام الافتاء والبليات الواردة عليهم ان تعلم احكام الدين لا يتوقف على علم الاصول المدونة فنزعم كفاية تعلم العربية واللغة في فهم الاحكام فيسيئ الظن بساحة قدس فقهائنا العظام عليهم السلام في علم الاصول فيتوهم انهم اقتبسوها من ظلمات افكار العامة العمياء وهذه جهالة في حق مرجعهم حفظا الله الشريعة المقدسة وهم السابقون في الافكار اقتباس انوار علوم الائمة صلوات الله عليهم ولولا تحملهم وحفظهم لا نهدم اركان الدين وعلى ستر هذه الجهالة قاس فتيا الائمة صلوات الله عليهم اجمعين بفتيا فقيه ولف كتابا مشتملا على جميع الفروع ليس كذلك فان الائمة فضلا عن الرسول الاكرم ممن فوض الله اليهم الامر والنهي في الموسعات بالتوسعة والتضييق طبق ما يرون من المصلحة ولم يوجب عليهم الاخبار عن كل ما يعلمون ولكان جهالة العوام بعدم وجوب الافتاء عليهم طبق ما يعلمون وبان لهم الامر والنهي الشخصي او بالنسبة الى اشخاص فضلا عن العموم وبان لهم التوسعة والتضييق في الموسعات ليس لهم الاستنباط بل عجزوا عن فهم الفتيا من الروايات في زماننا فهم بعد جمعها ولهذا كان الاستنباط خاصا بفقهاء اهل البيت عليهم السلام فاعلن الائمة صلوات

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الله عليهم بان الفقيه من يفهم معانى ومعاريض كلامنا اخراجا عنهم للعوام عن استنباط الاحكام منها لعدم فهمهم لمرادهم صلوات الله عليهم فصار فهم المعانى والمقاصد خاصا بالفقيه وظاهر لكل عاقل ان فهم المرادات ورفع الاختلاف عنها فى كل باب متوقف على معرفة العقل واحكامه ومعرفة الفطريات العقلائية التى جرت الشريعة على امضائها وتحديدها وتقديرها وردعها كى يفهم المقصود ويرتفع الخلاف فى نظره فى جميع الابواب فلابد من الرجوع الى الروايات الواردة فى العقل واحكامه والواردة فى الردع عن القياس واليقين الحاصل منه وحجية العلم وامضاء حجية اليقين الحاصل من طريق عقلائى واخبار الثقات والكلام على ما هو الظاهر منه وقاعدة الفراغ والتجاوز والروايات الوارده لرفع الاختلاف بين الاخبار والوظايف المقرره عند الجهل بالاحكام وموضوعاتها وليس الاصول عند المحدثين والقدماء واصحاب الائمة الا مؤتمتا عليها فلابد من فهم ذلك والتذكر بها وضبطها فهل يمكن الفقاهة بدون ذلك فهذه اساس الاصول بل الدين لا يقوم بعد قبض الائمة صلوات الله عليهم الا بذلك

**واما بسط علم الاصول** رفقها منا رضوان الله عليهم اجمعين فاساسه البلية العظمى التى حدثت فى الاسلام بعد ترويج الخلفاء علمائهم الذين كانت علومهم مؤسسة على الافكار والاعتبارات فى جميع جهات الدين وامتدت البلية بعد ترجمة الفلسفة وانتشار العرفان واختلاط علوم الدين بهما وترويجها ونشرها فى البلاد وهذا الذى اوجب غلبة الجهالة على الناس واظلم نور علوم الاسلام واورث الجهالة الجهل بالعقل واحكامه وانقلاب الفطرة الدينية فضلا عن العقلائية ومبانى الاحكام الالهية فصار علماء العامة باستمدادهم تلك العلوم مشككين فى كل باب واوردوا الشبهات والموهومات فى كل امر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

كما صرح بذلك اعظم اركان الدين بعد الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين الشيخ الكليني في اول الكافي فاوجب هذه السياسة توهم الاجمال والاختلاف في الكتاب والسنة وجميع الروايات في جميع الابواب ولم يبق امر عقلي او فطري او عقلائي الا صار نظريا فصعب استنباط الاحكام من الروايات فقام اجلاء الاصحاب وكبار فقهائنا العظام لحفظ الدين ودفع هذا البلاء العظيم واجتهدوا في مقام دفع الشبهات والشكيكات والاوهام التي سموها بالبرهان او بالمكاشفة والعيان فوقعوا اعلام الدين عليهم اجمعين في مشقة عظيمة في تحصيل تلك السياسة فدونوا علم اصول الاحكام وبانيها وما يتوقف عليه مجدين في دفع شبهات العامة واوهامهم على حسب علومهم واصطلاحاتهم ونفس هذا الاختلاط الحاصل في علوم الاسلام اوجب بسط الكلام في الاصول واوجب تلك الاختلافات مع ان الفقاهة ذات درجات الى ان انتهى الرياسة الى شيخ المشايخ العظام الشيخ الاعظم الانصاري قدس سره فلخصه وهذبه فجزاه الله تعالى عن الاسلام والمسلمين خير الجزاء فليس علم الاصول الا ما يتوقف عليه التفقه والاستنباط ولذلك سميتها المكتوبات (بمصباح الهدى) مقدمة لما نكتب انشاء الله تعالى من الزرائع الالهية في الجنات الرضوية فظهر بحمد الله كمال الاحتياج بتعلم اصول الفقه وبدون ذلك يمتنع استنباط الاحكام من الكتاب والسنة وليس جمعها وتدوينها وتعليمها بدعة ولا اقتباسا من اصول العامة فهل يجوز لذي مسكة ان يسيئ الظن في حق المشايخ العظام الشيخ الطايفة المحقة ورافع اعلام الشريعة الحقة رئيس الفرقة بعد الائمة صلوات الله عليهم وعماد الشيعة ابو جعفر الطوسي ورامس رؤساء الملة فخر الشريعة الشيعة ومحيي اثر الملة بالحق وصنار الدين ومبيده الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان ومبيد علماء العامة ومحيي اثار الائمة سيدنا الاجل ذو المجدين علم الهدى وشمس الورى السيد المرتضى والشيخ الاجل الاعظم شيخ الفقهاء بغير جاهد

الفصل الاول في حجية العقل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وواحد هذه الفرقة واحد ابو القاسم نجم الدين جعفر بن الحسن المحقق راية الله العظمى حامي بيضة الدين وماحي آثار المفسدين رئيس علماء الشيعة العلامة الحلي والشيخ الاجل الافقه رئيس المذهب والملة ودائس المحققين الاجلة شيخ الطايفة في زمانه وعلامة عصره في اوانه العالم الرباني نور الدين ... المحقق الثاني علي بن عبد العالي العاملي والشيخ الاجل الامجد زين الملة والدين وفخر الفقهاء الكاملين وعماد الاسلام والمسلمين شيخنا الشهيد الثاني رضوان الله تعالى وسلامه عليهم اجمعين وغيرهم الفقهاء العظام وعلمائنا الكرام ممن لا يمكن عد مناقبهم الا في مجلدات رضوان الله تعالى عليهم وشكر الله مساعيهم الجميلة وقد اوضح علومه ساحة قدس تقهقرائهم رضوان الله عليهم عن هذا الترهم الفاسد شيخ مشايخنا العظام الشيخ الاعظم الاعلم خاتم الفقهاء والمجتهدين والحبل الربانيين من العلماء الراسخين المنتهى اليه رياسة الامامية في العلم والعمل والزهد والورع فخر الشيعة وذخر الشريعة الحاج شيخ مرتضى الانصاري قدس الله روحه الشريف عكف على كتبه[٢] ومصنفاته وتحقيقاته كل من نشأ وربي من العلماء الاعلام والفقهاء الكرام والمشايخ العظام رضوان الله تعالى عليهم اجمعين فعلينا الاقتداء بحضرته في تفضيل ما اجمله

فالاصل الاول من الاصول المؤسسة عليها احكام الرسول وآله صلوات الله عليهم في مقابل القياس اللغوي الذي هو عين العقل الاصطلاحي في العلوم الاربعة العقل الذي هو ظاهر بذاته لكل عاقل بعد فقدانه اياه في حال الطفولية وفي حال الغضب والشهوة الشديدة وبه يميز العقلاء انفسهم عن المجانين وهذا هو الحجة التي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

ورد الاحاديث بانه الحجة الباطنية ويعاقب الانسان عند عصيانه قال الله تعالى ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون وهو الحجة والفارق بين الحق والباطل وبين الصدق والكذب وبين الحسن والقبيح والجيد والردى والفريضة والسنة وهو الذي من كمل ذلك فيه وايد بالنور يدرك بحقايق الاشياء وبه يعرف ان كل شيء بمشية وتحققه بمشية الغير ونفس ذاته من اكبر الايات لمن بمشية فقدان العاقل اياه وجدانه في درجاته وهو الحجة على ان القياس مطلقا في الاصول والفروع فعل قبيح رجس من عمل الشيطان لانه لا امان لخطائه وهو الحجة على ان تسمية القياس بالبرهان ضلالة وجهالة ومكر وشيطنة وخديعة ولما كان حيث ذات العقل الكاشفة في الحقايق على ما هي عليها وعن كونها الحقايق المحققة بمشية الغير وان حيث كل شيء الاشارة الى من بمشيته حقيقته وتحققه وبقائه ودوامه فيكون هو الحجة على ان كل شيء آية من ايات رب العزة الذي بمشيته كل شيء فهو الحجة على ان طلب المعرفة وكشف الحقايق من الاقيسة عين الضلال المبين لانه ليس الا الاقتحام في الظلمات ولهذا ورد الاحاديث بالتصريح بقبح القياس وبالتوعيد على من وضع دينه على القياس او عمل به في الدين فان وضع الدين على المقاييس واثبات رب العزة تعالى شانه بها ابطال لكل ما جاء به الرسول الاكرم صلى الله عليه وآله وسلم لان اكبر المقاييس واحسنها قياس البرهان وهو مؤسس على العلية والمعلولية وهي مؤسسة على قياس الواجب بالممكن والنور بالظلمة والعلية من اصلها باطلة فاحسن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الاقتيه اقتحها واليقنا اذ اوقع الدين على القياس لا يرتفع الاختلاف و بين الناس كما
لم يرتفع عن اهله واليقنا القياس مؤسس على تصور الرب تعالى شانه وتوصيفه بما لم يصف به
نفسه ففي توحيد الصدوق في باب التوحيد ونفي التشبيه ص ٣٤ قال حدثنا محمد بن
القسم المفسر رح قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن ابو يحيى عن
الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا عن ابيه عن جده عليهم السلام قال قام رجل الى الرضا
عليه السلام فقال له يا ابن رسول الله صف لنا ربك فان من قبلنا قد اختلفوا علينا فقال
الرضا صلوات الله وسلامه عليه انه من يصف ربه بالقياس لا يزال الدهر في الالتباس
مائلاً عن المنهاج ظاعناً في الاعوجاج ضالاً عن السبيل قائلاً غير الجميل اعرفه بما عرف
به نفسه من غير رؤية واصفه بما وصف به نفسه من غير صورة لا يدرك بالحواس و
لا يقاس بالناس معروف بغير تشبيه وصداني في بعده لا بنظير لا يمثل بخليقته ولا
يجور في قضيته الخلق الى ما علم متقادون وعلى ما طرق المكنون من كتابه ماضون و
لا يعملون خلاف ما علم منهم ولا غيره يريدون فهو قريب غير ملتزق وبعيد غير متقصي
يحقق ولا يمثل ويوحد ولا يبعض يعرف بالايات و يثبت بالعلامات فلا الله غيره
الكبير المتعال ثم قال ع بعد كلام اخر تكلم به حدثني ابي عن ابيه عن جده عن ابيه عن رسول الله
صلى الله عليه وآله انه قال ما عرف الله من شبهه بخلقه ولا وصفه بالعدل من نسب اليه ذنوب
عباده قال الصدوق والحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجه وقد اخرجته بتمامه في تفسير

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

القران وفي العيني ص٢٣٠ مسنداً عن عكرمة قال بينما ابن عباس يحدث الناس اذ قام اليه نافع بن الازرق فقال يا ابن عباس تفتي في النملة والقملة صف لنا الهك الذي تعبده فاطرق ابن عباس اعظاماً لله عزوجل وكان الحسين ابن علي صلوات الله عليهما جالساً فاحيه فقال الحي يا ابن الازرق فقال لست اياك اسئل فقال ابن عباس يا ابن الازرق انه من اهل بيت النبوة وهم ورثة العلم فاقبل نافع بن الازرق نحو الحسين عليه السلام فقال له الحسين صلوات الله عليه يا نافع ان من وضع دينه على القياس لم يزل الدهر في الارتماس مائلاً عن المنهاج ظاعناً في الاعوجاج ضالاً عن السبيل قائلاً غير الجميل يا ابن الازرق اصف الهي بما وصف به نفسه اعرفه بما عرف به نفسه لا يدرك بالحواس ولا يقاس بالناس فهو قريب غير ملتصق وبعيد غير منقص يوحد ولا يبعض معروف بالايات موصوف بالعلامات لا اله الا هو الكبير المتعال

---

اقول ظاهر ان انفتاح باب التكلم في ذاته تعالى وكالاته كان في زمان الحسين صلوات الله عليه وهو قبل توصيف ربّ العزة صرح ببطلان سلوك طريق التكلم فيه تعالى كما ان ثامن الائمة صلوات الله عليه بعد انتشار الفلسفة والتصوف في زمانه اكد وصرح ببطلان الطريقتين كما لا يخفى على العارف بكلماتهم وفي روضة الكافي الحديث الاول ثلثة اسانيد روى رسالة ابي عبدالله الصادق صلوات الله عليه الى اصحابه وفيه انه امرهم بمداومتها والنظر فيها وتعاهدها والعمل بما كتب عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فاسئلوا ربكم العافية الى ان قال وقال ايتها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم لكم ما اتيكم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطر الزكي

من الخير واعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان ياخذ احدًا من خلق الله في دينه بهوى ولا رأى ولا مقائيس قد انزل الله القران وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقران وتعلم القران اهلًا لا يسع اهل علم القران الذين اتاهم الله علمه ان ياخذوا فيه بهوى ولا رأى ولا مقائيس اغناهم الله عن ذلك بما اتاهم من علمه وخصهم به ووضعه عندهم كرامة من الله اكرمهم بها وهم اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم الى ان قال وقد عهد اليهم رسول الله صلى الله عليه واله قبل موته فقالوا نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا ان ناخذ بما اجتمع عليه راي الناس بعد قبض الله رسوله صلى الله عليه واله وبعد عهده الذي عهده الينا وامرنا به مخالفًا لله ولرسوله صلى الله عليه واله فما احد اجرى على الله ولا ابين ضلالة ممن اخذ بذلك وزعم ان ذلك يسعه والله ان لله على خلقه ان يطيعوه ويتبعوا امره في حيوة محمد صلى الله عليه واله وبعد موته هل يستطيع اولئك اعداء الله ان يزعموا ان احدًا من اسلم مع محمد صلى الله عليه واله اخذ بقوله ورأيه ومقائيسه فان قال نعم فقد كذب على الله وضل ضلالًا بعيدًا وان قال لا لم يكن لاحد ان ياخذ برأيه وهواه ومقائيسه فقد اقر بالحجة على نفسه وهو ممن يزعم ان الله يطاع ويتبع امره بعد قبض رسول الله وقد قال الله وقوله الحق وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افإن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين وذلك ليعلموا ان الله يطاع ويتبع امره في حيوة محمد صلى الله عليه واله وبعد قبض الله محمدًا صلى الله عليه واله وكما لم يكن لاحد من الناس مع محمد ان ياخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه خلافًا لامر محمد فكذلك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لم يكن لاحد من بعد محمد صلى الله عليه واله ان ياخذ بهواه ولا رايه ولا مقاييسه الى ان قال وقال الى ان قال واعلموا ان ما امر الله به ان تجتنبوه فقد حرمه واتبعوا اثار رسول الله صلى الله عليه واله وسنته فخذوا بها ولا تتبعوا اهوائكم وارائكم فتضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه ورايه بغير هدى من الله الى ان قال وقال ايتها العصابة الحافظ الله لهم امرهم عليكم باثار رسول الله وسنته واثار الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله من بعده وسنتهم فانه من اخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم وولايتهم الحديث وفي الكافي باب البدع الخ مسندا عن ابي بصير شيبة الخراساني قال سمعت اباعبد الله (ورواه في البحار عن محاسن البرقي بسنده عن عنه مثله) صلوات الله عليه يقول ان اصحاب المقاييس طلبوا العلم بالمقاييس فلم تزدهم المقاييس من الحق الا بعدا وان دين الله لا يصاب بالمقاييس اقول لم يقل ع طلبوا معرفة الاحكام بل قال طلبوا العلم وقال ان دين الله لا احكام الله محفوظا هرفي اهل القياس والعقل الاصطلاحي وفي الوسائل عن الخصال مسندا في حديث الاربعمائة قال امير المومنين ع الى ان قال (ورواه في الخصال الى قوله ابليس) ولا تقيسوا الدين فان من الدين بالاقياس ومياتي اقوام يقيسون فهم اعداء الدين واول من قاس ابليس اياكم والجدال فانه يورث الشك وتخلف عنا هلك اقول المنع من الجدال انما يناسب كون المراد من القياس في صدره الخبر القياس في العلوم لا الاحكام وفي الوسائل باب القضاء عدم جواز استنباط الاحكام من ظواهر القران عن الخصال مسندا عن عبد الرحمن بن سمره قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لعن الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

المجادلين في دين الله على لسان سبعين نبيّاً ومن جادل في ايات الله كفر قال الله وما يجادل في ايات الله الا الذين كفروا ومن فسّر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب ومن افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات والارض وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى النار الحديث وفيه باب اثبات القيام من المجالس والتوحيد وعيون الاخبار مسنداً عن الريان بن الصلت عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن ابائه عن امير المؤمنين عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله جل جلاله ما آمن بمن فسّر برأيه كلامي وما عرفني من شبّهني بخلقي وما على ديني من استعمل القياس في ديني وفيه ايضاً عن كتاب العلل مسنداً عن محمد بن عماره عن جعفر بن محمد عليهما السلام في حديث الخضر انه قال لموسى عليه السلام ان القياس لا مجال له في علم الله وامره الى ان قال ثم قال جعفر بن محمد عليه السلام ان امر الله تعالى ذكره لا يجمل على المقاييس ومن حمل امر الله على المقاييس هلك واهلك ان اوّل معصية ظهرت في ابليس اللعين حين امر الله ملائكته بالسجود لآدم عليه السلام فسجدوا وابى ابليس ان يسجد فقال انا خير منه فكان اول كفره قوله انا خير منه ثم قايسه بقوله خلقتني من نار وخلقته من طين فمطره الله من جواره ولعنه وسمّاه رجيما واقسم بعزّته لا يقيس احد في دينه الّا قرنه مع عدوه ابليس في اسفل درك في النار اقول ظاهر ان قياس ابليس كان بصورة البرهان وفيه ايضاً في مجالس المفيد عن الصدوق مسنداً عن زراره بن اعين قال قال لي ابو جعفر محمد بن علي عليه السلام يا زراره ايّاك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء وكفى

واصحاب القياس في الدين فانهم تركوا علم ما وكلّوا به وتكلفوا ما قد كفوه يتأولون الاخبار ويكذبون على الله عزوجل وكأني بالرجل منهم ينادي من بين يديه فيجيب من خلفه وينادي من خلفه فيجيب من بين يديه قد تاهوا وتحيّروا في الارض والدين اقول بعد ما كان العاقل بنفسه غافلاً عن العقل وحجيته وعدم كون القياس طريقا للمعارف ظاهر مظهر انه لابدّ من بعث الرسل واقامة الحجج الذين هم الطرق والابواب الى الله تعالى كما نصّ عليه الامام ع في الروايه ومنذكر الروايات الواردة في حصر الطريق بالآلة الولي صلوات الله عليه فان العقل الذي هو حجة الله تعالى لا كاشفية له ايضاً عن احكام الله واحكام رسوله ضرورة بل ينحصر كاشفيته في باب امامة الاحكام بكشف الوجوب والحرمة الذاتيتين لبعض الافعال لكشفه للحسن والقبح الذين هما من ذاتيات بعض الافعال ايضاً ولا معرّف لتلك الذاتيات الا نور العقل وحيث ان الوجوب والحرمة لبعض الافعال من ذاتياتها لا تكونان من الاحكام بالمعنى اللغوي لانهما غير مجعولتين وفيما كان الحسن من ذاتياته لا يكشف العقل حكماً شرعياً واستكشافه من طريق القياس وهو العقل الاصطلاحي خلف ولهذه الجهة ورد النص بالامر بالمحسنات والنهي والزجر عن المقبحات في الكتاب والسنة قال الله عزوجل ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي فما كان وجوبه وحرمته من الذاتيات كما في وجوب المقدمة وحرمة الضد العام وهو العصيان فالعقل حجة عليهما وما كان الوجوب او الحرمة او غيرهما

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء الكبير

فيه جعليا من الشارع لا يثبت حكمه بالقياس والعقل الاصطلاحي بل يجب المراجعة الى دلالة الولي الله لمسئلة اجزاء المامور به الاضطراري او الظاهري عن الواقعي واقتضاء الامر بالشيء عن النهي عن الضد الخاص فما قال فيه كلما حكم به العقل حكم به الشرع انما هو صحيح فيما يكشف العقل عن ذاتيات الافعال فيكون الواجب ذاتا والحرام كذلك واجبا وحراما عند الله ايضا واما ما حكم به الشرع فلا تنالهم العقول والنصوص الواردة في المنع عن القياس اكثر من ان تحصى في تلك الاوراق ويكفي منها ما رواه في الكافي باب الرجل يقتل المرأة بسند صحيح عن الصحيح عن ابان بن تغلب قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ما تقول في رجل قطع اصبعا من اصابع المرأة كم فيها قال عشر من الابل قلت قطع اثنين قال عشرون قلت قطع ثلاثا قال ثلثون قلت قطع اربعا قال عشرون قلت سبحان الله يقطع ثلاثا فيكون عليه ثلثون ويقطع اربعا فيكون عليه عشرون ان هذا كان يبلغنا ونحن في العراق فنبرء من قاله ونقول الذي جاء به شيطان فقال مهلا يا ابان هكذا حكم رسول الله صلى الله عليه وآله ان المرأة تعاقل الرجل الى ثلث الدية فاذا بلغت الثلث رجعت الى النصف يا ابان انك اخذتني بالقياس والسنة اذا قيست محق الدين وفيه ايضا في باب البيع بسند كالصحيح عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان السنة لا تقاس الا ترى ان المراة تقضي صومها ولا تقضي صلوتها يا ابان ان السنة اذا قيست محق الدين وفيه ايضا بسند موثق عن حفص بن عمر قال سئلت ابا الحسن موسى عن القياس فقال مالكم والقياس ان الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

سئل كيف احل وكيف حرم وفي النجار ج١ باب البيع عن العلل صفلا عن ابن مثرمه قال دخلت انا وابو حنيفة على جعفر بن محمد صلوات الله عليهما فقال لابي حنيفة اتق الله ولا تقس الدين برايك فان اول من قاس ابليس الدان قال ويحك ايهما اعظم قتل النفس او الزنا قال قتل النفس قال فان الله عز وجل قد قبل في قتل النفس شاهدين ولم يقبل في الزنا الا اربعة شهد ايهما اعظم الصلوة ام الصوم قال الصلوة قال فما بال الحايض تقضي الصيام ولا تقضي الصلوة فكيف يقوم لك القياس فاتق الله ولا تقس وفيه ايضاً عن قرب الاسناد عن ابن عيسى عن احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي قال قلت للرضا صلوات الله عليه جعلت فداك ان بعض اصحابنا يقولون نسمع الامر يحكى عنك وعن ابائك عليهم السلام فنقيس عليه ونعمل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا دين جعفر هؤلاء قوم لا حاجة بهم الينا قد خرجوا وطاعتنا وصاروا في موضعنا فان التقليد الذي كانوا يقلدون جعفراً واما جعفر قال جعفر لا تحملوا على القياس فليس من شئ يعدله القياس الا والقياس يكبره وفيه ايضاً عن المحاسن بعض اصحابنا عمن ذكره عن صعوة بن مثيرة بن مثريح قال شهدت ابا عبد الله صلوات الله عليه وهو في حلقة فيها نحو من مائة رجل فيهم عبد الله بن مثرمه فقال يا ابا عبد الله انا نقضي بالعراق فنقضي من الكتاب والسنة وقد علينا المسئلة فنجتهد فيها بالرائ الدان قال فاقبل ابو عبد الله عليه السلام فقال اي رجل كان علي بن ابي طالب فقد كان عندكم بالعراق ولكم به حزر فاطراه ابن مثرمه وقال فيه قولاً عظيماً فقال له ابو عبد الله ع فان عليّاً عليه السلام ابى ان يدخل في

ابو الحسن عبد الرحمن الحسيني الكاظمي الجليلي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصاد ربي

دين الله الرأي وان يقول في شيء من دين الله بالرأي والمقاييس فقال ابو حنيفة ان فلما كان الليل دخلت على ابي عبد الله ع فقال لي يا نعمان لم يدعني صاحبكم ابن شبرمة حتى اجبته ثم قال لو علم ابن شبرمة من اين هلك النعمان ما دان بالمقاييس ولا عمل بها وفيه ايضا عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام في كتاب اداب امير المؤمنين عليه السلام لا تقيس الدين فان امر الله لا يقاس ومياتي قوم يقيسون وهم اعداء الدين وفيه ايضا عن علل الصدوق مسندا عن شعيب بن انس عن بعض اصحابنا ابي عبد الله عليه السلام قال كنت عند ابي عبد الله ع اذ ان قال فقال ابو عبد الله ع لابي حنيفة انت فقيه اهل العراق قال نعم قال فبما تفتيهم قال بكتاب الله وسنة نبيه قال يا ابا حنيفة تعرف كتاب الله حق معرفته الى ان قال ثم قال يا ابا حنيفة اذا ورد عليك شيء ليس في كتاب الله ولم تات به الآثار والسنة كيف تصنع فقال اصلحك الله اقيس واعمل فيه برأيي قال يا ابا حنيفة ان اول من قاس ابليس الملعون قاس على ربنا تبارك وتعالى فقال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين فكيف ابو حنيفة فقال يا ابا حنيفة ايما ارجس البول او الجنابة فقال البول فقال فما بال الناس يغتسلون للجنابة ولا يغتسلون من البول فكيف فقال يا ابا حنيفة ايما افضل الصلوة ام الصوم قال الصلوة قال فما بال الحائض تقضي صومها ولا تقضي صلوتها فكيف الحديث

---

وبعد ما عرفت من عدم طريقية القياس في اصول الدين ومعارفه واصناع تكميل العقول والوصول الى الكمالات بدون الحجة والرسول صلى الله عليهم وكذلك عدم طريقية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

القياس لاحكام الله تعالى نقول ـــــ انه وردت الاحاديث بحصر الطريق للجميع بالرسول والائمة صلوات الله عليهم ففي ـــــ المستدرك ج ٣ ص ١٣٢ عن الصدوق في اكمال الدين مسندا عن ابي حمزة الثمالي قال قال علي بن الحسين عليهما السلام ان دين الله لا يصاب بالعقول الناقصة والآراء الباطلة والمقاييس الفاسدة ولا يصاب الا بالتسليم فمن سلم لنا سلم ومن اهتدى بنا هدي ومن دان بالقياس والرأي هلك ومن وجد في نفسه شيئا مما نقوله او نقضي به حرجا كفر بالذي انزل السبع المثاني والقرآن العظيم وهو لا يعلم وفي ـــــ الوسائل كتاب القضاء عن الكليني مسندا عن زرارة عن ابي جعفر صلوات الله عليه في حديث في الامامة قال اما لو ان رجلا قام ليله وصام نهاره وتصدق بجميع ماله وحج جميع دهره ولم يعرف ولاية ولي الله فيواليه ويكون جميع اعماله بدلالته اليه ما كان له على الله حق في ثوابه ولا كان من اهل الايمان قال ـــــ ورواه البرقي في المحاسن مسندا مثله وفي ـــــ ايضا عن الكليني مسندا عن هاشم صاحب البريد قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه في حديث اما انه ينبغي عليكم ان تقولوا بشيء ما لم تسمعوه منا وفي ـــــ ايضا عن محمد بن عبد الله في بصائر الدرجات مسندا عن الفضيل بن يسار قال سمعت ابا جعفر صلوات الله عليه يقول كلما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل قال ـــــ ورواه الصفار في بصائر الدرجات مسندا مثله وفي ـــــ الكافي باب النوادر من كتاب العلم والعقل مسندا عن حمزة بن الطيار انه عرض على ابي عبد الله عليه السلام بعض خطب ابيه حتى اذا بلغ موضعا منها قال لي كف واسكت ثم قال ابو عبد الله لا يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون الا الكف عنه والتثبت والرد الى ائمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد ويحلوا عنكم فيه العمى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ويعرفكم فيه الحق قال الله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وفي البحار ج ١٧ باب وصايا امير المومنين في وصاياه قال صلوات الله عليه الا ان قال يا كميل لا تاخذ الا عنا تكن منا يا كميل ما من حركة الا وانت محتاج فيها الى معرفة الا ان قال يا كميل الدين لله فلا تغترن باقوال الامة المحذوعة التي قد ضلت بعد ما اهتدت وانكرت وجحدت بعد ما اقبلت يا كميل الدين لله تعالى فلا يقبل الله تعالى من احد القيام به الا رسولا او نبيا او وصيا يا كميل هي نبوة ورسالة و امامة ولا بعد ذلك الا متولين ومتغلبين وضالين ومعتدين انتهى وفي الوسائل كتاب القضاء عن الطبرسي في الاحتجاج عن امير المومنين صلوات الله عليه في احتجاجه على بعض الزنادقة انه قال وقد جعل الله للعلم اهلا وفرض على العباد طاعتهم بقوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وبقوله ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وبقوله اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وبقوله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم وبقوله وأتوا البيوت من ابوابها والبيوت هي بيوت العلم التي استودعه عند الانبياء وابوابها اوصياؤهم فكل من عمل من انعمال الخير يجري على غير ايدي الاصفياء وعهودهم وحدودهم وشرايعهم وسننهم مردود غير مقبول واهله بحمل كفر وان شملهم صفة الايمان الحديث وفيه ايضا وفي العيون مسندا عن الحسن بن اسحق عن الرضا صلوات الله عليه عن ابائه صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من زعم ان بغير سماع الزمر الله التي الى الغناء ومن زعم ان بسماع غير الباب الذي فتحه الله تعالى لخلقه فهو شريك ٤ الباب المامون على وحي الله تعالى محمد صلى الله عليه

هذه الروايات الاربع تتضمن جواب الفقيه الكبير تمام نصف القرآن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله وكفى

عليه وآله وفي الكافي باب مزيات وليس لها امام الخ بسنده عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله عليه السلام من فان الله لغير سماع عن صادق الزمه الله البتة الى العناء ومن تحلى سماعا من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المأمون عليه المكنون

## الاصل الثاني

العلم اللغوي الظاهر بذاته في مقابل العلم الذي هو التصور والتصديق وهو النور الظاهر بذاته عند كل احد من علم شيئا كائنا ما كان بعد جهالته به الا انه يجب عنه بالغفلة التوجه به الى معلوماته ويديبر عنه وذات هذا النور هو الكشف والمظهرية فالحجية والبرهانية ذاته لا انه ذاتي له لتقدمه على الذاتيات قال الله عز وجل اتقولون على الله ما لا تعلمون وقال عز وجل ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير وقال عز وجل مالهم بذلك من علم ان هم الا يظنون وقال عز وجل وتقولون بافواهكم ما ليس في قلوبكم لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم وفي الوسائل باب عدم جواز الفتوى والافتاء بغير علم الخ عن ابي الشيخ عن ابيه صدقا عن ابن موسى المحاشعي عن محمد بن جعفر عن ابيه عن ابيه عبد الله عليه السلام وعن المحاشعي عن الرضا عن ابائه عن علي صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله العلم بين الجهال كالحي بين الاموات الى ان قال فاطلبوا العلم فانه السبب بينكم وبين الله عز وجل وان طلب العلم فريضة على كل مسلم وفيه ايضا عنه صدقا عن محمد بن علي ماجيلويه عن يزيد بن علي عن الرضا عليه السلام عن ابائه عليهم عن علي عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول طلب العلم فريضة على كل مسلم فاطلبوا العلم رحمكم الله و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

اقتبسوه من اهل الحديث وفيه ايضا قال وقال الشهيد الثاني في كتاب الاداب والطريحي في مجمع البيان روينا باسنادنا الصحيح الى ابي الحسن علي بن موسى الرضا عن ابائه عن النبي صلى الله عليه وآلهم اجمعين انه قال طلب العلم فريضة على كل مسلم فاطلبوا العلم في مظانه واقتبسوه من اهله انتهى

اقول لفظ العلم وما يرادفه في ساير اللغات حقيقة في النور الظاهر بذاته عند من يعلم شيئا بعد جهله وحيث انه لا جامع بينه وبين غيره كما هو الكاشف لذلك يكون اطلاقه على غيره مجازا فالواجب الاخذ بظاهر الكلام ولا سيما في الكلام الذي جاء بهذا النور ولا سيما بعد التصريح بالاقتباس وانه السبب بينكم وبين الله وظهوره في العلم العرفي ناشئ عن اصطلاحية التي ليست الا اليقينيات وحيث ان اليقين من حيث نفسه يؤخذ طريقيا يطلق العلم عرفا على مطلق الكواشف ايضا وحيث ان هذا الظهور ناشئ عن الانس بالعلوم البشرية فهو ما قطع عن درجة الاعتبار وحيث لا جامع بينه وبين ساير الطرق فلا يتصور فيه الطريقية والموضوعية كما هو المتصور في اليقين الذي يكون الجامع بينه وبين غيره حيث طريقيته العقلائية وخاصة ان اللائق بمقام من يعبث بالعلم الحقيقي ان يحث الناس على اقتباس هذا العلم وان يلزمهم على هذا العلم فيقتبسه بغاية عن جملة فالظاهر ان الروايات تذكرة الى لزوم طلب ذلك المحجوب بالذات فانه اكبر الايات وهو المثل لرب العزة وهو الكاشف عن الحقايق فيجب انتهاء جميع الاصول والفروع الى هذه الحقيقة فعلى العالم ان ينتهي جميع الاصول الآتية و استنباط الفروع الى هذا العلم الذي قوام العمل وعلى العوام ان ينتهي اخذهم الفروع الى هذا

العلم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

العلم ايضا اى يعلموا ان طريقهم الى احكام الله تعالى هو اخبار العالم عما يعلمه فعلى جميع الامة ان تكون اساس اصولهم وفروعهم عليه فيعلمون ايات الله وروايات الرسالة والامامة ويتعلموا علوم الرسول والائمة الهدى صلوات الله عليهم واحكامهم ولو بطريق ظواهر كلامهم والفحص الثقات الناقلين عنهم الذى علموا حجيته وعند الانقطاع عن الائمة عليهم السلام يتعلموها عن طريق اخبار وعلموا ان فتياهم حجة عليهم ثم ان الباب لهذا العلم هو العقل ولهذا العلم اساس المعارف الالهية وبه نظم المباينة بينها وبين العلوم البشرية فان العلم عندهم هو اليقين الحاصل بالنتايج بعد اقامة القياس عليها وعليه اساس المعارف والعلوم البشرية لا على العلم الالهى ولا على اليقين الذى احرز اصابته للواقع بنور العلم والعقل فانه لا كلام فيها واليها يرجع الروايات الواجعة الى قلة اليقين وانه مما فسمه الله تعالى بين العباد فان هذا اليقين راجع الى معرفة الله تعالى ويكون له الروح ويكون العقل والعلم حجتين على اصابته للواقع بل الذى عليه اساس العلوم والمعارف البشرية هو مجرد اليقين والجزم بثبوت المحمول على الموضوع فى القضية المعقولة ومن الظاهر بنور العقل ان هذه الحقيقة اى اليقين الذى عليه قوام نظام التكوين وبه اقامة البراهين ليس هو هذا النور المجرد بل هو حالة نفسانية وهى الجزم والاطمينان والالف الكون للانسان بثبوت محمول لموضوع على وجه ينقطع فى النفس احتمال خلافه فان فى الافعال التى يريد ان يفعلها الانسان جزم عبارة عن الحكم بتحقق الفعل بالاعضاء وفى الامور المتحققة اوما يتحقق يكون الجزم عين اليقين بالتحقق والكون والثبوت فهذه الحالة فى حيث ابرامه واحكامه يقال له اليقين

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وحيث انقطاع احتمال الخلاف عنه يقال له القطع وظاهر انه ليس كشف تحقق الشيء وثبوته كما ظهر خلافه كثيرا بالعيان فتوهم ان حجيته ذاتية له لا عرضية بديهي البطلان فاذا لم تكن ذاتية لا بد من اثبات حجيته في الشريعة فنقول **الاصل الثالث** ـــــ هو اليقين الحاصل من المنشأ العقلائي فانه حجة بالفطرة العقلائية وطريقة العقلائية عبارة عن رؤية المتيقن واقعا والجزم به وحيث انه حجة عقلائية ليس للانسان الاكتفاء به بل يجب عليه طلب العلم ولا يعذر بعد الالتفات اليه ثم ان اليقين كما اشرنا انما يكون حجة عقلائيا اذا حصل من منشأ عقلائي يقتضي اليقين لا كقطع القطاع والوسواس فان هذا ليس بحجة بالفطرة وحيث ان حجية اليقين العقلائي ليست ذاتية كما عرفت لا بد من كشف حجيته شرعا وتعبدا فنقول الظاهر عدم حجيته في الاصول والفروع اذا لم يكن عن الكتاب والسنة وان فرض كونه حاصلا عن منشأ عقلائي فان الظاهر من عدم القياس في الدين وانه لا قياس في علم الله وان الذين طلبوا العلم بالمقاييس لم يزدهم المقاييس الا بعدا عن الحق وان دين الله لا يصاب بالمقاييس ولا تقيسوا الدين ومن دان بغير سماع من صادق الخ وايجاب طلب العلم هو الردع عن حجية اليقين الحاصل منها فان المنع والتشديد في اسباب اليقين عين الردع عن حجيته فمع هذه الروايات لا يثبت حجية اليقين الحاصل من غير الكتاب والروايات في الاصول مطلقا وفي الاحكام فاليقين الحاصل من غيرها كالحاصل من الجفر والرمل والنوم وامثالها لا دليل على حجيته واما في الموضوعات فالظاهر حجيته اذا كان عن منشأ عقلائي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

## الاصل الرابع ـــــ حجية الكلام على ما هو الظاهر به ومن اوجب الواجبات للفقيه

بل لمن اراد الاستفادة من الكتاب والسنة من حيث العلوم والمعارف ومن حيث العقل واحكامه و ما جاء به الرسول صلى الله عليه وآله من الاحكام هتك الحجاب المضروب على المعارف والعلوم الالهية وهو مما عظم جدا كما اوضحناه بنعمة الله تعالى في (ابواب الهدى) مصنوع من اصول الفلسفة مؤسس على الماهية والحق الوجود المؤسس عليه تلك العلوم وانهم لو صوح لزوم العلم بالالفاظ وما يراد الوضع له ولزوم لحاظ وتعقل عرفوا العقل والعلم بعقلية النفس باستخراج النظريات من الضروريات وهو عين التصور والتصديق فجعلوا العلم عبارة عن حصول صورة الشيء عند النفس والتصديق به التصور تعقل الشيء والتعقل تصوره ومعقولية الشيء عين العلم به والتصديق اليقين بتحققه ولا بد من وضع الالفاظ للمعلوم والمعقول فالمعلوم المعقول والمتصور الملحوظ هو المفهوم والمعنى من لعدم انكشاف الحقايق اولا وبالذات حتى حقيقة الوجود الذي ارجعوا اليه العلم والحيوة والفهم والشعور فلها بد عندهم من تعقله وتصوره لمفهومه وجعل وجوده بخلاف الماهيات فانها لما كانت واحدة في الكثير يكون المفهوم والمعلوم عين الخارج لاحيث التحقق والثبوت العقلي صلح غير مقيد هي به في الوضع فاذا يكون الالفاظ موضوعة للمعاني والمفاهيم التي هي عين الخارج في الماهيات ووجه من وجوه في الوجود فكل لفظ له مفهوم وهو المعنى والمقصود وعلى هذا الاساس عند الاخبار عن الحقايق الخارجية تتنزل بالمفهومات والمعلومات عن مرتبة الباطن والعقل الاجمالي الى مقام التفصيل والكثرة النفسية وتلقى الالفاظ فتكون الالفاظ فانية فيها والالفاظ تجسد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العارفين

المعاني ارواح تتنزل الى قوالب الالفاظ وهذا غاية الكثرة وتتنزل الوجودات من مرتبة البساطة الى مرتبة الكثرة وهذا قوس النزول عندهم لان التعليم اخبار عنها فتلقى بالالفاظ والبسوا اوجبوا الاخبارات الفطرية البسيطة العقلائية لانها معلومات متصورات وقضايا جزئية خارجية وتصديقات ظنية او يقينية او موهومات لفقوها في الخيال ثم تلقى بالالفاظ الفانية فيها وعلى هذا كل الالفاظ حتى لفظ الوجود والعلم والحق قوالب للمفهوم الذي يلقى بالالفاظ فلا يخبر العاقل اولاً وبالذات عن نفس الحقايق الخارجية وجودا كان او موجوداً لوضوح وضع الالفاظ لما لا وجود له ولا يوجد ابدا ولا يدور التوسع في الوضع مدار التحقق وعلى هذا رتبوا قوس الصعود عندهم بان المعاني تجرد عن قوالب الالفاظ فتصير مفهوماً معلوماً للمخاطب الى ان يعرج الى العقل البسيط الاجمالي ومرتبة الوحدة وعليها استووا طور الخلقة والمعاد وعلى هذا الاساس جعلوا المفاهيم قسمين مستقلة بالمفهومية وغير مستقلة فيها لا في الخارج اولاً وبالذات

وهذا الكلام مؤسس على افكار البشرية وعياء رسول الله صلى الله عليه وآله بما يكشف بطلان ذلك كله وانها على خلاف الفطرة وخروج عنها ولله الحمد والمنة وعرفهم انهم غير عارفين بالعقل جاهلون به مدبرون عنه معرضون عنه الى غيره محجوبون عنه بالمعقولات والمعلومات والعجب من ذلك انهم عرفوا العقل بالمعلومات والمعقولات وليسوا المعلومات والمعقولات علماً وعقلاً فصار ذلك حجابا على العلم بالحقايق التي يمكن كشفها اولاً وبالذات وهذا الهبوط عن النور الى الظلمة وذكرهم انهم غير عارفين بالعلم بل مدبرون معرضون عنه الى الظلمة بالمعلومات التي هي غير

انعم و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

العلم واعجب من ذلك تعريف العلم بالمعلومات وبالتصورات والتصديقات اللتان هما معلومات بالعلم وهي غير العلم واكثار ذلك لا يوجب الا اكثار الحجب والبعد عن العلم ومعرفته وعيانه وعيان حقايق الاشياء اولاً وبالذات به فالمعلومات والمعقولات اغلظ الحجب عن معرفة العقل والعلم وعيانها وعن معرفة حقايق الاشياء اولاً وبالذات بل الحجاب بهذين المعصومين فعرفهم ان العقل هو السراج المظهر للحقايق وهي المعقولات والعلم هو النور المظهر لها فهي المعلومات فعرفهم ان العقل حيث انه النور الظاهر المظهر مقدس عن المعقولية والمعقولية لبساطة ذاته وكذلك العلم يناقض المعلومية فعرفهم ان الفهم والشعور والحيوة والقدرة والمكية والمشية لا يعلم ولا يعقل ولا يفهم لان ذلك يناقض حيث ذاتها المظهرية والمظهرية بالفتح خلاف ذاته وبهذا ظهر ان طريق معرفة العقل معرفته به وكمال بعيانه به ومعرفة الاشياء وعيانها اولاً وبالذات به وبه يعرف ان الماهية اللغوية ليست الا حيث الحقايق المتباينة المعلومة تباينها ضرورة وان كونها وثبوتها من الاعراض الممتنع الانفكاك عنها فالحقايق واقعيات بالغير وكونها وثبوتها لها الواقعية بالغير وتباين ذوات الحقايق الموجوده وكونها من حيث النور المجرد ظاهر عياناً بالعقل والعلم فلفظ العقل والعلم والحيوة والشعور لا مفهوم له بل الالفاظ سمات لنفس تلك الحقايق اولاً وبالذات وحيث انه لا واقعية للماهية الا صطلاحية بوجه من الوجوه الا عند التحقق والحدوث بالمشية فالماهيات المعقولة بالثبوت العقلي غير الخارجية والماهيات الخارجية يكشفها العقل والعلم قبل الواقعية بالمعقول

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العقد الركين

ومعلوم واذا كانت خارجية موجودة تصير عين الماهيات الخارجية بكشوفة معلومة معقولة بنور العلم والعقل فالالفاظ موضوعة لنفس الماهيات والمعنى والمقصود نفس الحقايق الخارجية وجدت ام لم توجد لان العقل والعلم كاشفان للماهيات الخارجية بلا احتياج الى الثبوت العقلي والعلمي وعلى تقدير الثبوت يكون المعقول المعلوم الثابت بها وجه الخارج والالفاظ سمات للخارج بواسطة هذه الوجوه فمعنى الالفاظ والمراد منها نفس الحقايق اولاً وبالذات وعليه الفطرة الاولية العقلائية فالمكشوف نفس الحقايق والاسماء سمات لها فيمكن تعلم الانسان اسماء الاشياء موجودة كانت او غير موجوده وجرت امتعالات صاحب الشريعة على هذه الفطرة الاولية والبرهان القاطع عليه روايات منها ما في الكافي مسنداً في رواية هشام بن الحكم عن الصادق صلوات الله عليه قال الزنديق قال ومن عبد المعنى دون الاسم فذاك التوحيد الحديث وصريح الرواية ان المعنى هو المسمى وفي التوحيد مسنداً عن محمد بن سنان قال سئلته عن الاسم ما هو قال صفة لموصوف وفيهما مسنداً عن الفتح بن يزيد الجرجاني عن ابي الحسن صلوات الله عليه قال الى ان قال يا فتح احلت ثبتك الله انما التشبيه في المعاني واما في الاسماء فهي واحدة وهي دالة على المسمى المخبر وفيهما عن ابي الحسن الرضا عليه السلام في حديث قال فقد جمعنا الاسم واختلف المعنى الخبر فالعقلاء بالفطرة وان كان لهم التعقل والتصور قبل التكلم الا انهم لا يجعلون الالفاظ الا آية واشارة وعلامة يشيرون بها الى الامور الخارجية وليس في البين القاء للمعاني بالالفاظ

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بالالفاظ والاقوس صعود والنزول ومن تأمل في كيفية الاخبار يرى انهم بعد اليقين وما يلحق به بالامور المحققة يخبرون عنها بالقاء الالفاظ يشيرون بها الى نفس الخارجيات وعند الانشاء لا يوجدون الا الحقايق الخارجية الظاهرة تحققها بفطرتهم وفي الاكاذيب بعد التأمل وترتيب القضايا الكاذبة في النفس عند الاخبار عنها لا يلقون تلك القضايا المتخيلة بل يلقون الالفاظ و يشيرون بها الى الخارج الذي لا واقعية له ولهذا يكون كذبا ولهذا يكون اخبار المنافقين بقولهم نشهد انك لرسول الله كذبا لانهم اخبروا بشهادتهم وهم لا يشهدون فعلم هذا لا يكون الفاظ الحروف الا ادوات يشيرها الى الاعراض الخارجية المتحققة او ما يتحقق في حال الاخبار والانشاء كالنداء والتحقيق والتمني والترجي وغيرها فان كلمة قد تتحقق ما تتحقق في الخارج من التاكيد والشدة وكذلك تتحقق لحرف النداء ما تتحقق برفع اليد ووضعه عند الدعوة ولحرف التمني ما يتحقق من التأوه والهيئة البعشية والزجرية اشارات وسمات الى الاضافات او خصوصياتها الخارجية الاضافة الحكمية بين الحاكم والمحكوم والحروف الجارة اشارات وسمات الى الاضافات او خصوصياتها الخارجية التي تكون بين الافعال وملابساتها كما ان لفظ الربط والنسبة اشارات الى الالفاظ عند ارادة الاخبار عنها وبخلاف الحروف فانها اشارات اليها عند ارادة الاخبار عن الغير المتخصص بها كما ستعرف انشاء الله تعالى ثم ان من الواضح لزوم الرجوع في معاني الاخبار و مفاهيمها الافرادية الى اللغة ولا معنى لاصالة عدم النقل في الالفاظ المستعملة في الكتاب والسنة فان الميزان ما هو المعنى من الالفاظ عند اهل اللغة في زمن الاستعمال لا السابق ولا اللاحق

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ولزوم الرجوع في مفهومها التركيبي وظهوره الى عرف اهل اللغة ولا اشكال في عدم اختلاف ذلك لان تعيين ما هو ظاهر من الكلام بحسب عرف اهل كل لغة اسهل وكل شيء فاذا اشار المتكلم بالالفاظ الى المعاني يكون المفاهيم الافرادية ظاهرة منها وعند تمامية الكلام وكون المتكلم في مقام الاخبار او الانشاء ينعقد للكلام ظهور من حيث مفهومه التركيبي العرفي ومقصوديته ومرادية من الكلام بالذات وظهوره من الكلام نتيجة حجية الكلام وعلاميته لما هو الظاهر به نظير ظهور كل ذي آية بما يته وحجية ايا ته عليه ولا اشكال في ان الظاهر من قول الامام بعد السؤال عن المذي اغسل ثوبك لزوم الغسل عند الملاقات انما الكلام في الظهور الذي يتوهمه العوام ومن لا يفهم خصوصيات الكلام في كلام الامام الذي له العناية بخصوصيات الكلام وظاهر ان ذلك الظهور الناشي من التوهمات و الجهالات بخصوصيات الكلام غير عارض للكلام من العناية في تغيير تعبيراته مثلا يزعم العوام نجاسة المذي بحكم الله تعالى توهم ان الامام يجب عليه الجواب عن حكم الله تعالى طبق السؤال وانه عليه السلام لا يجيب ولا يفتي الا بما كان عين حكم الله وليس له الامر والنهي بالايجاب و التحريم كما كان لرسول الله صلى الله عليه واله ويتوهم ان ليس له العدول من الجواب بتغيير الكلام في الموسعات فيتوهم ظهور نجاسة المذي بحكم الله بقوله اغسل فيزعم ان الامام اجابه بهذا الطور من الكلام وليس له عناية بهذا التعبير ونظير ذلك ما اذا اجاب المسؤول عن كون الزيد في داره بانه ذهب صباحا الى المسجد ولا اشكال في ظهور ذهابه الى المسجد وارادة افهام ذلك بهذا الكلام ولكن الاشكال فيما يتوهم السائل اذا كان ممن لا يفهم الخصوصيات ان الظاهر من هذا الكلام عدم



كون

الفقاء الكلام
الإنصاف في الإيراد
فتح المغلق
قوله ومعارضه
واللحن الظاهر
والمعهود التقرير
المقررة بالنص
مما يرفع
كذا في المخطوط

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

كون الزيد في الدار لانه سئل عن كون الزيد في الدار وتوهم لزوم الجواب طبق السؤال وليس له التوهيم فزعم ان المجيب اراد بهذا الكلام عدم كون زيد في الدار فيتوهم ظهوره من الجواب و لهذا يخبر عن عدم كون زيد في الدار ممن يلقاه ويسئله وهذا كله ناشئ عن عدم فهمه خصوصيات الكلام ولهذا صرح الائمة صلوات الله عليهم بعدم وجوب الجواب عليهم في الروايات المتواترات وان لهم ان لا يخبروا عما يعلمون من حكم الله تعالى وان لهم الايجاب والتحريم في الموسعات كما كان لرسول الله صلى الله عليه وآله فلهم ان يغيروا كلامهم في الموسعات كما فصلت روايات في (المواهب الرضوية) فيفهم الفقيه ان في تغيير تعبيرات الامام عليه السلام عنايات فليس افسل طوراً من الاصغاء بنجابة المذري بحكم الله تعالى ولهذا السر صرحوا الائمة عليهم السلام صلوات الله عليهم بحصر الفقيه ممن يفهم معاني كلامهم ومعاريضها ولحنها وذلك كله اعلان للفقيه بسقوط ما يتوهم العوام ظاهراً من الكلام وانه ليس مراداً ومقصوداً لهم ولهذه الجهة ليس الاستنباط الا للفقهاء ولا الافتاء الا لهم وليس للعوام الا التقليد لان الفقيه يفهم معاني كلامهم ومراداتهم وعلى هذا ينحصر حجية الكلام للعوام كما ذكرنا على ما هو الظاهر عند كل اهل المحاوره ولا يتحقق سوقها لهم وتخيلاتهم ظهور يكون الكلام حجة عليه بحيث يمكن ان ينسب الى المتكلم سيما اذا كان المتكلم ممن له العناية في الكلام ويصرح بان له * المعاريض واللحن وانه يغير الكلام في الموسعات وبه يظهر ان في التورية مندوحة عن الكذب ويتمكن المتكلم من صرف كلامه ولا يكذب ولا يفتي بما لا يعلم فيقول في الجواب اما انا فلا

---

اكتفي بذلك ولا اعمل به واحتاط بالاعادة ونحو ذلك ——— ثم الواضح

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ان التعليمات مؤسسة على التعويل على البيان المنفصل من حيث المخصصات والمقيدات فلا ينعقد للكلام ظهور الا من حيث الذي احرز ان المعلم لا يعول على المنفصل فاذا ظفر المتعلم على المنفصل ينكشف خطاء احرازه وهذا بخلاف الفتيا فانها مؤسسة على عدم التعويل بالفحص من حيث المخصصات والمقيدات فالمنفصل لا محالة معارض ومخالف لقبح التعويل على المنفصل فيها فلا مجال لتوهم الكشف عن التعويل لانه عين اثبات ارتكاب القبيح للمتكلم وليس دين الائمة على التعويل في غير التعليمات ضرورة فلو كان بنائهم على التعويل في الفتيا لكان عليهم الاعلان العام لعامة الناس وايجاب البلاغ ذلك لكل متأخر والبرهان القاطع على ذلك عدم ذكر التعويل في رواية وعدم سؤال احد من الرواة عن التعويل فاذا ظهر تلك المقدمة نقول اذا انعقد للكلام ظهور من حيث المفهوم التركيبي العرفي بالعرض وظهر المفهوم التركيبي ومقصوديته ومرادية بالكلام اولا وبالذات عند كون المتكلم في مقام الاخبار والانشاء لا في مقام التعمية والاخفاء يكون آية الكلام وعلاميته لما هو الظاهر به عين حجية العقلائية وانعقاد الاسلام على امضائه نعم لا بد من احراز كون المتكلم في مقام التعليم او الافتاء واذا شك او احرز عدم كونه في هذا المقام بل هو في مقام الاخفاء والرمز لمخاطب خاص فلا ينعقد الظهور للكلام فلا حجية فلا يحتاج حجية الكلام الى التقييد بكون المخاطب ممن قصد افهامه

ثم من نظر في الروايات يعرف انها لم تزد في طول الزمان من حيث الحفظ والضبط الا زيادتها لتعاقب الرواة وحملة الاحاديث والعرض على الائمة المتأخرة كتب الروايات

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي المعرفة دين

وللقرائة على المشايخ والعنايات الخاصة من المحدثين واعاظم الفقهاء المعظمين وغيرهم فلم يزد تعاطي الايدي اليومنا الا كثرة الحفظ والضبط والحمد لله وما زادت من حيث الاطلاع على حال رجالها الا الظهور والوضوح لكثرة الفحص عن حالاتهم على التعاقب وزيادة التجسس البحث عنها على التناوب فلا يزال يزيد في الباحثين والظفر على الخصوصيات والقرائن الموجبة لها لظهور حالاتهم فلم يزد ذلك خفاء شيئ الا ما خفي من اول الامر من جهة غصب الخلافة واما ما ظهر فلم يخف بعد ظهوره وله الحمد كما هو اهله ـــــ واما توهم التقطيع الحاصل في الروايات واحتمال سقوط القرينة فضلاً عن اسقاطها بناقض تصديق اكابر الثقات والمحدث الذي ينقل الروايات بالتقطيع مع امكان دفعه بالمراجعة الى الروايات التي لا تقطيع فيها في الكتب الذي بايدينا ـــــ واما ما يتوهم من مخالفة النسخ التي نقل عنها الشيخ المعظم والطود الاعظم صاحب الوسائل مع روايات فنقول مضافا الى قوة احتمال اختلاف النسخ في زمانه وهو اعظم شانا وامجد قدرا من ان يتسامح فيها وان النسخة التي نقل عنها اوثق من النسخ الموجوده فعلاً انه نقل الثقة الامين عن الشيخ التقي النقي والفقيه العدل الزكي المجاهد في الدين المجاور لمشهد الغري على مشرفه الاف الوف التحية والثناء الجلي انه بعد النظر والمقابلة لبعضها لم يكن المخالف مما يقربا لاستنباط ـــــ

ـــــ واما القران المجيد وحجيته فمما لا ينبغي ان يرتاب فيه احد فنقول ـــــ جملة الكلام انه لا كلام فيما يفهمه اهل اللسان ظاهر الاية فانه من لوازم العلم باللغة ولا كلام ايضا في احتجاج النبي صلى الله عليه وآله بالقران وقرائته على الناس ولا في وجوب التدبر فيه كما ذكر في

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بقوله افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ولا كلام في انه الموعظة الحسنة التي يتعظ الناس بها وحكمة يعرفونها بقلوبهم والمبشر الذي يبشرهم بالرحمة ويخوفهم من السطوة انما الكلام في انه هل يجوز للعاقل ان يستغني في كشف علومه ومراداته وتأويله وتفسيره عمن يجوز ان يكون عنده قرينة منفصلة في آية من آياته وهو المتحدى بذلك القرآن وعلومه فيحكم بما هو الظاهر من الآيات عند اهل اللغة بانه تمام المراد والمعنى والمقصود منه تعالى من ذلك الآيات ويحتج بقوله عز وجل وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم الى ربهم يحشرون على التناسخ وبقوله عز وجل وجاء ربك والملك صفا صفا على الطور والتجسيم وبقوله عز وجل وعصى ادم ربه فغوى وبقوله عز وجل فلما اتيهما صالحا جعلا له شركاء وبقوله ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين وقوله تعالى فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك لقد جائك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين على جواز الشك او الشرك من الرسول صلى الله عليه واله ويحتج بقوله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم على خلافة كل من استوى على الامر والنهي او يحتج بقوله عز وجل وما تشاؤن الا ان يشاء الله بقوله والله خلقكم وما تعملون على الجبر وهكذا او يحتج بعمومات الكتاب ومطلقاته لاثبات الحكم بلا مراجعة الى الرسول والائمة عليهم السلام امر لا ومن الواضحات عند كل عاقل ان استكشاف المرادات من ظواهر الكلام متقوم بتمامية الكلام وهو متقوم باحراز عدم التعويل على

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

البيان المنفصل في غير الفتيا التي يقبح التعويل فيها فلو احتمل التعويل لحكمة لا ينعقد الكلام ظهور وحجيته على المراد من الكلام فرع تمامية الكلام واحراز عدم التعويل وهو منتف هنا فلا موضوع لاستكشاف المراد والمقصود من الكلام الكذائي وبهذا لا بد في كشف علوم القرآن ومراداته من الرجوع الى من عنده علم الكتاب وبهذا الجواب ورد النص من الامام صلوات الله عليه كما في البحار ج ١٣ في باب مكارم اخلاق مولانا ابي محمد العسكري صلوات الله عليه وفي انوار البهية للمحدث القمي في باب احوالات العسكري عليه السلام واللفظ للثاني عن المناقب عن ابي القاسم الكوفي في كتاب التبديل ان اسحق الكندي كان فيلسوف العراق في زمانه اخذ في تاليف تناقض القرآن وشغل نفسه بذلك وتفرد به في منزله وان بعض تلامذته دخل يوما على الامام الحسن العسكري عليه السلام فقال له ابو محمد عليه السلام اما فيكم رجل رشيد يردع استاذكم الكندي عما اخذ فيه من تشاغله بالقرآن فقال التلميذ نحن من تلامذته كيف يجوز منا الاعتراض عليه في هذا او في غيره فقال له ابو محمد عليه السلام اتؤدي اليه ما القيه اليك قال نعم قال فصر اليه وتلطف في مؤانسته ومعونته على ما هو بسبيله فاذا وقعت الانسة في ذلك فقل قد حضرتني مسئلة اسئلك عنها فانه يستدعي ذلك منك فقل له ان اتاك هذا المتكلم بهذا القرآن هل يجوز ان يكون مراده بما تكلم به غير المعاني التي قد ظننتها انك ذهبت اليها فسيقول انه من المحاين لانه رجل يفهم اذا سمع فاذا اوجب ذلك فقل فما يدريك لعله قد اراد غير الذي ذهبت انت فيه فتكون واضعا لغير معانيه فصار الرجل الى الكندي وتلطف الى ان القى اليه عليه هذه المسئلة فقال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لم اعد علي فاعاد عليه فتفكر في نفسه ورأى ذلك محتملا في اللغة وسائغا في النظر فقال اقسمت عليك الا اخبرتني من اين لك فقال انه شيء عرض بقلبي فاوردته عليك فقال كلا ما مثلك من اهتدى الى هذا ولا من بلغ هذه المسئلة فعرفني من اين لك هذا فقال امرني به ابو محمد (صلوات الله عليه) فقال الان جئت به وما كان ليخرج مثل هذا الا من ذلك البيت ثم انه مضى بالنار واحرق جميع ما القاه — بل يظهر لمن تدبر في القرآن المجيد انه لا بد من التعويل فيها على بيان من جعله الله تعالى علم الكتاب ومراداته كما ستعرف ويظهر لمن يتدبر في الاحاديث الواردة في ذلك ان في التعويل حكمة عظيمة وانه في غاية الحسن ونهاية الاحسان اما الاول فلان من تدبر في القرآن المجيد حسب ترتيب نزوله يرى ويشهد انه كلام بلسان الالوهية وانه اولا وبالذات خطاب لمن ارسل به وامره بالقرائة والدعوة والانذار والبشارة خصوصا وعموما وتذكر يوم العزة ودعوة الى عبادته وصنع وزجر عن عبادة غيره وعن اخذ الالهة دونه وامر بالتسليم والايمان وتذكر بايات التكوينية وبقدره وعلوه وتنبيه للغافلين والناسين ليوم العزة وذكر لكمالاته تعالى شانه وحكمة وتذكرة لمكارم الاخلاق وزجر عن مساويها وذكر لحالات السابقين من المؤمنين والكافرين وبيان لحالات اللاحقين وتكميل لانوار العقول وتوبيخ لاهل العالم وسوق لهم الى الكمالات واخراج من الظلمات الجهالات والضلالات الى انوار المعرفة والعلم والهدايات لعامة اهل العالم في كل زمان وهذا سوق متدرج كالتدرج في النزول ولعموم لكل احد في كل زمان يكون لا محالة المتكفل لكل درجة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لمن هو في تلك الدرجة ومتشابها لغيره ومن الممتنعات انزال كتاب يكون متكفلا لجميع الدرجات محكما لكل احد في جميع حالاته فلا بد في الكتاب النازل لسوق جميع اهل العالم من وقوع المتشابه والتاويل فيه ومن تحميل علومه على مركان ناطقا متصديا لتربية اهل كل زمان كي يتكلم لكل احد بحسب اقتضاء درجة تربيته صوتا او كافرا صغيرا كان او كبيرا فلا بد من التعويل في الكتاب على بيان الحامل لعلومه المتصدي لتربية البشر ولهذا السر نص الرسول الاكرم صلى الله عليه واله وسلم على خلافة القران واهل بيته وعدم افتراقهم وامر بالتمسك بهما معا وهكذا الشرايع والاحكام التي جاء بها القران ووضعها على الناس تدريجا حيث انها عامة لجميع اهل العالم الى خراب عالم الدنيا لا محالة تشتمل على النواسخ والمنسوخات ولا بد من العمومات والمطلقات ومن المخصصات والمقيدات والعناوين الطارية ولا يمكن استيفائها على وجه لا يحتاج احد الى العالم بها فلا بد من التعويل على بيان العالم بخصوصيات الاحكام والافتاء لعامة الناس في كل زمان واما حكمة التعويل وحسنه حتى فيما يمكن استيفائه فيه من المعارف والاحكام فلانه هداية مجيبة الى الخلافة الالهية والولاية الربانية والى الحجة في كل زمان لحفظ الدين والدنيا وتكميل عقول الناس وتربية نفوسهم وحجة الهية على ظلم الغاصبين الجاهلين بعلوم الكتاب وهذا من اعظم الاحسان على اهل العالم فالواجب المراجعة الى الرسول الاكرم واهل بيته صلوات الله عليهم في وقوع التعويل في كل اية اية من القران وعدمه ففي الاحتجاج في ضمن حديث الزنديق

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

الذي جاء الى امير المؤمنين عليه السلام مدعيا تناقض القرآن فاجابه امير المؤمنين صلوات الله
عليه الى ان قال سلام الله عليه ثم ان الله جل ذكره لسعة رحمته ورأفته بخلقه وعلمه بما يحدث
المبدلون من تغيير كتابه قسم كلامه تقدس ثلاثة اقسام فجعل قسما منه يعرفه العالم والجاهل وقسم
لا يعرفه الا من صفى ذهنه لطف حسه وصح تمييزه ممن شرح الله صدره للاسلام وقسما لا يعرفه
الا الله واصفياؤه والراسخون في العلم وانما فعل الله ذلك لئلا يدعى اهل الباطل
المستولين على ميراث رسول الله صلى الله عليه وآله من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم وليقودهم
الاضطرار الى الائتمام لمن ولاه امرهم فاستكبروا عن طاعته تعززا وافتراء على الله عز وجل
واغترارا بكثرة من ظاهرهم وعاونهم وعاند الله عز وجل ورسوله ص فاما ما علمه الجاهل والعالم
من فضل رسول الله ص من كتاب الله فهو قول الله عز وجل من يطع الرسول فقد اطاع الله وقوله ان
الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ولهذه الآية ظاهر و
باطن فالظاهر قوله صلوا عليه والباطن قوله وسلموا تسليما وهذا مما اخبرتك انه لا
يعلم تاويله الا من لطف حسه وصفى ذهنه وصح تمييزه وكذلك قوله سلام على آل ياسين
الحديث وفي الوسائل كتاب القضاء عن البرقي في المحاسن بسنده عن المعلى بن خنيس قال
قال ابو عبد الله صلوات الله عليه في رسالة فاما ما سئلت عن القرآن فذلك ايضا من خطراتك
المتفاوتة المختلفة لان القرآن ليس على ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه على غير ما ذهبت اليه و
انما القرآن امثال لقوم يعلمون دون غيرهم ولقوم يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به



ويعرفونه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ويعرفونه واما غيرهم فما اشد اشكاله عليهم وابعده من مذاهب قلوبهم ولذلك قال رسول الله انه ليس شيء ابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن وفي ذلك يحير الخلايق اجمعون الا من شاء الله وانما اراد الله بتعميته في ذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه وان يعبدوه وينتهوا في قوله الطاعة القوام بكتابه والناطقين عن امره وان يستنبطوا ما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لا عن انفسهم ثم قال ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فاما عن غيرهم فليس يعلم ذلك ابدا ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر لانهم لا يجدون من يأتمرون عليه ومن يبلغون امر الله ونهيه فجعل الله الولاة خواص ليقتدي بهم فافهم ذلك انشاء الله واياك واياك وتلاوة القرآن برايك فان الناس غير مشتركين في علمه كاشتراكهم فيما سواه من الامور ولا قادرين على تاويله الا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم انشاء الله واطلب الامر مكانه تجده انشاء الله هو رواه في البحار عن المحاسن عن ابيه عمن ذكره عن ابي عبد الله ع في رسالة واما ما سئلت وساقه الى آخره وفي البحار ج ١٩ ص ٢٤ عن المحاسن مسندا عن ابي بصير قال جاء رجل الى ابي جعفر عليه السلام بمكة فسئله عن مسائل فاجابه فيها ثم قال له الرجل انت الذي تزعم انه ليس شيء من كتاب الله الا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس قال فانت الذي تزعم انه ليس من كتاب الله الا والناس يحتاجون اليه قال نعم ولا حرف واحد فقال له فما المص قال ابو بصير فاجابه بجواب نسيته فخرج الرجل فقال لي ابو جعفر ع هذا نفسيرها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في ظهر القرآن افلا اخبرك بتفسيرها في بطن القرآن قلت وللقرآن بطن وظهر فقال نعم ان
لكتاب الله ظاهرا وباطنا ومعانيا وناسخا ومنسوخا ومحكما ومتشابها ومستأنفا وامثالا وفصلا
ووصلا واحرفا وتصريفا فمن زعم ان كتاب الله صمتهم فقد هلك واهلك الحديث وفيه
ص٢٩ عن العياشي عن ابي الجارود قال قال ابو جعفر عليه السلام ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا
الله اعلم فان الرجل ينزع بالاية فيخر بها ابعد ما بين السماء والارض وفيه ايضا
عنه عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ليس ابعد من عقول الرجال من القرآن
وفيه ايضا عنه عن عمار بن موسى عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئلت عن الحكومة قال من
حكم برأيه بين اثنين فقد كفر ومن فسر اية من كتاب الله كفر وفيه ايضا عنه عن
يعقوب بن يزيد عن ماسر عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه يقول المراء في كتاب الله كفر و
فيه ص٣٠ عن العياشي عن جابر قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا جابر ان للقرآن بطنا
وللبطن ظهرا ثم قال يا جابر وليس شيء ابعد من عقول الرجال منه ان الاية لتنزل اولها في شيء و
اوسطها في شيء واخرها في شيء وهو كلام متصل منصرف على وجوه وفي المستدرك
ج ٣ ص١٩٠ عن كتاب جعفر بن محمد بن شريح الحضرمي عن حميد بن شعيب السبيعي عن جابر بن يزيد
عن جعفر بن محمد صلوات الله عليهما قال سمعته يقول ان اناسا دخلوا على ابي رحمة الله عليه فذكروا له
خصومتهم مع الناس هل تعرفون كتاب الله ما كان فيه ناسخا ومنسوخا قالوا لا فقال لهم وما يحملكم
على الخصومة لعلكم تحلون حراما وتحرمون حلالا ولا تدرون انما يتكلم في كتاب الله من يعرف

حلال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الزمني

حلال الله وحرامه قالوا له اتريد ان تكون مرجئة قال لهم ابي لقد علمتم ويحكم ما انا بمرجئ و
لكني امرتكم بالحق وفي ـــــ التوحيد في رواية ابي معمر السعداني في تفسير الآيات عن امير
المؤمنين صلوات الله عليه الى ان قال ع فاياك ان تفسر القرآن برأيك حتى تفقه عن العلماء
فانه رب تنزيل يشبه بكلام البشر وهو كلام الله وتاويله لا يشبه كلام البشر كما ليس شيء
من خلقه يشبهه كذلك لا يشبهه فعله تبارك وتعالى شيء من افعال البشر ولا يشبه شيء من كلامه
بكلام البشر فكلام الله تبارك وتعالى صفته وكلام البشر افعالهم فلا تشبه كلام الله بكلام
البشر فتهلك وتضل الخبر وفيه ـــــ في باب التوحيد ونفي التشبيه عن الريان
بن الصلت عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن ابائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله جل جلاله ما آمن بي من فسر برأيه كلامي وما عرفني من شبهني
بخلقي وما على ديني من استعمل القياس في ديني وفي ـــــ الكافي في باب تفسير اما انزلنا
باسناده عن ابي جعفر عليه السلام قال يا معشر الشيعة خاصموا بسورة انا انزلناه تفلحوا فوالله ان
قال فكذلك لم يمت محمد ص الا وله بعيث نذير قال فان قلت لا فقد ضيع رسول الله ص في
اصلاب الرجال من امته قال وما يكفيهم القرآن قال بلى ان وجدوا له مفسرا قال وما فسره رسول
الله ص قال بلى قد فسره لرجل واحد وفسر للامة شان ذلك الرجل وهو علي بن ابي طالب عليه السلام
الحديث وفي ـــــ البحار ج ۷ باب تاويل قوله مرجون فيها لياتي الخ عن الكافي مسندا عن زيد
الشحام قال دخل قتادة على ابي جعفر عليه السلام الى ان قال فقال ابو جعفر ع ويحك يا قتادة ان كنت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

قد فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت واهلكت وان كنت قد اخذته من الرجال فقد هلكت واهلكت الا ان قال فقال ابو جعفر ع ويلك يا قتاده انما يعرف القرآن من خوطب به وفيه ج ١٩ ص ٢٩ عن العياشي عن زراره عن ابي جعفر ع قال ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ان الآيه تنزل اولها في شيء واوسطها في شيء وآخرها في شيء الخبر وفي الوسائل عن مجمع البيان وروى العامة عن النبي ص قال من فسر القرآن برايه فاصاب الحق فقد اخطأ

اقول الظاهر ان التفسير لغة كشف القناع والتشريح والتوضيح فيما لم يكن واضحا مشروحا فبعد ما كان لسان القرآن لسان الالوهيه ولسان من يدعي الربوبيه حيث ذاته اب عن كونه متشبها بكلام البشر فهو المعادي نفسه بانه ليس بنفسه في مقام كشف جميع مراداته ومقاصده وظواهره وبواطنه وتاويله وتنزيله وناسخه ومنسوخه وخاصه وعامه وحقيقته ومجازه بل لا بد من المراجعه الى العالم العامل لعلومه ومراداته ممن ليس من الولاة والخلفاء الحاملين لعلومه ومعارفه ومقاصده ومراداته لو فسر فقد كفر بالقرآن المجيد وفي الوسائل ج ٣ باب ١٣ عن امالي الصدوق مسندا عن محمد بن يعقوب الهشلي عن الرضا عن ابائه عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن الله جل جلاله انه قال انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق بقدرتي فاخترت منهم من شئت من ابنبائي واخترت من جميعهم محمدا فبعثته رسولا الى الخلق واخترت له عليا فجعلته له اخا ووزيرا ومؤديا عنه من بعده الى الخلق وخليفتي على عبادي ليبين لهم كتابي ويسير فيهم بحكمي وجعلته العلم الهادي من الضلالة وباب الذي صنه اوتي الحديث

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر

وفي ـــــ التوحيد في باب تفسير قل هو الله احد عن وهب بن وهب القرشي قال وحدثني الصادق جعفر بن محمد عن ابيه الباقر عن ابيه عليهم السلام ان اهل البصرة كتبوا الى الحسين بن علي يسئلونه عن الصمد فكتب اليهم بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا فيه بغير علم فقد سمعت جدي رسول الله يقول من قال في القرآن بغير علم فليتبوأ مقعده من النار الحديث وفي ـــــ الوسائل عن الخصال مسندا عن ابن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعن الله المجادلين في دين الله على لسان سبعين نبيا ومن جادل في آيات الله كفر قال الله وما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا وفسر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب ومن افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات والأرض وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى النار الحديث وفي ـــــ البحار ج ۱۹ ص ۲۵ عن بصائر الدرجات مسندا عن عبيد السلماني قال سمعت عليا عليه السلام يقول يا ايها الناس اتقوا الله ولا تفتوا الناس فان رسول الله قال قولا وضع امته الى غيره وقال قولا وضع على غير موضعه كذب عليه فقام عبيده وعلقه والاسود وناس معهم قالوا يا امير المؤمنين فما نصنع بما قد اخبرنا في المصحف قال ألواء ذلك وعلي والحسن ومحمد (عليهم السلام) وفي ـــــ الوسائل عن الصدوق في الاكمال مسندا عن ابن عباس قال قال رسول الله وذكر خطبة يقول فيها ان عليا هو اخي ووزيري وهو خليفتي وهو المبلغ عني ان امر تمروه ائتمركم وان انتعمتموه نجوتم وان خالفتموه ضللتم ان الله انزل علي القرآن وهو الذي يخالف ضل ومن يبتغي علما عند غير علي هلك الحديث قال ـــــ ورواه في بشارة المصطفى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عنه مثله وفي ـــــ وفي البحار ص۲۳ ع المحاسن للبرقي سناد عن جابر بن يزيد الجعفي قال
سئلت ابا جعفر عليه السلام عن شيء فتلكأ في الجواب فاجابني ثم سألته عنه ثانية فاجابني بجواب آخر فقلت جعلت
فداك كنت اجبتني في هذه المسئلة بجواب غير هذا قبل اليوم فقال يا جابر ان للقرآن بطنا وللبطن
بطن وله ظهر وللظهر ظهر يا جابر ليس شيء ابعد من عقول الرجال من تفسير القرآن ان الآية يكون اولها
في شيء واخرها في شيء وهو كلام متصل متصرف على وجوه ورواه في البحار عن العياشي عن
جابر وفي الاحتجاج عن موسى بن عقبة انه مثل معاوية الحسين صلوات الله عليه
ان يصعد المنبر فصعد الحسين عليه السلام على المنبر فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي فسمع رجلا
يقول من هذا الذي يخطب فقال الحسين عليه السلام نحن من حزب الله الغالبون وعترة رسول الله صلى
الله عليه واله الاقربون واهل بيته الطيبون واحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله ثانيا
كتاب الله تبارك وتعالى الذي فيه تفصيل كل شيء لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه
والمعول علينا في تفسيره لا يبطلنا تاويله بل نتبع حقايقه فاطيعونا فان طاعتنا مفروضة
ان كانت بطاعة الله ورسوله مقرونة قال الله عز وجل اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول وقال ولو ردوه الى الرسول والى
اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم الحديث وفي ـــــ الكافي في باب الاضطرار
الى الحجة سناده عن منصور بن حازم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان الله اجل واكرم من ان يعرف
بخلقه بل الخلق يعرفون بالله قال صدقت قلت وان من عرف له ربا الى ان قال فعرفت ان القرآن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر دركني

لا يكون حجة الا بقيم فما قال فيه من شيء كان حقا الى ان قال فاشهد ان عليا عليه السلام كان قيم القرآن وكانت طاعته مفترضة وكان الحجة على الناس بعد رسول الله وان ما قال في القرآن فهو حق فقال رحمك الله وفيه باب ان الائمة شهداء الله على خلقه مسندا عن سليم بن قيس الهلالي عن امير المؤمنين صلوات الله عليه قال ان الله تبارك وتعالى طهرنا وعصمنا وجعلنا شهداء على خلقه وحجته في ارضه وجعلنا مع القرآن وجعل القرآن معنا لا نفارقه ولا يفارقنا وفيه باب ان الائمة قد اوتوا العلم الخ مسندا عن عبد العزيز بن العبدي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في قول الله عز وجل بل هو ايات بينات في صدور الذين اوتوا العلم قال هم الائمة عليهم السلام ومثله روايتان اخراوان فيه ايضا وفيه باب انه لم يجمع القرآن كله الا الائمة مسندا عن سلمة بن محرز قال سمعت ابا جعفر يقول ان من علم ما اوتينا تفسير القرآن واحكامه وعلم تغيير الزمان وحدثانه الحديث وفيه باب نادر فيه ذكر الغيب مسندا عن هدبة عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في حديث قال علم الكتاب والله كله عندنا علم الكتاب والله كله عندنا وفي الوسائل عن الكليني والشيخ مسندا عن ابي الصباح قال والله لقد قال لي جعفر بن محمد عليهما السلام ان الله علم نبيه التنزيل والتأويل فعلمه رسول الله عليا ثم قال وعلمنا والله الحديث وفيه عن الكليني مسندا عن الاصبغ بن نباتة عن امير المؤمنين في حديث انه قال ما من شيء تطلبونه الا وهو في القرآن فمن اراد ذلك فليسئلني عنه وفيه عنه مسندا عن القاسم بن سليمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابي ما ضرب الله القرآن بعضه ببعض الا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله الطاهرين

وروضه كافي خطبه بيقاد

كفر قال ورواه البرقي في المحاسن مسندا والصدوق في المعاني وفي الكافي مسندا عن

امير المومنين ع في خطبة له قال ان علم القرآن ليس يعلم ما هو الا من ذاق طعمه فعلم بالعلم جهله و

بصر به عماه وسمع به صممه وادرك به علم مافات وحيي به بعد اذ مات واثبت عند الله الحسنات

ومحي به السيئات وادرك به رضوان من الله تعالى فاطلبوا ذلك من عند اهله خاصة فانهم خاصة

نور يستضاء بهم وائمة يقتدى بهم الخطبة وفي العيون مسندا عن الفضل بن شاذان

عن الحسن الرضا صلوات الله عليه فيما كتب للمامون من محض الاسلام كتب ع ان محض الاسلام

شهادة ان لا اله الا الله الى ان قال ع والتصديق بكتابه الصادق العزيز الذي لا يأتيه

الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد وانه المهيمن على الكتب كلها وانه حق

من فاتحته الى خاتمته نؤمن بمحكمه ومتشابهه وخاصه وعامه ووعده ووعيده وناسخه ومنسوخه

وقصصه واخباره لا يقدر احد من المخلوقين ان ياتي بمثله وان الدليل بعده والحجة على

المومنين والقائم بامر المسلمين والناطق عن القرآن والعالم باحكامه اخوه وخليفته ووصيته

وولية الذي كان منه بمنزلة هرون من موسى على ابن ابي طالب امير المومنين وذكر الائمة عليهم السلام

الى ان قال وان كل من خالفهم ضال مضل تارك للحق والهدى وانهم المعبرون عن القرآن

والناطقون عن الرسول بالبيان الحديث وفي الرسائل عن تفسير فرات بن ابراهيم

عن الحسين بن سعيد معنعنا عن سعد بن طريف عن ابي جعفر عليه السلام في حديث كلام معه عمرو بن عبيد

قال واما قوله ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى فانما عنى الناس ان يقرؤا القرآن كما انزل فاذا



احتجوا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر (ع)

احتاجوا الى تفسيره فالاهتداء بنا و الينا يا عمرو وفي [illegible] وفي الجاورع العياشي
عن ابي عبد الرحمن السلمي ان عليا عليه السلام مر على قاص فقال هل تعرف الناسخ من المنسوخ فقال
لا فقال هلكت و اهلكت تاويل كل حرف من القرآن على وجوه وفي الوسائل (وتفسير الرضا ع)
عنه عن زراره عن ابي جعفر عليه السلام قال نزل القرآن ناسخا ومنسوخا وفي تفسير القمي
مسندا عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا جعفر ع عن قول الله والليل اذا يغشى الى ان قال والقرآن
ضرب فيه الامثال للناس وخاطب نبيه به ونحن فلسنا يعلمه غيرنا وفي المستدرك
في كتاب القضاء باب ۱۳ ص ۱۹ عن البصائر مسندا عن ابن اذينه قال سئلت ابا جعفر عليه السلام
عن هذه الروايه ما من آيه الا ولها ظهر وبطن وما فيها حرف الا وله حد ومطلع ما يعني بقوله
لها ظهر وبطن قال ظهر وبطن هو تاويلها منه ما قد مضى ومنه ما لم يجئ يجري كما تجري الشمس
القمر كلما جاء تاويل شيء منه يكون على الاموات كما يكون على الاحياء قال الله تعالى وما يعلم
تاويله الا الله والراسخون في العلم ونحن نعلمه وفي عنه مسندا عن بريد العجلي
عن احدهما صلوات الله عليهما في قول الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم الا محمد وعليهم السلام
فرسول الله ص افضل الراسخين في العلم قد علمه الله جميع ما انزل عليه من التنزيل والتاويل وما كان الله
لينزل عليه شيئا لم يعلمه تاويله واوصيائه من بعده يعلمونه كله والذين لا يعلمون تاويله اذا قال
العالم فيه بعلم فاجابهم الله بقوله يقولون امنا به كل من عند ربنا والقرآن له خاص وعام ومحكم ومتشابه
وناسخ ومنسوخ والراسخون في العلم يعلمونه وبسنده عنه مثله وفي عن السياري

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في كتاب القرائات مسندا عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام انه قال في حديث ما يعرف القرآن الا من خوطب به وفيه عن عوالي اللئالي عن النبي صلى الله عليه وآله قال من قال في القرآن برأيه او بغير علم فليتبوء مقعده من النار وفي تفسير القمي في اوائله قال وقال امير المومنين صلوات الله عليه ايها الناس ان الله عز وجل بعث نبيه محمدا صلى الله عليه وآله بالهدى وانزل عليه الكتاب بالحق الى ان قال فحاكمهم نبيه صلى الله عليه وآله بنسخة ما في الصحف الاولى وتصديق الذي بين يديه وتفصيل الحلال من ريب الحرام ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق لكم اخبركم عنه ان فيه علم ما مضى وعلم ما ياتي الى يوم القيمة وحكم ما بينكم وبيان ما اصبحتم فيه تختلفون فلو سالتموني عنه لاخبرتكم عنه لاني اعلمكم وفي رواية في الكافي في باب الرد الى الكتاب والسنة والتقديم عن ابي عبد الله عليه السلام قال وما امر يختلف فيه اثنان الا وله اصل في كتاب الله عز وجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال وفي البحار ج ۱۹ ص ۲۲ عن البصائر بسنده عن عمرو بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله لم يدع شيئا تحتاج اليه الامة الى يوم القيمة الا انزله في كتابه وبينه لرسوله وجعل لكل شيء حدا وجعل عليه دليلا يدل عليه ورواه في تفسير البرهان عن العياشي عنه بمثله عنهم وزاد وجعل على من تعدى ذلك الحد حدا وفيهما عن العياشي عن حمران بن اعين عن احدهما عليهما السلام قال ظهر القرآن الذين نزل فيهم وبطنه الذين عملوا بمثل اعمالهم وفي تفسير الصافي في المقدمة الرابعة ما لفظه روى علي صلوات الله عليه قال ما من اية الا ولها اربعة معان ظاهر وباطن وحد ومطلع فالظاهر التلاوة والباطن الفهم والحد هو احكام الحلال والحرام والمطلع هو مراد الله من العبد بها وفي الوسائل والبحار عن البصائر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الزمني

مسند عن اسحق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان للقرآن تاويلاً فمنه ما قد جاء و منه ما لم يجئ فاذا وقع التاويل في زمان امام من الائمة عرفه امام ذلك الزمان وفي البحار وتفسير البرهان عن العياشي عن ابراهيم بن عمر قال قال ابو عبد الله عليه السلام ان في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن كانت فيه اسماء الرجال فالقيت واما الاسم الواحد منه في وجوه لا يحصى يعرف ذلك الوصاة ورواه في الوسائل والبحار عن البصائر مسنداً عنه مثله وفي البحار وتفسير البرهان عن العياشي عن الفضيل بن يسار قال سئلت ابا جعفر عليه السلام عن هذه الروايه ما في القرآن اية الا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف الا وله حد ولكل حد مطلع ما يعني بقوله لها ظهر وبطن قال ظهره وبطنه تاويله منه ما مضى ومنه ما لم يكن بعد يجري كما يجري الشمس والقمر كلما جاء منه شيء وقع قال الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم نحن نعلمه وفي تفسير النعماني المذكورة جميعه في البحار مسندا عن اسمعيل بن جابر قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الله تبارك وتعالى بعث محمدا صلى الله عليه وآله نبيا فلا نبي بعده وانزل عليه كتابا فلا كتاب بعده احل فيه حلالا وحرم حراما فحلاله حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة فيه شرعكم وخبر من قبلكم وبعدكم وجعل النبي صلى الله عليه وآله علما بينه وبين اوصيائه فتركهم الناس وهم الشهداء على اهل كل زمان وعدلوا عنهم ثم قتلوهم واتبعوا غيرهم واخلصوا لهم الطاعة حتى عاندوا من اظهر ولايته ولاة الامر وطلب علومهم قال الله تعالى فاحفظوا ما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم وذلك انهم ضربوا بعض القرآن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون انه الناسخ واحتجوا بالمتشابه وهم يرون انه المحكم واحتجوا بالخاص وهم يقدرون انه العام واحتجوا باول وتركوا السبب في تاويلها ولم ينظروا الى ما يفتح الكلام والى ما يختمه ولم يعرفوا موارده ومصادره اذ لم ياخذوه عن اهله فضلوا واضلوا اعلموا رحمكم الله انه فلم يعرف في كتاب الله عزوجل الناسخ والمنسوخ والخاص والعام والمحكم والمتشابه والرخص والعزائم والمكي والمدني واسباب التنزيل والمبهم من القرآن في الفاظ منقطعة المؤتلفة وما فيه من علم القضاء والقدر والتقدير والتاخير والمبين والعميق والظاهر والباطن والابتداء والانتهاء والسؤال والجواب والقطع والوصل والمستثنى منه والجار فيه والصفة لما قبل مما يدل على ما بعد والمؤكد منه والمفصل وعزائمه ورخصه ومواضع فرايضه واحكامه ومعنى حلاله وحرامه الذي هلك فيه الملحدون والموصول من الالفاظ والمجهول على من قبله وعلى ما بعده فليس يعالم بالقرآن ولا هو من اهله ومتى ما ادعى معرفة هذه الاقسام من غير دليل فهو كاذب مرتاب مفتر على الله الكذب ورسوله وما وليه جهنم وبئس المصير الى ان قال عليه السلام بعد كلام طويل في اقسام ايات القرآن تزيد على مائة وعشرة وهذا دليل واضح على ان كلام الباري سبحانه لا يشبه كلام الخلق كما لا يشبه افعاله افعالهم ولهذه العلة واشباهها لا يبلغ احد كنه معنى حقيقة كتاب الله تعالى وتاويله الا نبيه او وصيه الى ان قال ثم مثله صلوات الله عليه (يعني امير المومنين) عن تفسير المحكم من كتاب الله عزوجل فقال اما المحكم الذي لم ينسخ شيء من القرآن فهو قول الله عزوجل هو الذي انزل عليك الكتاب منه ايات

محكمات

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات واما هلك الناس في المتشابه لانهم لم يقفوا على معناه ولم يعرفوا حقيقته فوضعوا له تاويلات من عند انفسهم بارائهم واستغنوا بذلك عن مسئلة الاوصياء ونبذوا قول رسول الله ص وراء ظهورهم الحديث وفي الكافي كتاب الحجة مسندا عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في حديث احتجاجه على الصوفية لما احتجوا عليه بايات من القرآن في الايثار والزهد فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه دعوا عنكم ما لا تنقمون به اخبروني ايها النفر انكم علم بناسخ القرآن من منسوخه ومحكمه من متشابهه الذي في مثله ضل من ضل وهلك من هلك من هذه الامة فقالوا له بعضه فاما كله فلا فقال لهم فمن هنا اتيتم اتى عليه الدهر اهلكه وكذلك احاديث رسول الله صلى الله عليه واله الى ان قال فبئس ما ذهبتم فيه وعليه حملتم الناس عليه من الجهل بكتاب الله عز وجل وسنة نبيه ص واحاديثها الذي يصدقها الكتاب وردكم اياها بجهالتكم وتركيكم النظر في غرايب القرآن من التفسير بالناسخ من المنسوخ والمحكم من المتشابه والامر والنهي الى ان قال فتادبوا ايها النفر باداب الله عز وجل للمؤمنين واقتصروا على امر الله ونهيه ودعوا عنكم ما لم تكلفوه اشتبه عليكم مما لا علم لكم به وردوا العلم الى اهله توجروا وتعذروا عند الله تبارك وتعالى وكونوا في طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه ومحكمه من متشابهه وما احل الله فيه مما حرم فانه اقرب لكم من الله وابعد لكم من الجهل ودعوا الجهالة لاهلها فان اهل الجهل كثير واهل العلم قليل وقد قال الله عز وجل وفوق كل ذي علم عليم وفي الوسائل عن الحسن العسكري عليه السلام في تفسيره بعد كلام طويل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في فضل القران قال اقرؤن من التمك به الذي له بتمكه هذا الشرف العظيم هو الذي اخذ القران وتاويله عنا اهل البيت عن وسائطنا السفراء عنا الى شيعتنا لا عن اراء المجادلين و قياس الفاسقين فاما من قال في القران برأيه فان اتفق له مصادفة صواب فقد جهل في اخذه عن غير اهله وكان كمن سلك مسبعا من غير حفاظ يحفظونه فان اتفقت له السلامة فهو لا يعدم من العقلاء الذم والتوبيخ وان اتفق له اقتراس السبع فقد جمع الى هلاكه سقوطه عند الخيرين الفاضلين وعند العوام الجاهلين وان اخطأ القائل في القران برأيه فقد تبوء مقعده من النار وكان مثله مثل من ركب بحرا هائجا بلا ملاح ولا سفينة صحيحة لا يسمع بهلاكه احد الا قال هو اهل لما لحقه ومستحق لما اصابه الحديث وفيه عن الطبرسي في مجمع البيان عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه واله قال من قال في القران بغير علم فليتبوء مقعده من النار قال وصح عن النبي ص والائمة ان تفسير القران لا يجوز الا بالاثر الصحيح والنص الصريح فظهر تقوم انعقاد الظهور وتحقق الحجية وصيرورته منشأ عقلائيا لليقين بتمام مراداته في نصوصاته ومحكماته على المراجعة الى الرسول واوصيائه الثقل الاصغر حتى في اخذه من حيث التقديم والتاخير كي يصير الايات منجمة مرتبة بالترتيب الالهي وبعد تحقق الموضوع بديهي حجيته فانه اساس الدين والحجة والخليفة ولا اشكال في ان الاعراض على الكتاب والسنة لا يكون سببا لعدم التعويل بل هو امر بالعرض على الكتاب في الامور ظرف تحقق موضوع الحجية بالعلم واليقين والروايات

الاصل الخامس في حجية خبر الثقة

٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر

المتواترات الموجبة لليقين بتحقق موضوع الحجية فانه يكفي في الامر بالعرض على الكتاب في الامور التي تحصل الموافقة والمخالفة الايات المحكمة الناصة التي قامت الضرورة و الروايات على بيان المراد منها او مخصصاتها او مقيداتها او كالايات التي تمسك بها الرسول الاكرم او الامام عليهم السلام في المعارف والاحكام او امر اخر فان تمسكه حجة على عدم التعويل فيها هذا تمام الكلام في حجية الكتاب واما الاحاديث الراجعة الى تعليمات الرسول والائمة صلوات الله عليهم اجمعين فلا ينعقد لها ظهور الا من حيث الذي احرز ان المعلم لم يعول على المنفصل من حيث المخصصات والمقيدات فاصالة عدم التعويل على المنفصل في التعليمات واضح البطلان فعند الفحص وعدم الظفر على القرينة المنفصلة او المخصص المقيد لا يتم الظهور لها لان التعليم التعويل فيها غير قبيح والبيان المنفصل غير واجب عليهم مضافا الى احتمال عدم الوصول الينا فلابد من كشف ذلك والفتيا واما الفتيا فلابد من عدم التعويل لقبح ذلك على الحكيم فضلا عن الامام والحجة

في حجية

## الاصل الخامس ـــــ حجية خبر الثقة فنقول ـــــ من الحجج

الفطرية العقلائية في الامور الحسية الخبر الذي حصل الوثوق بمطابقة مضمونه للخارج فان اخبار الثقة عن الامور الحسية طريق الى الواقع الذي اخبر به لان احتمال الخطاء في الحس احتمال غير عقلائي والوثوق وهو الاطمينان بانه لا يتعمد الكذب في اخباره حاصل على الفرض وحيث ان الوثوق والاطمينان بالخبر لا موضوعية له بل الميزان هو الوثوق بمطابقة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركني

الخبر للواقع يكفي انضمام القرائن الى اخبار غير الثقة بحيث يحصل الوثوق والاطمينان بالصدق والصدق هو مطابقة الخبر للواقع لا الاعتقاد والآية المباركة لا تدل على كذب المنافقين من جهة قولهم انك لرسول الله مع ان قولهم نشهد كذب ظاهر لكل عاقل فبعد تحقق الوثوق والاطمينان بمطابقة الخبر للواقع يكون احتمال الخطاء غير عقلائي يرون الواقع بالفطرة مكشوفا بالخبر ثم ان اخبار الثقة عن الواقع غير اخبار العالم بما يعلم من حيث انه عالم للجاهل من حيث انه جاهل فان باخبار الثقة يصير الجاهل كاشفا للواقع بخلاف الافتاء فان الجاهل لما كان جاهلا بما اخبر به العالم يكون نفس اخباره حجة عليه وعليه تقليده وقبول قوله والعمل به ثم ان من الواضحات حجية خبر الثقة في جميع الامور الحسبية من احكام الامراء وموضوعات الاحكام او نقل قول اهل لاوامر الموالي وغيرها والظاهر من الشريعة امضاء حجيته في جميع ذلك مطلقا الا في باب القضاء وما يلحق به من الموارد التي قيد حجيته بالعدالة والتعدد وفيما لم يقيد مقتضى عدم الردع بل انعقاد السيرة على الجري على طبق الفطرة حجيته ذلك شرعا ويكفي في ذلك مراجعة الانصاف من نفسه ومجيئ المقري وهو المصعب الى المدينة وتعليمه الاسلام وقد وردت الروايات الظاهرة في امضائه في الموضوعات ففي فصول المهمة عن الشيخ مسندا عن حفص البختري عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في الرجل يشتري الامة من رجل فيقول اني لم اطأها فقال ان تشق به فلا بأس بما بيعها اقول هذه الرواية صريحة في الاضحاء وعن الشيخ مسندا عن عبد الله بن سنان قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل يشتري الجارية ولم تحض قال يعتزلها شهرا ان كانت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

قد صحت قال افرأيت ان ابتاعها وهي طاهرة وزعم صاحبها انها لم يطأها منذ طهرت قال ان كان عندك امينا فسمها وفيه عن الحلبي عن الحسن بن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن عليه السلام عمن يلي صدقة العشر على من لا بأس به قال ان كان ثقة فمره بوضعها في مواضعها وان لم يكن ثقة فخذها منه وضعها في مواضعها وعن الشيخ مسندا عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج امة او تمتع بها فحدثته ثقة او غير ثقة فقال ان هذه امراة وليست له بينة فقال ع ان كان ثقة فلا يقربها وان كان غير ثقة فلا يقبل منه

اقول ظاهر للفقيه ان هذه التعبيرات عين الامضاء وقوله ع وان كان غير ثقة فلا يقبل منه يؤكد الامضاء ويكون شاهدا على الحلية عند الشك في الموضوع في الفروج وعن الشيخ عن اسحق بن عمار قال سألته عن رجل كانت له عندي دنانير وكان مريضا فقال لي ان حدث بي حدث فاعط فلانا عشرين دينارا واعط اخي بقية الدنانير فمات ولم اشهد موته فاتاني رجل مسلم صادق فقال لي لقد امرني ان اقول لك انظر الى الدنانير التي امرتك ان تدفعها الى اخي فتصدق منها بعشرة دنانير واقسمها بين المسلمين ولم يعلم اخوه ان عندي شيئا فقال تصدق منها بعشرة دنانير كلها قال وفي الوسائل مسندا عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الفراء اشتريت من رجل الذي لعلي لا اثق به فيبيعني على انها ذكية فقال ان كنت لا تثق به فلا تبتعها على انها ذكية الا ان تقوم قد قيل لي انها ذكية وفي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

نقول المهمة عن ابن بابويه مسنداً عن عيسى بن ابي منصور قال كنت عند ابي عبدالله ع في اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان فقال يا غلام انظر اصام السلطان ام لا فذهب ثم عاد فقال لا فدعا بالغداء فتغذينا معه وفي الوسائل عن الشيخ باسناده عن علي بن مهزيار عن الحسين بن علي عن يونس بن يعقوب قال قلت لابي عبدالله ع اني صمت شهر رمضان على رؤيته تسعة وعشرين يوما وما قضيت قال فقال وانا صمته وما قضيت ثم قال قال رسول الله ص الشهور شهراً كذا وقال باصابع يديه جميعا فبسط اصابعه كذا وكذا وكذا وكذا وكذا فقبض الابهام وضمها قال وقال لي غلام له وهو معتب اني قد رأيت الهلال قال فاذهب واعلمهم وفي الوسائل مسندا عن ابي عبدالله صلوات الله عليه في رواية شريفة قال عليه السلام ان الوكيل اذا وكل ثم قام عن المجلس فامره ماض ابدا والوكالة ثابتة حتى يبلغه العزل عن الوكالة بثقة يبلغه او يشافهه العزل عن الوكالة اقول العزل عن الوكالة نظير العزل عن الحكومة والولاية وهما ليستا اذنا في التصرف بل منصب يجعل الرجل قائما به وكذلك الوكالة يجعل الوكيل مرآة الموكل وقائما مقامه ونائبا عنه فهي عين النيابة فيظهر ان النيابة كالوكالة جعل الرجل قائما مقامه فيظهر ان في الاستيجار في العباده يقع الاجره باذاء هذا العمل لا باذاء العباده وفي الوسائل عن الشيخ في الامالي مسندا عن علي بن موسى عن ابيه عن ابائه عن علي صلوات الله عليهم قال لما صرفت القبلة الى رجل

قوما

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

قوما في الصلوة فقال ان الكعبة قد صرفت وتحولوا وهم ركوع اقول هذا
عين الجرى على الفطرة ونقل الامام ع وعدم رده عين الاضاءة وعن الشيخ
عن ذريح المحاربي قال قال لي ابو عبد الله صلوات الله عليه صل الجمعة باذان هؤلاء فانهم
اشد شيئ مواظبة على الوقت اقول واضح ان هذا الكلام يوجب الوثوق
بهم في اليوم دون العصر وفيه عنه صندا عن علي صلوات الله عليه قال المؤذنون
مؤتمنون والامام ضامن وفيه باسناده عن العمري قال قلت لابي عبد الله
صلوات الله عليه اخاف ان يصلي يوم الجمعة قبل ان تزول الشمس قال انما ذلك على المؤذنين
وفيه عن قرب الاسناد عن علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام قال سألته عن رجل صلى
الفجر في يوم غيم او في بيت واذن المؤذن وتعد واطال المجلس حتى شك فلم يدر هل
طلع الفجر ام لا فظن ان المؤذن لا يؤذن حتى يطلع الفجر قال اجزأه اذانهم وفيه
عن محمد بن علي بن الحسين قال وقال الصادق صلوات الله عليه في المؤذنين انهم امناء
وباسناده عن بلال رحمه الله في حديث قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول المؤذنون امناء المومنين على صلوتهم وصومهم اقول من هذه
الروايات يظهر ان بناء الاسلام على الاتكال في دخول الوقت باذان من يطمئنون
ويثقون باتكالهم باما نتهم في حفظ الاوقات ولهذه الجهة وردت قبل المفروض
اما الرواية الاتية عن صعدة بن صدقة فسيجيئ الكلام فيه انشاء الله بانها صريحة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في تقييد موضوع المحرمات بالعلم والبينة بالموضوع ولكن في الحجة الواقعية لا الظاهرية

كما بنا فمن حجية خبر الثقة في الاشياء نسلم ان الظاهر للفقيه ان اتفاق علماء الفرقة المحقة واجماع اركان الدين وهم الفقهاء العظام من المجتهدين شكر الله مساعيهم الجميلة عن شيء كاشف عن اتفاق المحدثين السابقين واخذهم اياه عن الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بل الاجماع المنقول حيث انه اخبار عن امر حسي من اوثق الناس واعدلهم قدس الله اسرارهم لانه اخبار عن فتيا الفقهاء وهي من الامور الحسية والحجة على الملزوم حجة على لازمه فيكون حجة لا محالة وحجية ذلك يقع في طول حجية قول المعصوم لانه متثبت له نظير حجية خبر الثقة وحجية الكلام وما اجهل من زعم ان اعتماد اركان الدين على الاجماع وعدهم اياه حجة في الاحكام بدعة وجعل الحجة على الاحكام غير الكتاب والسنة فهذه كلمة نجيب قائلها بالسلام ونمر مر الكرام وجلت ساحة قدس علمائنا الاعلام وفقهاء آل محمد عليهم السلام من هذه الاوهام فانهم لو لم يقوموا شكر الله مساعيهم لحفظ الدين واحكام شريعة سيد المرسلين صلى الله عليه وآله لهلك عامة المسلمين وغلبهم جهالة الجاهلين والحمد لله رب العالمين

## الاصل السادس — حجية اليقين بالشيء على بقائه

فنقول من الطرق والحجج الفطرية العقلائية التي انعقد الاسلام على امضائها والجرى على طبقها اليقين بتحقق امر يبقى في عمود الزمان في مقابل الآنيات فاليقين الذي



هو طريق

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطر يزيني

هو طريق على التحقق لسقوط احتمال الخطاء ولهذا يسمى قطعاً طريقاً عقلاً ما على
البقاء فلا يعتنون ولا يعتدون باحتمال الرافع فاذا كان الشيء من غير الآنيات
التي لا بقاء لها بل ما يبقى الى غاية موامد وغاية من الزمان الا ان تحدث حادثة
ترفعه وتبطله وتزيله يكون اليقين بتحققه طريقا الى بقائه الى تلك الغاية ولا
يعتنى باحتمال الرافع بل بالظن الغير الحجة عقلاً وروح طريقية اليقين على
بقاء الشيء المتحقق في مقابل احتمال الرافع عدم الاعتناء بالفطرة بالشك
الحاصل تكوينا في بقائه من جهة الشك في الرافع فان من راجع الامور العقلائية
يجد ان قوام نظام التكوين باحراز بقاء الانسان بقائه وبقاء اهله واولاده
وخدمه وحشمه واصدقائه واموانه واجرائه بل اهل بلده بل بقاء علمه
واماناتهم وصداقتهم ولا طريق للاحراز في المستقبل بالقين ولا باخبار الثقة
غالبا وعند عدم الاحراز لا بد من الاحتياط والاحتياط يوجب اختلال النظام فبهذا
يظهر سر حجية هذه الحجة وهي فطرة الله التي فطر الناس عليها ولو كانوا غير داخلين
في دين الاسلام ومن تأمل في حاله واموراته يجد انه نفسه واهله واولاده
وصحته وسلامته من الجواهر والاعراض التي ليست من الآنيات فانها بعد تحققها
تبقى الى امد من الزمان الا ان تحدث واقعة ترفعه بموت او مرض او غير ذلك و
بالفطرة يرى كلها باقية ولا يعتنى بالشك في بقائها عند حدوث احتمال الرافع و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والمبطل والمزيل ومن البديهيات انعقاد الاسلام على الجري على طبق ذلك الطريق وهو عين الامضاء فان اساس الدين على عدم التفحص عن بقاء الرسول صلى الله عليه واله و بقاء احكامه واوامره وبقاء ولاية الولاة وامارة الامراء وامانتهم وعدالتهم وهذا كما ترى عين الامضاء وكذلك في الامور الضرورية جرى الامة على بقاء المفتي وبقاء عدالته وعلمه وايمانه حتى تقوم الحجة على زوالها وهذا ماخوذ من نص الرسول والائمة قطعا وعلى حجيته نصوص منها ما في المستدرك عن ارشاد المفيد قال امير المؤمنين صلوات الله عليه من كان على يقين فاصابه شك فليمض على يقينه فان اليقين لا يدفع بالشك اقول ظاهر ان الرواية ناظرة الى اليقين والشك المتعارف كما اذا تيقن بالطهارة او النجاسة او الدين او الحياة او الوكالة فشك والامام عبر بما يعبر به العقلاء من الشك بالشيء في مقام ارادة الشك في بقائه وظاهر قوله فليمض على يقينه بقاء اليقين فليس عبارة عن اليقين الزائل بالشك الساري والمضي على اليقين عين الجري على طبق اليقين نظير الجري على طبق اخبار الثقة ثم التعليل نص على انه ليس اصلا تعبديا بل انما ذلك من جهة سقوط الشك وعدم الاعتناء به بالفطرة الذي هو عين الحجية وتوضيح ذلك ان الحجية عبارة عن عدم الاعتناء بالشك في البقاء بالفطرة لا بالاختيار فعدم الاعتداد والاعتناء به بالفطرة عين الحجية العقلائية وعين عدم اليقين بالشك وعدم نقضه به فعمل الامام الجري على

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

طبقه بما هو حقيقة حجية اليقين بالشي عند الشك فيه وفي الوسائل
عن الخصال باسناده عن علي صلوات الله عليه في حديث الاربعمائة قال من كان على
يقين ثم شك فليمض على يقينه فان الشك لا ينقض اليقين اقول هذه
العلة عين الحجية الفطرية والامام فرض محقق اليقين بالشي والشك فيه فامر
بالمضي والجري على طبق اليقين نظير الجري على طبق اخبار الثقة وعلل لزوم الجري
على طبقه بحقيقة حجية اليقين لا بمفهوم الحجية وقال فان الشك لا ينقض اليقين
وعدم ناقضية الشك لليقين عين عدم الاعتناء بالشك بالخطاء في مقابل
اليقين بالشي وهو عين الحجية فهذا عين الامضاء وحيث انه عين الحجة العقلائية
لا معنى لاطلاقها للشك في الغاية مضافا الى ان اليقين بالشي والشك فيه
ظاهر عرفا في الشك في بقائه من حيث وجود الرافع والمزيل لا من حيث الشك في
تحقق الغاية وعدمه فانه غير متعارف كما اذا شك في اليوم والليلة والسنة كما لا يخفى
فالاعتناء بالشك عين نقض اليقين بالشك وهو نقيض الحجية ولهذا وقع النهي
عنه في الروايات بلا تنقض اليقين بالشك وحيث ان نقض اليقين بالشك امر
غير عقلائي نص عليه بقوله لا ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك وفي
المجالس عن المفيد باسناده عن زرارة قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه قال لم ينم الرجل
ينام وان حرك على جنبه شي لم يعلم به قال لا حتى يستيقن انه قد نام فانه على

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

يقين من وضوئه ولا ينقض اليقين ابدا بالشك ولكن ينقضه بيقين آخر وفي التهذيب مثله عن زراره قال قلت له الرجل ينام وهو على وضوء اتوجب الخفقة والخفقتان عليه الوضوء فقال يا زراره قد ينام العين ولا ينام القلب والاذن فاذا نامت العين والاذن والقلب فقد وجب الوضوء قلت فان حرك في جنبه شيئ ولم يعلم به قال لا حتى يستيقن انه قد نام حتى يجيئ من ذلك امر بيّن والا فانه على يقين من وضوئه ولا ينقض اليقين ابدا بالشك ولكن ينقضه بيقين آخر وفيه مثله عن زراره الى ان قال قلت فان ظننت انه قد اصابه ولم اتيقن ذلك فنظرت فلم ار شيئا ثم صليت فرايت فيه قال تغسله ولا تعيد الصلوة قلت لم ذلك قال لانك كنت على يقين من طهارتك ثم شككت فليس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك ابدا قلت فانى قد علمت انه قد اصابه ولم ادر اين هو فاغسله قال تغسل من ثوبك الناحية التي ترى انه قد اصابها حتى تكون على يقين من طهارتك قلت فهل علي ان شككت في انه اصابه شيء ان انظر فيه قال لا ولكنك تريد ان تذهب الشك الذي وقع في نفسك قلت ان رأيته في ثوبي وانا في الصلوة قال تنقض الصلوة وتعيد اذا شككت في موضع منه ثم رأيته وان لم تشك ثم رأيته قطعت الصلوة وغسلته ثم بنيت على الصلوة لانك لا تدري لعله شيء اوقع عليك فليس ينبغي ان تنقض اليقين بالشك اقول هذه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الروايات كلها صريحة في الشك في الرابع ونص الامام ع بكلية لا ينبغي ظاهر في انه غير عقلائي لا ينبغي ان يرتكب ابدا وفي الصحيح عن الكاظم ع مسندا عن زراره قال قلت له من لم يدر في اربع هو ام في الاثنين قال يركع ركعتين واربع سجدات وهو قائم بفاتحة الكتاب وتشهد ولا شيء عليه وان لم يدر في ثلث هو او في اربع وقد احرز الثلاث قام فاضاف اليها اخرى ولا شيء عليه ولا ينقض اليقين بالشك ولا يدخل الشك في اليقين ولا يخلط احدهما بالاخر ولكنه ينقض الشك باليقين ويتم على اليقين فيبني عليه ولا يعتد بالشك في حال من الحالات

اقول هذه الرواية تنافي التقية لان الظاهر منها الاخذ باليقين بالثنتين والثلاث وهو الاقل وذلك عين الطريق العقلائي ومنزل عن الاستصحاب على ما ذهب اليه العامة في الركعات مضافا الى هذه التشديدات التي هي على ابن الاصفهاء ولا تناسب التقية وظاهر الرواية ان المكلف لا بد له في جميع الحالات من الاخذ باليقين وهو الاقل ولا ينقض اليقين بالشك ولا يدخل الشك في الاكثر في اليقين بالاقل ولا يخلط احدهما بالآخر وسيجيء ان شاء الله تعالى سعة الامر في الشك في الركعات كما عليه شيخنا المعظم الصدوق قدس سره على ما نقل عنه وعلى هذا ليس اليقين طريقا الى بقاء الزمان لعدم وقوع الشك في رافعه والشك في تحقق الغاية لا يكون طريقا الى البقاء ويشهد على ذلك المكاتبة الشريفة فان الامام ع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه يا ولي العصر ادركني

انما اجاب عن حكم يوم الشك ولم يرجع السائل الى قاعدة اليقين فضلا عن الاستصحاب لانه قال اليقين لا يدخل فيه الشك وهذا ليس تنبيها الى طريق او اصل بل الظاهر بيان حكم يوم الشك بل الميزان كما يصرح به في ذيل الرواية اليقين بالرؤية ولا يقوم الشك مقام اليقين فلا يدخل الشك في اليقين وبالجملة ولو فرضنا اليوم والليلة عبارة عن تنور العالم وظلمته حيث انها مغيا بأن ينفي الزمان وليس الشك فيهما رجحة الشك في الرافع والناقض لا يكون اليقين طريقا الى بقائها ثم انه ليس عند العقلاء طريقية لليقين بعدم الشيء على بقاء عدمه بل اليقين بتحقق الاعراض و الجواهر هو الذي يكون طريقا الى بقائها فمتعلق اليقين دائما هو العرض العام لكل شيء وهو التحقق والكون اما تحقق الجوهر او الله او العرض فهو طريق الى بقائها الى الغاية اذا شك فيه رجحة احتمال الرافع والمعدوم حيث لا تحقق له فلا بقاء له فاليقين بعدم الشيء ليس طريقا الى بقاء عدمه والبرهان القاطع ان مورد الروايات كلها اعدام يكون جريان القاعدة فيها رافعا لموضوع جريانه في تحقق الموجودات فان الشك في الطهارة مسبب عن الشك في النوم وفي طهارة البول مسبب عن الشك في اصابة النجاسة والشك في بقاء الاول مسبب عن الشك في الاتيان بالمشكوك ولو كانت القاعدة جارية في المعدومات لوجب لوجب التنبيه على ان السائل كان على يقين من عدم النوم فشك وعلى يقين من عدم اصابة النجاسة فشك وعلى

يقين

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركن

يقين من عدم الرابعة فشك فهذه الروايات برهان قاطع على ان القاعدة خاصة
بالاعراض والجواهر المحققة فاليقين بالجهالة والخيانة والكون في خارج الدار
وفي خارج الشهر وفي السفر طريق الى البقاء تلك الاعراض لا اليقين بالمعدومات
يكون طريقا الى بقائها كما لا يخفى وهذه الروايات برهان قاطع على
بطلان الاستصحاب لان الاصل الجاري في السبب حاكم على الجاري في المسبب وصريح
الروايات اجراء القاعدة في مورد الشك المسببي كما لا يخفى وحيث انه لا بد من
كون متعلق اليقين هو الجواهر والاعراض المتحققة فلو كانت الاعراض متحققة في
المعروضات وحصل الشك في الرافع للجواهر باعراضها يكون اليقين بتحقق الجواهر
باعراضها طريقا الى بقاء الجواهر باعراضها واما الشك التقديري حين بقاء الاعراض
على تقدير بقاء الجواهر من جهة احتمال الرافع للاعراض خاصة فلا يعتنى به اى لا
يكون اليقين طريقا الى بقاء الاعراض نعم لو كانت الجواهر باقية يقينا يكون اليقين
الواحد بتحقق الاعراض طريقا الى بقائها عند احتمال الرافع لها وفي ظرف طولية
الاعراض يكون المعروض والاعراض الطولية نظير الجوهر والعرض كما لا يخفى

ولما كانت الاحكام وجل الامور العقلائية التي امضاها الشارع اعراضا
لا بد من التذكر الى واقعيتها وتحققها الخارجي فقال عز وجل هو الذي خلق
من الماء بشرا وجعله نسبا وصهرا وقال عز وجل ادعوهم لابائهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ومن اوضح الواضحات عند العقلاء واظهرها بنور العقل الاضافات التي بها قوام النسب ومن اوضحها ايضا لكل عاقل حجية العقل على حرمة الغصب وموضوع حكم العقل هو التصرف المضاف الى مال الغير فتلك الاضافات واقعية عقلاءً وعقلاً و من الواضحات العقلائية ايضا واقعية الاضافة الاختصاصية المالكية والمالية والسلطنة والولاية وبواقعية تلك الاعراض يخبر بقاءها وتحققها بالصيغ المحاكية فيها فان تحقق الاضافة بتحقق طرفيها لا بتحقق آخر ولهذا يتحقق تلك الاضافة بالاقوال كما يتحقق بالافعال بالمشية على النحو الذي شاءها الشارع وحيث انها موضوعات لاحكام العقل فيظهر ان العقل كاشف عن واقعيتها و من اظهر تلك الاضافات الاضافة الحاصلة بين المولى وعبده من جهة امره ونهيه فان بها يتحقق اضافة متكره من المولى الايجاب ومن طرف العبد موجبته ووجوب عليه وبعد واقعيتها وخارجيتها بالفطرة ومكوناتها بنور العقل يكون امضاء الشارع والجري على طبقها ايضا من اعظم البراهين على تحققها و تقوم نظام التكوين والتشريع بها ومنشأ بثها للآثار من اظهر الامور ولو كانت الامور لا واقعية لها لكان على الشارع والرسول المعلم كما في العلوم المحكية واشكالاتهم فيها التذكر اليها وعدم القاء البشر في الجهالات والاعتبارات والانزاعيات التي لا واقعية لها ثم ان الاحكام امضائية كانت او

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

غير اضافيه معروضاتها غير موضوعاتها ومتعلقاتها فان المتعلقات والموضوعات مشخصات لتلك الاضافات ومعروضاتها هي الجواهر الخارجيه التي تعرضها فالواجب يتشخص بموضوعه وهو ذات المكلف العاقل البالغ المستطيع ومتعلقه ايضا وهي الصلوة والحج والزكوة ومعروض الوجوب هو ذات الانسان وهو الروح المتجسد لا عقله وبلوغه وقدرته فموضوع هذا الطريق العقلائي تحقق العرض الحكمي المتشخص بموضوعه ومتعلقه وعند الشك في رافعه يكون اليقين طريقا الى بقائه فاليقين يتحقق الاحكام والاضافات الحكميه من المولى على العباد مع احراز بقائها بالادلة العامة اليوم القيمه لوشك في رافعها تسهيلا واحتناثا او تضييقا وعقوبة يكون طريقا الى بقائها وكذلك الطهارة الصغرى والكبرى والكيفيات الخارجيه وعند الشك في نقضها يكون اليقين بتحققها طريقا الى بقائها واليقين يتحقق ثلاث ركعات حال كونه في الصلوة يقين يتحقق عرض في المكلف المصلي فيكون اليقين به عند احتمال الاتيان بالرابعه الموجب لارتفاع الثلاثة طريقا الى بقائه فالركن في هذا الطريق هو تحقق العرض في معروضه ويكون اليقين بتحققه طريقا الى بقائه في معروضه ثم ان اليقين الذي هو طريق على البقاء عند الشك في الرافع يكون له الموضوعيه فلا يقوم مقامه طريق آخر فان طريقية اليقين على التحقق عقلي لسقوط احتمال الخلاف عقلا وبهذا يكون قطعا وان لم يكن حجة على كشف الواقع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عقلاً كما مرّ لاحتمال خطائه بخلاف طريقيته للبقاء فانها عقلائي لاحتمال عدم البقاء عقلاً وان كان ساقطا عقلاءً وسائر الحجج القائمة على التحقق انما هي طرق عقلائي على التحقق وطريقيته للبقاء خلف ظاهر فان الطريق الغير القطعي على التحقق كما في اخبار الثقة بالتحقق او اليد للملكية او الغراغ للتحقق انما هو طريق على اصل التحقق والغطرة على عدم الاعتناء باحتمال عدم التحقق وليس له من حيث البقاء حكاية حتى يكون حجة عليه وهذا بخلاف اليقين فانه من حيث التحقق لا يحتاج الى سقوط الاحتمال لكونه ساقطا عقلاً فاذا كان المتيقن مما يبقى الا ان يرفعه رافع فاليقين بتحققه طريق الى بقائه عند احتمال الرافع فيحقق الشك في البقاء عقلاً وحجيته من هذه الجهة عين سقوط هذا الشك عقلاءً فلا يعتنون باحتمال الرافع ويرون المتحقق باقيا فعلى هذا يظهر ان الموارد التي يرون الامر الذي قامت الحجة العقلائية على تحققه باقيا يدور مدار الاطمينان ببقائه او كون البقاء من لوازم التعقيب لوازم تحققه وعدم احتمال الرافع وكما ان قيام الطرق على التحقق الذي عقلاءً مع لو كانت طريقا على التحقق فقط مقام اليقين في الطريقية الى البقاء خلف كذلك الى لو لم يقم كل حجة عقلائية مقام اليقين الذي هو ناقض لليقين الذي حجة على التحقق يلزم الخلف لان اليقين الاول طريق الى البقاء مالم يقم طريق على خلافه والمفروض حجية كل طريق عقلائي على عدم البقاء ولهذا لم نوخذ في لسان الادلة

فتامل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

فيما امر بالجرى على طبقه لحجيته عدم مناقضة الشك اياه وعدم الاعتناء بالشك
الاعتداء
في قباله الا خصوص اليقين بخلاف مناقضه وينبغي التنبيه على امور

الاول انه لا وجه لاختصاص حجية ذلك الطريق بالفقيه فان من الطرق العقلائية الفطرية والعوام احوج اليه وامضاه الشارع وليس حاله الا كحال غير الثقة في ان بناء الاسلام على امضائه مطلقا فعلى الفقيه ان يعرفهم حجيته ويفتي بما يعلم حجيته لهم

الثاني ان الطريق هو اليقين والشك اجنبي عن موضوع الحجة فوحدة متعلق الشك واليقين في اتصاله ساقطة بالكلية

الثالث لا يجرى القاعدة عند الشك في رافعية الموجود لانه لو كان رافعا في نوعه لليقين فاحتمال عدم رافعيته غير معقول فلا يجرى القاعدة و لو كان في نوعه غير رافع فيرجع الشك الى اصل وجود الرافع الرابع لما كان اليقين طريقا على بقاء المتحقق على النحو الذي حصل اليقين متحققة عند الشك في رافعه فهو الحجة على بقائه على النحو الذي تحقق كان المتيقن حكما شرعيا او لم يكن وعلى الثاني كان ذا حكم او لم يكن وليس في البين اصل تعبدي يلاحظ كون المتيقن اثرا او ذا اثر حتى يختلف لحاظ المتيقن من تلك الحيثية فلهذه الجهة لا بد و لحاظ الحقايق المتحققة على النحو الذي يتحقق في الواقع ولحاظ اليقين بتحققها و
الا يهتم
ما يلازم تحققها عقلا فنقول ظاهر للفقيه الحاذق للعلوم الجديدة

الجديد الاهم بالورقة في مقابل القديم المرسوم هو القائم بالثاني

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العظام

ان اساس معارفنا على ان الماهية الاصطلاحية التي تعرف بانها ما حيث هي هي ليست الا هي لا موجوده ولا معدومة موهومة فالانقسامات المتوهمة لها من الكذب اللكذب وان اساس الشاة الاولى والاخرى على باطلة الجواهر وانها غير مركبة من المادة والصورة بل خلق جل جلاله كلا خلقا مختلفا باعراض و حدود فالمادة والصورة والجنس والفصل موهومة فلا واقعية ولا تحقق لها في الخارج الا لاجزاء جوهر واحد بسيط مختلف بالاعراض والمشخصات من ومن الاعراض التركيب الامتزاجي الغير الطبيعي العارض له وعليه اساس عالم الدنيا وليس للجواهر والاعراض ماهية اصطلاحية بل كلها حقايق متحققة يمتنع تحققها الا بتشخصه لعدم الواقعية لها قبل تحققها بوجه من الوجوه كما فصلنا التذكر به في ( ابواب الهدى ) فالمتصور المعقول من كل شيء مثاله لا عينه فالكلي الطبيعي الاصطلاحي والجامع والقدر المشترك لا تحقق له في الخارج فاذا تحقق جوهر او عرض في الخارج ظاهر ان اليقين بتحققه عين اليقين بتحققه متشخصا سواء علمت المشخصات او لم يعلم الا اجمالا فلاحظ معروض المشخصات

والمتشخص اخرى اجنبي عن طريقية اليقين فان اليقين بتحقق معروض المشخصات عين اليقين بتحقق المتشخص بها فلا بد في لحاظ المتيقن المتشخص الذي حدث اليقين بتحققه متشخصا فمرة يحدث اليقين بتحقق جوهر او عرض متشخص بلا تردد بين

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العصام ركني

الشخصين احدهما مقطوع البقاء والاخر مقطوع الارتفاع اما بانتهاء امد بقائها او من جهة تحقق الرافع لها فلا اشكال في ان اليقين يتحقق هذا الشخص المردد الغير المردد بين الشخصين طريق الى بقائه وليس ما وراء هذا الشخص المتحقق امر متحقق يعبر عنه بالحلى ولا يقين اخر كي يكون طريقا الى بقائه واخرى كحدث اليقين يتحقق جوهر او عرض بشخص مردد بين شخصين احدهما مقطوع الارتفاع باحد الوجهين والاخر مقطوع البقاء فاذا كان كذلك لا يكون اليقين يتحقق هذا الشخص المردد بين الشخصين طريقا الى بقائه على النحو الذي حصل اليقين بتحققه لان الشك ليس في رافع الشخص المردد بين الشخصين للقطع بارتفاعه على تقدير وبقائه على تقدير اخر فيمتنع بقاء المردد بما انه مردد واقعا فليس اليقين طريقا الى بقاء ما يمتنع بقائه فاليقين بتحقق الحدث المردد بين الحدثين بعد الطهارة الصغرى ليس طريقا الى بقاء الشخص المردد للقطع بعدم بقائه لو كان اصغرا فيمتنع بقاء الشخص الحدث المردد بين الحدثين بعد وضوء حتى يجب عليه الوضوء ثانيا كما لا يخفى ومنه يظهر ان المصلي عند الشك في ان ما بيده ثالثة او رابعة على يقين بتحقق هذه الركعة التي هو فيها وحيث انها مرددة بين الركعتين فلا طريقة لهذا اليقين لترتد المتيقن وليس هذا نظير اليقين بتحقق حيوان مردد بين الحيوانين في السابق فلا بد من لحاظ الركعة المتحققة سابقا التي يشك في بقائها فاذا توجه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

المصلي الى بدء دخوله في الصلوة متيقن له اليقين بتحقق الركعة الاولى وهي متعينة غير مرددة بين الركعتين ثم الركعة الثانية المتعينة بالاولى ثم الثالثة المتعينة بالثانية وهي غير مرددة لان التردد المانع عن حجية اليقين تردد المتيقن من حيث اليقين بتحققه بين الشخصين كتردد الحيوان بين الحيوانين والحدث بين الحدثين لا تردد المتيقن المتعين بين الحالتين والتردد في انها هي التي هو فيها فهي باقية او انها غيرها وهي مرتفعة ليس ترددا في المتيقن في مرتبة تحققه بل هو تردد يعرض كل متيقن متعين غير مردد بين الشخصين

---

الخاص بعد وضوح ان اليقين طريق مثبت للوازم العقلية والاعم للعادية لابد من لحاظ الاسباب والمسببات لتقوم قيام الطريق على السبب مرتباً على

---

المسبب فيوخذ به كما لا يخفى السادس الظاهر ان الرواية الشريفة كل شيء نظيف حتى تعلم انه قذر فاذا علمت فقد قذر واذا لم تعلم فليس عليك (عين الجزي على القاعدة لان ظاهر الشريعة ان النجاسة والطهارة اعضائية وكما ان بعض الافعال قذرة عند العقل كذلك بعض الافعال قذرة عند العقلاء وبعضها طاهرة نظيفة كذلك والاشياء النظيفة تعرضها القذارة والاشياء النظيفة الطاهرة نظيفة طاهرة وارتكازهم حتى يعلم حدوث القذارة عليه وسر ذلك قاعدة اليقين فان النظافة امر يبقى الى ان يرفعه الرافع فما لم يثبت الرافع فهو نظيف

---

فالرواية الشريفة عين الاعضاء لانه بعد ما كانت النجاسة والطهارة من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الفطريات

وطهارة الاشياء النظيفه ايضًا فطريه بكون نفس عدم الردع امضاء تكليف بالافشاء للعوام بكلام صريح في الفطريه واحتمال التعبدية والحكم بانه نظيف ظاهرًا حتى تعلم القذارة الواقعيه غلطًا وجمع بين النقيضين والحكم بالنظافة الواقعيه المحض غلطًا بل الظاهر انه عين الامضاء لما عليه الفطره من ان جميع الاشياء النظيفه نظافتها باقيه بالفطره حتى يعلم عروض القذارة عليه

## الاصل السابع — حجية تذكر العامل حال العمل على وقوع العمل صحيحًا

ومن الطرق العقلائيه تذكر العامل حال العمل فانه طريق الى وقوع العمل صحيحًا فلا يُعتنى بالشك في اتيانه او شرائطه بعد الفراغ عنه والدخول في غيره وظاهر فطريته هذا الطريق في اجزاء المركبات بعد الدخول في الجزء الاخر الا ان ظاهر بعض الروايات عدم جريانه في الوضوء فيشكل اجرائه في الغسل الاغسال الترتيبيه والتيمم ايضًا ففي الوسائل عن الشيخ مسندا عن زراره قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه رجل شك في الاذان وقد دخل في الاقامه قال يمضي قلت رجل شك في الاذان والاقامه وقد كبر قال يمضي قلت رجل شك في التكبير وقد قرء قال يمضي قلت رجل شك في القرائه وقد ركع قال يمضي قلت رجل شك في الركوع وقد سجد قال يمضي على صلوته ثم قال يا زراره اذا خرجت من شيء ثم دخلت في غيره فشكك ليس بشيء وفيه مسندا عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال كلما شككت فيه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

مما قد مضى فامضه كما هو وعنه مسندا عن اسمعيل بن جابر قال قال
ابو جعفر صلوات الله عليه ان شك في الركوع بعد ما سجد فليمض وان شك في السجود
بعد ما قام فليمض كل شيء شك فيه مما قد جاوزه ودخل في غيره فليمض عليه وعنه
مسندا عن عبد الله بن ابي يعفور عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اذا شككت في شيء من
الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء انما الشك اذا كنت في شيء لم تجزه وعنه
مسندا عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول كلما مضى من صلوتك و
طهورك فذكرته تذكرا فامضه ولا اعادة عليك فيه وعنه مسندا عن بكير
بن اعين قال قلت الرجل شكك بعد ما يتوضأ قال هو حين ما يتوضأ اذكر منه حين
شك وعنه مسندا عن زراره عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال اذا كنت
قاعدا على وضوئك فلم تدر اغسلت ذراعيك ام لا فاعد عليهما وعلى جميع ما شككت
فيه انك لم تغسله او تمسحه مما سمى الله ما دامت في حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء
وفرغت منه وقد صرت في حال اخرى في الصلوة او في غيرها فشككت في بعض ما سمى الله
مما اوجب الله عليك فيه وضوئه لا شيء عليك فيه الخبر ومنه يظهر
حجية اليقين عند الشك الساري بالاولوية ومن الاصول العملية الثابتة
بالاجماع والسيرة القطعية لزوم حمل فعل المؤمن بل المسلم على الصحة فان ظاهر الرواية
هو الامر بوضع فعل الاخ على احسنه كما في الكافي عن امير المؤمنين صلوات الله

الوافية لرفع الاختلاف في الاخبار

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عليه ضع فعلك امر اخيك على احسنه حتى يأتيك ما يقلبك عنه الخبر ومقتضى الروايات ان ذلك من اوسعية الدين وانه تسهيل من الله لا ان ظاهر حال المسلم طريق حجة على صحة فعله ففي التهذيب مسندا عن البزنطي قال سألته عن الرجل يأتي السوق فيشتري جبة فراء لا يدري اذكية هي ام غير ذكية أيصلي فيها فقال نعم ليس عليكم المسئلة ان ابا جعفر صلوات الله عليه كان يقول ان الخوارج ضيقوا على انفسهم بجهالتهم ان الدين اوسع من ذلك وقد مر في حجية خبر الثقة قول الامام عليه السلام ان كنت لا تتق به فلا تكله بتبعها على انها ذكية الا ان تقول قد قيل لي انها ذكية اقول ظاهرها عدم كاشفية فعل المسلم عن كونها ذكية فيظهر ان الحمل على الصحيح من الوظيفة لا من حجة كشف ظاهر الاسلام عنها

وظاهر انه اذا وقعت المخالفة بين الروايات والكتاب المجيد او السنة الثابتة من التعليمات او الفتيا بمنع الوثوق بالمخالف فان المخالفة معهما توجب ارتفاع موضوع الحجة كما ورد عليه الروايات ففي المجلد الاول من البحار في باب علل اختلاف الاخبار وكيفية الجمع الخ عن الاحتجاج عن ابي جعفر الثاني صلوات الله عليه في مناظرة مع يحيى بن اكثم انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع قد كثرت علي الكذابة وستكثر فمن كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار فاذا اتاكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله وسنتي فما وافق كتاب الله وسنتي فخذوا به وما خالف كتاب الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وسنتي فلا تاخذوا به الخبر وفيه عن المحاسن ابو ايوب عن ابن ابي عمير عن
الهشامين جميعا وغيرهما قال خطب النبي صلى الله عليه واله بمنى فقال ايها الناس ما
جائكم عني يوافق كتاب الله فانا قلته وما جائكم يخالف القران فلم اقله وفيه
عن العياشي قال هشام بن الحكم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله
صلى الله عليه واله في خطبته بمنى او مكة يا ايها الناس ما جائكم عني يوافق القران فانا
قلته وما جائكم عني لا يوافق القران فلم اقله وفي الكافي مسندا عن هشام بن
الحكم وغيره عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال خطب النبي صلى الله عليه واله بمنى
فقال ايها الناس ما جائكم عني يوافق كتاب الله فانا قلته وما جائكم يخالف كتاب الله
فلم اقله وفيه مسندا عن ايوب بن الحر قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله
عليه يقول كل شئ مردود الى كتاب الله والسنة وكل شئ لا يوافق كتاب
فهو زخرف وفي البحار عن المحاسن مسندا عن الكوفي عن ابي عبد الله صلوات
الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ان على كل حق حقيقة وعلى كل صواب نورا
فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه وعن الامالي و
العياشي ايضا مثله وفي الجلد الاول من البحار عن المحاسن عن ابن فضال عن علي
بن ايوب عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله اذا
حدثتم عني بالحديث فاعرضوه على اهنائه واسهله وارشده فان وافق كتاب الله

فانا قلته

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

فانا قلته وان لم يوافق كتاب الله فلم اقله وفيـــــــ عن قرب الاسناد
ابن طريف عن بن علوان عن جعفر عن ابيه عليهما السلام قال قرات في كتاب لعلي
عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال انه سيكذب علي كما كذب على من كان
قبلي فما جائكم عني من حديث وافق كتاب الله فهو حديثي وما خالف كتاب الله فليس
من حديثي وفي ـــــ الوسائل مسندا عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله
صلوات الله عليه قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة ان على كل
حق حقيقة وعلى كل صواب نورا فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله
فدعوه وفي ـــــ المستدرك عن العياشي عن اسمعيل بن زياد السكوني عن
جعفر عن ابيه عن علي عليهم السلام انه قال في حديث فما وافق كتاب الله فخذوا به و
ما خالف كتاب الله فدعوه وفي ـــــ الوسائل عن ابي جعفر صلوات الله عليه في
حديث قال اذا جائكم عنا حديث فوجدتم عليه شاهدا او شاهدين من كتاب الله
فخذوا به والا فقفوا عنده ثم ردوه الينا حتى يستبين لكم وفيـــــــ
عن الامالي مسندا عن جابر عن ابي جعفر صلوات الله عليه في حديث قال انظروا امرنا
وما جائكم عنا فان وجدتموه للقرآن موافقا فخذوا به وان لم تجدوه موافقا فردوه
وان اشتبه الامر عليكم فقفوا عنده وردوه الينا حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا
وفي ـــــ المجلد الاول من البحار عن الكشي في رواية عن هشام بن الحكم انه مع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول لا تقبلوا علينا حديثا الا ما وافق القرآن والسنة او تجدون معه شاهدا من احاديثنا المتقدمة فان المغيرة بن سعيد لعنه الله دس في كتاب اصحاب ابي احاديث لم يحدث بها ابي فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا محمد صلى الله عليه وآله فانا اذا حدثنا قلنا قال الله عز وجل وقال رسول الله صلى الله عليه وآله قال يونس وافيت العراق فوجدت بها قطعة من اصحاب ابي جعفر ع ووجدت اصحاب ابي عبد الله ع متوافرين فسمعت منهم واخذت كتبهم فعرضتها بعد الى ابي الحسن الرضا عليه السلام فانكر منها احاديث كثيرة ان يكون من احاديث ابي عبد الله ع وقال ان ابا الخطاب كذب على ابي عبد الله ع لعن الله ابا الخطاب وكذلك اصحاب ابي الخطاب يدسون هذه الاحاديث الى يومنا هذا في كتب اصحاب ابي عبد الله ع فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن فانا ان حدثنا حدثنا بموافقة القرآن وموافقة السنة انا عن الله وعن رسوله نحدث ولا نقول قال فلان وفلان فيتناقض كلامنا ان كلام اخرنا مثل كلام اولنا وكلام اولنا مصداق كلام اخرنا واذا اتاكم بخلاف ذلك فردوه عليه وقولوا انت اعلم وما جئت به فان مع كل قول حقيقة وعلى كل عليه نور فما لا حقيقة معه ولا نور فذلك قول الشيطان وفيه عن الاحتجاج ما اجاب به ابو الحسن علي بن محمد العسكري صلوات الله عليهما في رسالته الى اهل الاهواز

الى ان قال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

الى ان قال صلوات الله عليه اجتمعت الامة قاطبة لا اختلاف بينهم في ذلك ان القرآن حق لا ريب فيه عند جميع فرقها فهم في حالة الاجتماع عليه مصيبون وعلى تصديق ما انزله الله مهتدون ولقول النبي صلى الله عليه وآله الى ان قال فاذا شهد الكتاب بتصديق خبر وتحقيقه فانكرته طائفة من الامة وعارضته بحديث من هذه الاحاديث المزورة صارت بانكارها ورفعها الكتاب كفارا ضلالا واصح خبر ما عرف تحقيقه في الكتاب مثل الخبر المجمع عليه من رسول الله صلى الله عليه وآله حيث قال اني استخلف فيكم خليفتين كتاب الله وعترتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض واللفظة الاخرى في هذا المعنى بعينه قوله صلى الله عليه وآله اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا فلما وجدنا شواهد هذا الحديث نصا في كتاب الله مثل قوله انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ثم اتفقت روايات العلماء في ذلك لامير المؤمنين عليه السلام انه تصدق بخاتمه وهو راكع فشكر الله ذلك له وانزل الآية فيه ثم وجدنا رسول الله صلى الله عليه وآله قد اباح من اصحابه بهذه اللفظة من كنت مولاه فعلي مولاه الى ان قال فعلمنا ان الكتاب شهد بتصديق هذه الاخبار فلما وجدنا ذلك موافقا للكتاب الله ووجدنا كتاب الله موافقا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لهذه الاخبار وعليها دليلا كان الاقتداء بهذه الاخبار فرضًا لا يتعداه الا اهل العناد والفساد الخبر وفي عيون اخبار الرضا ع عن المحاسن عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا محمد ما جائك في رواية من بر او فاجر يوافق القرآن فخذ به وما جائك في رواية من بر او فاجر يخالف القرآن فلا تأخذ به وفي عن المحاسن مسندا عن ابن ابي يعفور قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من يثق به فقال اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدًا من كتاب الله او من قول رسول الله ص والا فالذي جائكم اولى به اقول لا يخفى ان هذه الاحاديث مخرجة تكوينا للخبر المخالف عن موضوع الحجية ولمنتفع للمطلع عليها الوثوق بصدوره ولو كان رواته عدولا بخلاف الخبر الموافق فانه ولو كان رواته فساقا فجارا يحصل الوثوق بصدوره لامتناع حصول الداعي لجعل الخبر الموافق للكتاب من الكذابين كما لا يخفى وبعد ما ظهر ان الوجه في العرض على الكتاب تمييز ما هو صدق عما هو كذب وباطل فكل ما الموافقة مع الكتاب يتحقق صدوره ويدخل تحت دليل الحجية وبالمخالفة معه يخرج عن تحت دليل الحجية يظهر وجه تاكيد الائمة عليهم السلام في القاء المخالف بانه باطل وزخرف كما في البحار عن المحاسن ابن ابي عمير عن كليب بن معاوية عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ما اتيكم عنا بحديث لا يصدقه كتاب الله فهو باطل وكما في رواية ايوب بن الحر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وكما في الكافي مسندا عن ايوب بن راشد عن ابيعبد الله عليه السلام قال ما لم يوافق من الحديث القران فهو زخرف وبعد وضوح المراد من هذه الروايات يظهر الوجه في ارجاع الائمة صلوات الله عليهم عند اختلاف الاحاديث بالعرض على الكتاب والسنة فانه اذا كان الخبر المخالف للقران ساقطا عن درجة الحجية لارتفاع موضوع الحجية فهو عند وجود المعارض اولى بالسقوط بالضرورة فهذه الروايات برهان قاطع على ان الائمة عليهم السلام نبهوا على الامر الفطري الذي يجري عليه العقلاء عند اختلاف الطريق بالتفحص عن الخصوصيات كي يخرج احدهما عن تحت دليل الحجية تكوينا ويثبت الاخر وبعد صراحة الروايات بان الحديث المخالف للقران زخرف وباطل وكذب لا حقيقة له ولا نور عليه وامتناع تحقق موضوع الحجية لمن اطلع على تلك الاحاديث يكون حمل هذه الروايات موسسة على تخصيصه وصفه يظهر للفقيه ان اساس الروايات في رفع التخالف بين الاخبار بعد وضوح عدم المخالفة في الروايات الواردة في التعليمات بل نوع المخالفة انما هي في الغثيا المرويه على ما هي عليه الفطرة العقلائية لعدم اطلاق لحجية الطرق العقلائية ولوقوع المخالفة فلا بد من التفحص عن الخصوصيات فنفس ارجاع الائمة صلوات الله عليهم الى العرض على الكتاب والسنة والى الاخذ بما خالف العامة لكون رفع الاختلاف تارة للعوام لابتلائهم للعمل بالغثيا واخرى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطر الزكي

للفقهاء لرجوع العوام اليهم عين الارجاع الى ما يوجب الريب في احدهما وتحصل
الاطمينان بالاخر فهو عين الامضاء كما انه عند علم الاقران بتقدم زمان احد
الحديثين عن الاخر لا بد عند المخالفة وتحقق موضوع الحجية من العمل بالمتاخر على
كل تقدير ففي الوسائل عن الكافي مسندا عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله
صلوات الله عليه ارأيتك لو حدثتك بحديث العام ثم جئتني وقابل فحدثتك
بخلافه بايهما كنت تاخذ قال كنت اخذت بالاخير فقال رحمك الله وفيه
مسندا عن معلى بن خنيس قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه اذا جاء حديث
من اولكم وحديث من آخركم بايهما ناخذ فقال خذوا به حتى يبلغكم عن الحي
فان بلغكم عن الحي فخذوا بقوله قال ثم قال ابو عبد الله صلوات الله عليه انا والله
لا ندخلكم الا فيما يسعكم قال الكليني قدس سره وفي حديث خذوا
بالاحدث وفيه مسندا عن ابي عمرو الكناني قال قال ابو عبد الله صلوات
الله عليه يا ابا عمرو ارايتك لو حدثتك بحديث او افتيتك بفتيا ثم
جئتني بعد ذلك فسئلتني عنه فاخبرتك بخلاف ما كنت اخبرتك او افتيتك
بخلاف ذلك بايهما كنت تاخذ قلت باحدثهما وادع الاخر فقال قد اصبت
يا ابا عمرو ابى الله الا ان يعبد سرا اما والله لئن فعلتم ذلك انه لخير لي ولكم
ابى الله عز وجل في دينه الا التقية اقول ظاهر ان ذلك اذا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

علم بتاخر احدى الروايتين في الفتيا عن الاخر واما عند عدم المعرفة به فمقتضى الفطرة العقلائية الفحص عن الخصوصيات حتى يحصل الريب في احدهما ويرتفع عن الاخر والعقل بعد التذكر حجة عليه ولهذا ارجع الائمة صلوات الله عليهم الى الامور التي توجب ذلك وحيث ان العوام مختلفون في الاهلية لكشف ذلك ذكروا صلوات الله عليهم كل احد بما هو اهله ومنى وسعه كما انه عند عدم ارتفاع الريب امروا بالارجاء حتى يعرض على الامام عليه السلام وعند الاضطرار الى العمل نصوا بالموسع وجواز العمل باحدى الفتيا حتى يبلغ من يخبره ففي الكافي في باب اختلاف الحديث محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة قال سئلت ابا عبد الله (صلوات الله عليه) عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان والى القضاة اتحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما ياخذ سحتا وان كان حقا ثابتا له لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما فاختلفا واختلفا فيما حكما وكلاهما اختلف في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقههما واصدقهما في الحديث واورعهما ولا يلتفت الى ما يحكم به الآخر قال قلت فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه بين اصحابك فيؤخذ به من حكمهما ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور بين اصحابك عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه وانما الامور ثلاثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله والى رسوله قال رسول الله صلى الله عليه وآله حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثقات عنكم قال ينظر فيما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة وخالف العامة فيؤخذ به ويترك ما خالف حكم الكتاب والسنة ووافق العامة قلت جعلت فداك ارأيت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة ووجدنا احد الخبرين موافقا للعامة والآخر مخالفا لهم بأي الخبرين يؤخذ قال ما خالف العامة ففيه الرشاد فقلت جعلت فداك فان وافقهما الخبران جميعا قال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

ينظر الى ما كان منهم اليه اميل حكامهم وقضاتهم فيرد وياخذ بالاخر قلت فان وافق حكمهم الخبرين جميعا قال اذا كان ذلك فارجه حتى تلقى امامك فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات اقول ظاهر قوله ينظران من كان منكم الخ ان الميزان في الحاكم الشرعي بعد كونه من الشيعة ان يكون راويا لحديثهم وناظرا في حلال اهل البيت وحرامهم بحيث يعرف احكامهم وفتياهم فيكون من الفقهاء ومن كان كذلك لا يحكم الا بحكمهم ولا يفتي الا بعين فتياهم وظاهر ان سؤال عمر بن حنظلة لم يكن الا لمجرد الفرض لا امرا محققا في الخارج كي يكون الرجلان المفروضان مضطرين الى العمل باحدى الروايتين وفرض التنازع في الحكم لا في الموضوع لان فرض اختيار كل واحد لا يناسب التنازع في تعيين ذي الحق منهما ولهذه الجهة صرح عمر بن حنظلة بان اختلاف الحكمين ناش عن اختلاف الحديث والفتيا المروية عنهم التي حكم بها كل واحد بما حكم بها الامام عليه السلام للشيعة وظاهر انه عند اختلاف الروايتين في الفتيا يقدم قول الاصدق الاعدل الافقه وعند فرض التساوي اجاب الامام بالامر بالاخذ بالرواية والفتيا و بالفتوى المنقولة المجمع عليها المشهور نقلها بين ارباب الحديث لانه حكمهم و بترك الغير المشهور ثم علل بما هو عين العلة العقلية العقلائية وما يستقل به العقل من لزوم الاخذ بما لا ريب فيه وان ما فيه الريب امر مشكل يرد علمه الى الله والرسول فانه اذا كان مفاد الرواية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

التي فيها الريب الحليه بكون اخذ الانسان به اقتحاما للشبهه وارتكابا للحرام وحيث لا يعلم لعدم معرفته بالتوسعه في الشارع وهو الهلاكه ولهذا عند عدم رفع الريب عن احدهما وعدم الاضطرار الى العمل لا بدّ من الارجاء فانه وقوف عند الشبهه لعدم ثبوت حجية احدى الروايتين فلا يمكن العمل باحد الحكمين لانه مع مخالفتهما شبهة واقتحام الشبهه والاخذ بما لم يثبت حجيته لا يجوز عقلاً فهو اقتحام في الهلكه وظاهر هذه الروايه الشريفه ان الاخذ بحكم احد الفقيهين يكون من باب كون حكمهما وافتائهما بعين الروايه وعين ما حكم به الامام ع او افتى به ولهذا قال ع بعد الامر بالاخذ بقول الاعدل الافقه الاصدق الاورع و عند فرض التساوي بالاخذ بالروايه المشهوره كما لا يخفى امّا ارتفاع موضوع الحجيه بموافقة العامه وتبوته في الاخر بمخالفتهم فلما في الوسائل مسندا عن ابي بصير عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ما انتم والله على شيء مما هم فيه ولا هم على شيء مما انتم فيه فخالفوهم فما هم في الحنيفيه على شيء اقول ظاهر ان ذلك مخصوص بما يمتازون عن الشيعه ثم ان عمر بن حنظله لما كان اهلاً للمراجعه الى تلك الخصوصيات ذكره الامام ع بها كما ذكره ببعضها في بعض الروايات الاخرى ففي الوسائل عن الشيخ مسندا عن داود بن الحصين عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في رجلين اتفقا على عدلين جعلا هما بينهما

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الزكي

في حكم وقع بينهما فيه خلاف فرضيا بالعدلين فاختلف العدلان بينهما
عن قول ايهما يمضي الحكم قال ينظر الى افقههما واعلمهما باحاديثنا
واورعهما فينفذ حكمه ولا يلتفت الى الآخر وفيه عن الشيخ
مسندا عن موسى بن اكيل عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سئل
عن رجل بينه وبين اخ له منازعة في حق فيتفقان على رجلين يكونان
بينهما فحكما فاختلفا فيما حكما قال وكيف يختلفان قال حكم كل واحد منهما
الذي اختاره الخصمان فقال ينظر الى اعدلهما وافقههما في دين الله فيمضي
حكمه اقول ظاهر انه كان في مورد الشبهة في الحكم وافتاء الرجلين
كان بعين ما يفتي به الامام في المسئلة وفي الوسائل عن العياشي
عن الحسن بن الجهم عن عبد الصالح صلوات الله عليه قال اذا جائك الحدثان
المختلفان فقسهما على كتاب الله واحاديثنا فان اشبههما فهو حق وان
لم يشبههما فهو باطل وفيه عن الطبرسي مسندا عن الحسن بن الجهم عن
الرضا صلوات الله عليه قال قلت يجيئنا الاحاديث عنكم مختلفة فقال
ما جائك عنا فقس على كتاب الله عز وجل واحاديثنا فان كان يشبههما
فهو منا وان لم يكن يشبههما فليس منا قلت يجيئنا الرجلان وكلاهما ثقة
بحديثين مختلفين ولا يعلم ايهما حق قال فاذا لم تعلم فموسع عليك بايتهما

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وآله وعلى العصابة الذين

اخذت اقول ظاهر مطلق الاحاديث العلوم الجديدة لا خصوص الاحكام والفتيا وان الميزان عرفان انه من سنخ علومهم نعم ظاهر ذيله بقرينة تكرار السؤال ان النظر فيه بالخصوص الى الفتيا عند تمامية شرائط الحجية مع كون الرجلين ثقتين وظاهر الجواب التوسعة في امر العمل والظاهر كونه في مقام لا بدية العمل وعدم القدرة على رفع الشبهة كما ستعرف وعلى تقدير الاطلاق لا يمكن التعدي لقوله ع عليك ولا اعتناء بتوهم العرام عدم دخل الخصوصية وفي البحار في باب علل اختلاف الاخبار عن الصدوق مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اذا ورد عليكم حديثان مختلفان فاعرضوهما على كتاب الله فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فذروه فان لم تجدوا في كتاب الله فاعرضوهما على اخبار العامة فما وافق اخبارهم فذروه وما خالف اخبارهم فخذوه اقول الظاهر ان النظر الى كشف الواقع وان الموافق للكتاب والمخالف لاخبار العامة يوجب الوثوق بكونه حقا وليس النظر الى خصوص الفتيا واحكامهم ع وفي البحار عن البرقي عن ابيه عن محمد بن عبد الله قال قلت للرضا صلوات الله عليه كيف نصنع بالخبرين المختلفين فقال اذا ورد عليكم حديثان مختلفان فانظروا ما يخالف منهما العامة فخذوه وانظروا ما يوافق اخبارهم فدعوه //

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله العصمة الكبرى

اقول لا يخفى ما فيه من اللحن فان الامام عليه السلام لم يقل ان ما وافق اخبارهم فيه التقية بل امر بالاخذ بما خالف فانه مما يوجب الاطمينان بانه الحق بحال كل تقدير وفي المستدرك عن الشيخ المفيد في رسالة العدد و الحديث المعروف قول ابي عبد الله صلوات الله عليه اذا اتاكم عنا حديثان مختلفان فخذوا بما وافق منهما القرآن فان لم تجدوا لهما شاهدا من القرآن فخذوا بالمجمع عليه فان المجمع عليه لا ريب فيه فان كان فيه اختلاف وتساوت الاحاديث فيه فخذوا بما بعدهما من قول العامة وعن الكافي وقوله عليه السلام دعوا ما وافق القوم فان الرشد في خلافهم وفيه عن المحاسن عن كتاب المسائل قال كتبت الى ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه اسئله عن العلم المنقول الينا عن ابائك واجدادك صلوات الله عليهم قد اختلفت علينا فيه فكيف العمل به على اختلافه والرد اليك فيما اختلف فيه فكتب ما علمتم انه قولنا فالزموه وما لم تعلموا فردوه الينا اقول ظاهر تلك الروايه انها ارجعت الى العلوم ولا يرجع الى الظنيا والاحكام وظاهرها لزوم الرد اليهم وفي الوسائل صحيحا عن البرسي قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا ورد عليكم حديثان مختلفان فخذوا بما خالف القوم وفيه صحيحا عن الحسن بن الجهم قال قلت للعبد الصالح صلوات الله عليه هل نسعنا فيما يرد علينا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

منكم الا التسليم لكم فقال لا والله لا يسعكم الا التسليم لنا قلت فيروى عن ابي عبد الله صلوات الله عليه شيئ ويروى عنه خلافه فبايهما ناخذ قال خذ بما خالف القوم وما وافق القوم فاجتنبه اقول في هذه الروايات ايضا لحن من حيث الامر بالاخذ بما خالف القوم وفي الوسائل مسندا عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قلت يرد علينا واحد يامرنا بالاخذ به والاخر ينهانا عنه كيف نصنع قال يرجه حتى يلقى من يخبره فهو في سعة حتى يلقاه اقول

ولما كانت الوظيفة لعامة الشيعة الرجوع الى الائمة او الفقيه عند عدم ثبوت الريب في احدهما وتحقق الاطمينان بالاخر عند عدم الاضطرار الى العمل لانه امر مشكل يكون اخذه حجة افتحاما في الهلكة فتح الائمة صلوات الله عليهم باب معرفة رفع الخلاف بين الاحاديث بالفقاهة وعمدة الاختلاف في النظر البدوي للعوام ناشئ عن امور يزعمونها الاول ان السائل لو سئل عن الامام حكما او كان الامام في مقام الافتاء يجب عليه ان يفتي بما يعلم من حكم الله تعالى فيكون افتائه شيئ وجوابه عن حكم اخبارا عن حكم الله تعالى الثاني ان الحكم لا يختلف فاذا فرض الامر شخصي او اشخاص لا محالة يكون ذلك اخبارا عن الحكم الكلي الثالث ان اختلاف التعابير لاخصوصية لها لانه بعد ما كان الافتاء والاخبار عن حكم الله واجبا عليهم ولا يختلف الحكم منهم وليس منهم امر ونهي لا محالة

يكون

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الكبير

يكون كل واحد من التعبيرات احد انحاء الافتاء والاخبار عما يعلمون من حكم الله تارة بلسان الامر والنهي واخرى بذكر اللوازم والملزومات والمجازات ولهذا السر تحقق الاختلاف عند توهم التعويل على المنفصل والائمة صلوات الله عليهم صرحوا في الروايات المتعددة بان الجواب ليس عليهم واجبا نعم تصريح بعدم وجوب الاخبار عن حكم الله تعالى عليهم فليس ما يقولون كلها اخبارا عن حكم الله تعالى بل لهم الامر والنهي والتوسعة والتضييق في الموسعات كما اعلموا بذلك بتصريحهم بان الامر مفوض اليهم وان لهم الامر والنهي كما كان لرسول الله صلى الله عليه وآله فاذا لم يجب الجواب عليهم وكان لهم الامر والنهي يسقط توهم عدم دخل الاشخاص ويبطل استفاده الحكم الكلي ويسقط ايضا توهم عدم الخصوصية في التعبيرات المختلفة بل صرحوا صلوات الله عليهم بان الفقيه من يعرف المعاريض ومعاني كلامهم وانهم يغيرون الكلام وذلك ابطال لهذه المقدمات فاختص فهم المعاني والمرادات بمن كان يفهم المعاريض وخصوصيات الكلام لمعرفته بالمقدمات المذكورة كما ان التصريح بما ذكر من الامر والنهي والاحكام منهم وتغيير الكلام والتورية والمعاريض يكون اظهارا منهم بعدم جواز الجمع وتوهم التعويل فيها على المنفصل فانه ينافض اختفاء الحكم والتورية وحيث ان ذلك المقام للفقيه ولمن يفهم ورد عنهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

كما في الوسائل عن الكشي مسندا عن محمد بن احمد بن حماد المروزي المحموي رفعه قال الصادق صلوات الله عليه اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من روايتهم عنا فانا لا نعد الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدثا فقيل له او يكون المؤمن محدثا قال يكون مفهما والمفهم محدث اقول وحيث ان ذلك الاختلاف الموجود فيما وصل الينا كان ظاهرا بارزا في عصر ثامن الائمة صلوات الله عليه لكان جمع الاخبار والاحاديث في زمانه صار موردا للسؤال عنه عليه السلام وهو في الائمة المتأخرة صلوات الله عليهم اجمعين فصار حلال تلك العقدة وصرح بمنشأ ذلك الاختلاف عنه على عدم وقوع المخالفة من الرسول ص لله تعالى في تحليل الحرام وتحريم الحلال وكذلك الائمة صلوات الله عليهم لا يقع المخالفة منهم لله تعالى ولرسوله ص في تحريم ما حللاه وتحليل ما حرماه فالامر اذا كان مضيقا من الله كما اذا كان الحكم تحليلا من الله تعالى لا يخالفه الرسول ص بخلاف ما اذا كان غير مضيق ولا يكون التضييق مخالفة لله تعالى فانه صلى الله عليه وآله يكون حينئذ له التضييق على المخوين وكذلك الائمة صلوات الله عليهم بالنسبة الى حكم الله وحكم رسوله ثم نبه عليه السلام بطريق معرفة ذلك ثم جعل ضابطا له ثم منع من الجمع بالآراء وامر بالكف والوقوف للفقيه ففي الوسائل مسندا عن الصدوق في العيون نقلا عن كتاب الرحمة

لسعد بن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لسعد بن عبد الله وذكر في الفقيه انه من الاصول والكتب التي عليها المعول
والتي المرجع مسندا عن احمد بن الحسن الميثمي انه سئل الرضا صلوات الله عليه يوما
وقد اجتمع عنده قوم من اصحابه وقد كانوا يتنازعون في الحديثين المختلفين
عن رسول الله صلى الله عليه واله في الشئ الواحد فقال ان الله حرم حراما و
احل حلالا وفرض فرائض فما جاء في تحليل ما حرم الله وتحريم ما احل الله او
رفع فريضة من كتاب الله وسمها قائم بينة بلا ناسخ نسخ ذلك مما لا يسع الاخذ
به لان رسول الله صلى الله عليه واله لم يكن ليحرم ما احل الله ولا ليحلل ما حرم
الله ولا ليغير فرائض الله واحكامه كان في ذلك متبعا مسلما مؤديا عن الله
وذلك قول الله ان اتبع الا ما يوحى الي فكان عليه السلام متبعا لله مؤديا

عن الله ما امر من تبليغ الرسالة اقول هذا ببيان عدم المخالفة منه
لله تعالى ويلوح منه جواز التضييق فيما لم يضيقه الله ولم يصرح بتحليله
فيظهر امكان تحريم النبي ص ما لم يحلله الله تعالى فلا يجوز رد ما جاء من

الرسول من تحريم ما لم يحلله الله تعالى ثم قال الراوي قلت فانه يرد
عنكم الحديث في الشئ عن رسول الله صلى الله عليه واله مما ليس في الكتاب وهو
في السنة ثم يرد خلافه اقول هذا سؤال عن عين ما بايدينا من
الروايات المروية عنهم في السنة النبوية مما روى من تحريم النبي ص كل ذي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء الكفي

ناب من السباع ومخلب من الطير وتحريمه في باب الرضاع وفي فرضية الركعتين
الاخيرتين في الصلوة وفي وضع الزكوة وغيرها قال ـــــ الراوي فقال
عليه السلام كذلك قد نهى رسول الله ﷺ عن اشياء نهي حرام فوافق في ذلك نهيه
نهي الله تعالى وامر باشياء فصار ذلك الامر واجبا لازما كعدل فرائض
الله فوافق في ذلك امره امر الله اقول ـــــ هذا نظير النهي عن كل مسكر
وايجاب الركعتين الاخيرتين ولهذا قال عليه السلام في ذيل تلك الفقرة فما
جاء في النهي عن رسول الله ﷺ نهي حرام ثم جاء خلافه لم يسع استعمال ذلك وكذلك
فيما امر به لانا لم نرخص فيما لم يرخص فيه رسول الله صلى الله عليه واله او نحرم ما
احل رسول الله صلى الله عليه واله فلا يكون ذلك ابدا لانا تابعون لرسول الله
صلى الله عليه واله مسلمون له كما كان رسول الله صلى الله عليه واله تابعا لامر ربه
مسلما له وقال الله عز وجل ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا
اقول ـــــ ظاهر هذه الفقرة جواز تضييق الرسول ﷺ ما وسعه الله تعالى
وانه اذا ضيق الرسول صلى الله عليه واله تحريما او ايجابا لم يكن الائمة يرخصون
فيه فيلوح منه امكان التضييق منهم فيما لم يضيق رسول الله ﷺ واما ما ضيقه
فلا يوسعون فيه ولهذا صرح عليه السلام كما سنذكره بانه اذا وسع رسول الله ﷺ
في شيء يكون لهم التضييق والتوسعة فيظهر ان التوسعة والتضييق يكون في

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الموسّعات لا في المضيقات فلو ورد عنهم ما يخالف ما ثبت عن رسول الله او وجوبه لا يوخذ به لانه بعد فرض ثبوت ذلك لا يتحقق موضوع الحجية للخبر المخالف لامتناع مخالفتهم لرسول الله صلى الله عليه واله فيعلم منه احكان امرهم بما لم يامر به رسول الله وتحريم ما لم يحلّله رسول الله لان ذلك ليس مخالفة لرسول الله ولهذا

قال عليه السلام بعد الفقرة السابقة وان رسول الله صلى الله عليه واله نهى عن اشياء ليس نهي حرام بل اعافة وكراهة وامر باشياء ليس بامر فرض ولا واجب بل امر فضل ورجحان في الدين ثم رخص ذلك للمعلول وغير المعلول فما كان عن رسول الله نهي اعافة او امر فضل فذلك الذي يسع استعمال الرخص فيه اقول

هذا تصريح منه صلوات الله عليه بتحقق الامور الموسعة في قبال الامور المضيقة وان الترخيص انما يكون في الموسّعات ثم صرّح بانه متى يكون من تلك الموارد وثبت كونه منها بان يكون التوسعة ثابتة بالسنة المتواترة فورد في ذلك المورد روايات مختلفة مقطوع صدورها منهم بان يكون الناقل للتوسعة والترخيص هو الناقل للحرمة والمنع يثبت بذلك الترخيص منهم عليهم السلام ويجوز الاخذ بكل واحد من باب التسليم وهذا تنبيه عظيم

يكشف به صحة الترخيص فيهما وهذا ما قاله الامام عليه السلام بعد الفقرة السابقة اذا ورد علينا عنا فيه الخبران باتفاق يرويه من يرويه في النهي و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لا سنكره وكان المجزين الخبران صحيحان معروفين باتفاق الناقل فيهما يجب الاخذ باحدهما او بهما جميعا او بايهما شئت واحببت موسع ذلك لك من باب التسليم لرسول الله صلى الله عليه واله والرد اليه والينا وكان تارك ذلك من باب العناد والانكار وترك التسليم لرسول الله ﷺ مشركا بالله العظيم اقول هذه الفقرة صريحة في ان طريق كشف ذلك ثبوت السنة الموسعة بالكتاب والروايات كما هو مقتضى قوله ع اذا ورد عليكم عنا فيه فانه ناظر الى فرض ذلك وامارة التوسعة فيها تواتر النقل من الروايات للتوسعة والتحريم معا واشتهار الروايتين و معروفيتها ولهذا نبه بالضابط الكلي الذي هو مقتضى تلك الفقرة فقال عليه السلام فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله فما كان في كتاب الله موجودا حلالا او حراما فاتبعوا ما وافق الكتاب والسنة المتواترة ثم قال وما لم يكن في الكتاب فاعرضوه على سنن رسول الله صلى الله عليه واله فما كان في السنة موجودا منهيا عنه نهي حرام او مامورا به عن رسول الله ﷺ امر الزام فاتبعوا ما وافق نهي رسول الله ﷺ وامره اقول كانه ناظر الى السنة القطعية من تحريم المسكر وايجاب الركعتين الاخيرتين ثم قال عليه السلام وما كان في السنة نهي اعافة او كراهة ثم كان الخبر الاخر بخلافه فذلك رخصة فيما اعافه رسول الله صلى الله عليه واله وكرهه ولم يحرمه فذلك الذي يسع الاخذ بهما جميعا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بهما جميعًا او بايهما شئت وسعك الاختيار من باب التسليم والاتباع والرد
الى رسول الله صلى الله عليه وآله ثم صرح بانه لو لم يجد الفقيه في الروايات المختلفة
هذه الضوابط لا يجوز له الجمع بالرأي فقال عليه السلام وان لم تجدوه في شيء
من هذه الوجوه فردوه الينا فنحن اولى بذلك ولا تقولوا فيه بآرائكم وعليكم
بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتى يأتيكم البيان من عندنا
اقول يظهر من الروايه امران الاول عدم المخالفه من الرسول ص والائمة لله تعالى
ولا منهم لرسوله في تحريم الحلال وتحليل الحرام الثاني ان الامر اذا كان مضيقا من
الله لا يوسعه رسوله ص وكذلك اذا كان مضيقا من الرسول ص فيما لم يضيقه الله لا
يرخص الائمة ع فيه بخلاف ما اذا كان موسعا من الله فانه يمكن للرسول ص التضييق
على الوجهين وكذلك اذا كان الامر موسعا من الله ورسوله ص يجوز للائمة ع التضييق
والتوسعه اذا لم يكن مخالفة منهم لله ورسوله ص فعلى هذا اذا ثبت ان الامر المتعارض
واختلف الروايات فيه يجوز الاخذ بايهما شاء الانسان وظهر ان طريق ثبوت
التوسعه اتفاق الروايات في نقل الكراهه والحرمة والتوسعه والى هذا ينظر ما
في الوسائل مسندا عن الحرث بن مغيره عن ابي عبدالله صلوات الله عليه قال اذا سمعت
من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فموسع عليك حتى ترى القائم عليه السلام فترد اليه
اقول هذه الروايه خاصة لحرث بن مغيره الذي هو البشر بالجنه والمفزع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والمستراح للشيعة ولهذا قال بابنة الموضع لك لا لحل احد هذا تمام الكلام في الطريق

العقلائية الامضائية وحال وقوع المخالفة بينهما وعند بقاء الاختلاف او عدم

الظفر على الدليل لابد من المراجعة الى حكم العقل فيه ويجب المراجعة فيه الى الشرع لان

تعيين الوظيفة حال الجهل اذا لم يستقل به العقل راجع الى المولى وهو يقوم بالوظيفة

لا محالة وقد عينها للجاهل فيتها كان اوعاميا فنقول من الظاهر للعاقل

الكامل بتكمل الرسول الاكرم صلى الله عليه وآله ان العلل الغائية والدواعي

المقتضية للافعال يمتنع ان يؤثر في المشية التي يتحقق بها الافعال عن المختار

بالمشية فشرط ترتب المعلولات والمقتضيات هو المشية وبها يتحقق الفعل

بعد العلم بلا معلوم ومشية الفعل الخارجي مشية مقدماته فيتحقق المقدمات

بالمشية فيثبت المقدمات الفعل بالعلم قبل التحقق الخارجي وهو الضمير و

ما يبدو امنه بعد نفوذ المشية ويتحقق الفعل في الخارج بالمقدمات لتعلق

المشية به كذلك فلو كان امتناع تاثر المشية بالعلل والدواعي يقع الفعل

بالمشية التي حيث ذاتها الاختيار فهذه الافعال الصادرة عن المشية

منقسمة الى قسمين بعضها يكون العقل بذاته كاشفا عن وجوبها او حرمتها

وهي التي يكون الوجوب او الحرمة ذاتيا لها نظير الحسن والقبح وهذه الوجوب

او الحرمة تقع في مرتبة التحقيق كوجوب التسليم والخضوع لرب العزة والاذعان



بعد المرور

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بعد المعرفه ووجوب الشكر له لانها وظيفة العبوديه وكحرمة الاستكبار والاستخفاف والاهانة والجحود والكفران ونحو ذلك وجوب الطاعة والانقياد وحرمة المعصيته والتجري ويكشف ايضًا عن رجحان بعض الافعال واولويتها وهذه الاحكام نظير الاحكام الوضعيه متعلقاتها عين موضوعاتها فالعقل كاشف لهذا الوجوب و الحرمه نظير الطهاره والنظافه والقذارة للاشياء فالطاعه وهو الانبعاث عن البعث يتحقق بهذا الوجوب ومنه يظهر ان الواجبات والمحرمات العقليه ما بالذات للواجبات والمحرمات التعبديه فلولاها لما كان للواجبات والمحرمات التعبديه تاثير في العبد وبعض الافعال ليست من هذا القبيل بل يكون مما يكشف العقل جيدها ورديها وهما عين حسنها وقبحها على ما لها في العبد وبعد كشف العقل ذلك لا يحتمل خطائه لانه معصوم بالذات فما كان قبيحًا او حسنا عند العقل يكون حسنا او قبيحا عند الله تعالى ايضًا كالواجبات و المحرمات العقليه التي ذكرنا وذكر في الشريعه الاحكام المعلله بالحسن و القبح كما هو ظاهر للفقيه في جملة من الابواب كالغيبه والتنهه والاهانه والتكبر والعجب والغناء والسحر والكهانه والظلم والغصب والزنا واللواط وشرب النجاسات والمسكرات والخبائث واكلها وبهذين القسمين ذكر الرسول الاكرم صلى الله عليه واله في الروايه الشريفه في قوله ما من شيء يقربكم به الفريضه والسنه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والجيد والردي فالوجوب والحرمة المعللتان بالحسن والقبح عرضيان في مقابل اللزوم والحرمة اللتين يحكم لهما العقل فانهما نظير الحسن والقبح وسائر الامتيازات الذاتية ذاتيان للافعال المقيدة بالقيود فيظهر ان التجري والانقياد المصطلحين واقعان في رتبة الطاعة والعصيان فانه عند احراز حكم المولى يجب الانقياد ويحرم التجري وعند الجهل بموضوع حكم العقل يجب الاحتياط فهذه الاحكام العقلية مفتاح لمعرفة الاحكام التعبدية الدائرة مدار الحكم والعلل التي حكم الشارع بلحاظها وبعد بداهة عدم تنزل الحكم العقلي الى مرتبة العلم والغفلة وعدم فرض الشك فيه واضح انه لذات العاقل فالحسن والقبح لا يدوران مدار العلم بهما نعم يدوران مدار العلم بموضوعهما لان الحسن والقبح يدوران مدار القيود فليسا ذاتيا لذات الفعل بلا قيد فان الفعل المضاف الى الموضوع مع الغفلة والجهل المركب والنسيان لعنوان الموضوع لا يصدر عن مشية وقصد وما لم يكن الفعل عن قصد لا يقع قبيحا فاكرام الجاهل باعتقاد انه عالم ليس بقبيح ولكنه انقياد وقتل المؤمن باعتقاد انه كافر كذلك ليس بقبيح لعدم القصد لقتل المؤمن ولكنه انقياد وقتل الكافر باعتقاد انه مؤمن ايضا ليس بحسن لعدم قصد قتل الكافر ولكنه تجري واما في حال الشك فبعد وضوح عدم فرض الشك في الحكم العقلي واضح انه لو شك في الموضوع فلو كان

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عدم العلم بالحكم يجب الاحتياط لان الحسن والقبح بعد صدور الفعل المضاف
الى موضوعها عن مشية وقصد لا يدوران مدار العلم وعدم التردد فلما كان اهمية
الحسن والقبح يستقل العقل بوجوب الاحتياط ولهذا يقبح التصرف في مال الغير
مع العلم بعدم رضاه او الشك فيه واما مع الغفلة او النسيان فلما ذكرنا لا قبح
له فلما كان ثبوت الاحكام العقلية حال الغفلة عنها يجب تنبيه الغافل والا يلزم
تعطيل الاحكام ولا بد في مذكر لاحكام العقل والا تنزل البشر الى مرتبة
السباع اذا عرفت ذلك نقول ان جرى صاحب الشريعة في احكامه التعبدية
وضعية كانت او تكليفية بكون على طبق الاحكام العقلية والعقلائية فان الاحكام
العقلائية ايضا لا تتنزل الى مرتبة العلم والجهل لتأخر رتبتهما عن رتبة الحكم
وليس عندهم جعل ثان تنزل الاحكام الى تلك المرتبة مع عود الاشكال فيه ايضا
كما لا يخفى فليس الحكم من المولى الا على العاقل ولا يمكن اطلاقه الى حال العلم
والجهل فلا يمكن تقييده بحال العلم وما يقوم به ايضا وحيث انه لا يتنزل الى
مرتبة العلم والجهل يجب على العبد الفحص ليعلم فيعمل بعين وجوب القيام بوظيفة
العبودية وبالجملة كما ان من شئون المولوية انه لا يجيئ الى باب العبد بل للعبد
ان يذهب الى باب المولى كذلك حكم المولى لا يتنزل الى مرتبة العلم والجهل
بل على العبد ان يتفحص عن حكم المولى او يحتاط عند الشك فالجهل الناشئ

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا مولانا العسكري وعلى

للاحكام خلاف المراتب والشؤون المولوية فاذا عرفت ذلك نقول ـــــ

## ـــ الاصل الثامن ـــ في الوظيفة المقررة عند الجهل

وعدم العلم بالحكم الفعلي ويقع الكلام فيه في مقامين لان الجهل والشك تارة يكون في الحكم واخرى في الموضوع الحكم بعد العلم بالحكم وهذا البحث في المقام الثاني يتوقف على فرض اطلاق الحكم لمورد الجهل والشك في موضوع الحكم فنقول ـــ ان الظاهر من الادلة ماخوذية العلم التفصيلي او البيّنة في موضوع المحرمات فما لم يعلم موضوع الحرام تفصيلاً او لم يقم البيّنة على تحققه كذلك لاحرمة له ولو فرض قيام سائر الطرق عليه وهذا الكلام جارٍ حتى فيما يجب الاحتياط فيه عقلاً اذا ارتفع موضوع حكم العقل بنصّ الشارع نظير قبح التصرف في ملك الغير ووجوب الاحتياط عقلاً كما سيأتي انشاء الله مقيد بالاموال التي حكم الشارع بالملكية هذا الغير لها وحرّم التصرف فيها واما اذا اذن للتصرف فيها لكونه المالك بالحقيقة بالخصوص كما في الاموال والفروج يرتفع موضوع حكم العقل بخلاف ما اذا لم يأذن ولم يرتفع موضوع حكم العقل بالخصوص كما في الدماء وشرب الخمر فانه لا يمكن الاخذ باطلاق الادلة الآتية لان حكم العقل بوجوب الاحتياط فيها قيد للكلام ولا يعارض تلك الروايات كما سنذكرها محرمات الدماء ولا يحلّ

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

يحل وكذلك اطلاقات ادلة المحرمات فانها تعليمات وما كان من الفتيا ظاهرة في المنع لا يعارضها لانها تضييق في الرسول والائمة عليهم السلام لتفويض الامر اليهم واليه يرجع الاجماع المؤسس على الضرورة في المذهب على اطلاق موضوع المحرمات وعدم تقييدها بالعلم والمعرفة المتحققة الملحقة بها البينة لانها استبانة حقيقة والاجماع على وجوب الاحتياط في الاموال والفروج والدماء فلا بد من الاخذ

---

به في مقام العمل والدليل على الحكم الاولي في باب التجارة عن الكافي والتهذيب والفقيه مسندا عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال كل شيء فيه حلال وحرام فهو حلال لك ابدا حتى تعرف الحرام منه بعينه فتدعه وعن الكافي مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سمعته يقول كل شيء هو لك حلال حتى تعلم انه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك وذلك مثل ثوب عليك قد اشتريته وهو سرقة او المملوك عندك ولعله حر قد باع نفسه او خدع فبيع او قهر او امرأة تحتك وهي اختك او رضيعتك والاشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك او تقوم به البينة وفي الوافي عن الكافي مسندا عن عبد الله بن سنان عن عبد الله بن سليمان عن ابي جعفر صلوات الله عليه في رواية شريفة الى ان قال ساخبرك عن الجبن وغيره كل ما فيه حرام وحلال فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي الغرر والكرم

وفي البحار عن امالي الشيخ مسندا عن صفوان بن يحيى عن الحسين بن ابي غندر
عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال الاشياء مطلقة ما لم يرد عليك امر
او نهي وكل شيئ فيه حلال وحرام فهو لك حلال ابدا ما لم تعرف الحرام منه
فتدعه اقول بعد وضوح تكفل هذه الروايات لحكم حال الجهالة بالموضوع
فيكون فرض الحلال والحرام بحسب الادلة الاولية ظاهرا ان صريح الروايه
الاولى والثالثة والرابعة في قول كل شيء فيه حلال وحرام فرض العلم الاجمالي
بتحقق موضوع الحرام ثم حكم بان الشيء الذي فيه الحلال والحرام حلال حتى تعرف
الحرام منه كما هو صريح روايتين وظاهر اخرى في قوله بعينه وذلك نص
بحلية جميع اطراف العلم حتى تحصل المعرفة بخصوص الموضوع المحرم بان
يستبين او تقوم به البينة والحلية الظاهرية مع انها امر لا يخطر ببال الرواة
ولا يحكم به العقل ولا تدركه الفطرة العقلائية ظاهر البطلان لانه عين
الترخيص في المعصية والحرام فالترخيص فالمراد من الحلية هي الحلية في صدر
الروايه والبرهان القاطع هي الامثلة المذكورة في الروايه الثانية فانه لو كان
المراد الحلية الظاهرية لا يكون شيء من الامثلة المذكورة مثالا له لقيام الطرق
على كثير منها بحيث يثبت بها حليتها لانها في لوازمها بخلاف ما اذا
كانت الحلية واقعية فانه حينئذ يكون جميع الامثلة مثالا لها لان الميزان

في الحرير

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في الحرمة ان كان هو المعرفة و البينة لا غيرها من الامارات فلا موضوع للامارات التي يتمسك بها في الاستدلال من حيث الحرمة لعدم الحرمة و ابقائه وعدم المعرفة والبينة وبعد وضوح ان المعرفة لا تقوم غير البينة وصرح في الرواية الشريفة بقوله حتى تستبين او تقوم به البينة ولو كان موضوع المحرمات اوسع دائرة لكان الواجب التصريح به لكفاية مطلق الطرق وبما هذا لا تحقق الموضوع المحرم الا بالمعرفة او قيام البينة عليه تفصيلا وبما هذا يمتنع العلم بتحقق الموضوع الحرام فضلا عن التفصيلي في مورد العلم الاجمالي بتحقق موضوع الحرام ولو بعد الاختلاط و الامتزاج لعدم معرفة الحرام منه بعينه فمن الواجب في المكاسب عن الكافي والتهذيب مسندا عن الحذاء عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال سألته عن الرجل منا يشتري من السلطان من ابل الصدقة او غنمها وهو يعلم انهم يأخذون منهم الكرم الحق الذي يجب عليهم قال فقال ما الابل والغنم الا مثل الحنطة والشعير وغير ذلك لا بأس به حتى تعرف الحرام منه بعينه اقول بعد كون الميزان في الحرمة هو المعرفة التفصيلية فكل طرف حيث لم يتحقق الموضوع فيه فهو حلال بصريح ذيل الرواية وفي عن الكافي والتهذيب مسندا عن ابي بصير قال سألت احدهما عليهما السلام عن شراء السرقة والخيانة فقال لا الا ان يكون قد اختلط معه غيره واما السرقة بعينها فلا الا ان يكون من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله وسلم

متاع السلطان فلا بأس بذلك وفيه ايضا عن التهذيب عن ابن محبوب
مثله عن سماعة قال سألته عن شراء الخياطة والسرقة فقال اذا عرفت انه كذلك فلا
الا ان يكون اشتريته من العامل اقول اما السرقة من متاع السلطان
فلانه لا يعلم كونه سرقة وملكا لشخص خاص فيحتمل كونه مما له الحق فيه واما العامل
فلانه يسرقه مما ياخذه السلطان فيكون حكمه حكم متاع السلطان وعن
الكافي والتهذيب عن اسحق بن عمار قال سألته عن الرجل يشتري الطعام من العامل فقال
يشتري منه مالم يعلم انه ظلم احدا وهو مبني التوخيص في التصرف في بعض الاطراف
وفي الوافي في المكاسب عن التهذيب قال جوائز العمال ليس بها
بأس وعن التهذيب والفقيه والسرائر عن ابي ولاد قال قلت لابي
عبد الله صلوات الله عليه ما ترى للرجل يلي اعمال السلطان ليس له مكسب الا
من اعمالهم وانا امر به وانزل عليه يضيفني وربما امر لي
بالدراهم والكسوة وقد ضاق صدري من ذلك فقال لي خذ وكل فلك
المهنأ وعليه الوزر وعن التهذيب عن ابن ابي عمير عن ابي المعزا
عن محمد بن هشام وغيره قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه امر بالعامل
فيصلني بالصلة اقبلها قال نعم قلت احج بها قال نعم حج منها وعن
التهذيب مسندا عن الحضرمي قال دخلت على ابي عبد الله صلوات الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وعنده اسماعيل ابنه فقال ما يمنع ابن ابي سماك ان يخرج شباب الشيعة فيكفونه ما يكف الناس ويعطهم ما يعطي الناس قال ثم قال لي لم تركت عطائك قال قلت مخافة على ديني قال ما منع ابن سماك ان يبعث اليك بعطائك اعلم ان لك في بيت المال نصيبا — والنص على جواز التصرف في جميع الاطراف مضافا الى مقتضى الغاية في جميع الروايات عدم الحرمة مالم يحصل المعرفة التفصيلية ما في — الواقع عن الكافي والتهذيب مسندا عن الخزاز عن سماعة قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل اصاب مالا من عمال بني امية وهو يتصدق منه ويصل منه قرابته ويحج ليغفر له ما اكتسب وهو يقول ان الحسنات يذهبن السيئات فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه ان الخطيئة لا تكفر الخطيئة ولكن الحسنة تحط ثم قال ان كان خلط الحلال بالحرام فاختلطا جميعا فلا يعرف الحلال من الحرام فلا بأس وفي — المجالس عن العياشي عن مفضل بن مزيد الكاتب قال دخل ابو عبد الله صلوات الله عليه وقد امرت ان اخرج لبني هاشم جوائز فلم اعلم الا هو وعلى راسي وانا مستعجل فوافيت اليه وسئلني عما امرلهم فناولته الكتاب فقال ما ارى اسماعيل ههنا شيئا فقال هذا الذي خرج الينا ثم قلت جعلت فداك ترى مكانا من هؤلاء فقال لي انظر الى ما اهبت به فعد على اصحابك فان الله يقول

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ان الحسنات يذهبن السيئات اقول ظاهر الروايه الترخيص في التصرف في جميع الاطراف باكل البعض وحفظه واعطاء الاخر كما لا يخفى ولا ينافي ذلك روايات اعطاء الخمس من المال المختلط الذي عرف موضوع الحرام مفصلاً ثم اختلط وسيجئ الروايات الظاهره في ذلك في باب الجهل بموضوع الربوا والترويج في العده انشاء الله تعالى لغير اذا حصل المعرفه والعلم التفصيلي بالموضوع المحرم ثم حصل اشتباه لمكان حصول الغايه الماخوذه في الروايات المتقدمه لا بد من الاحتياط لحصول العلم الاجمالي بوجود المحرم ففي الكافي مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن رجل كانت له غنم وبقر وكان يدرك الذكي منها فيعزله ويعزل الميته ثم ان الميته والذكي اختلطا فكيف يصنع فقال يبيعه ممن يستحل الميته ومالكل ثمنه فانه لا باس به وعن الكافي والتهذيب مسندا عن الحلبي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا اختلط الذكي بالميته ما به ممن يستحل الميته ومالكل ثمنه ومن ظهر ان عدم وجوب الاحتياط في الشبهات الموضوعيه التحريميه ليس لاجل حديث الرفع لعدم شموله لغير الجهل بالحكم بل من جهة ان الشبهه الموضوعيه عين الجهاله بتحقق موضوع الحرام ومعها لا حرمة واقعا وما في الجواهر من العوالي قال النبي صلى الله عليه وآله ما اجتمع الحرام والحلال الا غلب الحلال

الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحرام اقول ـــــ هذه الروايه من التعليمات ولا تكون متكفله لاطلاق موضوع المحرمات وتقييدها وحيث ان هذا الحكم من الموسعات لا ينافيه الامر بالاحتياط ولا بد للناس من ذلك لحكم العقل بوجوب الاحتياط مع الشك في الحرمه للشك في الرضا ولامر النبي صلى الله عليه واله والائمة عليهم السلام بالاحتياط وقد نقل الاجماع على وجوب الاحتياط في الاموال والفروج والدماء ـــــ

واما الكلام في الشبهات الموضوعيه الوجوبيه وفي الشبهات الحكميه مطلقا فنقول ـــــ لا بد قبل بيان الوظيفه من ذكر مقدمه وهي ان الاحكام التكليفيه كالاحكام الوضعيه من الاعراض الخارجيه المكشوفه بنور العقل فان الوجوب والحرمه الثابته على كل بالغ عاقل قادر عند تحققه وهكذا الزوجيه والملكيه والسلطنه والابوه والبنوه والعموميه والخئولة كالاضافات الاينية الحاصله بين الانسان والمكان وبينه والزمان امور واقعيه خارجيه وبعين الواقعيه للاعراض الواقعيه التي هي متعلق الوجوب والحرمه يثبت واقعيه الاحكام كلها بالضروره وتحقق كل فعل اختياري وان كان لا بد وان يكون بالمشيه والمشاء لا ينفك عن المشيه على نحو الذي شاء الشائ تحققه كما اذا شاء الانسان زيارة بيت الله الحرام في زمان خاص بالمقدمات والاسباب التي يزعم انه لا يتحقق الا بها فانه اذا شاء تحققه في ذلك المكان سلك المقدمات و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الاسباب لا ينفك مشيته عن تحققه فذلك المكان ولمشيته تحقق الاعراض التي ركبت منها الصلوة فانها لا تنفك عن تحققها خارجا فكذلك تحقق الزوجية والملكية والسلطنة اذا شاء تحققها بالة الاقوال فان المشية بها كذلك لا تنفك عن تحققها عند تحقق الآلة وهكذا الاحكام التكليفية فاذا شاء وجوب فعل او حرمة فعل على من كان حيا بالغا عاقلا قادرا بالتبعية قول الحاكم او اثباته في كتابه لا ينفك مشيته عن تحقق الوجوب والحرمة عند تحقق كل حي بالغ عاقل قادر لانه شاء تحقق هذا الغرض هكذا وحيث ان المشاء مشاء على نحو خاص وهو تحققه بالتبعية القول كقول المولى يجب على كل عاقل بالغ او كتابته ذلك لا محالة يكون الآلة مشاءا وحيث ان القول او الكتابة عين ثبوت الحكم قولا او كتبا او عملا يكون هذا التحقق عين تحقق الحكم خارجا فان تحقق الخارجي عند تحقق الموضوع ولا فرق في واقعية مرتبة الثبوت بين احكام الله تعالى واحكام الرسول صلى الله عليه وآله فهذا حقيقة تحقق الاحكام وثبوتها عملا وكتابة وقولا وهو مقام الجامعية ومرتبة تحققها الخارجي عند تحقق الموضوع وتحقق شرايطها وهي مرتبة تحقق الحكم الشخصي على كل واحد واحد خارجا وهو

---

مرتبة التفصيل والانحلال والتعدد ومن الواضح ان العلم واليقين وقيام الطرق بالاحكام في مرتبة ثبوتها العلمي وكتابتها بالعلم الذي خاص بالفقهاء

والعلماء

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركني

والعلماء بالاحكام غير العلم واليقين بتحققها الخارجي الشخصي عند العلم واليقين والامارة على تحقق موضوعها الذي تشترك فيه الفقهاء والعوام الجاهلين بمرتبة ثبوتها وبعد بداهة تأخر اقسام العالم والجاهل بثبوت الحكم عن الحكم وتاخر مرتبة العلم والجهل بتحقق حكم كل شخص عن تحققه خارجا ظاهر ان الامر والنهي ثانيا على العالم والجاهل بثبوت الحكم لغو وعبث لان العقل كاشف عن ان طبع الحكم طبع المولوية وان الفحص وظيفة العبد فعلى المولى الحكم وعلى العبد ان يفحص اما عن مرتبة ثبوت الاحكام واما عن حكمه الشخصي فيعمل وعند الشك في حكمه الشخصي ولو للجهل بالموضوع يكون الاحتياط احياء لحكم المولى وبعد كون طبع الحكم طبع المولوية وكون الفحص من وظايف العبودية يكون الحكم ثانيا على الشاك في ثبوت الحكم مضافا الى اختصاصه بمن يجب عليه الفحص عن مرتبة الثبوت يكون لغوا وعبثا وكذا على الغافل عن ثبوت الحكم والحكم ثانيا على العالم والجاهل بثبوت الحكم يحتاج الى الحكم ثالثا على العالم بالحكم الثاني والجاهل به وهكذا فيلزم التسلسل وهو خلاف الفطرة العقلائية ايضا وهكذا الحكم الكلام في جعل الحكم على الشاك والغافل في مرتبة العلم والجهل بالحكم الشخصي مضافا الى ما عرفت من ان ذلك المرتبة ليست مرتبة الجعل لانها مرتبة تحقق المجعول بل الذي لا بد منه في

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ذلك هو وجود الموضوع وهو ذات العاقل البالغ القادر فمرتبة العلمين و
الجهلين متأخرة عن مرتبة ثبوت الحكم ومرتبة عروضه على الموضوع وتحققه و
اذا اصقع الحكم ثانيا على الموضوعات ففيها تين المرتبتين لابد من ملاحظة
الاحكام الثابتة لكل منهما فنقول اما مرتبة انقسام الموضوع الى العالم
بثبوت الاحكام والجاهل بها فهي مرتبة تعلم احكام الدين والتفقه فيه وتحمل
علومها وشائت الاحكام بعلم العلماء والفضائل لهم المناصب لهم وعليهم
الافتاء وتنبيه الغافل وارشاد الجاهل ولولا ذلك لبطلت الاحكام لما
عرفت فان طبع الحكم عقلاً وعقلاءً واما مرتبة الثانية وهي مرتبة العلم بحكمه
الشخصي وتحققه اجمالا او تفصيلا لعلم اجمالا او تفصيلا بالاحكام عن طرقها
او عن افتاء العالم وعلما ايضا اجمالا او تفصيلا بكونه موضوع الحكم وتحقق
الموضوع له فهي مرتبة وجوب فحص العوام وباستفتائه عن العالم المفتي و
اصالة الحظر لا من حيث الجهل بالحكم التكليفي ففي تلك المرتبة يكون وجوب
الطاعة وحرمة المعصية ووجوب الموافقة القطعية وحرمة المخالفة القطعية و
وجوب الاحتياط بعد الفحص عند الجهل بحكمه بالرتد فيه وتفصيل حجية
العقل على الحظر والمنع ووجوب الفحص ان العقل الذي هو حجة الله تعالى
كاشف بذاته عن مملوكية الانسان وان حيث ذاته المملوكية وما يملكه من الجهة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على وليّ العصر ارواحنا له الفداء

انما يملكه بربّه تعالى لا بذاته لان ذاته مأموره تعالى وحيث ان ذاته و مشيّته صرف المملوكية لربه فيكون العقل حجة على الممنوعية الذاتية لتصرف العبد الذي حيث ذاته المملوكية بالعدرة والمشية التي يملكها بربّه الا برضاه و تمليك ربّ العزة تعالى شأنه تكوينا القدرة والمشية لعبده غير كاشف عن رضاه ذلك في كل ما يشاء العبد لان العقل حجة على وجوب صرفها فيما يرضيه الله ويحبّه وزجره عن صرفها فيما يسخطه وعند الشك لا بدّ له من الامتناع وهذا هو الحظر عن كل فعل لا يعلم رضاه واذنه فيه وبهذا يظهر وجوب الفحص عن مرتبة ثبوت الاحكام لمن يجب عليه التفقه في الدين وعن حكمه الشخصي للعوام لانه مقدمة لاحراز رضاه واذنه ويجب الاحتياط بعد الفحص عند عدم الظفر مرجهة انه شاك في رضى مالك نفسه وقدرته و مشيته والبرهان القاطع على هذا الحكم العقلي ما في الوسائل عن الاحتجاج باسناده الى الامام ابي محمد العسكري صلوات الله عليه في احتجاج النبيّ صلى الله عليه وآله على مشركي العرب ارأيتم لو اذن لكم رجل بدخول داره يوما بعينه كان لكم ان تدخلوها بعد ذلك بغير امره ولكم ان تدخلوا دارا اخرى بغير امره قالوا لا قال والله اولى ان لا يتصرف في ملكه بغير اذنه اقول ولهذه الجهة يستقل العقل بوجوب الاحتياط عند العجز عن الفحص وبعد الفحص

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وعدم النظر على حكم المولى عند الشك في الحكم الفعلي الشخصي وهي مرتبة الطاعة والعصيان والانقياد والتجري في جميع الشبهات التحريمية سواء كان منشأ الشك الشبهة الحكمية او الموضوعية ويكون حجة على ان اقتحام الشبهة عين الخروج عن وظيفة العبودية والموجب لاستحقاق العقاب والهلاك وبهذا الحكم ذكر الرسول والائمة صلوات الله عليهم في الروايات كما ستعرف ان شاء الله فان قولهم فان الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة صريح في ان اقتحام الشبهة عين الهلاك واستحقاق العقاب وليس ذلك الا التذكير بحكم العقل وللعقل حكم اخر في تلك المرتبة وهي مرتبة العلم والجهل بالاحكام الشخصية ومرتبة تحققها وفعليتها وهو ان المخلوق لما كان صرف المملوكية فذاته العبدية والعبودية التي هي وظيفة وطائف العبد الواجبة ذاتا هو بتبعيته لحكم رب العزة انبعاثه عند بعثه وانزجاره عند زجره واطلاق فعله عند تحليله وارساله فان الاطلاق في الافعال الكائنة بالمشية وحرية الافعال من شئون رب العزة فليس الافعال الاختيارية مطلقة كي يكون الاطلاق والتحليه ذاتيا لها بل ذاتيتها هو الممنوعية والتبعية فيكون العقل حجة على وجوب الفحص عن احكام رب العزة ويكون تلك الاحكام لطفا على عباده وتوسعة وتسهيلا لهم في افعالهم والبرهان القاطع على هذا الحكم ما في البحار عن بشاره المصطفى مسندا عن كميل بن زياد عن امير المومنين صلوات الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عليه الى ان قال ع يا كميل ما من حركة الا وانت محتاج فيها الى المعرفة اقول
ولكون الوظيفة هو التبعية لحكم المولى لا بد من الفحص والمعرفة ويكون طلب العلم فريضة
على كل مسلم ومسلمة لاطلاق وجوب التبعية وعدم اشتراطه بالعلم الاجمالي او التفصيلي
بالحكم لانها وظيفة ولهذا عند العجز عن الفحص وبعد الفحص يجب الاحتياط ولو لم
يحصل العلم الاجمالي فان من الوظيفة العلم بالقيام بالوظيفة وهو لا يحصل الا
بالاحتياط فيجب الاحتياط في الشبهات الوجوبية والتحريمية في تلك المرتبة من جهة
الشك بالقيام بالوظيفة بدونه ويدل على وجوب الاحاديث الشريفة التي عاين
التذكر بهذا الحكم العقلي اما في الشبهات الوجوبية قبل الفحص وبعد فصحيحة عبد
الرحمن بن الحجاج كما في الوسائل عن الكافي قال سئلت ابا الحسن عليه السلام
عن رجلين اصابا صيدا وهما محرمان الجزاء بينهما او على كل واحد منهما جزاء قال
لا بل عليهما ان يجزي كل واحد منهما الصيد قلت ان بعض اصحابنا سئلني عن
ذلك فلم ادر ما عليه فقال اذا اصبتم بمثل هذا فلم تدروا ففيكم بالاحتياط
حتى تسئلوا عنه فتعلموا اقول الظاهر ان المشار اليه بقوله ع اذا
اصبتم بمثل هذا مسئلة الجزاء وهو الشك في الوجوب فانه لو كان هو السؤال
عما لا يعلمون لكان اللائق ان يقال اذا سئلتم عن مثل هذا وما عن امالي
الشيخ مسندا عن الرضا صلوات الله عليه ان امير المؤمنين صلوات الله عليه قال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

لكميل بن زياد اخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت اقول هذه الروايه
لكان اطلاقها تذكرة لحكم العقل وفي خصوص الشبهات التحريميه يأتي سياتي من الروايات
من قولهم الوقوف عند الشبهه خير من الاقتحام في الهلكه اما حكم العقل بوجوب الطاعة
والانقياد والموافقة القطعيه عند العلم التفصيلي او الاجمالي وما يلحق بهما ظاهر
وعند الشك فمن حيث الشك في الحكم التعبدي ووجوب الاحتياط فيه وعدم وجوبه
ليس له حكم لان الحكم تعبدي فيكون الحكم بوجوب الاحتياط من هذه الجهه راجعا
الى المولى وكذا لحاظ فوت الواقع في الشبهات وعدمه وانه اذا كان هل يكون
اهميه الحكم مقدمة على التضييق عليه الناس ام لا ولهذا يرجع تعيين الوظيفه من
هذه الجهه الى المولى وحيث ان له وضع الاحتياط فله رفعه وعند رفعه يرتفع
موضوع ايجاب الاحتياط العقلي الناشي عن حكمه بحرمة التصرف في ملك
الغير وبحرمة العرض مع الشك في رضاه وعن حكمه بوجوب التبعيه في افعال العبد لحكم
المولى في الرتبة السابقه ومنه ظهر ان في الرتبة التي يكون للشارع ايجاب
الاحتياط في ذلك الحكم التعبدي المشكوك وعلى عدم وجوبه فلا وجه لزعم
حكم العقل بالبرائه كيف ولا ينال شئون الواجب والحرام في الشبهات البدويه
وحكمه بوجوب الاحتياط من الحيث الذي يحكم لا ينافي رفع الشارع اياه لان
رفع الشارع ايجاب الاحتياط رافع لموضوع ايجاب الاحتياط العقلي من غير

تلك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

تلك الجهة لان اطلاق الشارع افعال العباد عو بعد الفحص وعدم وصول الحكم اليهم عين الاذن في التصرف وعين لتعيين الوظيفة في التبعيه ولما كان رافع ذلك اطلاق الشارع برفع الاحتياط يكون رفع موضوع حكم العقل دائر مدار علم الامة بهذا الاطلاق والرفع ولعدم وجوب اعلام الاطلاق والرفع عليهم ع كما لم يعلموا عامة الامة من زمان الرسول والائمة عليهم الصلوة والسلام الى الآن وكان عليهم توبيخ الامة وحفظ الحجى ذكروا في الروايات المتواتره تلك الاحكام العقليه الثابتة من الجهة الاولى وعللوا وجوب الاحتياط بان اقتحام الشبهه هو الهلاكه وخلاف الوظيفة المبين بحكم العقل الموضوع لاستحقاق العقاب ولما كان حكم الاولى في الشبهات الموضوعيه التحريميه هو التوسعه كما عللوا علموا بعض الناس ذلك وكان لهم التضييق بمقتضى ولاية الامر امروا بالاحتياط لمن عرف الاطلاق والتوسعه ايضا ونقل الاجماع على وجوب الاحتياط في الفروج والاموال والدماء ونصوا على ان علة الامر

---

هو خوف الوقوع في الحجى اما روايات التذكر بحكم العقل في مطلق الشبهات فما عن الكافي عن حمزة بن الطيار انه عرض على ابي عبد الله صلوات الله عليه بعض خطب ابيه حتى اذا بلغ موضعا منها قال له كف واسكت ثم قال ابو عبد الله صلوات الله عليه ما يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الكف والتثبت والرد الى ائمة الهدى حتى يحملوكم على القصد ويجلوا عنكم فيه العمى ويعرفوكم فيه الحق قال الله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون ومرسلة الشهيد ليس بناكب عن الصراط من سلك سبيل الاحتياط وما عن العيون مسندا عن محمد بن عبد الله المسمعي عن احمد بن الحسن الميثمي عن الرضا صلوات الله عليه الوارد في اختلاف الحديثين الى ان قال وما لم تجدوه في شيء من هذه الوجوه فردوا الينا علمه فنحن اولى بذلك ولا تقولوا فيه بآرائكم وعليكم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتى يأتيكم البيان من عندنا واما الامر بالاحتياط فما عن الشهيد قدس سره عن عنوان البصري عن ابي عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله عليهما الى ان قال وخذ بالاحتياط في جميع امورك ما لم تجد اليه سبيلا ورواية تحميل الماضيه اخوك دينك فاحتط لدينك بما شئت اما في خصوص الشبهات التحريمية فما عن الكافي مسندا عن عمر بن حنظلة عن ابي عبد الله صلوات الله عليه الى ان قال اذا كان كذلك فارجه حتى تلقى امامك فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات وعن سعيد بن هبة مسندا عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة الخبر وعن الكافي مسندا عن ابي سعيد الزهري عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال الوقف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة الجزء ومن العياشي عن السكوني عن
جعفر عن ابيه عن علي صلوات الله عليهم قال الوقوف في الشبهة خير من الاقتحام في
الهلكة الجزء ومن عبد الاعلى عن الصادق عليه السلام مثله ومن
كتاب الزهد للحسين بن سعيد مسندا عن ابي شيبة عن احدهما عليهما السلام قال
في حديث الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة ومن الوسائل
قال وحديث مسعدة بن زياد عن امامه عن النبي صلى الله عليه وآله قال لا تجامعوا
في النكاح على الشبهة وقفوا عند الشبهة الى ان قال فان الوقوف عند الشبهة
خير من الاقتحام في الهلكة ومن امالي ابن الشيخ مسندا عن جابر عن ابي جعفر
صلوات الله عليه في حديث الى ان قال وان اشتبه الامر عليكم فقفوا عنده و ردوه الينا
حتى نشرح لكم من ذلك ما شرح لنا ومن رواية ابن حنظلة المتقدمة الى
ان قال ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات ومن كنز الفوائد
مسندا عن سلام بن مستنير عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال قال جدي رسول الله
صلى الله عليه وآله ايها الناس حلالي حلال الى يوم القيمة وحرامي حرام الى يوم القيمة
الا وقد بينهما الله عز وجل في الكتاب وبينتهما لكم في سنتي وسيرتي وبينهما شبهات
من الشيطان وبدع بعدي من تركها صلح له امر دينه وصلحت له مروته وعرضه
ومن تلبس بها ووقع فيها واستجرها كان كمن رعى غنمه قرب الحمى ومن رعى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

ما شيبته قرب الحمى نازعته نفسه الى ان يرعاها في الحمى الا وان لكل ملك حمى
وان حمى الله عزوجل محارمه فاتقوا حمى الله ومحارمه الحديث اما الاحاديث الدالة
على التوسعة ففي الوافي عن الكافي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله وضع عن امتي تسع خصال الخطاء والنسيان وما لا يعلمون
وما لا يطيقون وما اضطروا اليه وما استكرهوا عليه والطيرة والوسوسة في
التفكر في الخلق والحسد مالم يظهر بلسان او يد وفي الوسائل عن الحلبي
عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وضع عن امتي
الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه وعن ابي الحسن عليه السلام قال سألته
عن الرجل يستكره على اليمين فيحلف بالطلاق والعتاق وصدقة ما يملك ايلزمه
ذلك فقال لا ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وضع عن امتي ما اكرهوا عليه
وما لا يطيقونه وما اخطأوا اقول كان السؤال عن الحكم الوضعي و
الامام عليه السلام اجاب عنه بقوله لا ثم تفضل عليه ببيان عدم حرمة فعله
الغير المشروع لكونه مكرها عليه كما يظهر من نقل الراوي كلمة ثم فانها ظاهرة
في استقلال هذا الجملة فظاهره انه لحكم اخر ولو كان علة افتائه بعدم
ملزمية حلفه كلام النبي صلى الله عليه واله لم يكن وجه لقطع الكلام ثم نقل
كلام الرسول صلى الله عليه واله وفيه ايضا مثله عن اسمعيل الجعفي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سمعته يقول وضع عن هذه الامة ست خصال الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا اليه وفي الوسائل عن ربعي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله عفي عن امتي ثلث الخطاء والنسيان والاستكراه قال ابو عبد الله ع وهنا رابعة وهي ما لا يطيقون وفي البحار عن العياشي عن الخزاز قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله رفعت عن امتي اربع خصال ما اخطئوا وما نسوا وما اكرهوا عليه وما لم يطيقوا و ذلك في كتاب الله قول الله تبارك وتعالى ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا الآية الحديث اقول من عدم تمامية الجواب عليهم يظهر عدم التنافي بين تلك الروايات ومن عرف ان الاحكام الالهية المشخصة بالمتعلقات والموضوعات لا تكون تحققها وثبوتها بالعلم الا عن مشيته تعالى يعلم ان الحكم والمصالح لا تكون علة تامة اصطلاحية لها بل هي حكم يعللها رب العزة تعالى شانه و قد تكون الحكمة هي المحنة ومجرد الاختبار او تكون مجازاة لسوء الاعمال عدلا كما في تحريم بعض الطيبات لليهود وقد تكون الحكمة في وضع بعض الاحكام ورفعها عن الامة مجرد اللطف والامتنان ثم ان الوضع عبارة عن وضع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحكم عنهم وهو عين رفعه عن رقابهم والمراد من الوسوسة في التفكر في الخلق والتفكر في الوسوسة في الخلق هو تفكر الانسان في انتهاء الخلقة والتسلسل

ثم ان الظاهر ان حديث الرفع راجع الى مرتبة تحقق الاحكام الشخصية لا مرتبة ثبوت الاحكام الكلية الجامعة لقوله ع عن امتي وليس العلم بمرتبة ثبوت الاحكام مقدورا لجميع الامة ولا الخطاء والنسيان واخواتها عارضة لمتعلقات الاحكام في مرتبة فعليتها والمواخذة عليها وبمرتبة ثبوت الاحكام مرتبة ملاحظة الموضوعات بالعناوين الجامعة والمتعلقات مقيدة بالمنوعات

ثم ان الخطاء والنسيان والوسوسة في التفكر والحسد والطيرة افعال والمراد من الموصول في اخوات ما لا يعلمون هو الفعل ايضا فالمراد بالموصول في ما لا يعلمون هو الفعل قطعا والافعال في غير ما لا يعلمون اما واجب رفع وجوبه او محرم رفع حرمته ولا يحتمل في كل واحد غيره بخلاف ما لا يعلمون فان الظاهر من الموصول اعم من الواجب والحرام الذي لا يعلمون الامة وجوبه وحرمته بيان ذلك ان الواجب الفعلي المنسي والمحرم الخطائي مقدور بواسطة التحفظ وتحريم النسيان والخطاء كي لا ينسى الواجب ولا يقع الحرام خطاءا وكذلك الواجب الفعلي الذي لا يطاق والحرام المضطر اليه والمكره عليه مقدور فعلها والحسد والطيرة والتفكر مقدور بالواسطة تركها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ما ولى العصابة بركتي

تركها وظاهر الحديث هو رفع الحكم عن الخطاء في المحرم الخطائي وعن النسيان في الواجب المنسي فالمراد من الموصول في اخوات ما لا يعلمون هو الافعال في مرتبة فعليتها الوجوب او الحرمة من حيث عروض النسيان والخطاء والاكراه والاضطرار والحرج عليها فالموصول فيما لا يعلمون هو الواجب والحرام الفعلي الذي لا يعلم احاد الامة اياها فرفع الواجب والحرام الفعلي من حيث عروض النسيان والخطاء والاكراه والاضطرار والحرج توجب الحكومة على العناوين الاولية لان هذه التوسعة في مرتبة تحقق الاحكام ماخوذة بنحو الجامعية والكلية ولا معنى لسقوط الواجب والحرام الفعلي عن اشخاص المكلفين الا على نحو التوسعة في العناوين الاولية وهذا بخلاف وضع الواجب والحرام عند جهل احاد الامة بهما فانه لا يكون الا بوضع ايجاب الاحتياط لا برفع نفس الحكم عن رتبة السابقة على الجهل به لان رتبة الجهل بهما متاخرة عن فعليته وتحققه وحديث ان لا يعلمون اعم من الجاهل البسيط والمركب فكما ان رفع الواجب والحرام في رتبة الجهل بهما بالجهل البسيط يكون في مقابل وضعهما ووضعهما انما يكون بايجاب الاحتياط كذلك الجاهل المركب بالواجب يكون رفع الحكم عنه في مقابل وضعه وهو ايجاب الاتيان به عند التذكر وهذا لا توجب سقوط القضاء والاعادة في الصوم والصلوة لقوة احتمال ماخوذية الوقت فيهما من باب تعدد المطلوب فيكون وجودهما في الخارج من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الوقت بعين الاحمر الوجب الاول ثم ان من الظاهر ان العلم بفعلية الاحكام وتحققها عبارة عن العلم بها سواء كان منشأه العلم بالاحكام الكلية او لعدم العلم وما يقوم مقامه او قيام الطريق عليها او اختبار العالم مع احراز الموضوع ولو بالامارات فيكون الظاهر من الجهل وعدم العلم هو عدم العلم بها اما لعدم العلم وما يقوم مقامه بالاحكام الكلية او لعدم العلم وما يقوم مقامه بالحكم الفعلي او بالموضوع فيعم الحديث الشريف الجهل بالحكم الفعلي سواء كان من جهة الجهل بالحكم الكلي او الجهل بالموضوع ولا اطلاق له لعقبل الفحص عن الحكم بحكم العقل ولا اطلاق له لعقبل الفحص عن الموضوع ايضا لان الفحص عن الموضوع اجنبي عن رتبة الجهل بالحكم الشخصي ولما كان الموضوع ذوات المكلفين و رتبة العلم والجهل برتبة الثبوت ورتبة التحقق متاخرة عن الحكم تكون الاحكام ثابتة لذات الجاهل كما تكون لذات العالم فلا تختص الاحكام بالعالمين بثبوتها وتحققها بل يعم الجاهلين والغافلين عن ثبوتها و تحققها ايضا طابق النعل بالنعل فلا يلزم التصويب فتكون حرمة المحرمات ووجوب الواجبات ثابتا ومحققا للجاهلين و الغافلين ايضا كحالهم جهلهم وغفلتهم لا في رتبة جهلهم وغفلتهم كما تكون للعالمين بثبوتها وتحققها لا في رتبة علمهم وفي الواغ عن التهذيب مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله

عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عليه بعد الافتاء في رجل اعجمي عليه قميصه ودخل المسجد الحرام الى ان قال فانه ليس عليك بدنه وليس عليك حج فان قابل اي رجل ركب امرأ بجهالة فلا شيء عليه طف بالبيت سبعا الحديث وعن التوحيد مسندا عن عبد الاعلى قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عمن لا يعرف شيئا هل عليه شيء قال لا وفي صحيحة زراره عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال وليس ثوبا لا ينبغي لبسه وهو محرم ففعل ذلك ناسيا او ساهيا او جاهلا فلا شيء عليه ومرسلة جميل عن بعض اصحابنا عن احدهما عليهما السلام في رجل نسي ان يحرم او جهل وقد شهد المناسك كلها وطاف وسعى قال يجزيه ثنيه اذا كان نوى ذلك وقد تم حجه وان لم يصل وعن المحاسن مسندا عن النضر بن فروخ قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول انما احتج الله على العباد بما اتاهم وعرفهم الحديث ظاهر هذه الروايات ان من ارتكب المحرم وترك الواجب جهالة عند فوت وقتها لا شيء عليه وهي منصرفة عن صورة الشك والردد بل ظاهرها الغافل البحت وظاهرها عدم ارتباطية واجبات الحج ومحرماته ثم ان ظاهر حديث الرفع فقدان العلم بالكلية فلو حصل العلم بالحكم الفعلي بوجه من الوجوه ينصرف عنه حديث الرفع كما ستعرف انشاء الله وفي الخصوص على ان الافعال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

مطلقة لا يجب الاحتياط فيها ما في البحار عن امالي الشيخ مسندا عن صفوان بن يحيى عن الحسين بن ابي غندر عن ابيه عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال الاشياء مطلقة ما لم يرد عليك امر او نهي وكل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال ابدا حتى تعرف الحرام منه بعينه فتدعه وعن الفقيه روى عن الصادق صلوات الله عليه كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهي وعن عوالي اللئالي قال الصادق صلوات الله عليه كل شيء مطلق حتى يرد فيه نص اقول في رواية الميثمي عن ناصر الائمة صلوات الله عليهم قال كذلك قد نهى رسول الله ص عن اشياء نهي حرام الى ان قال وامر بالاشياء فصار ذلك الامر واجبا الحديث فالظاهر من الاشياء بقرينة الامر والنهي هي الافعال التي يامر بها وينهى عنها وبقرينة الجمع في الاشياء يكون المراد مطلق الامر والنهي ولو من الله ورسوله ولو كان المراد اوامرهم لم يكن وجه لقوله ع الاشياء فان جميع الاشياء ليست تحت اوامرهم ونواهيهم وظاهر كلمة المطلق في الروايات اطلاق الافعال من حيث الامر والنهي بها الغير الواصلين الى المكلف واطلاقها من تلك الحيثية عدم ايجاب الاحتياط لان عدم اطلاقها من تلك الحيث تقييدها بوجوب الاحتياط وهو الاستغاثة عن البعث المحتمل الغير الواصل والانزجار عن الزجر كذلك

والمراد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والمراد بقوله مالم يرد هو عدم العلم بالحكم الفعلي بانشاء العالم لاختصاص الحكم به بقوله عليك والاطلاق صدر الكلام للشبهات الموضوعية نص على كلها في ذيل الروايه والعدول عن عدم وجوب الاحتياط بالاطلاق ليشمل الغافل فانه لا معنى لوجوب الاحتياط عليه وليس المراد هو الاخبار باطلاق فعل العبد اطلاقا ذاتيا حتى يتم الامر والنهي لانه خلاف كثير العقل وعين ابطال الفحص فلا محاله يكون المراد هو الاطلاق الظاهري بعد الفحص ومما يؤكد ذلك ما ورد في النصوص على ان حرمة الربوا موضوع عند الجهاله بحرمته او بموضوعه من جهل وسعه جهله فما اخذه في حال الجهل وسعه ولكن ما بقي من الربوا وكان دينا على المديون لا بد من عدم اخذه قال الله عزوجل الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا واحل الله البيع وحرم الربوا فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون وقال عزوجل يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلكم رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون اقول نقل عن علي بن ابراهيم في سبب نزول

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الآية الاخيرة انه لما نزل قوله الذين يأكلون الربوا الآية فقام خالد بن الوليد الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله ان ربي ابى في ثقيف فاوصاني عندهم بأخذه فانزل الله هذه الآية انتهى ما نقل عنه رضوان الله عليه فيظهر ان ما اخذه في حال الجهل لا بأس به واما ما بقي على عهدة المديون لا بد من عدم اخذه بعد العلم بالحرمة فيظهر ان المراد من قوله فله ما سلف هو ما اخذه في حال الجهل بالحرمة وفي الوافي عن الكافي مسندا عن محمد عن احدهما عليهما السلام في قول الله تعالى فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف قال الموعظة التوبة اقول الظاهر ان ارادة التوبة من الموعظة لتخصيص الحليه بمن تاب وهو تأكيد للتوبة الواجبة وفي الوسائل مسندا عن ابن سنان عن ثامن الائمة صلوات الله عليه الى ان قال وعلة تحريم الربوا بعد البينة لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرم وهي كبيرة بعد البيان وتحريم الله عز وجل لها لم يكن الا استخفافا منه بالحرام المحرم والاستخفاف بذلك دخول في الكفر وفيه عن احمد بن محمد بن عيسى في نوادره عن ابيه قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لا يكون الربوا الا فيما يكال او يوزن وفي الكل جاهلا بتحريمه لم يكن عليه شيء وفيه عن علي بن جعفر عن اخيه موسى عليه السلام قال سئلته عن رجل اكل ربوا لا يرى الا انه حلال قال لا يضره حتى يصيبه متعمدا وفي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الوافي ـــ عن الكافي مسندا عن منصور بن هشام عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سالته عن رجل ياكل الربوا وهو يرى انه حلال قال لا يضره حتى يصيبه متعمدا فهو بالمنزلة قال الله عز وجل وفيـــ عن الكافي والتهذيب والفقيه مسندا قال ابو عبد الله صلوات الله عليه كل ربوا اكله الناس بجهالة ثم تابوا فانه يقبل منهم اذا عرف منهم التوبة وقال لو ان رجلا ورث من ابيه مالا وقد عرف ان في ذلك المال ربوا ولكن قد اختلط في التجارة بغيره حلالا كان حلالا طيبا فليا كله وان عرف منه شيئا معروفا انه ربوا فليا خذ راس ماله ويرد الربوا اقولـــ ظاهر ذيل الروايه اطلاق وجوب ردّ المعلوم انه ربوا عن صورة جهل المورث بالحرمة ولكنه امر وعن ـــ الكافي والفقيه واما رجل افاد مالا كثيرا قد اكثر فيه من الربوا فجهل ذلك ثم عرفه بعد واراد ان ينزعه فما مضى فله ويدعه فيما يستانف وعن ـــ الوافي عن الكافي والتهذيب والفقيه مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اتى رجل ابي فقال اني ورثت مالا وقد علمت ان صاحبه الذي ورثته منه قد كان يربي وقد عرفت ان فيه ربوا واستيقن ذلك وليس بطيب لي حلاله لحال علمي فيه وقد سئلت الفقهاء من اهل العراق واهل الحجاز فقالوا لا يحل اكله من اجل ما فيه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ولي العصر الكبير

فقال ابو جعفر صلوات الله عليه ان كنت تعلم بان فيه مالا معروفا وربوا ويعرف فخذ راس مالك وردّ ما سوى ذلك وان كان مختلطا فكله هنيئا فان المال مالك واجتنب ما كان يصنع صاحبه فان رسول الله صلى الله عليه واله قد وضع ما مضى من الربوا وحرّم عليهم ما بقي فمن جهله وسع له جهله حتى يعرفه فاذا عرفت تحريمه حرم عليه ووجب فيه العقوبة كما يجب على من يأكل الربوا اقول

ظاهر صدر الرواية اخذ العلم بموضوع الربوا في حرمة الربوا وبعد تعليم ذلك شدد المنع عن الربوا بعد العلم ولهذا استشهد بكلام الرسول صلى الله عليه واله و تعرض لحكم صورة الجهل بالحرمة وفي الوافي في كتاب المكاسب عن الكافي مسندا عن ابي الربيع الشامي قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل ارجح بجهالة ثم اراد ان يتركه فقال واما ما مضى فله وليتركه فيما يستقبل ثم قال ان رجلا اتى ابا جعفر صلوات الله عليه فقال اني ورثت مالا وقد علمت ان صاحبه كان يربي وقد سئلت فقهاء اهل العراق واهل الحجاز فذكروا انه لا يحل اكله فقال ابو جعفر صلوات الله عليه ان كنت تعرف منه شيئا معروفا وتعرف اهله وتعرف انه ربوا فخذ راس مالك ودع ما سواه و ان كان المال مختلطا فكله هنيئا مريئا فان المال مالك واجتنب ما كان يصنع صاحبك فان رسول الله صلى الله عليه واله قد وضع ما مضى من الربوا فمن جهله وسعه اكله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العصاميين

فاذا عرفه حرم عليه الكل وان الكل بعد المعرفه وجب عليه ما وجب على آكل الربوا اقول صدر هذه الروايه متكفلة لبيان عدم الحرمه عند الجهل بالحرمه وقول الراوى ثم قال ظاهر في ان الامام عليه السلام اراد بيان حكم اخر و هو اخذ العلم التفصيلى بموضوع الحرمه كما في الروايه السابقه وانه اذا علم في المال مالا معينا معزولا يعرف انه ربوا فليرد ما سوى راس ماله لانه مما علم تفصيلا انه موضوع الحرام والا فلا وليس لها نظر الى حيث علم المورث بالحرمه وعدمه لانه بعد بيان التسهيل في الحرمه باخذ العلم التفصيلى بالموضوع يشدد الامام ع على الراوى بان ارتكاب الربوا بعد العلم شديد ولهذا ينقل التوبيخ عند الجهل ايضا فيظهر للفقيه حيث ان حرمة الربوا خاصة بصورة العلم بالحرمه انه اذا احرز ان مورثه كان جاهلا بالحرمه لم يكن له حرام فيملكه فيرثه الوارث بمقتضى ذيل الروايه و هذه الخصوصيه لحن كلامهم صلوات الله عليهم لا يعرفه الا الفقيه وما في الوسائل عن احمد بن محمد بن عيسى في نوادره عن ابيه قال ان رجلا اربى دهرا من الدهر فخرج قاصدا الى ابي جعفر صلوات الله عليه يعني الجواد ع فقال له مخرجك من كتاب الله فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف والموعظة هي التوبه فجهله بتحريمه ثم معرفته به فما مضى فحلال وما بقي فليستحفظ وفي الواقي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطر الزكي

عن التهذيب عن ابن ابي عمير عن الخزاز عن محمد قال دخل رجل على ابي جعفر عليه السلام من اهل خراسان وقد عمل الربوا حتى كثر ماله ثم انه سئل الفقهاء فقالوا ليس يقبل منك شيء الا ان ترد الى اصحابه فجاء الى ابي جعفر صلوات الله عليه فقص عليه قصته فقال له ابو جعفر صلوات الله عليه مخرجك من كتاب الله فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله والموعظة التوبة اقول هذا بحسب الحكم الاولى ولا بد من الاحتياط للأمر به فظهر مما ذكرنا ان حديث الرفع وما يلحق به ظاهر في رفع الواجب والحرام الذي يجهل الامة بهما جهلا بسيطا او مركبا وهذا متقوم بعدم العلم الكلي رأسا فلو تحقق شرايط التكليف وعلم بتحقق الموضوع اجمالا كما اذا علم بخمرية المايع المردد بين الامور الغير المحصوره الخارج بعض اطرافها عن مورد الابتلاء فبعد فعلية كل من الشرايط لو كان الخمر هو المايع الذي يكون مورد الابتلاء يكون الحكم فعليا لتحقق شرايط فعلية الحكم في ذلك الطرف وعلى تقدير كونه في ساير الاطراف ليس الحكم فعليا لعدم تحقق الشرايط جميعا ولكن حيث ان المكلف عالم بالحكم الفعلي اجمالا لتحقق شرايط الحكم في بعض الاطراف وكانت الخمرية التي هي موضوع الحكم ايضا معلوما اجمالا يضرف عنه الجهل ولا يعلم

لانه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لانه يعلم الحكم الفعلي ويعلم الموضوع اجمالا وان لم يعلم الحكم الفعلي على كل تقدير على الفرض وذلك لان الحكم الفعلي ليس مجهولا صرفا بل به علم لا فقط لما علم فانه يعلم اما بحرمة هذا فعلا واما ان يكون المايع الاخر خمرا كما اذا علم بانه اما ان يكون هذا الفعل واجبا او ذلك حراما او ان هذا واجب او حرام او ان هذا الاناء خمر او الاخر غصب فلا اطلاق للحديث الشريف لتلك الصورة ويستقل العقل بوجوب الاحتياط كما عرفت ولهذا استدلوا الاصاطين في العلم الاجمالي بالاحكام الكلية وبالموضوعات ولم يجعلوا البحث في الشك في الحكم الفعلي والعلم الاجمالي به مع ان حكم العقل في الطاعة والعصيان و الاحتياط انما يكون عند العلم بالحكم الفعلي والشك فيه فان سر ذلك وجوب الاحتياط عند العلم بالحكم الكلي والموضوع اجمالا فهو ملازم للعلم بالحكم الفعلي اجمالا واجماله من جهة انه على تقدير دون تقدير لو لم يحصل العلم الاجمالي بالحكم الفعلي على كل تقدير والضابط الكلي في العلم الاجمالي ان وجوب الموافقة القطعية وحرمة المخالفة القطعية يدور مدار العلم الاجمالي بالحكم الفعلي على كل تقدير واذا لم يكن الحكم الفعلي المتعلق بالقدرة المتقومة بالحيوة التي تقاض حال العمل مع العمل معلوما اجمالا على كل تقدير فلا محل للبحث في وجوب الموافقة القطعية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وحرمة المخالفة رأسا بالضروره وفي هذه الجهة يسقط البحث عن الشبهة المحصوره وغير المحصوره والخروج عن مورد الابتلاء وعدمه والاضطرار بالمعين وعدمه اما وجوب الاحتياط فلا يدور مدار العلم الاجمالي تجاه الحكم الفعلي على كل تقدير بل متى حصل العلم الاجمالي بالحكم الفعلي و تحقق موضوعه اجمالا ولو لم يجمع جميع الشرائط في كل الاطراف لما عرفت من ان ما لا يعلمون منصرف عمن يعلم الحكم الفعلي اجمالا و لو للعلم بتحقق الموضوع اجمالا وان لم يحصل له العلم الاجمالي بالحكم الفعلي على كل تقدير ″

وبعد ما عرفت من انصراف ادلة البراءة الشرعية عن مورد العلم الاجمالي لا بد من التذكير بحكم العقل فنقول العلم الاجمالي تارة يكون بالوجوب الشيء او حرمته فانه علم اجمالا بفعلية حكم على الفعل وان كان من حيث ان الحكم الفعلي متشخص بالمتعلق والشرائط ولا علم بكل واحد شكا في التكليف وهذا الفعل واجبا كان او حراما مقدورا على الفرض فاذا كان على فرض وجوبه عبادة يتمكن المكلف من المخالفة القطعية وهي عين المعصية المحرمة عقلا وان لم يكن عباده لا تمكن من المخالفة و العصيان فلا حرمة له الا عند تكرر مورد الدوران وحيث انه عالم بالحكم المردد يكون له بحسب حكم العقل من حيث العبودية وظيفة ان

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الانبعاث و الانزجار وحيث لا يقدر عليها يقع المزاحمة في القيام بالوظيفة العقلية فلو ثبت كون الواجب اهمّ يستقل العقل باهميّة القيام بالنسبة اليه فيجب الاتيان فلا يقدر على القيام بالوظيفة بالانزجار فلا يجب الانزجار بالحرمة المعلومة اجمالا و لان ترك تقديم اهمّ الواجبات على محرّم ضعيف الحرمة قبيح و العقل كاشف بعدم رضى الشارع بارتكاب القبيح فيحرز به رضى المولى فتتعين الوظيفة و يرتفع موضوع حكم العقل بوجوب الاحتياط عند الشك في رضاه و يشهد عليه اعترافهم بانه عند اشتباه الواجب بالحرام بعد العلم الاجمالي بالوجوب و الحرمة لا بد من ملاحظة قواعد التزاحم و لو لم يكن الواجب اهمّ على تقدير وجوبه يستقل العقل بتعيين الوظيفة بالترك لوقوع المزاحمة في الوظيفة و لا مرجّح في البين لكون تعيين الترك لانه تصرف في ملك المولى مع الشك في رضاه و هو خلاف حكم العقل و ما قلنا من حكم العقل واقع في رتبة فعلية الحكم لا وصول الحكم فاذا كان منشأ العلم الاجمالي بالحكم الفعلي تعارض الفتيين المرويّ عن الائمة عليهم السلام حكم الشارع بالتخيير في العمل على طبق احدهما حاكم على حكم العقل و لو تكرر صورة الدوران بين المحذورين من غير ارادة يكون الحكم المعلوم فيهما فعليا و اخرى لا يكون و على الاول يكون مسئلة العلم بالواجب و الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

مع اشتباه احدهما بالاخرى عيني مصداق ذلك اى الدوران بين المحذورين في القضيتين ونتيجة التزاحم في القضية الواحدة تزاحم احد فردي هاتين القضيتين اللتين حكمهما فعلي وهو تزاحم الموافقة القطعية مع المخالفة القطعية وعند اهمية الوجوب على الحرمة حيث انه تقديم الاهم يوجب ذلك تقدم الموافقة القطعية لما هو الاهم ولو فرضت الموافقة القطعية لغير الاهم لعدم القدرة عليه مثال ذلك ما اذا فرض وجوب اكرام الولي وحرمة اكرام الفاسق واشتبه الولي بالفاسق فحينئذ لا بد من اكرامهما لان اهمية اكرام الولي توجب تقدم الموافقة لهذا الحكم على المخالفة القطعية ترجيح المرجوح على الراجح للحكم الاخر واكرام احدهما وعدم اكرام الاخر تحصيلا للموافقة الاحتمالية ترجيح المرجوح على الراجح وترك اكرامهما عصيان قطعي وكما اذا فرض وجوب اكرام المؤمن وحرمة اكرام مدعي الالوهية فحينئذ لا بد من ترك اكرامهما لاهمية الحرمة المعلومة ولو لم يكن اهمية في البين لا يمكن ترك كليهما لانه مخالفة قطعية ولا يرضى الرب تبارك وتعالى بالعصيان فلا بد من الموافقة الاحتمالية وهو التخيير واما على الثاني كما اذا لم يمكن القضيتان الا تدريجية بحيث لا يتمكن من الاتيان بالواجب وارتكاب الحرام في آن واحد كما في فرض وجوب وطي الزوجة وحرمة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وعلى الاجنبيه واشتباه احدهما بالاخرى لان فعليه الحكم يدور
مدار القدره و القدرة بالحيوة والانسان لا يملك الحيوة والقدره
على الفعل الا حال العمل لا قبله ولو آناً ما فاذا لم تكن قدرة فلا فعليه
بالضروره فلا بد في ملاحظة حكم العقل في كل قضيه عند فعليه الحكم لا في
القضيتين رحيث الموافقه القطعيه و المخالفة القطعيه لعدم فعليه الحكم
فيهما فلا يحصل القطع بالعصيان الاختياري في القضيتين هذا كله في
اشتباه الواجب بالحرام واخرى العلم الاجمالي بالحرمة او الوجوب
بعد وضوح لزوم الرد والا يكون علما تفصيليا فاما ان يتردد بين
بين المتباينين او بين الاقل والاكثر والثاني اما ارتباطي او غير ارتباطي
فعند العلم الاجمالي بالحرمه مان اشتبه الحرام بغير الواجب فتارة يكون
منشأ الشبهه الشبهة الموضوعيه واخرى الشبهة الحكميه وتقدم البحث
عن الاولى تبعا للاساطين فنقول ـــــ الظاهر سقوط انقسام الشبهة
بالمحصوره وغير المحصوره لان الميزان في وجوب الموافقه هو العلم بالحرمة
الفعليه للفعل المتعلق بالموضوعين او الاكثر وهذا يدور مدار
حصول العلم والقدره على ارتكاب المحرم المشتبه سواء كانت الاطراف
محصوره او غير محصوره ولكن مقتضى ما عرفت انه ولو لم يحصل العلم الاجمالي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ليل يا ولي العصر ادركني

بالحكم الفعلي على كل تقدير ولو في غير المحصوره لا بد من الاحتياط عند القدرة على ارتكاب بعض الاطراف اما عقلا فلوجوب الاحتياط في كل شبهة واما بحسب الادلة الشرعيه فلانصراف ادلة البرائة عما اذا علم الحكم وعلم اجمالاً بالموضوع لانه يوجب العلم الاجمالي بالحكم الفعلي على تقدير القدرة فيخرج الحكم عن مورد الجهالة البحتيه كما انه اذا علم اجمالا اما صلوة الجمعه واجبه او الظهر فلو فرض عدم العلم بالحكم الفعلي يوم الجمعه لعدم تحقق شرايط الجمعه فهل يجوز ترك الظهر لحديث الرفع فكذلك لو علم اجمالاً بان احد الانائين اما خمر او نجس فلا بد من الاحتياط في جميع ما ذكرنا ولا يجري ادلة الاصول في اطرافها حتى قاعدة اليقين لان بناء العقلاء ليس على حجية اليقين حتى في مورد العلم الاجمالي لوجود الرافع ولكن (انقضه بيقين اخر) وان كان ظاهرا في اليقين التفصيلي الا انه لما كان امضاء للفطره يكون اخذ اليقين من حيث الطريقيه فيقوم مقامه العلم الاجمالي بالضروره فلا بد من الاحتياط ولا مجال لتوهم عدم حدوث العلم الاجمالي بحرمة احدهما من جهة اخرى كما اذا علم بان احد الانائين خمر ثم قطر قطرة في احدهما فان من البديهي الحلال الحرمه بتعدد الموضوع وان القطرة الواقعه اوجبت العلم بحرمة شرب

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

احد الاناءين فلو كانت القطرة في الاناء المعلوم خمريته لكان وجدان الخمر ووجدان شربه مكونا للحكم المعلوم بالاجمال متحدا معه لا هو عينه وان لم يحدث علم بحكم اخر وان وقعت في الاناء النجل مثلا فهو مما يعلم حرمته اجمالا ضرورة فكيف يجري فيه ادلة البرائة بعد انصرافها عن مورد العلم الاجمالي واذا حصل العلم الاجمالي بوقوع قطرة من النبيذ في احد هذين الاناءين فهو اظهر من معلومية الحرمة اجمالا وان كان يتاكد الحكمين على تقديري وقوعه في الاناء المعلوم الخمرية خمريته وكذلك اذا حصل العلم الاجمالي بخمرية احد الاناءين ثم علم تفصيلا بخمرية اناء معين منهما فانه لو علم ان الخمر المرتد هو هذا الاناء فلا اشكال في انحلال العلم ومرجعه الى رفع الاجمال فيكون الآخر موردا للاصل لخروجه عن مورد العلم الاجمالي ولكنه اذا حصل العلم التفصيلي بان احد الاناءين كان خمرا سابقا بلا علم بانه الخمر المعلوم اجمالا لا ينحل العلم الاجمالي بالبداهة ضرورة انه وان لم يعلم بحكم اخر الا ان الخمر المعلوم لو كان في الاناء الاخر الذي لم يعلم تفصيلا انه كان خمرا في السابق على العلم الاجمالي معلوم اجمالا ذلك فعلا فليس شكا بلا علم فلا يجري ادلة البرائة فيه وهذا ظهر حال اليقين وسابق الطرق القائمة على خمرية احد الاطراف سابقا او لاحقا حتى اذا قام الطريق

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العظام دائما

على ان المحرز المعلوم بالاجمال انما هو في الطرف الاخر فانه لا يوجب بطلان العلم نعم حيث ان لوازم الطرق حجة يكون الطريق المذكور حجة على ان الاناء الاخر ليس بمحرز فيجوز شربه من حيث قيام الطريق وهذا ظهر الحال فيما اذا قام الطريق على خمرية احد الانائين بعد العلم التفصيلي بان احدهما خمر فانه لا بد من الاحتياط فضلا عما اذا حصل العلم بخمرية احدهما بعد قيام الطريق كما انه اذا حصل العلم الاجمالي او ما يقوم مقامه من اليقين وسائر الطرق ثم حصل العلم فضلا عن اليقين او الطريق بان احدهما محرم بعد ذلك لا بد من الاحتياط بالاولوية لان الانسان لو علم او قام الطريق عنده على خمرية احد الانائين لا بد له من الاحتياط والعلم واليقين والطريق بخمرية احدهما المعين لا يوجب كون الطرف الاخر مشكوكا بل علم فلا بد من الاحتياط فعلى هذا اذا حصل العلم بخمرية احد الانائين ثم اهريق احدهما لا بد من الاحتياط في الآخر لان اليقين الذي هو طريق واصالة الطهارة التي هي من الطرق العقلائية عين ذلك الطريق لا حجية لها مع العلم الاجمالي بالخلاف واما من حيث العلم الاجمالي بالنجاسة فلو حصل العلم بموضوع النجاسة ولو لم يحصل العلم بالحكم الفعلي ولو كانت الاطراف غير محصورة فضلا عن ان يكون خارجا عن محل الابتلاء اذا كان الطرف طرفا بحيث لو اخذ اي فرض خارجا لكون الطرف الكثير

من احد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

من واحد ارتفع العلم الاجمالي لا بد من الاحتياط في اي طرف صار محلاً للابتلاء لعدم جريان القاعدة واصالة الطهارة وتوهم ان الحكم بالفعل التكليفي حينئذ مشكوك لا علم به فيجري الاستصحاب غلط لان العدم لا يستصحب لحكم في محله واما الملاقاة فواضح ان نجاسة الملاقاة اضعف من نجاسة الملاقي من باب سراية الملاقى بالفتح ولو فيما كان نجاسة حكمية لان ظاهر الادلة اضعاف تنجس الملاقي للنجاسة ولو بالوسائط ومع ذلك بديهي ان نجاسة الملاقي غير نجاسة الملاقى فانه متنجس بالملاقاة فيتحقق تنجس اخر للتدرج في النجاسة عقلاً وهو الممضى كما لا يخفى وعلى جميع التقادير تأخر العلم او تقدم كانت الاطراف محصورة او غير محصورة كانت مورد الابتلاء او لم تكن ليس العلم طبعا الا بنجاسة الملاقى بالفتح والطرف ونجاسة الملاقي متأخرة الرتبة عن نجاسة الطرف والشك في نجاسة متأخر الرتبة على كل حال وفي اي زمان حصل ويمتنع الانقلاب وصيرورته طرفا للعلم الاجمالي وحيث انه كذلك يكون الشك في نجاسة مسببا عن الشك في نجاسة الطرف ويكون قاعدة اليقين طريقا الى بقاء طهارته اى الملاقى بالكسر فلا دليل على وجوب الاجتناب عنه توضيحه انه متى حصل العلم بنجاسة ما في احد الاناءين وعلمنا بملاقاة احدهما يكون العلم بموضوع النجاسة وهو البول مثلاً في الطرف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العاملين

او الملاقَى بالفتح فعلى هذا حيث ان احتمال العلم من جهة اشتباه عين النجاسة بين الطرف وبين الملاقِ لا يكون الملاقِ بالكسر من اطراف هذا العلم وليس منضمًّا الى الملاقَى في الطرفية لانه اجنبيٌّ عن طرفية للعلم بنجاسة البول في الطرف او الملاقَى بالفتح لان نجاسة الملاقِ البول اذا صار معلوما اجمالا نجاسة اخرى في طول نجاسة الملاقَى بالفتح اذا كان بولا وبولية في هذا العلم غير معلوم اجمالاً لانه مريد بين الملاقِ وبين طرفه والعلم ببولية الطرف او ملاقات الملاقِ بالكسر للبول عين العلم الاول لا علم آخر وملاقات الملاقِ بالكسر للبول ليس معلومًا اجمالاً بل معلوم تفصيلا ملاقاة للملاقَى بالفتح الذي هو طرف للعلم وليس العلم ببولية الطرف او كون الملاقِ بالكسر ملاقيا للبول المردد بين الملاقَى بالفتح وبين الطرف فيكون هذا العلم عين العلم الاجمالي ببولية الطرف او الملاقَى بالفتح والعلم انما يكون بملاقات الملاقِ بالكسر للبول مشكوك غير معلوم اجمالا ولهذا يكون مورد القاعدة الطهارة الشك في طرو النجاسة

عليه اما الكلام في الاضطرار الى بعض الاطراف فنقول انه اذا اضطر ببعض الاطراف ثم علم انه من اطراف موضوع الحرام كما اذا علم ان احد الاناءين خمر او نجس وكان مضطرا الى شرب احدهما المعين فانه وان لم يحصل له العلم بالحكم الفعلي الا انه يجب الاحتياط كما اذا كان بعض الاطراف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

تالفا ثم حصل العلم اجمالا بانه اما الاناء الموجود خمر كما عرفت وضمه ظهران المشتبهات لو كانت * تدريجيه وان لم يتحقق العلم بموضوع الحرام فضلا عن العلم بالحرمة الفعليه الا انه بعد تحقق العلم بتحقق بعضها لا بد من الاحتياط لعدم جريان الاصول الموضوعيه مع العلم الاجمالي فضلا عن الاصل الحكمي لما عرفت من ان ادلة البرائة منصرفة عن صورة العلم الاجمالي بتحقق موضوع الحكم بل فيما يتحقق بل الظاهر انه لو حصل العلم الاجمالي بتحقق موضوع الحرام او تحققه في المستقبل على تقدير حيوته لا بد من الاحتياط اما العلم الاجمالي بالحرام المردد اذا كان منشأ ذلك الشبهة الحكميه فهو اما مردد بين المتباينين او مردد بين الاقل والاكثر الارتباطي او غير الارتباطي كالعلم الاجمالي بالواجب اما الحرام فكما اذا علم بحرمة تجديد القبر او تحديده وفي مورد الدوران بين الاقل والاكثر الارتباطي كالغناء وغير الارتباطي كما في التماثيل ففي جميعها لا كلام في عدم الموافقه والمخالفه عند عدم العلم الاجمالي بموضوع المحرم واما عند العلم الاجمالي بموضوع الحرام ولم يعلم بالحرمة * الفعليه على كل تقدير فلا بد من الاحتياط حتى في صورة العلم الاجمالي بنحو بالحرمة المردد بين الاقل والاكثر نعم لو حصل العلم التفصيلي بحرمة الاكثر ولم يحصل العلم الاجمالي فلا كلام واما اذا حصل العلم الاجمالي فعند العلم ولو اجمالا بتحقق الموضوع لا بد من الاحتياط لما مر من عدم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

اطلاق حديث الرفع واستقلال العقل بوجوب الاحتياط وضعه يظهر حكم الاقل والاكثر الارتباطي واما عند العلم الاجمالي بالواجب المردد فلو كان بين المتباينين فواضح لزوم الاحتياط عند العلم بالحكم والموضوع اجمالاً ولو لم يحصل العلم الاجمالي بالحكم الفعلي وكذا لو كان الواجب مرددًا بين الاقل والاكثر الارتباطي لا بدّ من الاحتياط اذا تحقق العلم الاجمالي بالحكم الفعلي والموضوع نعم لو لم يحصل علم اجمالي فلا كلام فيظهر حال الغير الارتباطي وعلى هذا اذا دار الامر بين الاقل والاكثر من جهة الشبهة الموضوعية كما في الصلوة في المشكوك انه محرّم الاكل لا يلزم الاحتياط الا على تقدير انطباق احاديث الحلية عليه وفيه كلام وقد اوضحنا ما له دخل في ذلك في (المواهب السنية) والعنايات الرضوية) في خصوصيات كلام الائمة المهدية صلوات الله عليهم اجمعين والحمد لله رب العالمين — قد تمت الرسالة بتوفيق الله تعالى —

---

قد فرغت من كتابة هذه في اليوم الثلثاء لمضي ثلاثة ايام من شهر جمادى الثانية وهو يوم وفات جدّتي الزهراء المرضية على قول عليها السلام الله عليها و على ابيها وبعلها وبنيها في سنة ١٣٦٧ وأعزّني سيدي ومولاي صاحب العصر الامام الهادي المهدي الحجة ابن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه وظهوره وأقول السلام عليك يا امام الهدى احسن الله لك العزاء في مصيبة جدتك الزهراء واسئلك

نحن عوذك ان تسئل الله ان يوفقني لما اذا الدعوى بعد فاني الرحيم الغفور الجعل موافق امورى فيما الجبر وهو الطاهرين في الحق الخلق غير الرزق

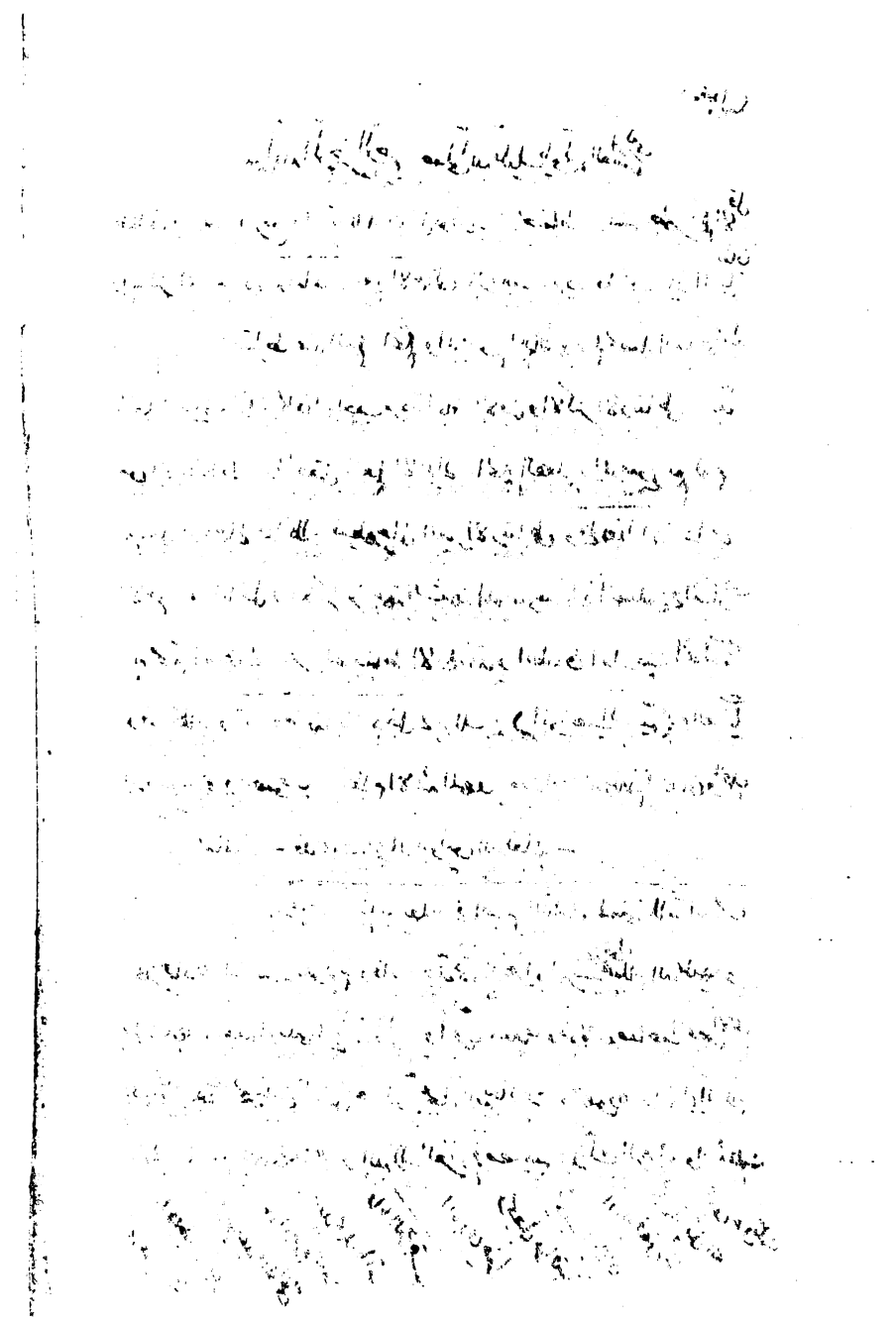

# کتاب مواهب السنیّة

فی بیان المعاریض و التوریة فی کلمات الائمة علیهم السلام
لاستنباط الاحکام الشرعیة (وولایة الفقیه)

للاستاد المعظم آیة الله العظمی فقیه اهل البیت علیهم السلام
المیرزا مهدی الاصفهانی المدفون فی
المشهد الرضوی علیه السلام فی خراسان سنه ۱۳۶۵

---

و برای ایشان کتابهای دیگری هست در اصول
فقه بنام مصباح الهدی و کتب فقهی بسیار و کتاب
بزرگ بنام معارف القرآن و ابطال معارف
الیونان و کتاب ابواب الهدی فهرست مطالب کتاب
معارف القرآن و کتاب فی القضاء و القدر
و کتاب الصوارم العقلیه علی مفارق الشیخیه
و کتب دیگر که در کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام
نسخه‌های موجود است

الاحقر سید محمد باقر ابن الحاج سید عبد الحی النجفی الرودی

چاپ سنه ۱۳۶۵

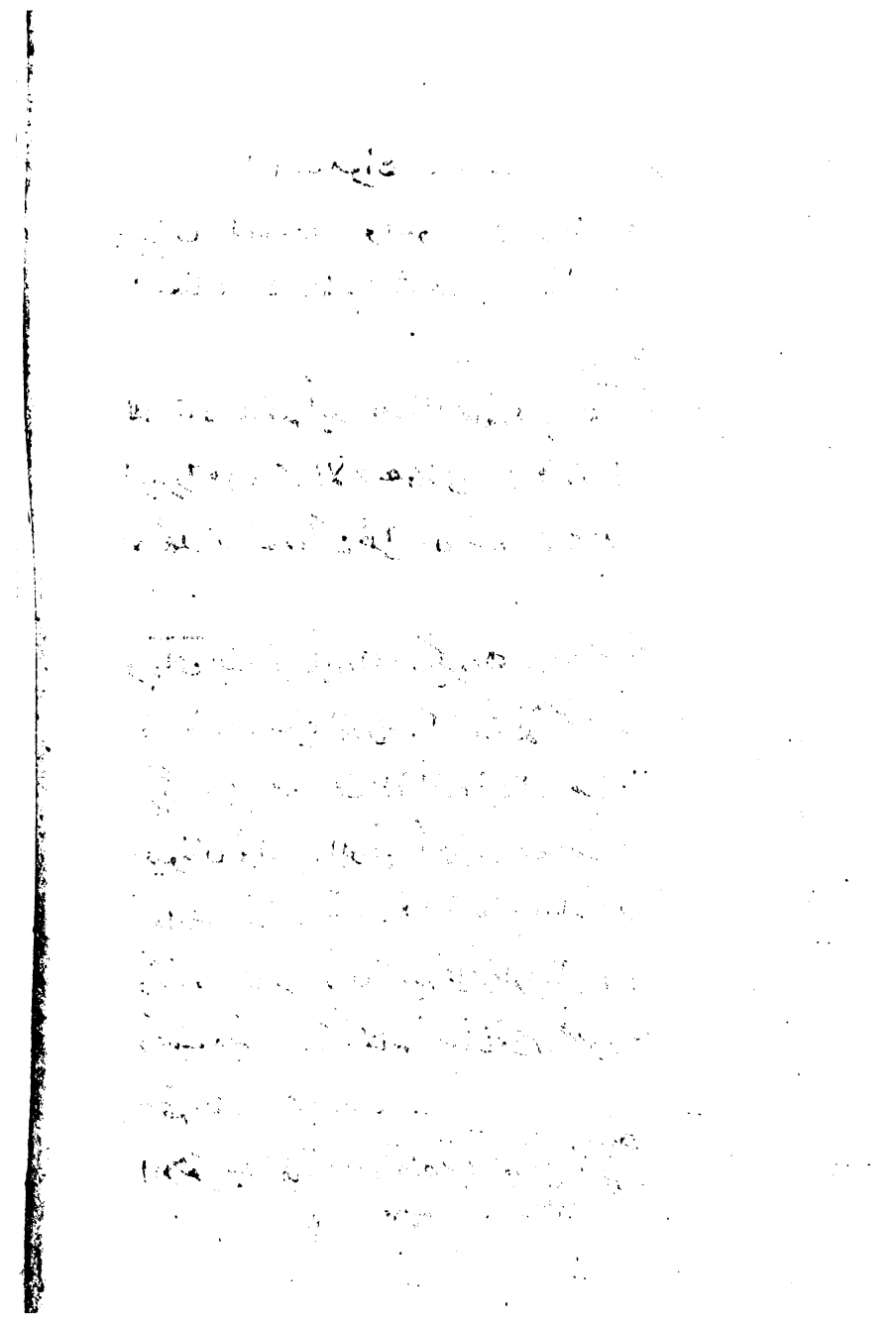

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحمد لله رب العالمين وافضل الصلوة والسلام على سلطان الانبياء والمرسلين محمد واله الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد فهذه رسالة شريفة مشتملة على الباب الاعظم للاستنباط الاحكام الشرعية من الكتاب والسنة والتفقه في الدين ولما كان توفيق الله تعالى شأنه اياي لجمع الاحاديث التي هي المفاتيح لذلك الباب عند تشرفي بمجاورة المشهد المقدس الرضوي على مشرفه الاف الثناء وتحية سميتها الرسالة بالمواهب السنية والعنايات الرضوية فنقول ملخص ما تواترت به الروايات ان لهم صلوات الله عليهم كمال العناية بكلامهم فانهم ممن يؤدون في مقام التربية والتكميل الى معنى طور الكلام ولا يؤدي الامر كان له كمال العناية بكلامه كي لا يكذب في كلامه فلا يفهم المعنى والمقصود من كلامه الا من عرف التورية والمعاريض في الكلام بيان ذلك ان من عرف وفهم اقتضاء المقام كون له العناية بالكلام فلا يعدل الا لحكمة كما اذا كان في الاخبار بالواقع محذور وكان الاخبار بخلافه كذبا فيودي حينئذ في كلامه كي لا يكذب ولذلك يودي ومتى ودى لا يريد منه الا الظاهر وهذا من كمال فهمه وعنايته بكلامه وظاهر ان العاقل الفهيم لا يصدر منه في مقام الاخبار والتعليم الا كلام ظاهر صريح في مقصوده فضلا عمن له العناية بكلامه فكيف بمن كان كلامه الهداية والتكميل فاحتمال ارادة خلاف الظاهر وتجويز التاويل في كلامه اثبات لجهالته وقصوره وابطال الهدايه ولما كانت مراتب الاشخاص مختلفه وكان للمعارف والكمالات درجات والدين مؤسس على الدعوة والتذكر الى الغايات



والنهايات

(٣)

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والنهايات وهو غاية الغايات ونهاية النهايات ولابد من كون الهداية والتذكر لمن كان في درجة يكون كلامه صريحا في هدايته فمن كان في تلك الدرجة يكون ذلك الكلام الراجح الى مرتبته موافقا للمحكمات بالنسبة اليه بل هو من المحكمات ومن لا يكون في تلك الدرجة يكون الكلام بظاهره له من المتشابهات لعدم موافقته في درجته للمحكمات فلا يتمكن من تحملها بل يكون اصعب عليه من تحمل الجبال الراسيات ولهذا عند عدم مخالفة ظاهرها للعقل والكل من المحكمات من الكتاب والسنة يجب التسليم وعدم رد ظاهرها وتكذيبها ولا يجوز له تاويلها بل رد ظاهرها عين التكذيب والكفر بالله العظيم كما ان العمل بظاهرها والامتثال بها مع انها لا توافق المحكمات الاولية عين الضلال المبين فلهذا يجب الرد الى المحكمات والعمل على طبقها كما ستعرف انشاء الله تعالى فمفتاح الفهم كما عرفت معرفة التورية والمعاريض ومن عرفها يعرف ان المتكلم اذا كان من اهل الفهم يكون له العناية بالكلام وان التورية لا تصدر الا من اهل الفهم فان المسؤول عن كون زيد في الدار مثلا اذا راى المصلحة في الصدق وفر من الكذب وكان من اهل الفهم يصرف كلام الروحة فيجيب بانه ذهب صباحا الى المسجد فاذا كان الانسان من اهل التورية يعرف عناية اهل الفهم بكلامهم وانهم لا يعبرون عما في انفسهم بكل لفظ جزافا لانه عمل من لا فهم له فيعرف معاريض معاريض هذا الكلام والتورية الواقعة فيه لان الفهم ان مقتضى المقام للمتكلم الذي يفهم هو التعبير اللائق بهذا المقام فاذا تكلم بكلام لا يناسبه يفهم انه ورى في كلامه فيفهم ان المراد من كلامه هذا عين ما هو الظاهر منه لا غيره وانه لو كان مراده ما يناسب المقام لما عدل عن التعبير عنه بعين ما هو الظاهر منه الى ما لا يناسب المقام فمن عرف التورية يفهم ان ما هو الظاهر بالكلام عند كل من كان عالما باللغة واهل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

من اهل الفهم وغيره هو مراد المتكلم والكلام انما يكون حجة عليه واما ما يزعمه من لا فهم له ظاهراً بالكلام فانه ليس في الواقع بظاهر فلا يكون الكلام حجة عليه والائمة صلوات الله عليهم لتفهيم العلماء ومدعي العوام صرحوا بان لهم المعاريض والتورية في كلامهم الى سبعين طوراً من الكلام كي يعلم ان لهم العناية في كلامهم وانهم ليسوا كالعوام في اهل الفهم فيفهم العلماء ان مرادهم ومقصودهم هو المعنى الظاهر من الكلام عند الكل لا ما يتوهمه العوام ظاهراً من كلامهم كما هو الشأن في جميع المعاريض الكلامية فصرحوا بانهم لا يعدون الرجل فقيهاً حتى يعرف معاريض كلامهم وذلك تصريح بان لهم المعاريض وكرروا ان الكلمة من كلامهم ينصرف الى سبعين وجها وذلك تنبيه بان لهم العناية في تعبيراتهم بهذه الشدة فان تغيير الكلام الى سبعين طوراً ليس من شغل كل اهل العناية وحصر الفقيه بمن يعرف معاريض كلامهم تصريح بان المقصود والمعنى من كلامهم ليس الا ما يكون عند اهل الفهم ظاهراً بالكلام وان ما يتوهمه من لا فهم له ظاهراً من كلامهم ليس مقصوداً لهم فلا يريدون من كلامهم الا ما هو الظاهر عند الجميع لا ما يتوهمه غير اهل الفهم ظاهراً من الكلام فالتذكير بمعاريض الكلام يفتح لباب الفهم والتصريح بان لهم المعاريض والتأكيد والتكرار بانهم يغيرون الكلام على سبعين وجها اعلان بردع ما يتوهمه من لا فهم له من العوام ظاهراً من كلامهم وتنبيه بانها ليس مقصوداً لهم كي لا يتوهموا انهم يريدون كلما يزعمه من لا فهم له انه الظاهر من الكلام فمفتاح الفقاهة وباب الاستنباط معرفة المعاريض في الكلام والتورية فيها فان من عرفها يعرف عناية المتكلم المورّي في كلامه ويعرف ان المراد من الكلام المشتمل على المعاريض ليس حجة الا ما هو الظاهر عند اهل الفهم وان الظهورات الموهومة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ما بالكلام كذب لعدم الكشف التام الذي بالعقل اياه فما حجية للكلام عليها بل انما يكون حجة فيما كان الكلام عين التعبير عنه ولهذا ورد النص من الائمة بذلك كما في البحار عن صفاة الاخبار مسنداً عن ابن ابي عمير عن ابراهيم الكرخي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال حديثنا تدريه خير من الف رواية و لا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا وان الكلمة من كلامنا لتنصرف على سبعين وجها لنا من جميعها المخرج وفيه عن البحار مسنداً عن داود بن فرقد قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول انكم افقه الناس اذا عرفتم معاني كلامنا ان الكلمة لتنصرف على وجوه فلو شاء انسان ان يصرف كلامه كيف شاء ولا يكذب اقول صريح الاولى ان باب الفقاهة معرفة معاريض كلامهم ثم صرح فيها بان الكلمة التي تقع في كلامهم لتغير على سبعين طوراً وصورة فيتحقق بعرفين سبعون كلاماً مختلفا كل واحد منها مشتمل على المعاريض فهذا تصريح بتحقق سبعين كلاماً فيها تورية فهو كالصريح في ان مفتاح الفقاهة معرفة تلك المعاريض التي تنتهي الى سبعين توريه ثم نص في الرواية الثانية على افقهية من عرف معاني كلامهم فهو نص ايضاً ان طريق ذلك معرفة المعاريض و التوريه ثم ذكر بحقيقة التورية بالنسبة الى الكلام كل متكلم فقال عليه السلام ان الكلمة يعني مطلق الكلمة من اي متكلم كانت لتنصرف يعني لتغير على صور ووجوه مختلفة فلو شاء انسان ان يصرف كلامه اي يغيره كيف شاء ولا يكذب توضيح ذلك ان التوريه كما ذكرنا لا تصدر الا عمن له العناية بالكلام وان من كان فيما يفهم ان مقتضى المقام هو التكلم بكلام خاص كما اذا سئل عن كون زيد في الدار فان مقتضى المقام ان يجيب بانه في الدار او ليس فيها فاذا كان الاخبار بكونه في الدار

X ۴

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء بحق

خلاف الحكمة والاخبار بعدم كونه فيها فلو كان المسئول من اهل الفهم يتمكن من تغيير الكلمة التي يريد الجواب
عن فيغيرها ويعدل عنها فيورّي ويجيب بانه ذهب صباحاً الى المسجد كي لا يكذب وهذا حقيقة التورية فهي عدول
المتكلم الذي يفهم عن الكلام عمّا الذي يقتضيه المقام الى كلام اخر يريد به ما هو الظاهر به حقيقة وغرضه ان يكذب
فلا يورّي الا اهل الفهم الذي يفهم الخصوصيات ومقتضيات المقامات ويكون له العناية بالكلام واما السامع
فانه ان كان من اهل الفهم يعرف ان مقتضى المقام التكلم بغير هذا الكلام فاذا سمع عدول المجيب الى قوله ذهب
صباحاً الى المسجد يعرف ان المتكلم حيث انه من اهل الفهم لابد وان يكون له عناية في عدوله فلا يكون الظاهر
كلام المجيب عنده الا ذهابه الى المسجد ولا يكون عدم كونه في الدار الا ظاهراً من الكلام لانه يفهم
انه لو كان مراد المجيب ذلك لما عدل من هذا النحو من الجواب الذي هو مقتضى المقام الى طور آخر فيعرف
ان مراد المجيب ليس الا مجرد الذهاب الى المسجد فقط ثم ان عرف المعارض يعرف معنى الكلام بخلاف
من لا فهم له فانه لعدم فهمه خصوصيات المقام وعدم معرفته بعناية المجيب في الكلام وفهمه الخصوصيات
يتوهم عدم كونه في الدار ايضاً ظاهراً من الكلام فيزعم ان الكلام حجة على ذلك وانه مراد المجيب
فينسبه اليه مع انه ليس في الواقع ظاهراً من الكلام ولا مقصوداً للمتكلم بحكم الفهم الذي هو من نور
العقل فهو الحجة بانه لا حجية للكلام عليه فهذا حقيقة المعارض والتورية كما نص عليه الرواية المباركة
الاخيرة التي لا يكون الرجل فقيهاً حتى يعرفها واذا عرفها عرف معنى الكلام فاذا عرف العالم معارض
كلامهم عليهم السلام يعرف ان لهم العناية فيها فان من نبه بالتورية ونص بان له المعارض يكون
له عناية بالكلام لا محالة فاذا رأى الكلام منه انه مقتضى المقام يفهم ان المقصود والمراد هو

الظاهر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

الطاهر فاذا كان على خلاف مقتضى المقام يعرف انه توديه فاذا عرف معاريض كلامهم عرف معانيه لامحاله فلما كان مفتاح الفقاهه وباب معرفة معاني كلامهم معرفة معاريض كلامهم اوضحنا ذلك بان لهم تعبير الكلام الى مبعين صورة فهو تصريح بتحقق التوديه الى مبعين طورًا من الكلام في جميعها التوديه والعدول عن الكلام الذي تقتضيه المقام لتصريح الامام بان الكلم لا خصوص كلمتهم لتصرف على وجوه فلو شاء انسان يصرف كلامه كيف شاء ولا يكذب وهذا نص في التوديه وبعين هذه العبارة نص في السبعين مضافا الى قوله في الروايه ولا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا وان الكلمة من كلامنا لتصرف على مبعين وجها لنا من جميعها المخرج فهذه الروايه ايضا صريحة في ان انصراف كلمتهم الى السبعين بتغيير صورة الكلام الى مبعين صورة مختلفة المعنى توديه ولهذا صرح بان لهم من جميعها المخرج وهذا هو المراد من رواية الطارق عن امير المؤمنين صلوات الله عليه وان الكلمة من آل محمد تتصرف الى مبعين وجها وفي الجار عن البصائر والاختصاص مسندا عن الاحول عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال انتم افقه الناس ما عرفتم معاني كلامنا ان كلامنا ليتصرف على مبعين وجها وفيه عن الاختصاص والبصائر مسندا عن حمران عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اني اتكلم على مبعين وجها لي من كلها المخرج وفيه عنهما مسندا عن الفضل الجاري عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اني لا اتكلم على مبعين وجها لي في كلها المخرج وفيه عن البصائر والاختصاص مسندا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال انا نتكلم بالكلمة لها مبعون وجها لنا من كلها المخرج وعن البصائر مسندا عن الحسين بن عثمان عمن اخبره عن ابي عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ياولى العصر ادركنى

صلوات الله عليه قال انى لاحدث الناس على مبعين وجها لا مخرج من كل وجه منها المخرج لاتكلم بالكلام
ينصرف على مبعين وجها كلها لى منه المخرج وفيه عن البصائر سندا عن ابى بصير قال سمعت
ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول انى لاتكلم بالكلمة الواحدة لها مبعون وجها ان شئت اخذت كذا
وان شئت اخذت كذا اقول ظاهر قوله عليه السلام اتكلم ان ذلك فى حال التكلم
فلكان امكان تغييره بيده ان شاء بصورة كذا وان شاء بصورة اخرى وفيه عن البصائر
سندا عن على بن حمزة قال دخلت انا وابو بصير على ابى عبد الله صلوات الله عليه فبينا قعود اذا
تكلم ابو عبد الله صلوات الله عليه بحرف واحد فقلت فى نفسى هذا مما احمله الى الشيعة هذا والله حديث
لم اسمع مثله قط فنظر الى وجهى ثم قال انى لاتكلم بالحرف الواحد فيه مبعون وجها ان شئت اخذت
كذا وان شئت اخذت كذا اقول ظاهر ان الحرف الذى تكلم به الامام كان كلاما لم
ظاهر لان الراوى قال والله هذا حديث والامام لم يقل ما كان ظاهره مرادى كى يخرج عن
طريق المحاوره بل قال بان له المتكلم بوجه آخر خلاف ما قال فلما يعنى الرواى نقل هذا الى الشيعة
فمن كان فهما لا يشك فى ان الظاهر فى هذه الروايات امر واحد وهو انهم يتكلمون بسبعين
كلاما مختلفا بحسب الصورة والمعنى ولما كان التكلم منهم بسبعين كلاما مختلفا فى امر الدين الواحد
الذى لا خلاف فيه يوهم الكذب والاخبار بخلاف الواقع قيل ذلك لاجل عبد الله صلوات الله عليه
فنص على ان هذا توريته واخفاء للحكم وعدول عن بيانه الى الامر والنهى كما متعرف انهم
وستعرف انهم يعدلون عن الحكم الى الامر والنهى
البحار عن الكشى مسندا عن ابان بن عثمان عن ابى بصير قال قيل لاجل عبد الله صلوات الله عليه وانا عنده

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ان سالم بن ابي حفصة يروى عنك انك تتكلم على سبعين وجها لك في كلها المخرج قال فقال ما يريد سالم متى اريد ان اجيئ بالملائكة فوالله ما جاء بها النبيون ولقد قال ابراهيم (عليه السلام) اني سقيم والله ما كان سقيما وما كذب ولقد قال ابراهيم (عليه السلام) بل فعله كبيرهم هذا وما فعله وما كذب ولقد قال يوسف انكم لسارقون والله ما كانوا سارقين وما كذب

اقول مقتضى المقام ان يقول ابراهيم اني سقيم الجسم لانهم كانوا يرونه صحيحا فعدل عنه واجمل في كلامه فوري ويمكن ان يكون التورية رجعة اخرى لم تذكر في الروايات كما ان مقتضى المقام ان يقول بعل قولهم ائتوا فعلت هذا بآلهتنا ان يقول ما فعلت فوري وقال بل فعله كبيرهم ان كانوا ينطقون وكذلك مقتضى المقام ان يقول الصديق انكم سترقون صواع الملك فوري واجمل في كلامه فانهم سرقوا يوسف عن ابيه فهذه الرواية الشريفة صريحة في ان المراد من قولهم اني اتكلم على سبعين وجها لي في كلها المخرج هو سبعون طورا من الكلام المختلف الصورة صورة ومعنى فان تعجب سالم لم يكن الا عن ظاهر الكلام وانه كيف يتكلم الامام بسبعين كلاما مختلفا صورة ومعنى والامام لم يودعه عنه ولم يقل ان للكلام سبعين بطنا او يتحمل سبعين معنى بل قال اجاب بان كلها صدق لانها تورية لا اخبار عن حكم الله وامر الدين كي يكون كذبا والتورية ليست بكذب وفي تفسير البرهان عن العياشي عن جابر عن عثمن قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ان الاحاديث تختلف عنكم قال فقال ان القرآن نزل على سبعة احرف وادنى ما للامام ان يفتي على سبعة وجوه ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب

اقول هذه الرواية ايضا كالمتقدمة عن المراد من التكلم على سبعين وجها فان صريحها اختلاف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اولى العصر والدين

الاحاديث صورة ومعنى كما هو واضح فيظهر ان اذناه مبعد واكثره مبعون ولقد ملئ في الروايات من المعارض والاجوبة المختلفة في الموسعات المنصوصة بحيث لا يمكن الجمع بينها ولا يمكن تعويل الائمة عليها المنفصل فيها حتى انه وقعت الاجوبة المختلفة في مسئلة واحدة في مجلس واحد فسئلوا صلوات الله عليهم عن سبب اختلافها ولما اشكل ذلك على الرواة وتحيروا في سره وردت النصوص منهم صلوات الله عليهم في بيان سببه فنقول ان ذلك من الامر الواضح لكل من ولي امر تربية طائفة وتكميلهم فكيف بمن ولاه الله تربية العالم وتكميلهم من بدو طفوليتهم الى كمال شيخوختهم واقامة لاقامة السنن واماتة المكروه والبدع فيهم فان من الظاهر عند اهل الفهم ان من ولي امر التربية يجوز له عدم تعليم السنن العقلية والعقلائية ومكروهاتها او الافتاء بها بل وكذلك بعض المباحات العقلية والعقلائية بل قد يجب عليه ذلك لان تعليمها عين التضييع وعين المنع من الكمال فانه لو علم البشر علم وجوب السنن العقلية والعقلائية وعدم ضرر مكروهاتها ومرجوحاتها لما قامت منة ولا تترك مكروه ولا سيما بالنسبة الى قوم كانوا حديثي عهد بالدين والاحكام ولهذا يجب عليه التوقف عند السؤال عنها ولا يجوز تعليمها ويلزم عليه الامر والنهي فيها بمقتضى ولايته وان يكون امره ونهيه مختلفا باختلاف الاشخاص والحالات والاوقات في درجات التشديد والتضييق والتوسعة والتسهيل فان بذلك يكون مربيا لهم مكملا اياهم مقيما فيهم السنن مميتا عنهم المكروهات والمرجوحات ولهذا وردت الروايات الكثيرة بعدم وجوب الجواب

عليهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العاملين

عليهم السلام بانهم لا يستطيعون كشف بعض الاحكام لانه خلاف وظيفتهم ووردت النصوص بان سبب اختلاف الاجوبة تعويض امر التربية اليهم عليهم السلام ولما توهم ان الاجوبة المختلفة تكون في الواجبات والمحرمات الالهية انكروا صلوات الله عليهم ذلك وصرحوا بانها خاصة بالموضعات ومن البليات الواردة على الروايات ما توهمه الشيخ الاحسائي حيث لم يفهم ان المراد من الروايات هو التكلم على معنيين وجها توريتية عن بيان الحكم فتوهم ان المراد منها ان لكلامهم معنيين معنى ولهم بطوناً الى معنيين بطنا ولا يخفى على الفهم انه لو كان المراد ذلك وجب على من له العناية بالكلام ان يعبر عن هذا المقصود ولو مرة واحدة بعين هذه العبارة التي عبر عنها هذا الاعرابي الجاهل الا ان يزعم انه افصح وافهم منهم صلوات الله عليهم فهذا الاعرابي لغاية جهالته بسائر الروايات وبلادته عن فهم المعنى والمراد فتح باب التاويل فيها مع ان تلك الروايات كما عرفت مفتاح لفهم معاني كلامهم عليهم السلام وكاشفة عن مقام تاليح لهم وهو ولاية الامر والنهي وعدم وجوب كشف الاحكام الموسعة عليهم صلوات الله عليهم اجمعين اما الروايات التي اشرنا اليها انفاً ففي الكافي عن المصادر صندلاً عن مزادم وهو سمي بن بكر قالا سمعنا اباعبد الله صلوات الله عليه يقول انا اهل بيت لم يزل الله يبعث منا من يعلم كتابه من اوله الى اخره وان عندنا من حلال الله وحرامه ما يسعنا كلهم انه ما نستطيع ان نحدث به احداً وفي الكافي عن تفسير علي بن ابراهيم صندلاً عن زراره عن ابي جعفر صلوات الله عليه في قوله (عزوجل) فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون من المعنيون بذلك قال نحن قلت فانتم المسئولون قال نعم قلت ونحن السائلون قال نعم قلت فعلينا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله وسلم

ان نسئلكم قال نعم قلت وعليكم ان تجيبونا قال لا ذاك الينا ان شئنا فعلنا وان شئنا لا ثم قال تركنا هذا عطائنا فامنن او امسك بغير حساب وعن قرب الاسناد عن ابن علي عن ابيه عن علي عليه السلام فيما كتب اليه الرضا صلوات الله عليه قال الله تبارك وتعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وقال وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون فقد فرضت عليكم المسئلة والرد الينا ولم يفرض علينا الجواب وعن البصائر مسندا عن صفوان عن الرضا صلوات الله عليه قال قال الله فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فعلينا ان نسئلهم وليس عليهم ان يجيبوهم ان شاؤا اجابوا وان شاؤا لم يجيبوا وعن البصائر بهذا الاسناد قال قلت لابي الحسن صلوات الله عليه يكون الامام عالما يسئل عن الحلال والحرام والذي يحتاج الناس اليه فلا يكون عنده شئ قال لا ولكن قد يكون عنده ولا يجيب وعن مسندا عن ابي بكر الحضرمي قال كنت عند ابي جعفر صلوات الله عليه ودخل عليه الورد اخو الكميت فقال جعلني الله فداك اختبرت لك مبعين مسئلة ما يحضرني مسئلة واحدة منها قال ولا واحدة يا ورد قال بلى قد حضرتني واحدة قال وما هي قال قول الله تبارك وتعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون قال يا ورد امركم الله تبارك وتعالى ان تسئلونا ونهانا ان نسئلكم اجبناكم وان شئنا لم نجبكم وعن مسندا عن ابي شاعر عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه قال سمعته يقول قال علي بن الحسين عليه السلام ان الله عز وجل فرض الفرض ما ليس على شيعتنا وعلى شيعتنا ما ليس علينا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العصارين

امرهم الله ان يسئلونا فقال فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فامرهم ان يسئلونا و ليس علينا الجواب ان شئنا اجبنا و ان شئنا امسكنا الى غير ذلك من الروايات التي اوردها في المجلد السابع من البحار واما الروايات الراجعة الى الاجوبة المختلفة وعدم تحمل الروات لها فمنها ما في تفسير البرهان مسنداً عن عبد الله ابن يحيى الكاهلي عن موسى ابن اشيم قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه اريد ان تجعل لي مجلساً قواعده نوماً فاتيته للميعاد فدخلت عليه فسئلته عما اريد ان اسئله عنه فبينا نحن كذلك اذ قرع رجل الباب فقال ما ترى هذا رجل بالباب فقلت حجبت فداك اما انا فقد خرجت من حاجتي فرأيك فاذن له فدخل الرجل فجلس ثم سئله عن مسائله بعينها لم يحرم منها شيئا فاجابه بغير ما اجابني فدخلني من ذلك ما لا يعلم الا الله ثم خرج فلم يلبث الا يسيرا حتى استاذن عليه اخر فاذن له فجلس بازاءه فسئله عن تلك المسائل بعينها فاجابه بغير ما اجابني واجاب الاول قبله فازددت غما حتى كدت ان اكفر ثم خرج فلم يلبث يسيرا حتى جاء ثالث فسئله عن تلك المسائل بعينها فاجابه بخلاف ما اجابنا جميعا فاظلم علي البيت ودخلني غم شديد فلما نظر الي وراى ما قد دخلني ضرب بيده على منكبي ثم قال يا ابن اشيم ان الله فوض الى ابن داود ملكه فقال هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وان الله فوض الى محمد صلى الله عليه وآله امر دينه فقال ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا وان الله فوض الينا ما فوض الى محمد صلى الله عليه وآله وفي البحار عن البصائر مسندا عن عبد الله ابن مسكان عن موسى ابن اشيم قال دخلت على ابي عبد الله صلوات الله عليه فسئلته

في الروايات الراجعة الى تفويض الله تعالى العلم الى الائمة عليهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ورحمته

فاجابني فتبينا انا جالس اذ جاء رجل فسئله عنها بعينها فاجابه بخلاف ما اجابني ثم جاء اخر فسئله عنها بعينها فاجابه بخلاف ما اجابني وخلاف ما اجاب به صاحبي فعرفت من ذلك وعظم علي فلما خرج القوم ونظر الي فقال يا ابن اشيم كانك جزعت قلت انما جزعت من ثلثة اقاويل في مسئلة واحده فقال يا ابن اشيم ان الله فوض الى داود ابن امر ملكه فقال هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وفوض الى محمد صلى الله عليه وآله امر دينه فقال ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا وان الله فوض الى الائمة منا واتينا ما فوض الى محمد صلى الله عليه وآله فلا تجزع و

عن الحلبي صندا عن موسى ابن اشيم قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه فسئله رجل عن اية من كتاب الله عز وجل فاجزه بها ثم دخل عليه داخل فسئله عن تلك الاية فاجزه بخلاف ما اجزه الاول فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كاد قلبي يشرح بالكاكين فقلت في نفسي تركت قتاده بالشام لا يخطي في الواو وشبهه وجئت الى هذا يخطي هذا الخطاء كله فتبينها انا كذلك اذ دخل عليه اخر فسئله عن تلك الاية فاجزه بخلاف ما اجزه واجزه صاحبي فسكنت نفسي فعلمت ان ذلك منه تقية قال ثم التفت الي فقال يا ابن اشيم ان الله فوض الى سليمان ابن داود فقال هذا عطاؤنا الاية وفوض الى نبيه فقال ما اتيكم الاية فما فوض الى رسوله فقد فوض الينا وفي الجارود البصائر مسندا عن اديم ابن الحر قال اديم سئله موسى ابن اشيم يعني ابا عبد الله صلوات الله عليه السلام عن اية من كتاب الله فجزه بها فلم يبرح حتى دخل رجل فسئله عن تلك الاية بعينها فاجزه بخلاف ما اجزه قال ابن اشيم فدخلني من ذلك ما شاء الله حتى كاد قلبي يشرح بالكاكين وقلت تركت ابا قتاده

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بالشام لا يخطى في الحرف الواحد الواو وشبهها وحيث ارض يخطى هذا الخطاء فبينا انا كذلك
اذ دخل عليه اخر فسئله عن تلك الآية بعينها فاجابه بخلاف ما اجابني والذي سئله بعدي فتجلى بمنى و
علمت ان ذلك تعبد منه فحدثت نفسي بشيء فالتفت الي ابو عبد الله صلوات الله عليه فقال يا ابن
اشيم لا تفعل كذا وكذا فحدثني عن هذا الامر الذي حدثت به نفسي ثم قال يا ابن اشيم ان الله فوض
الى سليمان بن داود عليه السلام فقال هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب وفوض الى نبيه صلى الله
عليه وآله فقال ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فما فوض الى نبيه فقد فوض الينا يا ابن اشيم من
يرد الله ان يشرح صدره للاسلام ومن يريد ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا اتدري ما الحرج قلت
لا فقال بيده وضم اصابعه كالشيء المصمت الذي لا يخرج منه شيء ولا يدخل فيه شيء وفي
عن اليقطيني عن البصري مثله وعن البصائر والاختصاص بزيادة اخرين مثله وفي
تفسير البرهان مسندا عن عبد الله بن سليمان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سئلته عن الامام افوض
فيه كما فوض الى سليمان فقال نعم وذلك ان رجلا سئله عن مسئلة فاجابه فيها ومسئله آخر عن تلك المسئلة
فاجابه بغير جواب الاول ثم سئله اخر عنها فاجابه بغير جواب الاولين ثم قال هذا عطاؤنا فامنن او
امسك بغير حساب فامسك او اعط بغير حساب وهكذا هي في قرائة علي صلوات الله عليه قلت
اصلحك الله حين اجابهم بهذا الجواب يعرفهم الامام قال سبحان الله اما تسمع الله يقول ان في ذلك
لآيات للمتوسمين وهم الائمة وانها لبسبيل مقيم لا يخرج منهم ابدا ثم قال له نعم ان الامام اذا نظر
الى الرجل عرفه وعرف ما هو عليه وعرف لونه وان سمع من وراء حائط كلامه عرفه وعرف ما هو

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ولي العصر ادركني

ان الله يقول ان في خلق السموات والارض واختلاف السنتكم والوانكم ان في ذلك لايات للمتوسمين فهم العلماء وليس يعلم شيئا من الالسن الا عرفه ناج او هالك فلذلك يجيبهم بالذي يجيبهم به وعن البصائر والخاف مثله بادني تفاوت وفي المحاسن المسائل مسكوتا عن البصائر مسندا عن موسى ابن اشيم قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه اذ اتاه رجل فسئله عن رجل طلق امرائه ثلاثا في مقعد فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه قد بانت منه بثلث ثم جاء اخر فسئله عن تلك المسئلة بعينها فقال ليس بطلاق فاظلم علي البيت لما رأيت منه فالتفت الي فقال يا ابن اشيم ان الله فوض الملك الى سليمان فقال هذا عطائنا فامنن او امسك بغير حساب وان الله فوض الى محمد صلى الله عليه وآله امر دينه فقال وما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فما كان مفوضا الى محمد صلى الله عليه وآله فقد فوض الينا وعن محيي ابن زكريا البصري عن عدة من اصحابنا عن موسى ابن اشيم قال دخلت على ابي عبد الله صلوات الله عليه فسئلته عن رجل طلق امرأته ثلثا في مجلس واحد فقال ليس شيء فاذا في المجلس اذ دخل عليه رجل فسئله عن رجل طلق امرائه ثلثا في مجلس فقال ترد الثلث الى واحدة فقد وقعت واحدة ولا يرد ما فوق الثلث الا الثلث ولا الى الواحدة فنحن كذلك اذ جاء رجل اخر فقال له ما تقول في رجل طلق امرائه ثلثا بانت منه فلم تحل له حتى تنكح زوجا غيره فاظلم علي البيت فتحيرت من جوابه في مجلس واحد بثلثة اجوبة مختلفة في مسئلة واحدة فقال يا ابن اشيم اشككت ودّ الشيطان انك شككت اذا طلق الرجل امرأته على غير طهر وبغير عدة كما قال الله عز وجل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ثلثا او واحده فليس طلاقه بطلاق واذا طلق الرجل امرأته ثلثا وهي على طهر من غير جماع بشاهدين عدلين فقد وقعت واحده وبطلت الثنتان ولا يرد ما فوق الواحده الى الثلث ولا الى الواحده واذا طلق الرجل امرأته ثلثا على العده كما امر الله عز وجل فقد بانت منه ولا تحل له حتى تنكح زوجا غيره فلا تشكن يا ابن اشيم ففي كل والله من ذلك الحق وعن الشيخ مسندا عن ابي ايوب الخزاز عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال كنت عنده فجاءه رجل فسئله عن رجل طلق امرأته ثلثا فقال له ليس بشيء قال بانت منه قال فذهب ثم جاء رجل آخر من اصحابنا فقال رجل طلق امرأته ثلثا فقال تطليقة وجاء آخر فقال رجل طلق امرأته ثلثا فقال ليس بشيء ثم نظر الي فقال هو ما ترى قال قلت كيف هذا قال هذا يرى ان من طلق امرأته ثلثا وهي على غير طهر فليس بشيء اقول هذه من الروايات المشتملة على المعارضين والتوديه واللحن لان الظاهر منها ان المطلقة ثلثا مع الشرائط في مجلس يقع واحده وعقتضى ذلك التوسعه من حيث جواز الرجوع وعدمه حتى ينقضي العده فيتزوجها ولما كان من حكم السعه للامام ان يكون له التضييق بالالزام بالرجوع كما في رواية هرون ابن خارجه وسماعه قال في احديهما ليس بطلاق وفي الاخرتين ليس بشيء مع ما فيه من التوديه والعدول عن الافتاء بعدم كونه طلاقا وليس له اطلاق من حيث اخر كما ان له التضييق من حيث عدم الرجوع وقال بانت منه وهو توديه عن الافتاء بالحرمه قبل المحلل وتضييق للعامه واما الخاصه فانهم يؤخذون بما الزموا به

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العصاديكن

افهمتم واما الخاصة فلرواية عبد الاعلى في قوله عم ان كان مستخفاً بالطلاق الرخصة ذلك وفيها تورية ولحن رحيث آخر في رفع الاختلاف للراوي الناقل للاجوبة المختلفة فانه عليه السلام عدل عن الاخبار بان مراد السائلين كان كذا او الاخبار بمراده من كلامه بل بين حكم شقوق المسئلة من غير تعرض لبيان مراد السائل او جوابه لعدم اهلية المخاطب لكشف التورية والتضييق رحيث ان الرواية الاولى لم تشتمل على الافتاء بالحكم انحصر الجواب بالاستشهاد بآية تفويض الامر

---

نعلم من هذه الروايات امران احدهما ان البناء كان على عدم التعويل على البيان المنفصل وان ذلك كان ظاهرا عند السائلين والا لم يكن وجه لتوهم الاختلاف ولما العدول الامام عم عن التذكر بالتعويل على المنفصل الثاني ان الاجوبة المختلفة لزوم ذلك مرجعه تفويض تربية الامة وتكميلهم وولاية الامر والنهي في الموسعات اليهم صلوات الله عليهم ولمكان دفع توهم امكان التصرف



في

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في الواجبات والمحرمات الالهيه وانهم يغيرون الاحكام بالامر والنهي ورد النص باقتناع ذلك منهم بل النبي والائمة انما يكون لهم الامر والنهي في الامر الموسع فلا يحرمون الحلال ولا يحللون الحرام ولا يجوزون ترك الواجب فيكون التفويض بالامر والنهي في الموسعات كما نص عليه ثانيا الائمة صلوات الله عليه كما في ـــــ البحار عن العيون مسندا عن الميثمي انه سئل الرضا صلوات الله عليه يوما وقد اجتمع عنده قوم من اصحابه وقد كانوا يتنازعون في الحديثين المختلفين عن رسول الله صلى الله عليه واله في الشيء الواحد فقال ان الله عزوجل حرم حراما واحل حلالا وفرض فرائض فما جاء في تحريم ما احل الله تحليل ما حرم الله او تحريم ما احل الله او دفع فريضة في كتاب الله رسمها بين قائم بلا ناسخ نسخ ذلك فذلك ما لا يسع الاخذ به لان رسول الله لم يكن ليحرم ما احل الله ولا ليحلل ما حرم الله عزوجل ولا ليغير فرائض الله واحكامه كان في ذلك كله متبعا مسلما مؤديا عن الله عزوجل وذلك قول الله عزوجل ان اتبع الا ما يوحى الي فكان (عليه السلام) متبعا لله مؤديا عن الله ما امره به من تبليغ الرسالة قلت فانه يرد عنكم الحديث في الشيء عن رسول الله صلى الله عليه واله ما ليس في الكتاب وهو في السنة ثم يرد خلافه فقال وكذلك نهى رسول الله صلى الله عليه واله عن اشياء نهي حرام فوافق في ذلك نهيه نهي الله تعالى وامر بأشياء فصار ذلك الامر واجبا لازما كفرائض الله تعالى ووافق في ذلك امره امر الله عزوجل فما جاء في النهي عن رسول الله صلى الله عليه واله نهي حرام ثم جاء خلافه لم يسع استعمال ذلك وكذلك فيما امر به لانا لا نرخص فيما لم يرخص فيه رسول الله صلى الله عليه واله ولا نأمر بخلاف ما امر به رسول الله صلى الله عليه واله الا لعلة خوف ضرورة فاما ان نحلل ما حرم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

رسول الله ص او نحرم ما استحله رسول الله ص فلا يكون ذلك ابدا لانا متابعون رسول الله مسلمون له كما كان رسول الله تابعا لامر ربه عز وجل مسلما له وقال الله عز وجل ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا وان رسول الله ص نهى عن اشياء ليس نهي حرام بل اعافة وكراهة وامر باشياء ليس امر فرض ولا واجب بل امر فضل ورجحان في الدين ثم رخص في ذلك للمعلول وغير المعلول فما كان عن رسول الله صلى الله عليه وآله نهي اعافة او امر فضل فذلك الذي يسع استعماله الرخص فيه اذا ورد عليكم عنا فيه الخبر بانفاق يرويه من يرويه في النهي ولا ينكره وكان الخبران صحيحين معروفين بانفاق الناقلة فيهما يجب الاخذ باحدهما او بهما جميعا وبايهما شئت واحببت موسع ذلك لك من باب التسليم لرسول الله والرد اليه والينا وكان تارك ذلك من باب العناد والانكار وترك التسليم لرسول الله ص مشركا بالله العظيم فما ورد عليكم من خبرين مختلفين فاعرضوهما على كتاب الله فما كان في كتاب الله موجودا حلالا او محرما فاتبعوا ما وافق الكتاب وما لم يكن في الكتاب فاعرضوه على سنن رسول الله ص فما كان في السنة موجودا منهيا عنه نهي حرام او مامورا به عن رسول الله ص امر الزام فاتبعوا ما وافق نهي رسول الله ص وامره وما كان في السنة نهي اعافة او كراهة ثم كان الخبر الاخر خلافه فذلك رخصة فيما عافه رسول الله ص وكرهه ولم يحرمه فذلك الذي يسع الاخذ بهما جميعا او بايهما شئت وسعك الاختيار من باب التسليم والاتباع والرد الى رسول الله ص وما لم تجدوه في شئ من هذه الوجوه فردوا الينا علمه فنحن اولى بذلك ولا تقولوا فيه بآرائكم وعليكم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

باحثون حتى تاتيكم البيان من عندنا اقول ـــــ صريح الرواية كون صدور الامر والنهي عن رسول الله ﷺ في خصوص ما وسع الله وكون صدور الخبرين المختلفين عنهم في خصوص ما وسع رسول الله بما يأمر به امر فرض ولم ينه عنه نهي حرام ولتوهم امكان الاجوبة المختلفة بالتورية في غير الامر الموسع ايضا ورد النهي عنه كما مر في باب وجوه اختلاف الاحاديث في المجادع المحامن مثلا عن عبد الاعلى قال سئل علي بن حنظلة ابا عبد الله صلوات الله عليه وانا حاضر فاجابه فيها فقال له علي فان كان كذا وكذا فاجابه بوجه آخر حتى اجابه باربعة اوجه فقال علي بن حنظلة يا ابا محمد هذا باب قد احكمناه فسمعه ابو عبد الله صلوات الله عليه فقال له لا تقل هكذا يا ابا الحسن فانك مرجل ومرجل ان من الاشياء اشياء مضيقة لها مجرى الا على وجه واحد فهذا وقت الجهر ليس لوقتها الا احد واحد حين تزول الشمس ومن الاشياء اشياء موسعة يجري على وجوه كثيرة وهذا منها والله ان لم عندي مبعين وجها

اقول ـــــ ظاهر الرواية كون المسئول عنه فيها حكم امر واحد نظير وقت الفضيلة للفرائض وانه كلما سئل عنه على تقدير وفرض باختلاف الاشخاص والحالات والعوارض التي لا تختلف باختلافها الحكم المضيق اجابه بجواب مخالف للجواب الاخر فكان الاجوبة مختلفة بحسب الصورة والمعنى ولو كان اختلاف الجواب لرجهة اختلاف شقوق المسئلة فاختلف لذلك الحكم كما توهمه بعض لم يكن وجه لقول علي بن حنظلة هذا باب قد احكمناه ولا لنهي الامام اياه لبداهة اختلاف حكم المضيق باختلاف بعض الشقوق المفروضة فيه فلم يكن وجه ولا ربط لما فصله الامام في ذيل الرواية انفا بل الظاهر كما قلنا ان السؤال كان عن حكم مسئلة واحدة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ولما كان عدم التعويل على المنفصل قطريا ظاهرا كان تحقق الاطلاق والعموم في كل جواب فعند تعدد الجواب عند اختلاف التقادير المفروضة تحقق الاختلاف فيها فتحمل على بن جعفر تلك الاجوبة المختلفة ولكن لما كان ظاهر كلامه امكان ذلك في الامر المضيق صنعه الامام عليه السلام عن ذلك التوهم فصرح بان المسئلة التي سئلها كانت من الامر الموسع الذي يجري الكلام فيه من ولي الامر على وجوه بحسب اختلاف الاشخاص والحالات والاوقات ثم حلف بان له عندي سبعين وجها وطورا من الجواب فهي صريحة في ان التورية والتكلم على سبعين وجها خاص بالامر الموسع من الاحكام لا المضيق منها فضلا عن غير الاحكام وفي كتاب سفينة البحار عن كتاب التعازي للسيد الشريف الزاهد ابي عبد الله محمد بن علي بن الحسن بن عبد الرحمن العلوي الى ان قال وبالاسناد الى مسروق قال دخلت يوما عوفه على الحسن بن علي عليه السلام واقداح السويق بين يديه وبين يدي اصحابه و المصاحف في حجورهم وهم ينتظرون الافطار فسئلته عن مسئلة فاجابني وخرجت فدخلت على الحسن بن علي ع والناس يدخلون الموائد موضوعة عليها الطعام عتيد فيأكلون ويحملون فراغ وقد تغيرت فقال يا مسروق لم لا تأكل فقلت يا سيدي انا صائم وانا اذكر شيئا فقال اذكر ما بدا لك فقلت اعوذ بالله ان تكونوا مختلفين دخلت على الحسين ع فرأيته ينتظر الافطار ودخلت عليك وانت على هذه الصفة والحال فضمني الى صدره وقال يا بني الا ترى اما علمت ان الله تعالى ندبنا لسياسة الامة ولو اجتمعنا على نمط واحد لعلم غيره انى افطرت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وآله الطاهرين

لمفطركم وصام امخى لصومكم الخ وعن الكافي مسندا عن الفضيل بن يسار قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول لبعض اصحاب قيس الماصر ان الله عز وجل ادب نبيه فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال انك لعلى خلق عظيم ثم فوض اليه امر الدين والامة ليسوس عباده فقال عز وجل ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا وان رسول الله صلى الله عليه وآله كان مسددا موفقا بروح القدس لا يزل ولا يخطى في شيء مما يسوس به الخلق الخبر ثم انه لما كان كشف التوسعة لعامة الشيعة موجبا للخلف وكذا ما ير ما ذكرنا من تفويض امر الدين وولاية الامر والنهي مما لا يمكن كشفه لكل احد اجابوا عن وجه الاختلاف بحكمة اخرى وهي انه لما كانت ولاية امراء الموصفين واولاده المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين وخلافتهم من الواضحات عند ائمة الجور وكل من يفهم من اركان دولتهم ولم يكن يخفى عليهم فضلهم وعلومهم وغرائب شأنهم والمانع من تسليم الامر اليهم لم يكن الا حب الرياسة فكان ذلك موجبا لمراقبة شديدة منهم وفي دعاتهم وولاتهم لاحوال كل امام من ائمتنا صلوات الله عليهم واحوال اتباعهم في زمانهم فان وجود الدعاة والاركان في الشيعة واجتماعهم في الفروع بعد اجتماعهم في الاصول كان موجبا لريب ائمة الجور واتباعهم ولعزيمتهم على قتلهم وقتل الامام عليه السلام وتفرق الشيعة كان مقتضى الحكمة لحفظ الامام وحفظ الاركان ومايز الشيعة ان يغيب الامام رؤساء الشيعة ويبعدهم عن قربه وان لا يحفظ الرؤساء بعض احترامات الائمة عليهم السلام وان يلقى الخلاف بينهم في الفروع الموسعة التي لا يعلمون التوسعة فيها كي يأمن الامام والشيعة واركانهم من شر السلطان واتباعه و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه العصاركين

لا يهتموا بقتلهم وتفريقهم لمكان اصرارهم تفرق الشيعة في الفروع باطناً لا في الظاهر تقيةً وظاهر ان هذه التقية غير التقية التي تحققت منهم في الافتاء بما وافق العامة فانه كان لحفظ السائل عن الوقوع بما يعرفه فتيا من بالعمل على طبقه من اضراره نظير امر الامام عليه السلام ابن يقطين وداود ابن زربي بالوضوء على طبق وضوئهم فان بذلك لم يكن يحفظ دماء نوع الشيعة بل التقية التي كانت يحفظ بها النوع هي بالقاء الخلاف بينهم في الامور الموسعة منها والمضيقة ظاهراً وباطناً ايضاً فلا بد من عدم رعاية موافقة العامة فيها فان الشيعة يكشفون الواقع فيها بالعرض على فتيا العامة فيرتفع الخلاف فيما بينهم ولهذا ورد النص بان الاجوبة المختلفة خاصة بالموسعات والا فان التقية الشخصية جارية في المضيقات ايضاً بالضرورة كما في الجواهر الجامع من سند اعني محمد ابن سنان عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول من علم انا لا نقول الا حقا فليكتف منا بما يقول فان سمع منا خلاف ما يعلم فليعلم ان ذلك دفاع منا عنه ورواه في الكافي في باب اختلاف الحديث سندا ومتنا ورواه الكشي مسندا عن عبد الله بن كثير قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه وعن رياض الجنان بالاسناد عن محمد بن سنان قال كنت عند ابي جعفر صلوات الله عليه فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا متفردا بالوحدانية ثم خلق محمداً صلى الله عليه واله وعليا وفاطمة عليهم السلام فمكثوا الف دهر ثم خلق الاشياء واشهدهم خلقها واجرى عليها طاعتهم وجاء فيهم ماشاء وفوض امر الاشياء اليهم في الحكم والتصرف والامر والنهي في الخلق لهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الولاة فلهم الامر والهداية فهم ابوابه ونوابه يحرسون ما شاؤا ويحرسون ما شاؤا ولا يفعلون الا ما شاء عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون فهذه الدرجة التي من تقدمها غرق في بحر الافراط ومن تقصر عن هذه المراتب التي مر تتجهم فيها زهق في بحر التفريط ولم توف الحمد صلى الله عليه وآله حقهم فيما يجب على المؤمن من معرفتهم ثم قال خذها يا محمد فانها من مخزون العلم ومكنونه ومن الكشي صفوان عن عبد الله ابن زرارة قال قال لي ابو عبد الله صلوات الله عليه اقرأ مني على والدك السلام وقل له اني انما اعيبك دفاعا مني عنك فان الناس والعدو يسارعون الى كل من قربناه وحمدنا مكانه لادخال الاذى فيمن نحبه ونقربه ويذمونه لحبنا له وقربه ودنوه منا ويرون ادخال الاذى عليه وقتله ويحمدون كل من عبناه نحن وان يحمد امره وانما اعيبك لانك رجل اشتهرت بنا وبميلك الينا وانت في ذلك مذموم عند الناس غير محمود الاثر بمودتك لنا ولميلك الينا فاحببت ان اعيبك ليحمدوا امرك في الدين بعيبك وتنقصك ويكون ذلك دافع شرهم عنك يقول الله عز وجل اما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فاردت ان اعيبها وكان وراءهم ملك يأخذ كل سفينة غصبا هذا التنزيل من عند الله صالحة لا والله ما عابها الا لكي تسلم من الملك ولا تغصب يحايديه ولقد كانت صالحة ليس للعيب فيها مساغ والحمد لله فافهم المثل يرحمك الله فانك والله احب الناس الي واحب اصحاب اي حيا وميتا فانك افضل من هذا البحر العميق الزاخر وان من ورائك ملكا ظلوما غصوبا يرقب عبور كل سفينة صالحة تردن بحر الهدى ليأخذها غصبا ثم يغصبها واهلها ورحمة الله عليك حيا ورحمة الله ورضوانه عليك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

صبيا ولقد ادى الى ابناءكم الحسن والحسين ربائبك احاطهما الله وكلاهما ودعاها وحفظهما بصلاح ابيهما كاحفظ الغلامين فلا يضيقن صدرك من الذى امرك ابى وامرتك به وآباك ابو بصير بخلاف الذى امرناك به ولا امرناه الا بامر وسعنا ووسعكم الاخذ به ولكل ذلك عندنا تصاريف ومعان توافق الحق ولو اذن لنا لعلمتم ان الحق فى الذى امرناكم فردّوا الينا الامر وسلّموا لنا واصبروا لاحكامنا وارضوا بها والذى فرق بينكم فهو راعيكم الذى استرعاه الله خلقه وهو اعرف بمصلحة غنمه فى فساد امرها فان شاء فرق بينها للتسلم ثم يجمع بينها ليأمن فسادها وخوف عدوها فى اتمار ما ياذن الله وياتيها بالامن من مأمنه والفرج من عنده عليكم بالتسليم والردّ الينا وانتظار امرنا وفرجنا وفرجكم فلو قد قام قائمنا وتكلم متكلمنا ثم استانف بكم تعليم القرآن وشرايع الدين والاحكام والفرائض كما انزله الله على محمد ﷺ لانكر اهل الكتاب التصاريف فيكم ذلك اليوم انكارا ثم لم تستقيموا على دين الله وطريقته الا من تحت حدّ السيف فوق رقابكم ان الناس بعد نبى الله ركب الله به سنة من كان قبلكم فغيّروا وبدّلوا وحرّفوا وزادوا فى دين الله ونقصوا منه فانى مثنى عليه الناس اليوم الا وهو محرف عما نزل به الوحى من عند الله فاجب يرحمك الله حيث تدعى الى حيث تؤمر حتى ياتى من يستانف بكم دين الله استيناقا وعليك بالصلوة الستة والاربعين وعليك بالحج ان تهل بالافراد وتنوى الفسخ اذا بدت مكة وطفت وسعيت فسخت ما اهللت وقلبت الحج عمرة احللت الى يوم الروية ثم استانف الاهلال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بالحج مفردا الى منى وتشهد المنافع بالعرفات و المزدلفة فكذلك حج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعرفات وهكذا امر اصحابه ان يفعلوا ان يفسخوا ما اهلوا به ويقلبوا الحج عمرة وانما اقام رسول الله ص على احرام ليسوق الذى ساق معه فان السائق قارن والقارن لا يحل حتى يبلغ هديه محله ومحله المنحر بمنى فاذا بلغ احل فهذا الذى امرناك به حج المتمتع فالزم ذلك ولا يضيقن صدرك والذى اتاك به ابو بصير من صلوة احدى وخمسين والاهلال بالتمتع بالعمرة الى الحج وما امرنا به ان يهل بالتمتع فلذلك عذرنا معان وتصاريف لذلك ما يسعنا ويسعكم ولا يخالف شيء منه الحق ولا يضاده والحمد لله رب العالمين وفي [illegible] الجارود عن العلل صنداء عن زرارة عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال سئلته عن مسئلة فاجابني ثم جاء رجل فاجابه بخلاف ما اجابني ثم جاء رجل اخر فاجابه بخلاف ما اجابني واجاب صاحبي فلما خرج الرجلان قلت يا ابن رسول الله رجلان من اهل العراق من شيعتك قدما يسئلان فاجبت كل واحد منهما بغير ما اجبت به الاخر فقال يا زرارة ان هذا خير لنا ولكم ولو اجتمعتم على امر واحد لقصدكم الناس ولكان اقل لبقائنا وبقائكم قال فقلت لابي عبد الله عليه السلام شيعتكم لو حملتموهم على الاسنة او على النار لمضوا وهم يخرجون من عندكم مختلفين قال فسكت واعدت عليه ثلاث مرات فاجابني بمثل جواب ابيه في [illegible] عن الحلبي صنداء عن ابن حازم قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ما لي [illegible] عن التهذيب صنداء عن سالم ابي خديجة عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سئل انسان وانا حاضر فقال ربما دخلت المسجد وبعض اصحابنا يصلي العصر وبعضهم يصلي الظهر فقال انا امرتهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله العمار دركني

لو صلوا بهذا ليصلوا على وقت واحد لعرفوا فاخذ برقابهم وفيه عن الكافي مسنداً عن ابن حازم قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ما لي اسئلك عن المسئلة فتجيبني فيها الجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر فقال انا نجيب الناس على الزيادة و النقصان قال قلت فاخبرني عن اصحاب رسول الله صدقوا على محمد صلى الله عليه و اله ام كذبوا قال بل صدقوا قلت ما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل كان ياتي رسول الله صلى الله عليه واله فيسئله عن المسئلة فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك بما ينسخ ذلك الجواب فنسخت الاحاديث بعضها بعضاً اقول لا يخفى ان نسخ الجواب جوابا آخر راجع الى ما فوض الامر اليهم لا نسخ الحكم من الله تعالى وفي هذه الرواية من اللحن والمعارض ما لا يخفى وفيه عن العلل مسندا عن محمد بن بشير وحريز عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قلت له انه ليس شيء اشد علي من اختلاف اصحابنا قال ذلك من قبلي اقول قد ظهر مما مر ان الاختلاف في الاجوبة لم يكن من جهة موافقة العامة ومخالفتهم في الافتاء لوضوح ان رواية ابان بن تغلب مع حنظلة صريحة في الاجوبة المختلفة فلو كان الاختلاف من جهة الافتاء بما يوافقهم لما كان لقوله هذا باب قد احكمناه وجه ولا لجواب الامام ربط لان التقية بالافتاء بما يوافقهم كما ذكرنا لا تختص بالامور الموسعة قطعاً وايضاً لو كان كذلك لم يكن وجه لضيق صدر موسى بن اشيم وظلمة البيت عليه وجزعه ولا لضيق صدر زراره وتعجبه مع انه من افضل سفن بحر الهدى لان التقية من الائمة لم يكن يخفى على فقهاء الشيعة فضلاً عن رجالهم لصدور الروايات

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطار كيني

المتواتره عنهم بالامر بالتقيه مضافا الى معروفيه قضيه عمار في الاسلام ونزول الآيه الشريفه فيه وايضا لم يكن وجه لجواب الائمه عند السؤال عن وجه الاختلاف بان الامر مفوض اليهم كما كان مفوضا الى رسول الله لان التفويض في التقيه من الاغلاط الواضحه في حق الرسول صلى الله عليه واله وايضا لو كان كذلك لزم الجواب بانها تقيه لانه امر سهل تحمله بخلاف تفويض الامر الى الرسول والائمه صلوات الله عليهم فانه مما يصعب تحمله فتم وايضا لم يكن وجه لتعليل القاء الخلاف بحفظ ارواحهم ودماء الشيعه لوضوح ان الافتاء بما يوافقهم لا يوجب حصول الاختلاف بين الشيعه واقعا كي يحفظ بذلك دماءهم لوضوح انهم بالعرض على فتيا العامه يعرفون الواقع الحق في خلافهم وانما يحصل بحفظ نفس العامل به عندهم لا يعرفه بالتشيع بخلاف ما اذا كان الاختلاف في الامور الموسعه واقعا فانه يوجب الاختلاف الحقيقي بين الشيعه فباختلافهم وعدم اجتماعهم لا يهتم السلطان وحزبه على تفريق الامام وشيعته كما لا يخفى كما صرح به في روايتي زراره ورواية ابي خديجه وايضا لو كان الاختلاف في حجيه الافتاء بما يوافق العامه وما يخالفهم لم يكن وجه لقولهم صلوات الله عليهم انتم افقه الناس اذا عرفتم معاني كلامنا ولا لقوله فلو شاء انسان يصرف كلامه كيف شاء لانه على هذا ايضا يعرف الحق بالعرض على فتيا العامه ولا لقولهم لناس كلها المخرج فانه على هذا التقدير يكون في جميع الفتيا الموافقه للعامه مخرج واحد وهو التقيه وليس في كل واحد مخرج بخصوصه ولم يكن وجه ايضا لجواب الامام ع في رواية مالم ابن ابي حفصه بتوريه الانبياء بل الجواب الواضح التقيه في الافتاء

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بما يوافقهم هذا كله مضافا الى ان حمل الروايات المختلفة كذلك بمجرد الموافقة للعامة على التقية
والافتاء بما يوافقهم غلط ظاهر لان الائمة صلوات الله عليهم كانوا حفظة الدين ومنهم ظهرت
المعارف والعلوم وعدة فضائل الرسول والائمة ومثالب اعدائهم واثبتوا الحجة على خلافتهم
ونصوا على امامة الامام المتأخر وعنهم وردت الروايات المصرحة بخلافة الائمة الاثنى
عشر وامامة ولي العصر عجل الله فرجه وخلافته وعلائم ظهوره وهم الذين صرحوا بالالوف من الامور التي
يظهر بها الواقع وبطلان مخالفيهم فكيف يجوز حمل الروايات الصادرة عنهم لشيعتهم
على التقية مطلقا بمجرد موافقة العامة بل التقية خاصة بالافتاء في الموارد التي
يتقي الامام عن محضره من الاعداء او يخاف على واحد من شيعته من عدوه فيفتي له
بما يوافقهم كي لا يعرف بالتشيع فانه بعد اشتهار قضية عمار في الاسلام ونزول الآية
الشريفة وتواتر الروايات من الائمة عليهم السلام في الامر بالتقية والتأكيد فيها وانها
في كل شيء الا مخرج لا يحتاج الامام الى الافتاء بما يوافقهم تقية في كل شيء فيجب ان يكون
الرواية موافقة للعامة لا يحكم بصدورها تقية فظهر بحمد الله تعالى ومنه ان الائمة
صلوات الله عليهم قد فتحوا لنا باب فهم الروايات ومعاني كلامهم وقد عرفت انه لا
طريق الى فهمها الا معرفة التورية والمعاريض ولتكميل التعليم اعلنوا بذلك وبان
لهم المعاريض في كلامهم ولكمال التوضيح صرحوا بان لهم سبعين طورا من الكلام المختلف
صورة ومعنى كل ذلك لكي يعتني الفقيه بكلامهم ويدقق النظر في فهمها حتى يحصل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطر ذكري

له العناية بكلامهم ويعرف انهم انما يتكلمون لمقتضى المقام ولا يعدلون الى تعبير آخر الا عن عمد وهو التورية فلا يتوهم ظهور ما هو غير ظاهر عند جميع العارفين باللغة من كلامهم بل يعرف انه لا يكون المراد من كلامهم الا ما هو الظاهر عند كل عارف باللغة من غير اختلاف فيندفع بذلك باب التأويل في كلامهم فلهذا لا بد من الدقة ومن الاجتناب عن توهم الظهورات الموهومة لمكان عدم الفهم ففي المجاورة عن النعماني مسنداً عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه خير تدريه خير من عشرة تروية ان لكل حقيقة حقا ولكل صواب نورا ثم انا لا نعد الرجل فقيها منكم من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن وفي صفاته عن الاخباري مسنداً عن زيد الزراد عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه يا بني اعرف منازل الشيعة على قدر روايتهم ومعرفتهم فان المعرفة هي الدراية للرواية وبالدرايات للروايات يعلو المؤمن الى اقصى درجات الايمان انى نظرت في كتاب علي عليه السلام فوجدت في الكتاب ان قيمة كل امرئ وقدره معرفته ان الله تبارك وتعالى يحاسب الناس على قدر ما آتيهم من العقول في الكامل دار الدنيا وفي كشف المحجة مسنداً عن ابي عبيدة الحذاء قال قال لي ابو جعفر عليه السلام وانا عنده ان قال يا ابا عبيدة انا لا نعد الرجل فقيها عالما حتى يعرف لحن القول وهو قول الله عز وجل ولتعرفنهم في لحن القول وعن غيبة النعماني عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انا لا نعد الرجل فقيها عالما حتى يعرف لحن القول وهو

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

قول الله عز وجل ولتعرفنهم في لحن القول وعن رجال الكشي عن الصادق صلوات الله عليه قال اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من روايتهم عنا فانا لا نعد الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدثا فقيل له او يكون المؤمن محدثا قال يكون مفهما والمفهم محدث اقول

هذه الروايات كما ترى مفاتيح لفهم الروايات وردع عما يتوهمه غير الفهيم في جهة توهمه عدم كمال عنايتهم بكلامهم او غفلتهم عن الخصوصيات وسد عظيم لباب التأويل في الروايات والاحاديث كما ذكرنا وبه ينفتح باب معرفة تعليلاتهم وفتياهم والتمييز بين البابين والنتايج المتغايرة مع ذلك ثم انه لا اشكال في اقتضاء الحكمة في بعض الاحيان التكلم بالكلام المجمل وهو المتشابه بالذات كما انه قد تعرض للكلام اجمال ورجوع الاجمال بتسميه في الكلام الى عدم الظهور للكلام وفيه لا موضوع لجواز رد الظاهر وانكاره وعدمه وظاهر حرمة التأويل فيه بلا كلام ولا يستدل به الا السفهاء وعروض الاجمال للكلام اما من جهة كونه في التعليقات التي لم يحرز عدم التقويد فيه على المنفصل ولهذا لا ينعقد الظهور له واما من جهة اشكال المتكلم على العقل الذي من القرائن المتصلة بالكلام عند كل عاقل فيعرض الاجمال للكلام ويبطل ظهوره المتوهم من جهة محض العين عن العقل وبالجملة مع كون الكلام بنفسه مجملا اما ذاتا واما من جهة عارض يكون خارجا عن مورد الكلام موضوعا واما بعد تحقق الظهور فلو كان مخالفا للقرآن والاحاديث فضلا عن المحكمات يسقط عن الحجية كلا من جهة رد ظاهره فقط بل من جهة سقوط اصل الصدور فلا يبقى موضوع لحجية الظاهر كما لا يخفى ولا كلام في ذلك في الاصول و

الفرع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء كلهم

الفروع كلها ولو لم يكن مخالفا لا يجوز ردّه بوجه توضيح ذلك ان الدين لما كان مؤسسا على الهداية والتكميل لا بد من الاتيان بالكلام الظاهر الصريح فيها الا انه لما كانت المراتب مختلفة والكمالات والمعارف درجات متفاوتة لها غايات ونهايات وغاية الغايات ونهاية النهايات فلا محالة يكون الكلام الذي جيئ به للهداية الى ترجمه ظاهرا صريحا محكما للذي يكون في تلك الدرجة من المتشابهات لمن لا يكون في تلك الدرجة لعدم وجدانه وعيانه اياها فلا محالة يوجد في كلامهم متشابهات كثيرة جدا بحسب الدرجات بل يوجد الكلام ما لا يتحمله الا المقربون فلا بد لكل احد من عرض الظواهر على المحكمات لانها اساس الدين فاذا وافقها فهي من المحكمات ايضا واذا خالفها فلا محالة يكون زخرفا باطلا يضرب على الجدار واذا لم يخالفها ايضا ففي الاحكام لا بد من الاخذ بها وفي غير الاحكام لا محالة يكون من المتشابهات لعدم وجدانه ومعرفته به بما له من الظاهر كقوله المؤمن ينظر بنور الله فلا يجوز الاخذ بظاهره لعدم كونه من المحكمات وعدم موافقته لها ولا يتبع ظهوره لعدم الحجية له كما انه لا يجوز ردّ ظاهره وانكاره وجحده لعدم احراز كونه خلاف الواقع لعدم حكم العقل بخلافه ولا لكونه خلاف الكتاب بل لا يوافق وهواهم فلا بد من ردّه الى المحكمات فظهر انه لا يجوز رد ظواهر الروايات الا عند المخالفة للكتاب وسائر الروايات فعند عدم المعارض والمخالف كما لا يجوز رد ظاهرها ولا التاويل فيها كذلك في غير الاحكام لا يجوز الاخذ بظاهرها ولا العمل بها الا اذا صار محكما فعن العيون مسندا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العهد ادركني

عن الرضا صلوات الله عليه قال من رد متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال ان في اخبارنا متشابها كمتشابه القرآن ومحكما كمحكم القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا وعن الاحتجاج عن الرضا صلوات الله عليه قال ان في اخبارنا متشابها كمتشابه القرآن ومحكما كمحكم القرآن فردوا متشابهها دون محكمها وعن البصائر مسندا عن السابع عن ابي الحسن صلوات الله عليه انه كتب اليه في رسالة ولا تقل لما بلغك عنا او نسب الينا هذا باطل وان كنت خلافه فانك لا تدري لم قلنا وعلى اي وجه وصفة وعنه مسندا عن ابي بصير عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال سمعته يقول اما والله ان احب اصحابي الي اورعهم وافقههم واكتمهم لحديثنا وان اسوئهم عندي حالا واضعفهم الذي اذا سمع الحديث ينسب الينا او يروى عنا فلم يعقله ولم يقبله قلبه اشمأز منه وجحده وكفر من دان به وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج والينا اسند فيكون بذلك خارجا عن ولايتنا وعنه مسندا عن ابي بصير عن ابي جعفر او ابي عبد الله صلوات الله عليهما قال لا تكذبوا بحديث اتاكم احد فانكم لا تدرون لعله من الحق فتكذبوا الله عز وجل فوق عرشه اتوا لكي يخفى على الفقيه انه لو جاز جزوجهم عن طريق ذلك العناية بالكلام ولكن اراد تفهم خلاف الظاهر لكي يتضح بالتأويل لما احتاج الى هذه تلك التأكيدات بل يكفي لعدم جواز الرد التصريح بامكان ارادة خلاف الظاهر فهذه التعبيرات برهان على كمال العناية بالكلام وعدم ارادة

للتصريح لا يريدون على الظاهر لا

خلاف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

خلاف الظاهر كي ينفتح باب التاويل بل الظاهر انه لامكان عدم تحمل من كان في درجة ضعيفة للتذكر بكمال في درجة قوية فلا يحمل الرواية بظاهرها شددوا في عدم الانكار وبالرد اليهم صلوات الله عليهم كما ورد عن البصائر مسندا عن جابر قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان حديث آل محمد (صلى الله عليه وآله) صعب مستصعب لا يؤمن به الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان فما ورد علينا من حديث آل محمد (صلى الله عليه وآله) فلانت له قلوبكم وعرفتموه فاقبلوه وما اشمأزت قلوبكم وانكرتموه فردوه الى الله والى الرسول والى العالم من آل محمد (صلى الله عليه وآله) وانما الهالك ان يحدث بشيء منه لا يحتمله فيقول والله ما كان هذا شيئا ولا والله هذا بشيء والانكار هو الكفر وفيه عن البصائر مسندا عن جابر عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال ان حديثنا صعب مستصعب لا يجوز ذكوان وعر شريف كريم فاذا سمعتم منه شيئا ولانت له قلوبكم فاحتملوه واحمدوا الله عليه وان لم تحتملوه ولم تطيقوه فردوه الى الامام العالم من آل محمد (صلى الله عليه وآله) وانما الشقي الهالك الذي يقول والله ما كان هذا ثم قال يا جابر ان الانكار هو الكفر بالله العظيم وعنه مسندا عن الاصبغ بن نباتة عن امير المومنين صلوات الله عليه قال سمعته يقول ان حديثنا صعب مستصعب خشن مخشوش فانيدوا الى الناس منا ما عرفوا فردوه وما انكروا فامسكوا

---

لا يحتمله الا ثلث ملك مقرب او نبي مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان اقول من اراد الروايات الواردة في هذا الباب فعليه المراجعة الى الكتب الاربعة ومجاد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركني

الانوار فظهر ان مقتضى عرفان التوريه وكونه ممن يورّى في كلام الى مبعين طوراً من الكلام كال العنايه بالكلام من جميع الجهات ومن اعظم العنايات به هو التكلم بظاهر صريح في المقصود عند كل من كان عالماً باللغه سيما اذا كان المتكلم عاداياً مكملاً للبشر فرد ظاهر كلامه والتاويل فيه اسقاط له عن درجته الفهم والكمال وابطال لهدايته ونقض لغرضه ثم احتمال خلاف الظاهر عند عدم الموافقه ولا المخالفه للمحكمات وفتح باب التاويل ورد الظاهر فقد رد على الحق وكذب به بل بعد ما كان حكم العقل من القرائن المتصله بالكلام ولا ينعقد له ظهور الا مع عدم مخالفه العقل لما هو الظاهر به لو لا حكم العقل لابد من لحاظ الظواهر كلها فلو كان مخالفاً للمحكمات يسقط عن الحجيه ضروره فهو باطل بحكم العقل كما ولو لم يخالف فتاره يكون موافقاً لها تجب حينئذ الاخذ بها وعند عدم الموافقه ايضاً لا يجوز العمل بها الا في الاحكام واما في غير الاحكام فانه وان لم يجز الاخذ بها الا انه لا يجوز ايضاً ردها ولا تاويلها فكما ان الاخذ بها ما لم تصرف المحكمات له ضلالة وهلاكة كذلك ردها والتاويل فيها

ثم ان اول ما يعرف الفقيه عند التامل في الكتاب والاحاديث انها مشتمله على التعليمات والفتيا ويعرف الفرق بينهما وانهما من الامور الفطريه التي عليها نظام العالم وذلك لان من الظاهر لكل عاقل ان كل احد لابد له من افعال واعمال يقوم عليها بقائه وله في كل فعل وعمل تكليف بحكم العقل او بالفطره العقلائيه ومن الواضح ان الاحكام العقليه انما هي ظاهره بنور العقل عما وجه الكليه والجمع وكذلك الاحكام الفطريه ثابته في

فطره

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

فطرة العقلاء كلية، واما بالنسبة الى التكليف الفعلي في مقام العمل فان كل احد يحتاج بالفطرة الى العلم بها ولا يعلمها الا العالمون باحكام العقل والعقلاء وذلك لان الاحكام العقلية الظاهرة بنور العقل نظير وجوب الطاعة وحرمة المعصية وكذلك الاحكام الفطرية العقلائية الثابتة في فطرة العقلاء نظير حرمة اكل الخبيث وشربه واباحة اكل الطيب وشربه لها مرتبتان مرتبة الثبوت العقلي والعلمي بنحو الكلية ومرتبة التحقق والفعلية فان وجوب الطاعة وحرمة المعصية ثابتة بالعقل ولا فعلية لهذا الوجوب والحرمة في الخارج الا في ظرف فعلية الطاعة والمعصية وكذا حرمة اكل الخبيث ثابتة في عالم العقلاء ولا تحقق ولا فعلية لها في الخارج الا في ظرف تحقق العاقل وفعلية الاكل والشرب فثبوت المرتبتين لكل حكم عقلي او عقلائي ظاهر والناس في مقام معرفة تكليفهم الفعلي في عملهم على قسمين فبعضهم يتعلمون الاحكام العقلية والعقلائية فيعرفون بذلك تكاليفهم الفعلية في اعمالهم وهؤلاء العلماء باحكام العقل والعقلاء والبعض الاخر لا يتعلمون الاحكام الكلية بل انما يستخبرون عن تكليفهم الفعلي بالنسبة الى عملهم وهذا هو الاستفتاء والمخبر عن تكليفهم الفعلي في عملهم هو المفتي لهم كما لا يخفى وهكذا الامر في كل علم وصنعة فان الناس مختلفون في ذلك فبعضهم يتعلمون هذا العلم وبعضهم لا يريدون العلم به بل انما يريدون ان يعرفوا تكليفهم في عملهم الذي هو من مصاديق هذه الصنعة فلا يتعلمون مثلا كيفية صنعة الفواريز وحفظها بل يستخبرون عن تكليفهم في حفظ فواريزهم ومن الواضح ان الاحكام الالهية ليست الا نظير الاحكام العقلية

في تقسيم الاحكام الى العقلية والعقلائية وتقسيم العقل الى النظري والعملي والتحقيق في ذلك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والعقلائيه كليات وجوامع فلا محالة يتحقق لها مرتبتان مرتبة الجعل والتشريع من الله تعالى والتدوين من الرسول ص وهو بعين الاثبات العلمي للقضايا الحقيقيه في الصدور والكتب ومرتبة التحقق والفعليه عند تحقق الموضوع والشرائط في الخارج فمرتبة الثبوت العلمي مرتبة الوحدة والجمع ومرتبة التحقق والفعليه مرتبة الكثرة والتعدد والانحلال فلو حكم المولى الحكيم بحرمة الخمر لعبيده في كتابه او في صدور ما ثبت حكمه في علمه هذه القضيه حقيقيه وموضوع ماخوذة في القضيه مرآة لما يتحقق في الخارج والايجاب ثابت على الافعال الصادرة منهم في الخارج ولهذه الجهه يمتنع تحقق الحرمه في الخارج قبل تحقق عبيده وبعد تحقق الموضوع يمتنع عدم تحققها في الخارج فقبل التحقق في الخارج لا تحقق الا للحكم الا بالثبوت العلمي وفي الكتاب فللحكم مرتبتان مرتبة الثبوت بالعلم ومرتبة التحقق في الخارج وفعليته وتحققه بعين المشيه لثبوته في العلم لان مشيه ثبوت القضيه الحقيقيه في العلم عين المشيه بتحقق الاضافه في الخارج في ظرف تحقق الموضوع بالضروره ولا ايجاد ولا وجود كي يلزم انفكاك الايجاد عن الوجود فجعل الحكم في المرتبه الثانيه بعين مشيه المرتبه الاولى وظاهر ان الحكم في المرتبه الاولى لا طاعة له ولا عصيان والعلم به ولو تفصيلا لا يقتضي عملا فضلا عن العلم الاجمالي بخلاف المرتبه الثانيه فانه عين مرتبة العمل واقتضائه الطاعة والمعصيه فالشك فيه يوجب الاحتياط في الحكم في العمل وعلى هذا اخبار العالم به من حيث المرتبه الاولى ليس الا تعليما له



وانشائيا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه المعصومين

واثباتا اياه بعلم المتعلم وليس له دخل بفعله في عمله وهذا بخلاف اخبار العالم عن مرتبة تعلق الحكم فانه اخبار عن تكليف عمل الجاهل من حيث انه جاهل ليعمل على طبق اخباره ولا يبقى متحيراً في عمله فاستخبار الجاهل من العالم تكليفه في عمله عين الاستخبار عن تكليفه الفعلي في عمله فهو الاستفتاء واخبار العالم عن تكليفه في عمله عين الاخبار عن حكمه الفعلي ليعمل على طبق خبره فهو عين الافتاء كما هو الظاهر وظاهر ان قوام التعليم بالتدريج و اساسه على التعويل على المنفصل من حيث القيدات والمخصصات والعناوين الحاكمة ولهذه الحجة لا ينعقد للكلام الذي يصدر عن المعلم في مقام التعليم ظهور في العموم والاطلاق الا من الحيث الذي احرز عدم تعويله فيه على البيان المنفصل وهذا بخلاف الافتاء فان كلام المفتي الصادر بعنوان الافتاء واخبار الجاهل عن حكمه الفعلي لعمله التعويل فيه على المنفصل قبيح غير عقلائي فلا محالة ينعقد للكلام ظهور من حيث الاطلاق والعموم فانه لو كان مطلقا او عاما مقيدا او مخصصا يجب الاتيان به لانه في مقام الاخبار عن الحكم الفعلي لعمل المكلف والافعلية الاجمال كي يظهر انه ليس في مقام الاخبار بل في مقام الاجمال وحيث انه يجوز الاجمال في الجواب كي لا يتحقق لكلامه ظهور يكون الافتاء بالكلام المجمل والتعويل على البيان المنفصل اقبح وللامام عليه السلام والذي له العناية التامة بكلامه ممتنعا

وبعد وضوح المرتبتين للاحكام العقلائية والجهات التي تمتاز بها كل منهما عن الاخرى نقول ظاهر ان الشريعة لم تخرج عن الطريقة العقلائية فمن راجع الكتاب والسنة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الكتاب والروايات الصادرة من الائمة ع يرى ذلك فان ابلاغ الرسول صلى الله عليه و اله كلام الله تعالى عين تعليمه جعل الاحكام وتشريعها من الله وما يبلغه من الاحكام النازلة عليه من السماء عين تعليم الاحكام الثابتة في علمه من حيث مرتبة الجعل والتشريع وكذلك ما يخبر به الائمة عليهم السلام ويعلمونه من تحريم النبي ع ايجابه فانه عين الاخبار والتعليم لاحكام الرسول ص في مرتبة الجعل وتسنين السنة وليس اخباراً عن مرتبة فعلية احكام الله واحكام رسوله وتحققها وبعض الروايات لسانها الاخبار عن الاحكام الفعلية ليعمل على طبقه وهذا هو الافتاء كما ورد النص عليه كثيرا مثل ما اذا قال رسول الله صلى الله عليه واله يجب عليك الصلوة او الزكوة او الخمس عند القدره وكما اذا قال الامام ع يجب عليك التمام وللآخر يجب عليك التقصير وهكذا فتحقق الطائفتين من الاخبار ظاهر فان تعليم الاحكام في مرتبة جعلها وتشريعها من الله تعالى وتسنينها من الرسول ص صريح جملة من الروايات والاخبار عن الحكم الفعلي لشخص او اشخاص صريح جملة منها فيكون

بعض الروايات لبعض الاحكام

التعليم والتفقه في الدين في الاولى والافتاء والتقليد في الثانية والطائفة الاولى هي الجوامع تستنبط منها الفروع كما صرح بذلك في قوله سئل رسول الله صلى الله عليه واله في المحيض ثلاث سنن بين فيها كل مشكل لمن سمعها وفهمها حتى لا يدع لاحد مقالا فيه بالرأي وقوله عليه السلام في رواية موسى ابن بكر حيث قال له ع عبد الله صلوات الله عليه الرجل يعني عليه اليوم واليومين او اكثر من ذلك كم

علت هي الجوامع تستنبط منها الفروع فيها تفقه وعليكم ان تفقهوا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركبتي

صلوته فقال عليه السلام الا اخبرك بما ينتظم هذا واشباهه فقال كلما غلب الله عليه فهو اعذر لعبده وزاد فيه غيره قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه وهذا من الابواب التي ينفتح كل باب منها الف باب وقوله عليه السلام في رواية عبد الاعلى يعرف هذا واشباهه من كتاب الله والى هذا الباب ينظر قولهم انما علينا القاء الاصول وعليكم ان تفرّعوا وهذه اصول العلم التي يفتي الائمة طبقها كما في رواية جابر وحماد بن عثمان فالافتاء بالكتاب ليس الا الاخبار بمقام فعلية الحكم الثابت بنحو الكلية في الكتاب كما لا يخفى ولا اشكال في استنباط الاحكام الفعلية الجزئية عن تلك الاصول والجوامع الكلية الثابتة في مرتبة الثبوت العلمي ولا يكون الرجل فقيها حتى يفهم الفرق بين البابين والثمرات المترتبة عليه ويفهم انه الى اي شيء يمكن فهم احكام الاشخاص وطريق ذلك انه بعد وضوح عدم الواقعية لشيء من الاشياء قبل التحقق ضرورة وانه مع ذلك يمكن وضع الالفاظ وجعلها سمات وعلامات لها في ظرف واقعيتها وعروض التحقق لها قبل الواقعية اذا لاحظها بتوسط ثبوتها علما كما اذا تصور الانسان دارا خاصا وبتوسط هذا الثبوت العلمي يجعل لفظا خاصا سمة وعلامة لكل دار تبنى مثلها وبعد امكان لحاظها كذلك يمكن استعمال اللفظ فيها في مرتبة واقعيتها وتحققها قبل واقعيتها وتحققها فيقال لكل انسان وكل حيوان وكل دار ممنه بنظير وضع اسماء الاجناس واستعمالها في موضوعاتها قبل واقعيتها وعروض التحقق لها وحيث ان

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

القضايا الحقيقيه و الخارجيه من العلوم الاصطلاحيه مؤسسة على اساس باطل و دوران الانصراف عن غير المتعارف وعدمه مدارهما الكل من القفا فالواجب على الفقيه ان يرجع في ذلك الى ما فتح الائمه صلوات الله عليهم من الفرق الواضح بين التعبيرات المختلفه التي تصدر ممن له العناية بالكلام فان تعليم الفرق غير ممكن الا بتغيير التعبير فقد يأتي بالكلام الذي ظاهره تعليم جعل الحكم على جميع المصاديق التي تحققت او تتحقق والحالات التي يمكن ان تطرء عليها كما اذا قيل اوجب الله تعالى او مولاه على كل رجل الانفاق على الزوجه وتارة يقتصر بتكليف عمل الاشخاص ليعملوا هم على طبق ذلك التكليف الفعلي للمصاديق المتحققه ولو فرضا كما اذا قيل يجب على الرجل التقصير اذا ذهب الضيعته فالتعليلات كلها ظاهرة في جعل الحكم على جميع المصاديق والاطلاق بالاخطاب بالنسبه الى جميع الحالات سواء جيئ بلفظ الكل ام لا فان كونها في مقام التعليم والاخبار عن مرتبة جعل الحكم وتشريعه قرينة ظاهرة على ذلك واما الفتيا فلو جيئ فيها بلفظ الكل وما يشبهه تكون ايضا ظاهرة في الافتاء والاخبار عن مرتبة سوق الحكم للكل مصداق والاطلاق بالنسبه الى جميع الحالات الممكنة وفعليته تحقق نوع وتعارفه لا يوجب الانصراف وهذا بخلاف ما اذا لم يؤت في الكلام باداة ظاهرة في لحاظ جميع المصاديق المتحققه وغير المتحققه والمتعارفه وغير المتعارفه فان نوع السؤالات والاستفتاءات عن الاحكام الفعليه لا تكون الا عن النوع المتعارف والحالات المتعارفه بالنسبه الى السائلين والى زمانهم ومكانهم وذلك لان استفتاء العوام والجهال

عربانهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

عن تكاليفهم الشرعية لمن الامور منتج سائر الامتفاوتات فهل يشك احد في انه لو استفتى الجاهل العالم عن تكليفه العقلي او العقلائي او العرفي فقال ما تكليف الرجل في ذهابه الى البيت صديقه عقلاً او عقلائيا او عرفاً او شرعاً يكون مراده ومقصوده من الرجل و الذهاب والبيت والصديق هو النوع المتعارف الغالب الصقق بالنسبة الى زمانه ومكانه وانه لو اراد السائل عن تكليف كل رجل بالنسبة الى كل صديق وكل بيت وكل ذهاب لا يكتفي بهذا الكلام بل يأتي بالكلام الظاهر فيها بكلام ظاهر فيها كما انا لا نقدر على الفرق بين البابين الا باختلاف التعبير كما لا يخفى واذا كان السؤال عن تكليف شخص السائل او الاشخاص المتعارفة و الحالات المتعارفة لهم لا محالة يكون الجواب ظاهراً في المتعارف لانه جواب عما سئل فلا يحصل له اطلاق وحيث ان نوع السؤالات والامتفاوتات كذلك فلو صدر من المتفق افتاء واخبارا عن تكليف الرجل او الانسان او المرئ عند الحالات الطارية عليها لا محالة تكون منصرفة عن المتعارف لانه بعين عبارة الجواب كما لا يخفى فانه لو كان المراد بيان تكليف كل احد والتعرض لجميع الحالات الممكنة طروها على المصاديق لا بد من الاتيان بكلام ظاهر او صريح فيها اذا كان المتكلم بصدد العناية بالكلام وبأمر يفهم ذلك والدقة في كلامه ولا وجه للعدول عن الكلام الظاهر او الصريح في المقصود الى الكلام يوجب الشبهة والاشكال فانه لا يليق بمن يفهم خصوصيات الكلام والمقام فالجوامع التعليمية عند احراز عدم التعويل اصول تستنبط منها الاحكام الفعلية للمصاديق واما الفتيا فلو كانت بلسان الاخبار عن حكم الكل ولحظ الحالات الممكنة عروضها لاشكال البتة في استنباط حكم كل شخص منها ولو لم تكن كذلك وكان مفادها الاخبار عن حكم النوع المتعارف والحالات المتعارفة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لا يكون استنباط حكم امثالهم من المصاديق الغير المتحققة من نفس ادلة الفتيا فقط بل يكون بانضمام العلم الحاصل من ضرورة المذهب بل الدين على الاشتراك في الحكم وبامر الائمة صلوات الله عليهم غير الموجودين بالعمل بالروايات وفتياهم والسيرة الجارية من الرواة والفقهاء على العمل بالروايات الافتائية لشخص خاص او اشخاص فلولم يحصل العلم واليقين من تلك المدارك يكفي في اثبات الاشتراك اطلاق امرهم صلوات الله عليهم بالعمل بالروايات المروية عنهم مع ان كثيرا منها افتاء لاشخاص خاصة وهذا مدرك وحدة الحكم والاشتراك فيه كما هو واضح

ثم ان ما ذكرنا من اشتمال الروايات على البابين التعليمات والفتيا تدل عليه آية الله العظمى العلامة الحلي قدس سره في مفتتح تذكرة الفقهاء حيث قال بعد الحمد والثناء اما بعد فان الفقهاء هم عمدة الدين ونقلة شرع رسول رب العالمين وحفظة فتاوى الائمة المهديين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين وكذلك الشيخ الاجل صاحب الوسائل في فهرست وسائله المرسوم بمن لا يحضره الامام حيث قال فيها جمع الفتاوى والاحكام المنقولة عنهم عليهم السلام وقال العلامة النوري في خاتمة المستدرك في الفائدة السابعة ان ديدن اعاظم اصحاب الائمة عليهم السلام وفقهائهم الذين كانوا مرجعا للفتوى بامرهم خصوصا او عموما كان على نقل كلامهم ولو على نقل الافتاء وما كانوا يفتون الا بما سمعوا منهم او وجدوه انتهى وسنذكر الروايات المصرحة بذلك عما قريب انشاء الله تعالى فلا بد لنا من توضيح لذلك وبيان لبعض وجوه الفرق بين البابين والثمرات المترتبة عليهما زائدا على ما ذكرنا فنقول من الظاهر بين العلم ان تحميل العلم بمرتبة جعل الاحكام وتبوتها لعامة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الامة بحيث لا يبقى احد منهم جاهلاً بها فلا يحتاج الى الافتاء واخبار العالم بتكليفه في عمله وتقليده اياه من المستفتات فانه كيف يمكن تعليم جعل الاحكام بما لها من الموضوعات والمتعلقات كلا للاميين واهل البراري والعبيد والاماء والنسوان ولو بطريق ظاهر الكلام واخبار الثقات في حال الابتلاء بالحادثة الواقعة والتكاليف الفعليه فلا بد للعالم من الافتاء والاخبار بالاحكام الفعليه لنوع الانسان الناس كي يقبلوا قوله ويعملوا على طبقه فيما يحتاجون اليه من الحوادث وهو التقليد ولهذا لا بد وان يكون تعليم الاحكام من حيث مرتبة جعلها وتشريعها مخصوصاً بطائفة مخصوصة تكون اهلاً لذلك فقيهاً فهيماً وغيرها لا بد له من الافتاء والاخبار بحكمه الفعلي وحيث ان مرجع التعليمات الى تعليم الاصول والجوامع كي يثبت مرتبة الجعل والتشريع بعلم المتعلم كما ثبت بعلم العالم فبنائها على التعويل على المنفصل لان امامها على التدريج كما لا يخفى بخلاف الاخبار عن مرتبة التكليف الفعلي لعمل الجاهل فانه لما كان اخباراً عن مرتبة التحقق والفعلية الخاصة لكي يعمل الجاهل على طبقه يكون التعويل فيه على الحيث الذي سيق لبيانه على البيان المنفصل خلاف القطع العقلائيه وقبيحاً مستنكراً عقلاً كما اشرنا اليه ومنفصله انشاء الله

ولما كان القرآن من باب التعليمات يكون امامه على التعويل على بيان الرسول ص وخلفائه ع مضافاً الى ما فيه من اظهار اصطفاء الله لهم وتخصيصه علم القرآن بهم دون غيرهم وكذلك السنن الجامعة الكليه والاصول المرويه عن الرسول والائمة صلوات الله عليهم اجمعين في مقام تعليم مرتبة جعل الاحكام وتشريعها لا بد فيها من الفحص عن المخصصات والمقيدات وقرائن المجاز بالنسبة اليها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ولي العصر ادركني

واما نوع الروايات المروية التي ليس لسانها لسان التعليم للاحكام الكليه ومنحها ظاهرة بنور العقل مكشوفة بنور العلم في الوضعيات العقلائيه والاحكام العقليه فليست مسوقه لتعليم مرتبة جعل الاحكام قطعًا بل كلها فُتيا منهم عليهم السلام بالاحكام الفعليه للناس ليعملوا على طبقها كما ورد الفصوص الكثيره بالتصريح بلفظ الافتاء فلا يحتاج فيها الى الفحص عن المخصصات والمقيدات والحجة على انها غير مسوقة لتعليم جعل الاحكام بل صادرة افتاءً بالاحكام الفعليه نفس لسانها فان العقل حجة على ان عدول من كان في مقام التعليم عن الالفاظ الظاهرة او الصريحة في تعليم جعل الاحكام على موضوعاتها ومتعلقاتها المحدودة المضبوطة اجمالًا او تفصيلًا طبق الاحكام العقليه والقوانين العقلائيه الى الفاظ غير ظاهرة في ذلك قبيح جدًا جدًا وعلى من لم يجب عليه التعليم ويجوز له الافتاء بل العدول عن الافتاء بالحكم الى معينين وجهًا مختلفة في الموسعات بل يجوز له الاجمال في الجواب رأسًا اشنع واقبح ومن كانت العقول من اشعة عقله والعلوم من اشعة علمه وبنوره يتكلم المتكلمون ويتعقل المتعقلون ويعلم المعلمون ويتعلم المتعلمون بحيث محالًا لانه ابطال للرسالة والخلافة فهذا برهان قاطع على انها ليست مسوقة لتعليم الاحكام الالهيه فلا محال لنقوم ان الرسول ص والائمة ع علموا الاحكام الكليه للفقهاء بالافتاء للعوام في الموارد الشخصيه لعلم الفقهاء بانهم صلوات الله عليهم لا يفتون الا بما هو عين مصداق الاحكام الكليه فالفقيه يعلم ان عدول الرسول والائمه عن تعليم الحكم الكلي لمن كان اهلًا لذلك كي يستغني بعلمه عن السؤال عن حكمه الفعلي و

يتبع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

يفق لجلة من العوام به خصوصًا مع علمهم باحتياج الناس في عصر الغيبة وبما يتوهم في تلك الروايات من حملها على التعليمات مع تعليمهم الجوامع والاصول في مقام اخر عين التورية والمعاريض في كلامهم والوجه في العدول عن التعليم الى الافتاء هو الوجه في عدولهم عن الافتاء بالحكم الى المبعين وجها مختلفة في المدّعات كما عرفت فاذا ظهر ان نوع الروايات غير مسوقة لتعليم مرتبة جعل الاحكام الالهيّة وتشريعها بل كلها افتاء منهم بالاحكام الفعليه للعمل على طبقها ولو كانت ابتدائيه ولم يكن في محل الحاجه ايضًا كالفتيا التي نقلها زراره عن الامام في بدة اربعين سنه في الحج كي يرجع الناس الى الكتب المدونة فيها ويمنع عامة الشيعه من التشكيك فيما يرويه الثقات ويرجعون الى الفقهاء الحاملين لها فان الظاهر من الروايات ان افتاء الرواة كان لمضمون الرواية التي كانت عين افتاء الامام وذلك بعين نقل الرواية بالمعنى وكانت هذه السنّة جاريّة في عصر المحدّثين من الصدر الاول

كما يظهر من الفقيه وفقه الرضا وهو رسالة الصدوق الاول يظهر انها اليت مقولة على المنفصل لمقتضى حكم العقل لان مقام الامام عليه السلام في افتائه للجاهلين ليس بادون من مقام الطبيب في افتائه للمرضى بما يجب لهم العمل به مما يعالجون به امراضهم فان تعويل المفتي في افتائه على المنفصل خلاف الفطره وقبيح عقلاً كما ذكرنا مرارًا ولهذا لا يفحص الجاهل عن المخصص والمقيّد وهو ما لا يجب عليه الجواب بل يجوز له الاجمال فيه اقبح (والتعويل) وعلى البيان المنفصل منه لغير المستفتي (وبعد العلم) اقبح وعلى بيان غيره لقوم اخرين اقبح وبيان المخصصات والمقيدات وقرائن المجاز من الاشخاص المتعددة لملك الفتوى الفتيا المختلفة في الازمنة المتعاقبة بغير ما كان مدركًا او ظاهرًا فيها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اوليائه ولي العصر ادركني

من الرسول وخلفائه من الممتنعات ومن البراهين القاطعة على عدم تعويلهم صلوات الله عليهم في فتياهم على المنفصل عدم مخض العوام من زمن الرسول الى الغيبة الكبرى عن المخصصات والمقيدات وقرائن المجاز كما هو واضح حال العوام في الاعصار المتأخرة ولو كان بنائهم صلوات الله عليهم على التعويل لصرحوا به ولو في رواية واحدة كما ورد النص المنصوص عنهم على التعويل في الكتاب والسنة بل يجب اعلامهم ذلك لعامة الشيعة في جميع البلاد والقرى لان المخصص خلاف الفطرة العقلائية لغير السائلين والمخاطبين فضلاً عنهم لا التحريص على العمل بالروايات والكتب والمنع عن التشكيك فيما يرويه الثقات عنهم ع ويجب ايضاً وجدان مرويه واحده ليتل فيها الراوي عن التعويل في فتياهم ع والبرهان الابهر عمل عامة المسلمين والشيعة بفتيا الرسول والائمة صلوات الله عليهم بلا مخض ولا سؤال ومن غرائب معجزاتهم صلوات الله عليهم تصريحهم بما هو قالع لاساس ما اوجب توهم التعويل والتصريح بما هو يقتضي ذلك كما عرفت ومنشاء توهم التعويل على المنفصل هو ان اطلاق بعض الروايات وظاهر بعضها الاخر خلاف ضرورة دين الاسلام وبعضها خلاف ضروره المذهب وبعضها خلاف مايعرف من المذهب وسيرة الشيعه وبعضها خلاف سيرة المتشرعه وخلاف الاجماع ولهذا لم يعمل بها العلماء وتحقق في الاعصار المتاخره الاجماع على خلافها حتى ساد الاخذ بها بلا احتمال على المنفصلات مستلزماً لاحداث فقه جديد والجواب ان التعليمات كما ذكرنا خارجة عن ذلك فلا بد من التخصص فيها واما الفتيا بالتضييق فلو فرض ضرورة الدين او المذهب على التوسعه كيف ذلك عن اله تكال على الضرورة

ان عدم الائمة

توهم في

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

و الوضوح لاعن التعويل و لوكان السيرة المتشرعة او اجماع العلماء او عملهم على التوسعة يكون ذلك كاشفاً عن كون التضييق لولاية الامر لاعن التعويل و هذا اما من عدم الجمع في المستحبات و المكروهات واما لو كان الفتيا بالتوسعة وكانت الضرورة او السيرة او العمل او الاجماع على التضييق يكون نفس التضييق الثابت بتلك الامور كاشفا عن توسعة الحكم اولاً و بالذات وان الرسول و الائمة عليهم السلام لما كان تفويض الامر اليهم ضيقوا على الامة و بحصول عمل العلماء و الاجماع فلا يكون كاشفا عن التعويل على المفضول و حيث انه لا يدون الاخذ بالتضييق الثابت من الرسول و الائمة لا يلزم من الاخذ باطلاق الفتيا فقه جديد بل هو بين الفقه القديم عملاً و موتاً لعامة الناس نعم يستلزم ذلك الاستنباط الجديد و الجمع الجديد و رفع الاختلاف بين الاخبار كما انه لو كان مفاد العمومات و المطلقات هو التوسعة وقامت الضرورة او الاجماع او السيرة او العمل على التضييق التضييق طبق بعض المقيدات و المخصصات لا يكشف ذلك ايضاً عن التعويل بل يكشف عن تضييق الائمة مطلقاً في اخر الامر و لو كان مفادها التضييق وقامت الضرورة او الاجماع او السيرة او العمل على التضييق طبق بعض المقيدات و المخصصات لا يكشف ذلك ايضاً عن التعويل بل يكشف عن توسعة الائمة مطلقاً في آخر الامر هذا في المرجعات واما لو كانت الفتيا في المضيقات فظاهر انها منصرفة الى المتعارف بالنسبة الى الامام و زمانه الى حالات المخاطب و اثبات الحكم لغيرهم انما هو بالضرورة و السيرة و الاجماع و الروايات كما مر و في مورد لو كان الفتيا اطلاقا و عمومه مخالفاً للضرورة او السيرة او الاجماع او العمل لا يكشف ذلك عن التعويل منهم صلوات الله عليهم لاحتمال التعويل على قرينة حالية او مقالية لم تصل الينا فضلاً عن كشف جريان دينهم على التعويل وقلع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الائمة صلوات الله عليهم مادة الشبهة بالكلية فانهم مضافاً الى تصريحهم بالفقاهة والافقهية والافتاء و التقليد والتصريح بان دين الله لا يصاب بالعقول صرحوا بما هو قالع لتوهم التعويل باحسن وجه واجمل بيان فان التصريح بتفويض الامر اليهم وان لهم الامر والنهي في المرجعات نقيض الجمع وابطال للتعويل فيها والتصريح بان الكلمة من آل محمد صلى الله عليه وآله تضرب الى المبعين وجهاً في المرجعات وان لهم في كل واحد منها المخرج نقيض الجمع وابطال للتعويل فيها والتصريح بالقاء الخلاف بين الشيعة وانهم الذين يفرقون بينهم وان الجميع حق كما مر في رواية الكشي في مدح زراره نقيض الجمع وابطال للتعويل فيها والتصريح بالتورية والمعاريض كما في تورية الانبياء نقيض الجمع وابطال للتعويل فيها فان المعاريض عين اخفاء الحكم الجزئي فضلاً عن الاحكام الكلية فهي نقيض التعليم والتعويل فيها فانه اذا لم يكن هذه الروايات مسوقة للافتاء بالحكم بل صادرة للاخفاء والالقاء الخلاف كيف يمكن الجمع بينها بحمل المطلقات والعمومات على المقيدات والمخصصات وحصر الفقيه بمن يعرف المعاريض عين الاعلان بحصر الاستنباط بالفقيه دون العوام الذين لا يعرفونها و لا يفهمون المقصود من كلامهم وهذا من اعظم المعجزات منهم فانهم بعد التذكر بالفقاهة والافقهية والافتاء والتقليد والتفويض والقاء الخلاف والتكلم المبعين وجهاً لما علموا القاء الشبهة في الاذهان ابطلوها بالتصريح بالمعاريض وحصر الفقيه بمن يفهمها ويفهم اللحن في كلامهم و معاني كلامهم وهذا تصريح بعدم الاعتناء بما يتوهمه العرف والعوام ظاهراً من الكلام كما اوضحنا ذلك سابقاً فاذا فهم اللحن والمعاريض والمعاني اي المقاصد من كلامهم وظهر له وجه الاختلاف

في القيا

٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العوارف

في الفتيا يكون له الافتاء بما افتوا عليهم السلام بنقل الرواية بالمعنى طبق افهامهم فاذا صار محدثا مؤيداً بالملك وحصل له المعرفة الحقيقية باحكامهم بنظره في حلالهم وحرامهم يكون له الحكم بما حكموا به مما عرف من احكامهم وقد مر عن رجال الكشي قول الصادق صلوات الله عليه اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من رواياتهم عنا فانا لا نعد الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدثا فقيل او يكون المؤمن محدثا قال يكون صفهما والفهم محدث اقول مقتضى هذه الرواية توقف المناصب المجعولة للفقيه على التأييد بالملك فاذا تحمل العلم بالجوامع والاحكام الكلية من حيث مرتبة جعلها او مرتبة فعليتها الظاهرة من رواياتهم يكون له الافتاء في الحوادث الواقعة طبق ما علم من حكمهم وقد ظهر مما ذكرنا انه لا تحقق الاختلاف في الفتيا الصادرة من الائمة عليهم السلام الا للعوام لان الفطرة في الفتيا على عدم التعويل كما ذكرنا ولهذا لا يتفحصون عن القرائن المنفصلة بل التعويل لهم قبيح لان التعويل في التضييق في الاحكام الغير المضيقة خلف وكذلك عند التقية لشخص المستفتي لان التكليف هو العمل على طبق التقية فلا معنى للتعويل وفي الاحكام المضيقة يكون التعويل اقبح واشنع ولهذا لا يكون الاخبار في الفتيا مختلفة للعوام فلا بد لهم في جميعها من الرجوع الى ما يرتفع به الريب عن احدها واما الفقيه فلا بد له من النظر فلو ظهر له المقصود من ان الحكم موسع او صدر تقية من الامام عن شخص المخاطب فلا تعارض عنده وفي اغلب الموارد يكون كذلك وعند عدم ظهور المقصود لا بد له ايضا من الرجوع الى ما يرتفع به الريب عن احدها ثم انه لا بد لنا من بسط الكلام في حقيقة الافتاء والتقليد ولكون الدين منعقدا عليهما وانهما مما يحتاج اليه الناس دائما ولا بد من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وجودها في كل عصر بالضرورة فنقول ان معارف القرآن وعلومه اما راجعة الى معرفة الحق تعالى شأنه وكمالاته والى خلقه العوالم من البدء الى المعاد واما يرجع الى الاحكام واختصاص القسم الاول باشخاص خاصة وعدم جواز تحميلها لمن لا يتحملها ظاهر واما ما يرجع الى الاحكام فظاهر انه مؤسس على الكلمات الجامعة الكاشفة عن اصول العلم و موادّه وعلى الآيات الحيّة التي تجري كما تجري الشمس والقمر فيكون تعليمًا لجعل الفرائض و المحرّمات وحدودها التي كلها اصول العلم وتعليم الرسول كلام الله بعينه تعليم لثبوت الاحكام وتشريعها وكذلك ما كان من الروايات تعليمًا للسنن النبويه والامر بها والنهي عنها بالكلمات الجامعة فانها عمومات ومطلقات ومحكمات ومتشابهات ولها مخصصات ومقيدات وقرائن منفصلات والحواكم والواردات وفيها نواسخ ومنسوخات والبرهان على ان ما في الشريعة امامه الكليات والجوامع والائمة عليهم السلام يستنبطون احكام الحوادث منها و كان افتاء الائمة كلها عنها روايات متواترة مضبوطة في المجلد الاول من بحار الانوار في باب ان لكل شيء حدا وانه ليس شيء الا ورد فيه كتاب وسنة وفي باب انهم عندهم مواد العلم واصوله واذا كان القرآن المجيد وعدة من الروايات كذلك فلا كلام في كونها من التعليمات لمرتبة جعل الاحكام وتشريعها وظاهر ان تعليم واحدة منها من حيث مرتبة جعلها وتشريعها بهذه الجامعية الكاملة لكل احاد الامة عند السوق الى العمل والاتيان بالواجبات وترك المحرّمات وعند الابتلاء بالحوادث الواقعة والسؤال عنها على وجه يرتفع عنهم الشبهة ويعرفون

ولما كان تعليم الاحكام وتشريعها لعامة الامة من التعليم فهي تعليما لامناء الله ولا يدرس الى آخر الدهر ولا يمنع عن التعليم لغير اهله

بها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بها احكامهم الفعليه من الممتنعات فان عامة النسوان و البنين و البنات و الكهول و الشيوخ و الضعفه و العبيد و اهل البلايا من العمى و الاصم و الاعرج و المقعد و الابكم و عامة اهل البوادى و الموالى و الاصيّين قاصرون عن ذلك بالضروده مضافا الى المقصرين و العاصين فلا بدّ من الافتاء لهم و الاخبار عن احكامهم الفعليه لكى يعلموا بها فيما يحتاجون اليه من الحوادث و لهذا لا بدّ ان يكون تعليم الاحكام من حيث مرتبة جعلها و تشريعها مخصوصًا بطائفة تكون لها الاهلية لذلك و من لم يتعلم احكام الله تعالى و لم يثبت فى علمه لا بدّ له من التقليد و التبعيه لفتيا النبىّ ص و الائمه ع فى حكمه الفعلى بالضروده و ظاهر ان عامة الامّة من القسم الثانى فان عدة منهم لم يكونوا فى مقام تحمل علوم الدين فلا بد من الافتاء لهم و لا بد لهم من التقليد و كذلك الذين كانوا فى هذا المقام لا بدّ لهم فى بدء الامر من التبعية و التقليد فيما يحدث من الواقعات و التكاليف الفعلية الوقايع الحاضرة و هم ايضًا لما لم يكونوا اهلًا لتحمل علم الله تعالى و وجداته للمبدء و المعاد و ساير الطبيعيات كان النبىّ صلى الله عليه و اله يخبرهم بها و هم يقبلون منه ص و لهذا كان من الايمان الاقرار و التصديق بما جاء به و هو عين الافتاء فى غير الاحكام و عين تقليد العوام اياه فيه فانه لا يجب على كل احدٍ تحصيل العلم بها تفصيلًا بالضروده لعدم القدرة و الاهلية لذلك و على ذلك انعقد الاسلام و جرت السنه عند الائمة عليهم السلام على امرين اما الاخبار عن مقام جعل الاحكام و تشريعها لا قبائها فى علم المتعلم و هو التعليم و اما الاخبار عن فعلية الاحكام ليعمل على طبقها الجاهل و هو الافتاء فكان تعليم تاويل القران و تفسيره و تعليم جعل الاحكام و تشريعها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وتسنين السنن على وجه يصير المتعلم حاملاً لاحكام الله تعالى عالماً بشرايعه فعتيها فيها خاصًا بمن كان اهلاً لذلك وطالبًا له لعامة الشيعة السائلين عما يحتاجون اليه من الحوادث الواقعة التي كانوا يبتلون بها ولما كان قوام التقليد والتبعيه اخبار العالم وافتائه بما يعلم من الاحكام في رتبة فعليتها ليكون ركن الدين وامامه هو العالم الحامل لعلوم الله تعالى شانه فلابد لذلك من الرسول والائمة ولهذا كانوا صلوات الله عليهم يعلمون علماء الامه وفقهاء الشيعه علومهم لكي يقوموا مقامهم في الافتاء للعامة ولتعليم امثالهم حتى لا يبطل نظام الدين ولا يقع عوام الشيعه في تيه الجهالة والضلالة في اصولهم وفروعهم وجرت هذه السنة المقدسه في الاسلام الى يومنا هذا كما هو المشهود وعلى ذلك انقسمت الروايات في الاصول على قسمين بعضها تحميل لتفصيل المعارف والعلوم الالهيه في الطبيعيات والعوالم والمبدء والمعاد مشتمل على ما لا يتحمله الا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد مؤمن وهذا يكون لاهل الفهم والفقه كي يفهم ويفقه ويكون محدثًا عالمًا فيها وهذا لا يجوز كتمه لغير اهله وبعضها اخبار عن الواقعيات فرغير تحميل ووجدان للجاهل العلم بها وذلك عين الافتاء ويكون الجاهل التابع عين المقلد ويجب عليه التصديق والايمان به وهكذا في الفروع فبعض الروايات والاحاديث كالقرآن المجيد اخبار عن جعل الاحكام وتشريعها وتسنين السنن من الله ورسوله وهذه تعليمات لاحكام الله تعالى واثبات لها في علم العالم وبعضها اخبار عن مقام فعليته تلك الاحكام وتحققها في الخارج ليعمل الجاهل طبق حكمه الفعلي ولا يبقى متحيرًا في مقام العمل وهو الافتاء قال الله عز وجل يرفع الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العهد وكهن

الذين امنوا واوتوا العلم درجات وقال عزوجل فلولا نفر من كل فرقة طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون وفي البحار نقلا عن الكازروني في اسلام عمير بن وهب الى ان قال فقال رسول الله صلى الله عليه واله قد اكرمنا الله بتحية خير من تحيتك يا عمير بالسلام تحية اهل الجنة وساق الحديث الى ان قال رسول الله صلى الله عليه واله فقهوا اخاكم في دينه وعلموه القرآن واطلقوا اسيره ففعلوا الحمد وعن تفسير علي بن ابراهيم في روايته شرف اسعد بحضور النبي صلى الله عليه واله فرفع رسول الله صلى الله عليه واله رأسه وقال قد ابدلنا الله به ما هو احسن من هذا تحية اهل الجنة السلام عليكم فقال له اسعد ان عهدك بهذا لقريب الى ما تدعوا يا محمد صلى الله عليه واله الى شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله وادعوكم الى ان لا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا ولا تقتلوا اولادكم من املاق نحن نرزقكم واياهم ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ذلكم وصيكم به لعلكم تعقلون ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتى يبلغ اشده واوفوا الكيل والميزان بالقسط لا نكلف نفسا الا وسعها واذا قلتم فاعدلوا ولعهد الله اوفوا ذلكم وصيكم به لعلكم تذكرون فلما سمع اسعد هذا قال اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله الى ان قال فلما خرجا من المدينة ومعهما مصعب بن عمير الى ان قال وكان يخرج في كل يوم فيطوف على مجالس الخزرج يدعوهم الى الاسلام فيجيبه الاحداث الى ان قال فقال يعني اسيد حضير كيف تصنعون اذا دخلتم في هذا الامر قال يعني المصعب نغتسل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ونلبس ثوبين الطاهرين طاهرين ونشهد الشهادتين ونصلي ركعتين وهي بنفسه مع ثيابه في البئر الى ان قال فقال لهم رسول الله صلى الله عليه واله في اليوم الثاني من ايام التشريق فاحضروا دار عبد المطلب عند العقبة ولا تنبهوا نائما ولا تحركوا ليتلل واحد فواحد وفي البحار عن قصص العلماء الى ان قال وبعث معهم مصعب بن عمير يصلي بهم وكان بدؤهم في المدينة يسمى المقرى الى ان قال فقال صلى الله عليه واله ابايعكم على الاسلام فقال له بعضهم نريد ان تعرفنا يا رسول الله ما لله علينا وما لك علينا ولنا على الله فقال اما ما لله عليكم فان تعبدوه ولا تشركوا به شيئا واما لي عليكم فتمنعوني مثل نسائكم وابنائكم وان تصبروا على حد السيف وان يقتل خياركم قالوا فاذا فعلنا ذلك ما لنا على الله قال اما في الدنيا فالظهور على الاعداء وفي الاخرة رضوانه والجنة الى ان قال الراوي فطالت قريش على المسلمين فلما كثر عتوهم امر بالهجرة فقال ان الله قد جعل لكم دارا واخوانا تأمنون بها اقول ظاهر انها تعليمات لمرتبة جعل منها الاسلام السلام من الله تعالى والواجبات والمحرمات المنصوصة بالكتاب واما مصعب فانه كان ينقل فتيا النبي صلى الله عليه واله فانه لم يكن بنفسه من حملة الاحكام كي يفتيهم فضلا عن ان يتعلموا منه بل كان هو الناقل للفتيا وكان المسلمون مقلدين له بقبول اخباره لكونه ثقة واما كلامه صلى الله عليه واله مع الانصار فظاهر انه كان تعليما لاحكامهم الفعلية فكان انعقاد الاسلام في بدء طلوعه على تعلم بعض الاحكام والافتاء بالبعض بحسب اختلاف المرتبة فالركن الركين والقطب في الدين هو العالم وكان الرسول الاكرم صلى الله عليه واله هو كذلك ذلك العالم الالهي والمعلم من الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي الكاظم كبي

للبشر فعلم امير المومنين صلوات الله عليه وانال لمن كان اهلاً لذلك فتحقق العلماء و الفقهاء
في الامة من الرجال والنساء كل بحسب مقدار تحمله وكذلك امير المومنين وسايرالائمة المعصومين
قد اقاموا هذا الركن وحملوا علومهم لافاضل شيعتهم كي لا يبقى جهالهم في تيه الحيرة والجهالة في
الاصول والفروع وامروهم بالتعليم ففي ـــــ الوسائل عن الفضل بن شاذان انه قال ما نشأ
في الاسلام رجل كان افقه من سلمان وعن ـــــ البصائر مسندا عن جابر عن ابي جعفر صلوات الله عليه
قال ان حديثنا صعب مستصعب اجرد ذكوان وعر شريف كريم فاذا سمعتم منه شيئا ولانت له
قلوبكم فاحتملوه واحمدوا الله عليه وان لم تحتملوه ولم تطيقوه فردوه الى الامام العالم من آل محمد
(صلى الله عليه وآله) وانما الشقي الهالك الذي يقول والله ما كان هذا ثم قال يا جابر ان الانكار
هو الكفر بالله العظيم وفي ـــــ الوسائل في باب الاستعاضة في رواية شريفة قال ابو عبد الله
صلوات الله عليه ان رسول الله صلى الله عليه وآله سئل في الحيض ثلاث مرات بين فيها كل مشكل
لمن سمعها وفهمها حتى لا يدع لاحد مقالاً فيه بالراي الخبر وعن ـــــ البصائر مسندا
عن موسى بن بكير قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه الرجل يعيى عليه اليوم او يومان او اكثر من
ذلك كم صلوته فقال الا اخبرك بما يستقيم هذا واشباهه فقال كلما غلب الله عليه من امر فالله اعذر
بعبده وزاد فيه عمرو قال قال ابو عبد الله وهذا من الابواب التي يفتح كل باب منها الف باب وفي
عن ـــــ الكافي والتهذيب عن عبد الاعلى قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه عثرت فانقطع
ظفري فجعلت على اصبعي مرارة فكيف اصنع بالوضوء قال يعرف هذا واشباهه من كتاب الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر

قال الله عز وجل ما جعل عليكم في الدين من حرج اصبح على المراره وفي الوسائل عن محمد بن ادريس عن كتاب هشام بن سالم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال انما علينا القاء الاصول وعليكم ان تفرعوا ونقل عن كتاب احمد بن ابي نصر عن الرضا صلوات الله عليه قال علينا القاء الاصول وعليكم ان تفرعوا وعن عوالي اللئالي روى زراره وابو بصير عن الباقر والصادق صلوات الله عليهما قال ان علينا ان نلقي اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا وعن الكافي الحسين بن محمد السياري قال سئل ابن ابي ليلا محمد بن مسلم اي شيء تروون عن ابي جعفر في المرئة لا يكون على ركبها شعر ايكون ذلك عيبا فقال له محمد بن مسلم اما هذا نصا فلا اعرفه ولكن حدثني ابو جعفر صلوات الله عليه عن ابائه عن النبي صلى الله عليه واله انه قال كلما كان في اصل الخلقة فزاد او نقص فهو عيب فقال له ابن ابي ليلا حسبك ثم رجع وعن الكافي مسنداً عن الحسن بن الجهم قال قال ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه يا ابا محمد ما تقول في رجل تزوج نصرانية على مسلمة قلت جعلت فداك وما قولي بين يديك قال لتقولن فان ذلك يعلم به قولي قلت لا يجوز تزويج النصرانية على المسلم ولا على غير مسلمة قال ولم قلت لقول الله عز وجل ولا تنكحوا المشركات حتى يومن قال فما تقول في هذه الاية والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم قلت فقوله ولا تنكحوا المشركات نسخت هذه الاية فقال ثم سكت وعن الكافي عن زراره قال سئلت ابا جعفر صلوات الله عليه عن قول الله عز وجل والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم فقال هذه منسوخة بقوله ولا تمسكوا بعصم الكوافر وفي الوسائل



عن ابي محمد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ولي العصر والخير

عن ابي الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليه انه كان لا يوصف معه كلام في مجلس الرشيد فقال الرشيد بعد كلام طويل لموسى ابن جعفر عليه السلام بحق ابائك لما اختصرت كلمات جامعة لما تجاوبناه فقال نعم واتى بدواة وقرطاس فكتب بسم الله الرحمن الرحيم امور الاديان اربعة امر لا اختلاف فيه وهو اجماع الامة على الضرورة التي تضطرون اليها والاخبار المجمع عليها وهو الغاية المعروض عليها كل شبهة والمستنبط منها كل حادثة وامر يحتمل الشك والانكار فسبيله ايضاح لمنتحله بحجة من كتاب الله مجمع على تاويلها وسنة مجمع عليها لا اختلاف فيها اوقياس يعرف العقول عدله ولا يسع خاصة الامة وعامتها الا الشك فيه والانكار له وهذان الامران من امر التوحيد وما دونه وامر الخدش فما فوقه فهذا المعروض الذي يعرض عليه امر الدين فما ثبت لك برهانه اصطفيته وما عمض عليك صوابه نفيته فمن اورد واحدة من هذه الثلث هي الحجة البالغة التي بينها الله ورسوله في قوله لنبيه قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدنكم اجمعين يبلغ الحجة البالغة فيعلمها بجهلها كما يعلم العالم بعلمه لان الله عدل لا يجور يحتج على خلقه بما يعلمون يدعوهم الى ما يعرفون لا الى ما يجهلون وينكرون فاجازه الرشيد وورده وعن الاختصاص سماعا عن ابي الحسن موسى صلوات الله عليه قال قال لي الرشيد احببت ان تكتب لي كلاما موجزا له اصول وفروع يفهم تفسيره فيكون ذلك سماعك عن ابي عبد الله (صلوات الله عليه) فكتب بسم الله الرحمن الرحيم امور الاديان امران امر لا اختلاف فيه وهو اجماع الامة على الضرورة التي تضطرون اليها والاخبار المجمع عليها المعروض عليها كل شبهة والمستنبط منها كل حادثة وامر يحتمل الشك والانكار وسبيل استيضاح اهل الحجة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عليه فما ثبت لمنتحله من كتاب مجمع على تاويله او منتزع من السنة صلى الله عليه واله لا اختلاف فيها او قياس تعرف العقول عدله ولا جمع خاصة الامة وعامها الشك فيه والانكار له كذلك هذا من الامر من امر التوحيد فما دونه الى ارش الخدش فما دونه فهذا المعروض الذي يعرض عليه امر الدين فما ثبت لك برهانه اصطفيته وما غمض عنك ضوئه نفيته ولا حول ولا قوة الا بالله وحسبنا الله ونعم الوكيل

اقول يحتمل كون نقل الوسائل عن روى الحديث بالمعنى فلا يحتاج الى التعرض لمتنه وظاهر ان جميع ما كانت الشيعة تنتحله منتهى الى هذه الامور التى لا اختلاف فيها حتى قص الشوارب وفى المستدرك مسندا عن سليمان بن خالد الاقطع قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ما احد احيى ذكرنا واحاديث ابى الا زراره وابو بصير المرادى ومحمد بن مسلم وبريد بن معويه ولولا هولاء ما كان احد يستنبط هذا هولاء حفاظ الدين واصناء ابى على حلال الله وحرامه وهم السابقون السباق الى الدنيا والاخره وفى المستدرك عن هشام بن سالم قال اقام محمد بن مسلم اربع سنين يدخل على ابى جعفر عليه السلام ثم كان يدخل بعده على ابى عبد الله عليه السلام يسئله قال ابن ابى عمير سمعت عبد الرحمن بن الحجاج وحماد بن عثمان يقولان ما كان احد من الشيعه افقه من محمد بن مسلم وفيه مسندا عن حريز عن محمد بن مسلم قال ما اثر فى قلبى شيئ الا مسئلت عنه اباجعفر عليه السلام حتى مسئلته عن ثلثين الف حديث ومسئلت اباعبد الله عليه السلام عن ستة عشر الف حديث وعن كتاب الغيبه عن جعفر بن محمد الصادق صلوات الله عليه انه قال اعرفوا منازل شيعتنا هذا بقدر روايتهم وفهمهم عنا وعن رجال الكشى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عن الصادق صلوات الله عليه اعرفوا منازل شيعتنا بقدر ما يحسنون من روايتهم عنا فانا لا نعد الفقيه منهم فقيها حتى يكون محدثا فقيل له او يكون المؤمن محدثا قال يكون صفيها والمفهم محدث وعن معاني الاخبار مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه يا بني اعرف منازل الشيعة على قدر روايتهم ومعرفتهم فان المعرفة هي الدراية للرواية وبالدرايات للروايات يعلو المؤمن الى اقصى درجات الايمان الخبر اقول ان الدراية هي ما صرح بها الامام في هذه الروايه لا ما اصطلح عليه وفي الوسائل مسندا عن الرضا صلوات الله عليه قال رحم الله عبدا احيى امرنا قلت كيف يحيى امركم قال يتعلم علومنا ويعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا الحديث وفي السابع من البحار باب تاويل قوله مرجوا فيها ليالي واياما آمنين عن الاحتجاج عن ابي حمزة الثمالي قال اتى الحسن البصري ابا جعفر صلوات الله عليه فقال جئتك لاسئلك عن اشياء من كتاب الله فقال له ابو جعفر صلوات الله عليه الست فقيه اهل البصره قال قد يقال ذلك فقال له ابو جعفر هل بالبصرة احد تاخذ عنه قال لا قال فجميع اهل البصره ياخذون عنك قال نعم فقال ابو جعفر عليه السلام سبحان الله لقد تقلدت عظيما من الامر يلتبس عنك امر فما ادري اكذلك انت ام تكذب عنك عليك قال ما هو قال زعموا انك تقول ان الله خلق العباد ففوض اليهم امورهم قال فسكت الحسن فقال اما ايت من قال الله له في كتابه انك آمن هل عليه خوف بعد هذا القول منه فقال الحسن لا فقال ابو جعفر عليه السلام اني اعرض عليك آية واني عليك الدلك خطبا ولا احسبك الا وقد فسرته على غير وجهه فان كنت فعلت ذلك فقد هلكت واهلكت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الزمني

فقال له وما هو قال امرأتي حيث يقول وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالي وايامًا امنين يا حسن بلغني انك افتيت الناس فقلت هي مكة فقال ابو جعفر ع فهل يقطع على فرج مكة وهل يخاف اهل مكة وهل يذهب اموالهم فمتى يكونون آمنين بل فينا ضرب الله الامثال في القرآن فنحن القرى التي بارك الله فيها وذلك قول الله عز وجل فمن اقرب فضلنا حيث امرهم الله بان يأتونا فقال وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها اي جعلنا بينهم وبين شيعتهم القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة والقرى الظاهرة الرسل والنقلة عنا الى شيعتنا وفقهاء شيعتنا الى شيعتنا وقوله وقدرنا فيها السير فالسير مثل العلم سيروا به ليالي وايامًا امنين مثل ما يسير من العلم في الليالي والايام عنا اليهم في الحلال والحرام والفرائض والاحكام امنين فيها اذا اخذوا عن معدنها الذي امروا ان يأخذوا منه امنين من الشك والضلال والنقلة من الحرام الى الحلال لانهم اخذوا العلم ممن وجب لهم باخذهم اياه عنهم المغفرة لانهم اهل ميراث العلم من آدم الى حيث انتهوا ذرية مصطفاة بعضها من بعض فلم يبلغ احد الاصطفاء اليكم بل الينا انتهى ولكن تلك الذرية لا انت واشباهك يا حسن فلو قلت لك حين ادعيت ما ليس لك وليس اليك يا جاهل اهل البصرة ثم لم اقل فيك الا ما علمته منك وظهر لي عنك واياك ان تقول بالتفويض فان الله عز وجل لم يفوض الامر الى خلقه وهنا منه وضعفا ولا اجبرهم على معاصيه ظلما الخبر ومن المستدرك عن شيخ شرف الدين صندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال دخل الحسن البصري على محمد بن علي عليهما السلام

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ارکني

عليها السلام فقال له يا اخا اهل البصره الى ان قال ثم اومى الى صدره وقال نحن القرى التي بارك الله فيها الى ان قال جعلت فداك فاخبرني عن القرى الظاهره قال شيعتنا يعني العلما ومنهم قوله سيروا فيها الايه وفي روى ابو حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام انه قال اصنفان من الزيغ اى في ما يقتبسون منهم العلم و الدين و الدنيا وفي الوسائل مسندًا عن اسمعيل بن الفضل الهاشمي قال سئلت ابا عبدالله صلوات الله عليه عن المتعه فقال الق عبد الملك بن جريج فاسئله عنها فان عنده منها علمًا فلقيته فاملى علي شيئا كثيرا في استحلالها وكان فيما يروى فيها ابن جريج انه ليس لها وقت ولا عدد الى ان قال فاتيت بالكتاب ابا عبدالله صلوات الله عليه فقال صدق واقر به اقول يظهر من هذه الروايه ان الائمه صلوات الله عليهم كانوا يرجعون الى علماء الشيعه للتعليم كما يرجعون اليهم للافتاء وفي الانوار النعمانيه قال روى القطب الراوندي عن داود بن كثير قال وفد من خراسان وافد يكنى ابا جعفر واجتمع اليه جماعة من اهل خراسان فسئلوه ان يحمل لهم اموالا ومتاعًا ومسائلهم في الفتاوى والمشاوره فورد الكوفه ونزل وزار امير المومنين صلوات الله عليه ورأى في ناحيته رجلًا حوله جماعة فلما فرغ من زيارته قصدهم فوجدهم شيعة فقهاء يسمعون من الشيخ فسئلهم عنه فقالوا هو ابو حمزة الثمالي الخ اقول يظهر من هذه الروايه ان تعلم الفقهاء من الفقهاء وتحمل الدين عنهم صارت سنة في علماء الشيعه جريًا على سنة الائمه وامرهم صلوات الله عليهم في الوسائل عن ابي عبدالله صلوات الله عليه قال ان العلما ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهمًا ولا دينارًا وانما ورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ شيئ منها فقد اخذ حظًا وافرًا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

فانظروا علمكم هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين

وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين اقول صريح الروايه ان الحديث الماخوذ هو في

التعليمات لا في الفتيا لتخصيصها بالعلما، وفي الوسائل سنداً عن محمد الكناسي عمن رفعه

الى ابي عبدالله صلوات الله عليه في قول الله عزوجل ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب

قال هولاء قوم من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يحملون به الينا فيسمعون حديثنا ويقتبسون من

من علمنا فدخل عليهم قوم فوقهم وينفقون اموالهم ويتكبرون يتعبون ابدانهم حتى يدخلوا علينا

فيسمعون حديثنا فينقلوه اليهم فيتبعه هولاء ويضيعه هولاء فاولئك الذين يجعل الله لهم

مخرجا ويرزقهم من حيث لا يحتسبون اقول قد ظهر من تلك الروايات وما سياتي

ان الائمه صلوات الله عليهم كانوا يحملون علوم الدين ومعارفه على خواص من شيعتهم ويحملونهم من

العلوم المرد الراجعه الى الاصول ويخرجونهم عن مرتبة البساطة العوامية فيعرفونهم العلم ويذكرونهم

بالعقل واحكامه وجنوده وينبهونهم بالطرق العقلائيه ويعلمونهم ان للايات والسنن مخصصات

ومقيدات وانه لابد من حمل العمومات والمطلقات على المخصصات والمقيدات وحمل المتشابهات

على المحكمات ويعرفونهم دفع المعارضات بالعرض على الكتاب والسنه او بما يوجب خروج احدهما عن

تحت دليل الحجيه فيبقى الاخر بلا معارض وفي المجلد الاول البحار عن الاحتجاج عن الرضا صلوات الله عليه

قال ان في اخبارنا متشابها كمتشابه القران ومحكما كمحكم القران فردوا متشابهها دون محكمها

وعن العيون سنداً عن جهود مولى الرضا صلوات الله عليه قال من رد متشابه القرآن الى

محكمه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وآله الطاهرين

محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال ان في اخبارنا متشابها كمتشابه القران ومحكما كمحكم القران فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا وعن البصائر وسند اغ ابي جعفر صلوات الله عليه قال سمعته يقول اما والله ان احب اصحابي الى اورعهم وافقههم واكتمهم لحديثنا وان اسوئهم عندي حالا واحمقهم الذي اذا سمع الحديث ينسب الينا ويروى عنا فلم يعقله ولم يقبله قلبه اشمأز منه وجحده وكفر من دان به وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج والينا اسند فيكون بذلك خارجا من ولايتنا واما الراجعة الى افتاء العالم بالحكم الفعلي لعمل الجاهل لانه الحجة الفطرية فقد ذكرها القران المجيد وانعقد على امضائها الاسلام وجرت سنته عليها والافتاء2 اللغة العربية التي يجب حمل الالفاظ عليها هو جود العالم وكرمه في الاخبار والكشف عما يعلم والتقليد لغة هو قبول قوله وتصديقه فيما يخبر ويحكي والجري والعمل على طبقه قال الله عز وجل يستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن وقال تعالى يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة وقال تعالى ودخل معه السجن فتيان قال احدهما اني اراني اعصر خمرا وقال الاخر اني اراني احمل فوق راسي خبزا تاكل الطير منه نبئنا بتاويله انا نريك من المحسنين الى قوله سبحانه قضي الامر الذي فيه تستفتيان وقال تعالى وقال الملك الى قوله افتونا في رؤياي ان كنتم للرؤيا تعبرون الى قوله يوسف ايها الصديق افتنا في سبع بقرات وقال تعالى قالت يا ايها الملأ افتوني في امري ما كنت قاطعة امرا حتى تشهدون وقال تعالى فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم احدا وقال تعالى فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا وفي رواية حجة الوداع عن امير المؤمنين صلوات الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

في رواية شريف قال فذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وآله محرشا على فاطمة عليها السلام بالذي صنعت مستفتيا رسول الله صلى الله عليه وآله بالذي ذكرت عنه قال صلى الله عليه وآله صدقت صدقت الخبر ومن الجوامع الحافظ سندا عن بن حازم قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ما بالي اسئلك عن المسئلة فتجيبني فيها بالجواب ثم يجيئك غيري فتجيبه فيها بجواب آخر فقال انا نجيب الناس على الزيادة والنقصان قال قلت فاخبرني عن اصحاب رسول الله صدقوا على محمد صلى الله عليه وآله ام كذبوا قال بل صدقوا قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل كان يأتي رسول الله فيسئله فيجيبه فيها بالجواب ثم يجيئه بعد ذلك بما ينسخ ذلك الجواب فنسخت الاحاديث بعضها بعضا وعن الحاسن سندا عن جابر قال قلت لابي جعفر صلوات الله عليه كيف اختلف اصحاب النبي صلى الله عليه وآله في المسح على الخفين فقال كان الرجل منهم يسمع من النبي الحديث فيغيب عن الناسخ ولا يعرفه فاذا انكر ما خالف ما في يديه كبر عليه توكه وقد كان الشيء ينزل على رسول الله صلى الله عليه وآله فعمل به زمانا ثم يخصه بغيره فيامر به اصحابه وامته حتى قال الناس يا رسول الله انك تامرنا حتى اذا اعتدناه وجرينا عليه امرتنا بغيره فسكت النبي صلى الله عليه وآله عنهم فانزل عليه ما كنت بدعا من الرسل ان اتبع الى ما يوحى الى وما انا الا نذير مبين اقول صريح الروايه

ان النبي يامر اصحابه وامته والامر افتاء بالضروره لاتعليم لمرتبة جعل الحكم وتشريعه وظاهر الروايه المتقدمه جواب الامام لمسئلة السائل والسؤال عين الاستفتاء في حكم الواقعه والمسئله لا استعلام الاحكام الكليه واختلاف الفتيا في جواب السؤال كان لاختلاف طور السؤال بالزيادة والنقصان

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وفي البحار في رواية شريفة في هجرة جعفر عليه السلام الى الحبشة وملاقاته النجاشي قال جعفر و امرنا بالصلوة والزكوة وحرم الظلم والجحود وسفك الدماء يعني خنقها والزنا والربوا والميتة والدم وامرنا بالعدل والاحسان وايتاء ذي القربى ونهانا عن الفحشاء والمنكر والبغي الجهر وهذه الروا صريحة في نقل جعفر عليه السلام امر النبي صلى الله عليه واله بالصلوة والزكوة وهو عين الافتاء كما انه لم يكن من جعفر افتاء بهذه الاحكام وقد عرفت رواية الكافي ونحوه الى ان قال قال رسول الله صلى الله عليه واله فقهوا اخاكم في دينه وعلموه القران واطلقوا اسيره فان هذه كلها افتاء لا تعليم لاستحباب تعليم الاحكام و القران واطلاق الاسير ومرتبة جعلها وشوتها وعرفت ايضا ما عن علي بن ابراهيم وطبرسي مصعب على محالي الخزرج يدعوهم الى الاسلام فيجيبه الاحداث الى ان قال اميد حضير كيف تصنعون اذا دخلتم في هذا الامر قال مصعب نغتسل ونلبس ثوبين طاهرين ونشهد الشهادتين ونصلي ركعتين فرحى بنفسه مع ثيابه في البئر فان صريح هذه الروايه اكتفاء السائل بفعلهم واجاب مصعب بفعلهم الكاشف عن امر النبي صلى الله عليه واله وهذا نقل الفتيا لا نقل الاحكام الكلية العقلية والتعبدية وتعلمها وتعليمها اياه او افتائه له وعن الكافي مسندا عن علي بن الحسين عليهما الصلوة والسلام فقال في رواية شريفة وكان اول صلوة صلاها يعني عليا عليه السلام مع رسول الله صلى الله عليه واله الظهر ركعتين وكذلك فرضها الله تبارك وتعالى على من اسلم بمكة ركعتين ركعتين وكان رسول الله صلى الله عليه واله يصلي بمكة ركعتين ويصليها على معه ركعتين مدة عشرين سنين حتى هاجر رسول الله صلى الله عليه واله الى المدينة وخلف عليا في امور لم يكن يقوم بها احد غيره و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركعتين

كان خروج رسول الله صلى الله عليه واله من مكة في اول يوم من ربيع الاول وذلك يوم الخميس من سنة ثلاث عشرة من المبعث وقدم المدينة لاثنى عشر ليلة خلت من شهر ربيع الاول مع زوال الشمس فنزل بقبا فصلى الظهر ركعتين والعصر ركعتين ثم لم يزل مقيما ينتظر عليا يصلي الخمس صلوات ركعتين ركعتين الى ان قال لما قدم علي عليه السلام تحول من قبا الى بني سالم بن عوف وعلى صعد يوم الجمعة مع طلوع الشمس فحط لهم مسجدا ونضب قبلته وصلى بهم الجمعة ركعتين وخطب خطبتين ثم راح من يومه الى المدينة الى ان قال قلت فمتى فرضت الصلوة على المسلمين على ما هم عليه اليوم فقال عليه السلام بالمدينة حين ظهرت الدعوة وقوى الاسلام وكتب الله عز وجل على المسلمين الجهاد نزاد رسول الله صلى الله عليه واله في الصلوة ركعات في الظهر ركعتين وفي العصر ركعتين وفي المغرب ركعة وفي العشاء الاخرة ركعتين واقرّ الفجر على ما فرضت اقول هذه الرواية من الائمة تعليم لتشريع الصلوة وجعل وجوب الاخيرتين ويظهر منها منة الرسول صلى الله عليه واله في تعليم الناس تكاليفهم وهذا مقتضى الرفق وعجزهم عن التفقه في بدو الامر والبرهان القاطع على حجية افتاء العالم للجاهل بمعناه اللغوي وهو اخباره عما يعلم مضافاً الى الروايات المتواترة الصريحة في النهي عن الافتاء بغير علم فانه ناصة بامضاء حجيته عن علم كما لا يخفى الروايات الصريحة في افتاء الرسول والائمة صلوات الله عليهم وفي البحار عن المناقب اول الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه واله امس ونهاها بيان الصلوة والزكوة وبيان احكامها بل فيها فاكثروا من ذكر الله الى ان قال واعملوا لما بعد الموت الى اخرها وعن الكافي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عن ابي عبدالله صلوات الله عليه قال كان رسول الله صلى الله عليه واله اذا اراد ان يبعث سرية دعا فاجلسهم بين يديه ثم يقول سيروا بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله ولا تغلوا ولا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا شيخا فانيا ولا صبيا ولا امراة ولا تقطعوا شجرة الا ان تضطروا اليها اقول هذه الرواية من الامام تعليم لفعل النبي صلى الله عليه واله وفعل وفعل النبي امر ونهي لا تعليم جعل الاحكام ومن اعظم البراهين على تحقق هذه السنة من الرسول صلى الله عليه واله هو فتيا امير الموصنين وسائر الائمة صلوات الله عليهم كما ستعرف فانه لو لم يكن الافتاء من الرسول لكان بدعة وفي البحار عن علل الشرايع مسندا عن اسحق الاحمري رفعه قال قال ابو عبدالله صلوات الله عليه اتدري لم امرتم بالاخذ بخلاف ما يقوله العامة فقلت لا ندري فقال ان عليا عليه السلام لم يكن يدين الله بدين الا خالف عليه الامة الى غيره اراده لابطال امره وكانوا يسئلون امير الموصنين عن الشي لا يعلمونه فاذا افتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا على الناس وفي الوسائل عن زراره واحمد حسين جميعا عن ابي بكير بن اعين قال توضا رجل فمسح على خفيه فدخل المسجد يصلي فجاء علي صلوات الله عليه فوطأ على قفيته وقال ويلك تصلي على غير وضوء فقال امرني عمر بن الخطاب قال فاخذ به فانتهى اليه فقال انظر ما يروى هذا عليك ورفع صوته فقال نعم امرته ان رسول الله مسح على خفيه فقال قبل المائدة او بعدها قال لا ادري قال فلم تفتي وانت لا تدري سبق الكتاب الخفين اقول صريح الرواية امر عمر فقال امير الموصنين انظر ما يروى عنك فاطلق الرواية على الامر والامر افتاء

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بصريح الرواية والامام عليه السلام لم يمنعه عن الافتاء بل صنعه عن الافتاء بغير علم كما هو ظاهر

ومن الغلام من البحار في باب بدع عمر بن الخطاب عن التهذيب باسناده عن رقبة بن مصقلة قال دخلت

على ابي جعفر عليه السلام فسألته عن اشياء فقال الم اراك ممن يفتي في مسجد العراق فقلت نعم فقال لي من انت

فقلت ابن عم لصعصعة فقال مرحبا بابن عم صعصعة فقلت له ما تقول في المسح على الخفين فقال كان

عمر يراه ثلثا للمسافر ويوما وليلة للمقيم وكان ابي لا يراه في سفر ولا حضر فلما خرجت من عنده

فقمت على عتبة الباب فقال لي اقبل يا ابن عم صعصعة فاقبلت عليه فقال ان القوم كانوا

يقولون برأيهم فيخطئون ويصيبون وكان ابي لا يقول برأيه ومن المستدرك عن الشيخ

ابي الفتوح في تفسيره في قوله تعالى ويسئلونك عن الخمر والميسر عن حماد بن المغيرين في سبب نزول

الآية ما ملخصه ان جماعة من الصحابة قالوا يا رسول الله افتنا في الخمر والميسر فانهما مذهبة للعقل

مسلبة للمال فنزلت هذه الآية وعن النهج قال صلوات الله عليه فيما كتب الى قثم بن عباس

واجلس لهم العصرين فافت للمستفتي وعلم الجاهل وذاكر العالم وعن بصائر الدرجات

عن جابر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لو كنا نفتي الناس برأينا وهوانا لكنا من الهالكين

ولكنا نفتيهم بآثار من رسول الله واصول علم عندنا الخبر وعن البصائر مسندا عن حماد

بن عثمان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ما له سورة وانا شاهد فقال جعلت فداك بما

يفتي الامام قال بالكتاب قال فان لم يكن في الكتاب قال بالسنة قال فان لم يكن في الكتاب والسنة

قال ليس شيء الا في الكتاب والسنة قال ثم سكت ساعة ثم قال يوفق ويسدد ولنيس كما تظن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

اقول لعل التوفيق والتسديد كان بروح القدس والروح وفي الوسائل عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى بن مجبوب عن هشام بن سالم عن ابن ابي عمير والكناني قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه كما يا ابا عمرو ارايت لو حدثتك بحديث او افتيتك بفتيا ثم جئتني بعد ذلك فسئلتني عنه فاخبرتك بخلاف ما كنت اخبرتك او افتيتك بخلاف ذلك بايهما كنت تاخذ قلت باحدثهما وادع الاخر فقال قد اصبت يا عمرو ابى الله الا ان يعبد سرا اما والله لئن فعلتم ذلك انه لخير لي ولكم ابى الله عز وجل لنا في دينه الا التقية اقول الظاهر بقرينة ضم الفتيا و التصريح بان المخالفة للتقية وان التقية تحصل بنقل الفتيا لا بتعليم جعل الاحكام وتشريعها ان المراد من الحديث هو نقل فتيا الرسول او امام اخر الراوي وفي الوسائل مسندا الى جعفر صلوات الله عليه قال قال لي يا زياد ما تقول لو افتيا رجلا ممن يتولانا بشيء من التقية قال قلت انت اعلم جعلت فداك قال ان اخذ به فهو خير له واعظم اجرا وفي الوسائل محمد بن علي بن الحسين بن بابويه باسناده عن بكير بن اعين عن اخيه زرارة قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه جعلني الله فداك اني رجل في الحج منذ اربعين عاما فتفتيني فقال يا زرارة بيت حج اليه قبل ادم بالفي عام تريد ان تفتي مسائله في اربعين عاما وفي البحار عن الكافي في رواية ابي ولاد في كراء الابل عن ابي عبد الله صلوات الله عليه السلام فيها ولكن ارجع اليه فاخبره بما افتيتني به فان جعلك في حل الى ان قال ابو ولاد فاخبرته بما افتاني به ابو عبد الله صلوات الله عليه عليه السلام وفي البحار عن الكشي في قضية داود بن زربي عن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركني

ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لهذا افتيته لانه كان امتنع من القتل مع هذا العدو ثم قال يا داود بن زربي توضأ مثنى مثنى الخبر وفي الوسائل في كتاب الحيض عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في رواية شريفة بعد نقل السنن الجامعة من الرسول صلى الله عليه واله الى ان قال وكذلك ابي افتى في مثل هذا وذلك ان امرئة من اهلنا استحاضت فسألت ابي عن ذلك فقال اذا رأيت الدم البحراني فدعي الصلوة الى اخرها وفي المستدرك مسند عن الشيخ الطوسي نفيها فاذا نطق ابو الحسن بكلمة او افتى في نازلة اثبت القوم ما سمعوا منه وفي مهج الدعوات باسناده عن النهشلي قال اخبرني ابي قال سمعت الامام ابا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام يقول التحديث بنعم الله شكر وتركه كفر فاستبطوا نعم ربكم تعالى بالشكر وحصنوا اموالكم بالزكوة وادفعوا البلاء بالدعاء الى ان قال الراوي فحدثني ابي قال كان خاصة جماعة من خاصة ابي الحسن عليه السلام من اهل بيته وشيعته يحضرون مجلسه ومعهم في احكامهم الواح ابنوس لطاف واميال فاذا نطق ابو الحسن بكلمة او افتى في نازلة اثبت القوم ما سمعوا منه في ذلك قال فسمعناه وهو يقول في دعائه شكرا لله حلت عظمته الخبر وفي الوسائل في باب القنوت مسندا عن ابي بصير قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن القنوت فقال فيما يجهر فيه بالقرائة قال فقلت له اني سئلت اباك عن ذلك فقال لي في الخمس كلها فقال رحم الله ابي ان اصحاب ابيه سئلوه فاخبرهم بالحق ثم اتوه شكاكا فافتيهم بالتقية وفي الكافي في باب صيد البزاة والصقور في رواية مسعدة عن الحلبي قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه كان ابي يفتي و

يفتي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

يبقى ونحن نخاف في صيد البزاة والصقور فاما الان فانا لا نخاف ولا نحل صيدها الخمر و
في البحار عن العياشي هكذا كان ابي يفتي وكنا نفتي ونحن نخاف الخمر وفيه أيضا
مسندا عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كان ابي عليه السلام يفتي في زمن بني امية
ان ما قتل البازي والصقر فهو حلال وكان يتقيهم وانا لا اتقيهم وهو حرام ما قتل وفي الانوار
البهية قال يعني المنصور ما جرأك على ان اطلق لك وتفشي علمك لشيعتك ولا تعرض لك ولا
لهم فاقعد غير محتشم وافت الناس ولا تكن في بلد انا فيه فتغشى العلم عن الصادق عليه السلام وفي
البحار عن العيون مسندا قال حلف رجل بحرام ان بالطلاق ان معويه ليس من اصحاب رسول الله صلى الله
عليه وآله ايام كان الرضا صلوات الله عليه بها فافتى الفقهاء ببطلاقها فسئل الرضا صلوات الله عليه
فافتى انها لا تطلق فكتب الفقهاء رقعته فاعادوها اليه من قبل قلت يا ابن رسول الله انها
لم تطلق فوقع عليه السلام في رقعتهم قلت هذا من مروانيتكم عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى
الله عليه وآله قال لسلمة الفتح انتم خير واصحابي خير ولا هجرة بعد الفتح فابطلت الهجرة ولم يجعل هؤلاء
اصحابا له فرجعوا الى قوله فيظهر لاولي النهى ان الائمة الاطهار كانوا يفتون لعامة اتباعهم
فانه كان الافتاء اقرب للتقية بحريان السنة بذلك عند الخلفاء وعلمائهم والتعليمات كانت خاصة
بخواصهم ومن كان في مقام التفقه في الدين فكانت الشيعة من المقلدة لهم فهو كما مضى قطعي من ان عامة
المسلمين كانت مقلدة لرسول الله فيما وصل اليهم من فتياه وفي الحوادث الواقعة يرجعون اهل
الفتيا من الخلفاء وعلمائهم كما ستعرف فعن الكافي مسندا قال قال ابو الحسن صلوات الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

يا محمد انتم اشد تقليدا ام المرجئة قال فقلت قلدنا وقلدوا فقال لم اسئلك عن هذا فلم يكن عندي جواب اكثر من الجواب الاول فقال ابو الحسن صلوات الله عليه ان المرجئة نصبت رجلا لم يفرض الله طاعته وقلدوه وانتم نصبتم رجلا وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منكم تقليدا و في الوسائل سندا قال قلت للرضا صلوات الله عليه جعلت فداك ان بعض اصحابنا يقولون يسمع الامر يحكى عنك وعن ابائك فنقيس عليه ونعمل به فقال سبحان الله لا والله ما هذا امرنا ولا جعفر هؤلاء قوم لا حاجة بهم الينا قد خرجوا من طاعتنا وصاروا في مواضعنا فان التقليد الذي كانوا يقلدون جعفرا وابا جعفر الخبر بل يظهر ان الافتاء من الائمة والتقليد من الشيعة كان امرا واضحا تعرفه النسوان ففي الحدائق عن الكافي في باب الاضطرار الى الخمر للدواء عن ابي بصير قال دخلت ام معبد العبدية على ابي عبدالله صلوات الله عليه وانا عنده فقالت جعلت فداك انه يعتريني قراقر في بطني اذا انا قالت وقد وصف لي اطباء بالعراق النبيذ بالسويق و قد وقفت وعرفت كراهتك له فاحببت ان اسئلك عن ذلك فقال وما يمنعك من شربه قالت وقد قلدتك ديني فالقى الله حين القاه فاخبره ان جعفر بن محمد امرني ونهاني فقال يا ابا محمد الا تسمع الى هذه المرئة وهذه المسائل لا والله لا اذن لك في قطرة منه فلا تذوقي منه قطرة الى ان قال ثم قال ابو عبدالله ما يكيل الميل يحسى حسيا من ماء يقولها ثلاثا ويظهر ان سيرة الشيعة على التقليد والعمل طبق الفتيا التي وصلت اليهم من الحجج والائمة المعصومين و هم في الحوادث الواقعة والمسائل التي تقع مورد الابتلاء يرجعون الى الائمة كما هو صريح روايات

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

جعفر عن محمد بن خراسان عن قطب الراوندي ففيها واجتمع اليه جماعة من اهل خراسان فسئلوه ان يحمل لهم
اموالا وضياعا ومسائلهم في الفتاوى والمشاورة فورد الكوفة الخبر والائمة عليهم السلام امروا فقهاء
اصحابهم بالجلوس والافتاء وارجعوا الناس اليهم كما سترف عن الكشي عن حمدويه وابراهيم
ابنا قصير عن ابن بزيع عن حسين بن معاذ عن ابيه معاذ بن مسلم النحوي قال بلغني انك تقعد في الجامع
وتفتي الناس قال قلت نعم وقد اردت عليه ان اسئلك عن ذلك قبل ان اخرج اني اقعد في الجامع فيجيئ
الرجل فيسئلني عن الشيء فاذا عرفته بالخلاف لكم اخبرته بما يقولون ويجيئ الرجل اعرفه بحبكم او بمودتكم
فاخبره بما جاء عنكم ويجيئ الرجل بما لا اعرفه ولا ادري من هو فاقول قد جاء عن فلان كذا وجاء عن فلان
كذا فبما ابني ذلك فقال لي اصنع كذا فاني اصنع كذا اقول هذه الرواية تظهر ان الافتاء
من الروات بعين ما افتى الامام كما انها صريحة في ان الامام يفتي ايضا وفي الوسائل
عن احمد بن علي الطبرسي في كتاب الرجال مسندا عن سليم بن ابي حبة قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه
فلما اردت ان افارقه ودعته وقلت احب ان تزودني فقال ائت ابان بن تغلب فانه قد سمع
مني حديثا كثيرا فما روى لك فاروه عني قال وقال له ابو جعفر صلوات الله عليه اجلس في مسجد
المدينة وافت الناس فاني احب ان يرى في شيعتي مثلك اقول الظاهر بقرينة تعليله
المراد من روايات ابان نقل فتيا الائمة وفي الوسائل مسندا عن حمران بن اعين قال
قالت امرأة محمد بن مسلم وكانت ولودا اقرأ ابا جعفر عليه السلام وقل له اني كنت اقعد في
نفاسي اربعين يوما وان احماءنا ضيقوا علي فجعلوها ثمانية عشر يوما فقال ابو جعفر صلوات الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

من افتاها ثمانية عشر يوما قال قلت الراوية الرواية التي رووا في اسماء بنت عميس انها نفست بمحمد بن ابي بكر بذي الحليفة فقالت يا رسول الله كيف اصنع الحج وفي الوسائل عن علي بن السندي عن ابيه قال سئلت ابا الحسن عن الرجل يأتيه فيسئله عن المسئلة فيخوف ان هو افتى فيها ان يشيع عليه فيكف عنه او يفتيه بالحق او يفتيه بما لا يخوف على نفسه قال الكف عنه اعظم اجرا وافضل وفي البحار عن بصائر الدرجات سندا عن سماعة عن العبد الصالح صلوات الله عليه قال سألته فقلت ان انا ما واصحابنا قد لقوا اباك وجدك وسمعوا منهما الحديث فربما كان الشيء يبتلى به بعض اصحابنا وليس عندهم في ذلك شيء يفتيه وعندهم ما يشبهه ليسعهم ان ياخذوا كلا بالقياس فقال لا انما هلك من كان قبلكم بالقياس فقلت لم تقول ذلك فقال انه ليس شيء الا وقد جاء في الكتاب والسنة وفي الاختصاص والبصائر عن محمد بن حكيم عن ابي الحسن صلوات الله عليه قال قلت تفقهنا في الدين وربما يرد علينا قد ابتلي بشيء صغير الدين ما عندنا فيه بعينه شيء وعندنا ما هو شبيه مثله افنفتيه بما يشبهه قال لا وما لكم والقياس في ذلك هلك من هلك بالقياس قال قلت جعلت فداك اي شيء يا كلون به قال اي شيء يا استعملوا به عندكم وبما يكفون به من بعدكم الى يوم القيمة قال قلت صناع عندنا قال لا هو عندا هله وعن الخرائج روى ان وابصة بن معبد الاسدي اتاه صلى الله عليه واله وقال في نفسه لا ادع من البر والاثم شيئا الا سئلته فلما فكاه اتاه قال له بعض اصحابه اليك يا وابصة من رسول الله صلى الله عليه واله دعوا وابصة ادن فدنوت فقال تسئل عما جئت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

له ام اجزك قال اخبرني قال جئت تسئل عن البر والاثم قال نعم فضرب يده على صدره ثم قال البر ما اطمأنت اليه النفس والبر ما اطمأن اليه الصدر والاثم ما تردد في الصدر وجال في القلب و ان افتاك الناس وان افتوك اقول ظاهر لاولي الالباب ان هذا الكلام اعظم اعجازاً من الاخبار بما في نفس فان في الانسان نوابا يكشف الحق فيكون النفس والقلب عنده وعند بطلان الامر لا سكون للنفس ولا اقرار للقلب وهذا من الضوابط العجيبة لمن يعرف قدرها فان الانسان كثيرا ما يتصدى لصحة افعاله وحقيقته في معاملاته مع الناس او اهله او صديقه او مع الله ومع رسوله ولكن يجد عدم سكون نفسه واطمينانها بخلاف بعض آخر وربما يفيق اهل الافتاء بجلية شيء او جوازه ومع ذلك يرى عدم قبول القلب وعدم سكونه الى ذلك الفتوى فاغلب الظلمة واهل الفسق يأولون افعالهم ويتصدون في نفوسهم ايجابها مع ان قلوبهم شاهدة على انهم اثمة وبطلان تاويلهم والبرهان القاطع لافتاء الرسول والائمة نفس اغلب الروايات المروية عنهم في الاحكام فان اغلبها ما كان بالامر والنهي او بالاخبار بالحكم الفعلي لشخص او اشخاص او حكم واقعة خاصة لغرض جهل المخاطب لمرتبة جعل الاحكام وما كان منهم اخبارا عن مرتبة جعل الحكم وتشريعه لعمل السائل بديهي انه افتاء للجاهل الذي لا يتعلم منه الحكم الكلي ولا يفهم ولا يجوز التعويل على البيان المنفصل بعد وقت الحاجة والاخبار لعمل الجاهل بل هو قبيح لامكان التخلص عن كل محذور بالاخبار عن الحكم الفعلي لا الاخبار عن جعلها وتشريعها فيكون هذا الافتاء عين تعليم جعل الحكم للفقيه وافتاء للجاهل فلما ظهر من هذه الروايات ان سنة الائمة صلوات الله عليهم جرت

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بالافتاء ومن الواضح انها منة الهيه حرمت عندهم فهو عين امضاء الحجة العقلائيه بالضروره

وبعد وضوح ان حجية اخبار العالم وافتائه لا تختص بحال حيوته فامضاء هذه الحجه عين

امضاء حجيتها بالاطلاق لانه من البديهيات ان افتاء الرسول والائمة حجة في حيوتهم وبعد

مماتهم فنيظهر ان الشيعه كانوا يكتفون بالفتاوى المرويه لهم في نوع احكامهم عن الائمه صلوات الله

عليهم ويرجعون في الحوادث الواقعة التي لا يعرفون حكمها الى الائمه المتأخره صلوات الله عليهم

ولحفظ فتيا الائمة والعمل على طبقها واختصاص احتياجهم الى السؤال بالحوادث الواقعه و

الوقايع الجديده كانوا مستغنين عن الكتب والرسائل العمليه وبهذا تحققت السيرة من الشيعه

والائمة صلوات الله عليهم سهلوا الامر للشيعه بامر الفقهاء في الاحقاب بالافتاء كما في

روايتي ابان وارجعوا الشيعة في الحوادث الواقعه اليهم ففي الوسائل صندا عن

عن علي بن اسباط قال قلت للرضا صلوات الله عليه يحدث الامر لا اجد بدا من معرفته وليس

في البلد الذي انا فيه احد استفتيه من موالیك قال ائت فقيه البلد فاستفته من امرك

فاذا افتاك بشيء فخذ بخلافه فان الحق فيه اقول يعني الروايه انه عند الافتاء باللزوم

تاخذ بخلافه وعند الافتاء بعدم الجواز تاخذ بخلافه وعند الافتاء بعدم الوجوب تاخذ بالوجوب

وعند الافتاء بالجواز والحليه تاخذ بعدم الجواز فان الامر يدور بين النفي والاثبات

اما الجواز او عدمه او الوجوب او عدمه وفي الوسائل صندا عن يونس بن يعقوب قال

كنا عند ابي عبد الله صلوات الله عليه فقال اما لكم من مفزع اما لكم من مستراح ترتجعون اليه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي الوراد زكني

ما يمنعكم من الحرث بن صعيرة النصري وفي الوسائل عن الكشي في الرجال الزان قال وبالاسناد عن ابن ابي عمير عن شعيب العقرقوفي قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه ربما احتجنا ان نسئل عن الشيء فممن نسئل قال عليك بالاسدي يعني ابا بصير وفي الوسائل عن محمد بن قولويه عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد الحجال عن العلاء عن رزين عن عبد الله بن يعفور قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه انه ليس كل ساعة القاك ولا يمكن القدوم ويجيئ الرجل من اصحابنا فيسئلني وليس عندي كل ما يسئلني عنه فقال ما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فانه سمع من ابي وكان عنده وجيها وفي المستدرك ومن ابن الوليد عن الصفار مسندا عن عبد الله بن ابي يعفور قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه انه ليست كل ساعة القاك ولا يمكنني القدوم ويجيئ الرجل من اصحابنا فيسئلني وليس عندي كل ما يسئلني قال فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فانه قد سمع من ابي وكان عنده مرضيا وجيها وفي الوسائل مسندا عن علي بن سويد السابي قال كتب الي ابو الحسن صلوات الله عليه وهو في السجن واما ما ذكرت يا علي ممن تاخذ معالم دينك لا تاخذن معالم دينك عن غير شيعتنا فانك ان تعديتهم اخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله ورسوله وخانوا امانا تهم الخبر اقول الظاهر ان المراد بمعالم الدين بقرينة قوله اخذت دينك وظهور الامر المتعارف هو الاحكام والمراد من المأخوذ عنه هو المفتي في الاحكام فان الامر الدائر بين الناس هو اخذ احكام الدين من فقهاء العامة وصفيتهم ولم يكن الامر المتعارف المتداول بين الناس الذي يكون محل الاحتياج والابتلاء للعامة الاحكام الحوادث الواقعة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وفي الوسائل عن احمد بن حاتم بن ماهويه قال كتبت اليه يعني ابا الحسن الثالث اسئله عمن اخذ عنه معالم ديني وكتب اخوه ايضا بذلك فكتب اليهما فهمت ما ذكرتما فاعتمدا في دينكما على كل مسن في حبنا وكل كثير القدم في امرنا فانهما كافوكما انشاء الله اقول الظاهر ان المراد بالمسن في حبهم فرد كان قديم المحبة لهم فانه غالبا حامل لفتياهم وكثير القدم في امرهم هو الفقيه المرتد عندهم لتحمل احكام الله تعالى عنهم وفي الوسائل مسندا عن عبد العزيز المهتدي والحسن بن علي بن يقطين جميعا قال قلت لابي الحسن الرضا صلوات الله عليه جعلت فداك لا اكاد اصل اليك اسئلك عن كل ما احتاج اليه من معالم ديني افيونس بن عبد الرحمن ثقة اخذ عنه ما احتاج اليه من معالم ديني فقال نعم اقول السؤال عما يحتاج اليه من معالم الدين ظاهر في حكم الحوادث الواقعة والوقايع الجديدة وفي الوسائل مسندا عن عبد العزيز المهتدي وكان خير قمي رايته وكان دليل الرضا صلوات الله عليه وخاصته قال سالت الرضا صلوات الله عليه فقلت اني لا اقدر على لقائك في كل وقت فعمن اخذ معالم ديني فقال خذ عن يونس بن عبد الرحمن وفي مسند آخر عن عبد العزيز المهتدي قال قلت للرضا صلوات الله عليه ان شقتي بعيدة فلست اصل اليك في كل وقت فاخذ معالم ديني عن يونس مولى آل يقطين قال نعم وفي المستدرك عن علي بن الميثم قال قلت للرضا صلوات الله عليه شقتي بعيدة ولست اصل اليك في كل وقت فعمن اخذ معالم ديني فقال عن زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين والدنيا فقال لما ان الميثم فلما انصرفت قدمت على زكريا بن ادم فسئلته عما احتجت اليه

اقول

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

اقول ـــــ هذه الرواية صريحة في ان المراد من هذه الروايات التي يسئلون فيها عمن يرجعون اليه في معالم الدين هو من حيث الفتيا لانه بعد سؤال الراوي بعين العبارات الواقعة في سائر الروايات او قريبها وعن شخص الامام المذكور فيها قال الراوي قدمت على زكريا بن آدم فسئلته عما احتجت اليه وهي صريحة في حكم الحوادث الواقعة التي لابد من معرفتها ويحتاج اليها وفي الوسائل عن الكشي مسندا عن يحيى بن سعيد قال قلت للرضا صلوات الله عليه شقتي بعيدة وليست تصل اليك في كل وقت فممن اخذ معالم ديني قال من زكريا بن آدم القمي المأمون على الدين والدنيا قال علي بن المسيب فلما انصرفت قدمت على زكريا بن آدم فسئلته عما احتجت اليه وعن الفضل بن شاذان عن عبد العزيز المهتدي وكان خير قمي رأيته وكان وكيل الرضا صلوات الله عليه وخاصته قال سألت الرضا صلوات الله عليه فقلت اني لا اكاد اصل اليك في كل وقت فعمن اخذ معالم ديني فقال خذ عن يونس بن عبد الرحمن وفي المستدرك عن الصاحب قال روى ابو تراب الرويانى قال سمعت ابا حماد الرازي يقول دخلت على علي بن محمد عليهما السلام بسر من رأى فسئلته عن اشياء من الحلال والحرام فاجابني فيها فلما ودعته قال لي يا حماد اذا اشكل عليك شيء من امر دينك فاسئل عنه عبد العظيم بن عبد الله الحسني واقراه مني السلام

اقول ـــــ ظاهر سؤاله عن الامام في الحلال والحرام الاستفتاء لا تعلم الاحكام الكلية وارجاعه الى عبد العظيم كان في الاثناء لانه فيما اشكل وفي الوقايع الحادثة لا الحوادث القديمة التي كانت فتيا الائمة فيها بايدي الشيعة وفي الوسائل مسندا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عن احمد بن اسحق عن ابي الحسن صلوات الله عليه قال سالته وقلت من اعامل وعمن آخذ وقول من اقبل فقال العمري ثقتي فما ادى اليك عني فعني يؤدي وما قال لك عني فعني يقول فاسمع له واطع فانه الثقة المامون قال وسالت ابا محمد صلوات الله عليه عن مثل ذلك فقال العمري وابنه ثقتان فما ادّيا عني فعني يؤديان وما قالا لك فعني يقولان فاسمع لهما واطعهما فانهما الثقتان المامونان وفيه انه سئل العمري عن مسئلة فقال محرم عليكم ان تسئلوا عن ذلك ولا اقول هذا من عندي فليس لي ان احلل ولا احرم ورواه الشيخ في كتاب الغيبة باسناده عن محمد بن يعقوب مثله اقول صريح كلام العمري الافتاء لا بهواه بل عنهم فهو بما وصل اليه من الائمة يفتي فاذا عرفت ذلك تعرف ان المراد من سؤال احمد بن اسحق بقوله عمن آخذ من حيث نقل فتيا الائمة والمراد من قوله فعن قوله من اقبل عبارة عن قبول فتوى الغير فانه قوله وجواب الامام يرجع الى ان ما يؤدي من فتيا الائمة فهو عنهم وما يقول من حيث افتائه فانه قولهم لانه لا يفتي الا بما وصل اليه من الائمة ولهذا قال فاسمع له واطع فان التقليد قبول فتوى الغير وقوله واطاعته هو الجري على طبقه فظهر من هذه الروايات جواز رجوع العوام الى الائمة في الافتاء في الحوادث الواقعة بل الكفاية الفتيا التي بايدي الشيعة من الائمة الماضين ولامكان التسهيل امروا الفقهاء الشيعة بالجلوس و الافتاء وامروا الشيعة بالرجوع اليهم في الحوادث الواقعة وحيث انه يجب على الفقهاء الرجوع الى الائمة في الحوادث التي لم تصل اليهم اصول يعرفون حكمها منها

لم يجز

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ولم يجز لهم اجراء الاصول العمليه لامكان الفحص فلما علم اسحق بن يعقوب وقوع الغيبه التامه سئل المرجع فيما يحدث من الحوادث الواقعه فانه كان يرجع الشيعه الى فقهائهم وعند عدم افتاء الفقهاء في الحادثة الواقعه يرجعون الى الائمة فاجاب الامام عليه السلام كما ورد في ارجعهم الى الفقهاء الحاملين للروايات لانه بعد وقوع الغيبه لعدم التمكن من الفحص في الشبهة لهم اجراء الاصول العمليه فهم الحجة للعوام في كل حادثة ففي الوسائل عن كتاب اكمال الدين واتمام النعمه عن محمد بن محمد بن عصام عن محمد بن يعقوب عن اسحق بن يعقوب قال سئلت محمد بن عثمان العمري ان يوصل لي كتابا قد سئلت فيه عن مسائل اشكلت علي فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان صلوات الله عليه اما ما سئلت عنه ارشدك الله وثبتك الى ان قال واما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله وامام محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه وعن ابيه من قبل فانه ثقتي وكتابه كتابه ورواه الشيخ في كتاب الغيبه عن جماعة عن جعفر بن محمد بن قولويه وابي غالب الزراري وغيرهما كلهم عن محمد بن يعقوب ورواه الطبرسي في الاحتجاج عنه والمراد من الحوادث الواقعه الوقايع الجديده قطعا ففي الوسائل عن كتاب العدد عن الصادق صلوات الله عليه قال انا نزلت بكم حادثة لا تعلمون حكمها فيها وردت عنا فانظروا الى ما رووه عن علي عليه السلام فاعملوا وفي الوسائل عن علي بن سباط قال قلت للرضا عليه السلام يحدث الامر لا اجد بدا من معرفته وليس في البلد الذي انا فيه احد استفتيه من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

هو اليك الجزء وقد مضت رواية سؤال الرشيد وجواب الامام (ع) الى ان قال والمستفاد منها كل حادثة وقد مضت الرواية ايضا فاذا نطق الراوي عن علي (ع) بكلمة او افتى في نازلة والقرينة الاخرى انه لو لم يكن المراد ظاهر هذا الكلام كان نقل الجواب مع عدم نقل السؤال عين المسامحة فراينا قلين مع كونهم في اهل اللسان والقرينة الاخرى توقيع اخر كما سيأتي انشاء الله تعالى واذا لم يحدث حادثة تقطع الصلوة تم الصلوة صلوته مع القوم وفي توقيع ثالث ان كان حدث بين الصلوتين حادثة تقطع بها الصلوة اعاد الصلوتين وان لم يكن احدث حادثة جعل التوقيع وبهذا كانت الحادثة الدائرة عند علماء الشيعة بين ما هو ظاهر وهو في البحار قال الكراجكي في كنز الفوائد معنى اجتهد اني اجتهد حتى اجد حكم الله تعالى في الحادثة وفي هداية الكاشاني فان وردت الحادثة على العامي رجع ان كان عالما بالكتاب والسنة واخبار اهل البيت قال الوحيد البهبهاني ما تقولون في الوقايع الخاصة والحوادث الجزئية التي ليست مذكورة في كتب الفقهاء وغالب ما يحتاج اليه من هذا القبيل الى ان قال قدس سره سيما اذا تعلق الواقعة بالوقايع المشكلة انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه فظهر ان اسحق بن يعقوب كان اجل شانا من ان لا يعرف ان الامور الاعتقادية والشبهات الحادثة فيها يعرض على الكتاب والسنة وليس هذا امرا كان يخفى عليه ولم يكن له داع في السؤال لوقوع الغيبة بل لعله ذكرنا حيث ان سنة الائمة كانت على الاخفاء لعامة الشيعة وكان فشيا الائمة كما فيه بعد موتهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

اموالي الفقهاء في شيعتهم كان في الحوادث الواقعة وعند عدم ما يتمكن به حكم الواقعة الحادثة عند الفقهاء كانوا يرجعون الى الائمة لامكان الفحص وعدم جواز الرجوع الى الاصول فاشكل الامر على اسحق بن يعقوب انه اذا وقعت الغيبة فما تصنع الشيعة بالحوادث الواقعة فاجاب الامام مرجوعهم الى رواة الروايات لان لهم الافتاء ولو بالاصول العملية لعدم التمكن من رفع الشبهة فظهر ان ولي العصر عجل الله فرجه ارجع عوام الشيعة كلهم في الحوادث الواقعة التي ليس عندهم فيها فتيا الائمة الى الرواة احاديثهم فانه بعد بداهة ان فتيا الائمة حجة بعد موتهم وعين الامام عليه السلام في توقيع آخر كما في الوسائل فانه لا عذر لاحد من موالينا في التشكيك فيما يرويه عنا ثقاتنا الخبر فان من الواضح ان الموالي ليس من شانهم النظر في التعليمات الكلية وما يختص بالفقيه النظر فيه كي يكون او لا يكون بل الذي يعم كل موالي هم هو الفتى المنقول عن الائمة بتوسط الثقات فصريح الرواية ان وظيفة العوام الاخذ بفتيا الائمة اذا نقلها الثقات الفتيا عنهم فلا يبقى احتياجهم الا في الحوادث الواقعة والوقايع الجديدة التي ليس فيها فتيا من الائمة فظهر من جميع ما ذكرنا انعقاد الاسلام على افتاء العالم واخباره مما يعلم من الاحكام الفعلية لعمل العوام والجهال وجرت هذه السنة من الائمة صلوات الله عليهم واجروها في فقهائنا فقهاء الشيعة وارجعوا الشيعة في الحوادث الواقعة اليهم فتمت اركان اقامة الدين بناء سيسه على امضاء الحجج العقلائية التي يرتبها كل عاقل بالفطرة طريقا محرزا للواقع الذي اخبر به العالم ولهذا دارت هذه السنة عند جميع المسلمين وافتى خلفائهم وعلمائهم لعامة العوام والجهال من بدو الاسلام فان الافتاء كالانذار من شئون الولاية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

والامامة والخلافة الالهية وشعبها وقد عرفت نقل اهل السير ان اهل مكة عافيتها ابن جريج واهل مدينة عافيتها مالك واهل البصرة عافيتها عثمان الى اخرما اسلفناه ذكره وان حصر المذاهب كان في سنة خمس وسبعين وثلثمائة وقد عرفت انقضاء هذه الحجة العقلائية بالقرآن المجيد والسنة النبوية والائمة الاثنى عشر عليهم السلام ففي الوسائل مسندًا عن حريز في حديث ان ابا حنيفة قال له انت لا تقول شيئا الا برواية قال اجل وفي رواية معاذ بن مسلم النحوي بضميمة انقضاء الامام قال فاجزه بما جاء عليكم وهذا من الاخبار بمفاد الطريق وفيما مضى من الروايات وما يقول عني فعني يقول وقول العمري بعد الافتاء بقوله محرم عليكم ولا اقول هذا من عندي وقوله بعد ما سئل عن كتب الشلمغاني اقول فيها ما قاله العسكري في كتب بني فضال خذوا بما رووا وذروا بما رأوا فانه افتى بما استفاده من الرواية وظاهر غايته ان الفقهاء من الصدر الاول كانوا يفتون الى الآن بما استظهروه من الروايات ولا يفتون بالاحكام الواقعية بل ظاهر لكل احد ان افتاءهم بما ظهر لهم من الكتاب والسنة ولهذا وقع الاختلاف في فتاويهم لاختلافهم في الاستنباط كما انه قد ظهر مما ذكرنا كله ان الافتاء هو الاخبار عن الحكم الفعلي لعمل الجاهل فلو اخبر العالم بالحكم الفعلي لشخص او اشخاص ابتداءً او جوابا في حكم الحوادث الواقعة فهو افتاء بالضرورة لانه غير رافع لجهل الجاهل الا بالحكم في مرتبة جعله وتشريعه واما لو اخبر عما يعلم من جعل الحكم وتشريعه فلو كان في مقام الحاجة والاخبار للعمل بديهي انه الجاهل الذي لا يفقه ولا يفهم افتاءً

لغرض

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

لفرض عدم ارتفاع جهله بالحكم الذي اخبر به الامام وان كان فقيها يعرف لحن الكلام و
يعرف ان التعويل هنا مع البيان المفصل لا يجوز لحكم العقل والامكن ان يكون التقية
والخوف علة للتعويل لتمكن الامام من الافتاء بالحكم الفعلي فلا محالة يكون هذا الاخبار
كاشفا عن تمام موضوع الحكم الواقعي بلا مخصص ولا مقيد ولا قرينة مجاز فلا محالة يكون
هذا الافتاء للجاهل والعوام تعليما لجعل الاحكام بالنسبة الى الفقهاء فيعلم منه الحكم الكلي

ويستنبط منه احكام الجزئيات وبعد بداهة ان حجية افتاء العالم واخباره للجاهل لا يخصص
بحال حيوته بالفطرة بل الميزان تحقق الخبر والافتاء وكان حجية افتاء الرسول والائمة بعد
موتهم من ضروريات الدين تحققت السيرة على الامضاء فمقتضى التوقيع الشريف وكلام
العسكريين عليهما السلام للعمري وابنه ان الفقيه لا بد له من نقل ما وصل اليه من فتيا الائمة و
ما عدا الفتيا من التعليمات واذا حصل لهم العلم بالاحكام الالهية كما في الاحكام العقلية
او في السنن النبوية الجامعة فلهم الاخبار عن الحكم الفعلي واذا لم يحصل لهم العلم ولكن قامت
الطرق الشرعية التي يعلم حجيتها بالحقيقة لان جميعها طرق عقلائية يحصل العلم بحجيتها فليس لهم
الافتاء والاخبار عن الحكم الفعلي لفرض جهلهم بل لا بد لهم من الاخبار والافتاء بما يعلم ويعرف من الاحكام
الفعلية بسبب الحجج عليها فيجوز الحكم الفعلي المستنبط من الحجج التي يعلم حجيتها لان الامام اجمع
الشيعة في الحوادث الواقعة التي ليس فيها فتيا من الائمة بايديهم الى رواة الاحاديث فلم يجز
الافتاء بما وصل اليهم من تعليمهم والحكم المستفاد من الطرق لما بقي محل الرجوع في الحوادث الواقعة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

وعلى الفقيه تعيين فتيا الائمة عند المعارضة وتشخيص الفتيا واداتها الى الشيعة و
الافتاء بالحكم الفعلي فيما لم يصل اليه الفتيا منهم بسبب الحجج المستنبط منها الحكم الفعلي
لان الافتاء تحيثه متقومة بالعلم المعروف بالفطرة بسيطاً نحو عند كل عاقل و
متعلق بموقد فليس له الافتاء
افتاء الجاهل بالواقع واخباره به مع عدم علمه تدليس وافتراء بالجهل واغتصاب لمقام
العالم وهو محرم عقلاً وكون الطرق القائمة على احكام الله ورسوله حجة عقلائية لا يلازم
جواز الافتاء لانها محرزة لمن قامت عنده فيجوز له الاخبار بالاحكام لمكان حجية الطرق
القائمة عليها ولكن جواز الاخبار بها لا يلازم جواز الافتاء بالحكم الفعلي لعدم العلم به
فان عنوان الحجة الفطرية اخبار العالم وافتائه بما انه عالم للجاهل كي يتبعه الجاهل و
يقلده ويجري على طبقه وظاهر ان اخباره بالحكم الفعلي المستنبط بالطرق ليس اخباراً بما
انه عالم للجاهل بل يخبر عن الواقع لانه احرزه فاخباره ذلك ليس حجة من باب اخبار
العالم كما ذكرنا ولا من باب اخبار الثقة لان اخبار الثقة عن الواقع انما يكون حجة في
الامور الحسية التي يكون احتمال خطاء الحس فيها عقلائياً وظاهر ان الاخبار بالحكم
الفعلي المستنبط من الحجج ليس كذلك فتحصل مما ذكرنا انه اذا كان تمام العنوان في هذه
الحجة اخبار العالم بما انه عالم للجاهل فعند عدم العلم المعروف عند كل احد بالفطرة يحرم
الافتاء والاخبار عن الحكم الفعلي للجاهل كي يقلده بل لا بد له من الافتاء بما يعلم وهو
الحكم الفعلي المستفاد بسبب الحجج وهو الحكم الظاهري كما هو ظاهر لكل عاقل ان

الفقهاء

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وهو الحكم الظاهر

الفقهاء قدس الله اسرارهم كانوا يفتون ويخبرون بما استفادوا من الادلة لا بالاحكام الفعلية الواقعية ولهذا انكر الائمة صلوات الله عليهم على علماء العامة المفتين بالاحكام مع جهلهم بالمطلقات والمقيدات والعمومات والمخصصات والمحكمات والمتشابهات والنواسخ والمنسوخات في الكتاب والسنة وشددوا التنكير على الافتاء بالقياس والاستحسان لا على اصل الافتاء فان الفتوى بالحكم الفعلي بلا علم ولو بعد قيام الحجة والعلم بجميع تلك الجهات المذكورة حرام عقلا ونص الشارع المقدس على حرمته وذكر وارشد الى حكم العقل فضلا عما اذا افتى الانسان بالحكم بلا علم بتلك الجهات ولا قيام حجة بل بالقياس والاستحسان قال الله عز وجل قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن الى قوله تعالى وان تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال عز وجل الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال جل جلاله مالهم بذلك من علم ان هم الا يظنون وقال تعالى ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين وقال عز وجل وتقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم وتحسبونه هينا وهو عند الله عظيم وعن العيون باسانيد ثلاثة عن الرضا صلوات الله عليه عن ابائه عن امير المومنين صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه واله من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات والارض وعن المحاسن عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله من افتى الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات والارض وعن المحاسن عن ابي ايوب الخزاز عن ابي عبد الله عليه السلام مثله وعن العلل عن ابيه عن

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

موسى بن جعفر عن ابيه صلوات الله عليهما قال قال علي بن الحسين عليهما السلام الى ان قال وليس لك ان تتكلم بما شئت لان الله عز وجل قال ولا تقف ما ليس لك به علم ولان رسول الله صلى الله عليه وآله قال رحم الله عبداً قال خيراً فغنم او سكت فسلم الخبر وفي البحار عن البصائر مسنداً عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ان الله تبارك وتعالى خص عباده بآيتين من كتابه ان لا يقولوا على الله حتى يعلموا ولا يردوا ما لم يعلموا ان الله تبارك وتعالى يقول ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله وفي الوسائل مسنداً عن جعفر صلوات الله عليه قال ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا الله اعلم ان الرجل لينتزع من الآية مجرفها العبد ما بين السماء وفي الوسائل مسنداً عن امير المؤمنين صلوات الله عليه ايها الناس اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون وفي البحار عن امالي الصدوق مسنداً عن زرارة بن اعين قال سئلت ابا جعفر الباقر صلوات الله عليه ما حق الله على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون ويقفوا عند ما لا يعلمون وفيه عن الامالي مسنداً عن ابي عبد الله الصادق صلوات الله عليه قال ان الله تبارك وتعالى خص عباده بآيتين من كتابه ان لا يقولوا حتى يعلموا ولا يردوا ما لم يعلموا قال الله عز وجل الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله وعن نهج البلاغة عن امير المؤمنين صلوات الله عليه في مرواته مذمومة ولا يستحيي اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم الخبر وفي البحار عن معاني الاخبار مسنداً عن حمران بن اعين قال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

سمعت اباعبدالله يقول ان السائل بعلم افتقر فقلت جعلت فداك ان في شيعتك وموالينا قوما يتحملون علوم ويثبونها في شيعتهم فلا يعدمون على ذلك منهم البر والصلة والاكرام فقال عليه السلام ليس اولئك بمستكملين انهم السائل بعلم الذي يفتي بغير علم ولا هدى من الله عز وجل ليبطل به الحقوق طمعا في حطام الدنيا وعن المحاسن صندا عن زرارة قال قلت لابي عبدالله صلوات الله عليه ما حق الله على خلقه قال حق الله على خلقه ان يقولوا ما يعلمون ويكفوا عما لا يعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد والله ادوا الى الله حقه وعن المحاسن صندا عن ابي عبدالله صلوات الله عليه قال اياك والخصلتين مهلكتين ان تفتي الناس برايك او تقول ما لا تعلم وعن العيون صندا عن محمد بن الفضل بن يزيد قال قال ابو عبدالله صلوات الله عليه اياك عن خصلتين فيهما هلك الرجال ان يدين الله بالباطل وتفتي الناس بما لا تعلم وعن العيون عن الرضا عن ابائه صلوات الله عليهم قال قال علي صلوات الله عليه الى ان قال ولا يستحيي احدكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم وعن المحاسن صندا عن ابن المغراء قال سئلت اباعبدالله صلوات الله عليه عن مجالسة اصحاب الرأي فقال جالسهم واياك وخصلتين هلك فيهما الرجال ان يدين الله بشيء من رأيك وتفتي الناس بغير علم وعن المحاسن صندا عن محمد سالم عن ابي عبدالله صلوات الله عليه قال اذا سئل الرجل منكم عما لا يعلم فليقل لا ادري ولا يقل الله اعلم فيرد عليه وعن المحاسن صندا عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال من افتى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملئكة الرحمة وملائكة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله العصام ابن كيسان

العذاب ولحقه وزر من عمل بفتياه وعن المحاسن مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه
قال اذا سئلت عما لا تعلم فقل لا ادري فان لا ادري خير من الفتيا وعن المحاسن مسندا
عن ابي عبد الله صلوات الله عليه عن ابيه قال قال علي في كلام له لا يستحيي العالم اذا سئل عما لا يعلم
ان يقول لا اعلم لجهله وعن عوالي اللئالي قال النبي صلى الله عليه وآله من افتى الناس بغير علم
كان ما يفسد من الدين اكثر مما يصلحه الى ان قال ومن افتى الناس وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ
والمحكم من المتشابه فقد هلك واهلك وفي المجالس المفيد مسندا عن عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض
العلم بقبض العلماء واذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوهم فقالوا بغير علم
فضلوا واضلوا وعن نوادر الراوندي باسناده عن موسى بن جعفر عن ابائه صلوات الله
عليهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من افتى بغير علم لعنته ملئكة السماء وملئكة الارض
وفي الوسائل عن امير المومنين صلوات الله عليه في خطبته فلا تقولوا ما لا تعرفون فان
اكثر الحق فيما تنكرون وعن صلوات الله عليه في وصيته لولده الحسن صلوات الله عليه
يا بني دع القول فيما لا تعرف الخبر وفي الوسائل مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من افتى الناس ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة و

---

ملئكة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتياه وحيث ان العلم الذي هو امام الشريعة
معروف عند كل عاقل بالفطرة اجنبي عن العلم الاصطلاحي في العلوم البشرية وهو



ظاهر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي المراد يكفي

ظاهر بنفسه وحجة بذاته صابن لحقيقته مع القطع واليقين فضلاً عن سابر الطرق العقلائيه
فاذا اخذ اليقين والقطع الذي من الطرق العقلائيه موضوعا للحكم العقلي او الشرعي يمكن
اخذه موضوعا من حيث الطريقيه فيقوم مقامه الطرق العقلائيه وهذا بخلاف العلم فان
اخذه من حيث الطريقيه بهذا المعنى خلف لانه بذاته صابن مع القطع واليقين فضلاً
عن سابر الطرق والحاصل ان القطع حيث انه من سابر الطرق العقلائيه ومعنى اخذه من حيث
الطريقيه انه لا خصوصيه للقطع بل المطلوب هو جهة طريقيته التي تكون بعينها في سابر الطرق
العقلائيه وهذا بخلاف العلم فانه ذاته ليس الا الكشف المحض بلا تعدد وحيث ولا ثاني له والبرهان
على عدم قيام الطرق مقام العلم الذي اخذ جزء الموضوع في منصب الافتاء بحسب الشريعه انه
مع بداهة ان نوع الاحكام التعبديه ثابتة بالحجج الشرعيه وممتنع حصول العلم بها لنوع
العلماء والفقهاء لم يشرع في رواية واحده الى جواز الافتاء بالواقع عند قيام الحجج الشرعيه
بل تشددوا وصدحوا بحرمة الافتاء بغير علم ولهذا جرت منة ارباب الكتب الفقهيه في
الصدر الاول بنقل عين الروايه لانه نقل لفتيا الائمة او الافتاء بعين ما هو مضمون الروايه
لانه افتاء بالحكم الذي هو مفاد الحجة الشرعيه لا بالواقع كما عرفت من رواية العمري في
الوسائل مسندا عن حريز في حديث ان ابا حنيفه قال له انت لا تقول شيئا الا برواية قال اجل
وفي رواية معاذ بن مسلم النحوي قال فاخبره بما جاء عنكم وفي رواية عبد الله بن سنان قال
قال ويحيى الرجل من اصحابنا فيسئلني وليس عندي كل ما يسئلني وقول الامام في العمري

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وما قال لك عني فعني يقول ولم يقل هو قولي وقول ابي محمد صلوات الله عليه كما مضى وما قاله لك فعني يقولان وقول العمري وفتياه بقوله محرم عليكم ان تستلوا عن ذلك ولا اقول هذا من عندي وقوله بعد ما سئل عن كتب الشلمغاني اقول فيها ما قاله العسكري في كتب بني فضال خذوا ما رووا وذروا ما رأوا فانه عني الافتاء بما فهمه من الروايه وبعد ما عرفت حجية اخبار العالم وافتائه للجاهل بالفطره وامضاء الشارع اياه نقول ظاهر الحل عاقل ان حجيته فيما يعلمه غير متوقفه بعلمه بغيره عند العقلاء، والظاهر ان الشارع امضى تلك الحجيه لافتاء من كان فقيها في الدين بحيث يعد من العلماء والفقهاء ناظراً في الحلال والحرام عارفا بالاحكام فان الفقاهة في الفروع محال بلا تفقه في اصول الديانه لان الفروع كما عرفت مؤسسة على الاصول ومتاخرة ذاتا وتفقه العالم في الفروع متوقف على فعلية علمه بحجية الحج العقلية والشرعيه وتميزه بين الفتيا والتعليمات ومعرفته بمعاريض كلامهم ومفهم مرادهم ومعرفته بتعويلهم في التعليمات كما هو بناء التعليم ومعرفته بطريق رفع المعارضة بالفحص والبحث عن الجهات التي توجب خروج احد المتعارضين عن تحت دليل الحجية تكوينا ومعرفته بالوظيفة عند الجهل بالحكم ومن كان كذلك لا محاله يحصل له العلم بالاحكام العقلية الالهيه والحج الشرعيه والوظايف المقرره والحليه والحرمه والوجوب والحرمة الظاهريه وهذا يلازم العلم بجمله من الاحكام التعبديه عند المراجعة الى الكتاب والسنه وبعد ذاتية حجيته علمه بالاحكام حجيته اوتائه واخباره فطريه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بالضرورة وظاهر الروايات امضاء حجية افتائه لوضوح اطلاق كلام الامام على ما ستعرف من قوله من كان من الفقهاء حافظا لدينه صائنا لنفسه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه ولو كان غير اعلم ففي البحار عن التفسير بالاسناد الى ابي محمد العسكري صلوات الله عليه في قوله تعالى ومنهم اميون لا يعلمون الكتاب الا اماني قال عليه السلام قال الله تعالى يا محمد (صلى الله عليه وآله) ومن هؤلاء اليهود اميون لا يقرؤن الكتاب ولا يكتبون كالامي منسوب الى امه اي هو كما خرج من بطن امه لا يقرء ولا يكتب لا يعلمون الكتاب المنزل من السماء ولا يميزون بينها الا اماني اي الا ان يقرء عليهم وتقال هذا كتاب الله وكلامه لا يعرفون ان قرء من الكتاب خلاف ما فيه وانهم الا يظنون اي ما يقرء عليهم مرو سائهم من تكذيب محمد صلى الله عليه وآله في نبوته وامامة علي من بعده عترته وهم تقلدونه مع انه محرم عليهم تقليدهم فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا قال عليه السلام قال الله تعالى هذا القوم من اليهود كتبوا صفة غير صفة محمد (صلى الله عليه وآله) وهي خلاف صفته وقالوا للمستضعفين منهم هذا صفة النبي المبعوث في آخر الزمان انه طويل عظيم البدن والبطن اصهب الشعر ومحمد (صلى الله عليه وآله) بخلافه وهو يجيئ بعد هذا الزمان بحسابه منه وانما اراد ان يلتقط لهم على ضعفائهم مرايستهم وتدوم لهم رياستهم ويكفوا انفسهم مؤنة خدمة رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

(صلى الله عليه واله) وخديجة على (صلوات الله عليه) واهل خاصته فقال الله عز وجل فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون من هذه الصفات المحرمات المخالفات لصفة محمد (صلى الله عليه واله) وعلي (عليه السلام) الشدة لهم من العذاب في اسوء بقاع جهنم وويل لهم الشدة من العذاب تاضية مضاعفة الى الاولى مما يكسبون من الاموال التي ياخذونها اذا اثبتوا اعوانهم على الكفر بمحمد (صلى الله عليه واله) برسول الله والجحد لوصيه اخيه علي بن ابي طالب ولي الله (صلوات الله عليه) ثم قال عليه السلام قال رجل للصادق (صلوات الله عليه) فاذا كان هولاء القوم من اليهود لا يعرفون الكتاب الا بما سمعوا من علمائهم لا سبيل لهم الى غيره فكيف ذمهم بتقليدهم والقبول من علمائهم وهل عوام اليهود الا كعواضنا يقلدون علمائهم فان لم يجز لاولئك القبول من علمائهم لم يجز لهولاء القبول من علمائهم فقال عليه السلام بين عواضنا وعلمائنا وبين عوام اليهود وعلمائهم فرق من جهة وتسوية من جهة اما من حيث استووا فان الله قد ذم عواضنا بتقليدهم علمائهم كما ذم عوامهم وامامن حيث افترقوا فلا قال بين لي يا بن رسول الله قال عليه السلام ان عوام اليهود كانوا قد عرفوا علمائهم بالكذب الصريح وبالحرام الرشا وبتغيير الاحكام عن واجبها بالشفاعات والعنايات والمصانعات وعرفوهم بالتعصب الشديد الذي يفارقون به اديانهم وانهم اذا تعصبوا ازالوا حقوق من تعصبوا عليه واعطوا مالا يستحق من تعصبوا له من اموال غيرهم وظلموهم من اجلهم وعرفوهم يقارفون المحرمات واخطروا ببالهم ان قلوبهم الى من فعل ما يفعلونه منهم فاسق لا يجوز ان يصدق على الله ولا على الوسائط بين الخلق وبين الله فلذلك ذمهم لما قلدوا من قد عرفوا ومن قد علموا انه لا يجوز قبول خبره ولا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على نبينا وولي العصر الزكي

تصديقه في حكايته ولا العمل بما يؤدي اليهم عملي شاهدوه ووجب عليهم النظر بانفسهم في امر
رسول الله صلى الله عليه وآله اذ كانت دلائله اوضح من ان تخفى واشهر من ان لا تظهر لهم وكذلك عوام
امتنا اذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر والعصبية الشديدة والتكالب على حطام الدنيا وحرامها
واهلاك من يتعصبون عليه وان كان لاصلاح امره مستحقا والتوسع بالبر والاحسان على من
يتعصبوا له والحكم للاذلال والاهانة مستحقا فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فمثل
اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقهائهم فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا
لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه وذلك لا يكون الا بعض فقهاء
الشيعة لا جميعهم فان من ركب من القبائح والفواحش والكبائر فسقه فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا
شيئا ولا كرامة وانما كثر التخليط فيما يحمل عنا اهل البيت لذلك الفسقة يحملون عنا
فيحرفونه بأسره لجهلهم ويضيفون الاشياء على غير وجوهها لقلة معرفتهم واخرين يتعمدون الكذب
علينا ليجروا من عرض الدنيا ما هو زادهم الى نار جهنم ومنهم قوم نصاب لا يقدرون على القدح
فينا فيتعلون بعض علومنا الصحيحة فيتوجهون بها عند شيعتنا ويتقصصون بنا عند نصابنا
ثم يضيفون اليه اضعافه واضعاف اضعافه من الاكاذيب علينا التي نحن براء منها فيقبله
المستسلمون من شيعتنا على انه من علومنا فضلوا واضلوا وهم اضر على ضعفاء شيعتنا من
جيش يزيد عليه اللعنة على الحسين بن علي عليهما السلام واصحابه فانهم يسلبونهم الارواح و
الاموال وهؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بانهم انما هم الموالون والاعداء انما هم عادون

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر الزكي

يدخلون الشك والشبهة على ضعفاء شيعتنا فيضلونهم ويمنعونهم عن قصد الحق المصيب لاجرم ان من علم الله في قلبه من هؤلاء العوام انه لا يريد الا صيانة دينه وتعظيم وليه لم يتركه في يد هذا الملبس الكافر ولكنه يقيض له موفقا يقفه على الصواب ثم يوفقه الله للقبول منه فينجح الله له بذلك خير الدنيا والاخرة ويجمع على من اضله لعن الدنيا وعذاب الاخرة ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله شرار علماء امتنا المضلون عنا القاطعون للطريق الينا المسمون اضدادنا باسمائنا الملقبون اندادنا بالقابنا يصدون عليهم وهم للعن مستحقون ويلعنونا ونحن بكرامات الله مغمورون وبصلوات الله وصلوات ملئكته المقربين علينا عن صلوتهم علينا مستغنون ثم قال قيل لامير المومنين عليه السلام من خير خلق الله بعد ائمة الهدى ومصابيح الدجى قال العلماء ان صلحوا قيل ومن شر خلق الله بعد ابليس وفرعون ونمرود وبعد المتسمين باسمائكم وبعد الملقبين بالقابكم والاخذين لاكنتكم والمتامرين في مما لكم قال العلماء اذا فسدوا هم المظهرون للاباطيل الكاتمون للحقائق وفيهم قال الله عز وجل اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون الا الذين تابوا الاية اقول هذه الرواية مضافا الى كونها في حد نفسها في اعلى درجة الوثاقة فانها بالخصوص مسندة في خصوص الاحتجاج كما هو ظاهر لمن راجعه وليست من مراسيل الاحتجاج ولما دفع عليه صاحب الوسائل فقال قدس سره في خاتمة الوسائل في الفائدة الخامسة ونروي تفسير الامام الحسن بن علي العسكري بالاسناد عن الشيخ ابي جعفر الطوسي عن المفيد عن الصدوق عن محمد بن القسم المفسر الاسترابادي عن يوسف



بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليه وآله العهد الكبير

بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار قال الصدوق والطبرسي وكانا من الشيعة الامامية عن ابويهما عن الامام عليه السلام وهذا التفسير ليس هو الذي طعن عليه بعض علماء الرجال لان ذاك يروى عن ابي الحسن الثالث عليه السلام وهذا عن ابي محمد عليه السلام وذاك يرويه سهل الديباج عن ابيه وهما لم يذكورين في سند هذا التفسير اصلاً وذاك فيه احاديث من المناكير وهذا خال من ذلك وقد اعتمد عليه رئيس المحدثين ابن بابويه فنقل منه احاديث كثيرة في كتاب من لا يحضره الفقيه وفي سائر كتبه وكذلك الطبرسي وغيرهما من علمائنا انتهى كلامه رفع مقامه ومضافا الى علو مضمونها الشاهد لصدورها عن معادن الولاية والعصمة والعلم مشتملة على الاخبار بالغيب الذي شوهد ويشاهد فانه قد رأت الشيعة وترى من الطوائف المنصوصة في الروايات فيما بينهم بالحس والعيان فهي بحمد الله قطعي الصدور وهي صريحة في ممضائية هذه الحجة العقلائية في الشرائع السابقة وانها منة جامية في الامم لان الله تعالى ولي لم يذمهم على اصل التقليد بل الذم من جهة عدم اهلية المفتي والعالم ونصها جريان سيرة الشيعة بل الاسلام على ذلك لان السائل يسئل عن وجه الفرق فهي صريحة في ان جريان السيرة على التقليد من العوام امر واضح ظاهر والامام عليه السلام سلم هذا الامر وبين الفارق، وهي كما ترى صريحة في امضاء حجية امضاء الفقيه بالاطلاق ولو لم يكن اعلم كما عليه الفطرة العقلائية كما انها صريحة في ان التقليد عبارة عن قبول قوله وتصديقه في حكايته والعمل بما يؤدي الى انحفظ العوام وهو عين الجري على طبق الطريق الحجة كما انها صريحة في عدم اختصاص التقليد بالاحكام بل اخبار العالم حجة للجاهل ولو في غير الاحكام نعم فيما يجب عليهم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

عقلاً تحصيل المعرفة لا بد لهم من تحصيلها وله الحمد كما هو اهله فهذه الرواية الشريفة كاشفة قطعية عن
اضاء الطريقة العقلائية وتحقق اليه على الجرى عليها في الشيعة نعم عند مخالفة اخبار الفقيه و
افتائه في حكم مع موافقته ظاهر عند العقلاء انه لا حجية لقوله مع مخالفة الاعلم في الاحكام
المحكية من الموالي للعبيد بحسب الطرق القائمة عليها فلو اختلف الناقلون لاحكام المولى
لاختلاف الطرق القائمة عند كل ناقل فكل واحد اخبر بالحكم الذي هو مفاد الحجة فحصل
الاختلاف لمكان الاختلاف في الطريق القائم للحكم لا في العلم فانه يمتنع خطائه لا حجية لافتاء
غير الاعلم في الحكم الخاص الذي خالفه الاعلم وصع التساوي وحصول المخالفة يكون افتاء كل واحد
حجة ولا امتناع تصديق وتقليد كليهما يكون مخيراً في تقليد ايهما شاء وحيث ان صريح هذه
الرواية المباركة ان اخبار العالم حجة والتقليد قبوله وانها منة جارية في الشرايع السابقة
والعوام لو عملوا بشرايطها لما دفعهم الله تعالى بظلم كالشمس جريان منة الله تعالى على اضاء هذا
الطريق العقلائي قطعاً فاذا كان الطريق ممضى في شريعة الله تعالى شانه ليس حجية افتاء
النبي والائمة حياً وميتاً ابتداءً وامتدادية امراً تعبد به الشارع كي يدور مدار اطلاق
الادلة بل يكفي عدم الردع بالضرورة لانه متى كان الطريق فطرياً عقلائياً يجري عليه
العقلاء بفطرتهم التي فطرهم الله عليها ولم يردع به الشارع في شريعة ما لا بد له من الردع
كيف اذا وقع الامضاء وجرت منة المسلمين بالاخذ بفتيا النبي ابتداءً وامتداده و
كذلك ائمتهم المفترض لهم حتى اتفقت كلمتهم على الاخذ بفتيا الاموات وجرت منة الشيعة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بالاخذ بفتيا الائمة المنقولة اليهم بتوسط الثقات ابتداءً واستدامةً ولو كانت حجية ذلك الطرق مشروطا بالمحبوبة في غير المعصوم لوجب على الائمة الردع الشديد عن الاخذ بفتيا واستدامة ايضا لفرض جريان السنة عندها في فرق المسلمين مما ذلك وجريانها عند الشيعة بسبب نقل الاصوات ابتداءً فضلاً عن الاستدامة لعموم البلوى بها وكون الافتاء والتقليد امام اعمال جميع الشيعة فمضافا الى عدم الردع الكاشف في المسئلة ظاهر الروايات الامضاء كاطلاق قوله فللعوام ان يقلدوه فان مقتضى ظاهره ان للعوام كانوا مدركين لهولاء الفقهاء ام لا ان يقلدوه ويقبلوا قوله فان اطلاق ادلة الارجاع الى الفقهاء من حيث التقليد في الاحكام نظير اطلاق الادلة من حيث الرجوع الى الثقات في نقل الروايات من الائمة ومن البديهيات ان العرف يفهم اطلاق الحجية بمناسبة الحكم والموضوع ابتداءً انه لا شك عرفاً في ان حجية اخبار العالم بالواقعيات فيما يرجع الى غير الاحكام واخبار الثقات في نقل الروايات لا بد ومدار بقائهم فلا مجال للتوهم توقفه على حجية المخبر في اخباره عن الاحكام وافتائه بها كيف وبهذين الاخبار عن الواقع الذي يعلم فنعد بداهة الاطلاق من المجهتين الاوليين لا شك عاقل في اطلاقه من الجهة الثالثة مع وحدة الدليل بالضرورة وعن الاحتجاج بالامام الهادي الى ابي محمد العسكري صلوات الله عليه قال علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه فقال وقال الى ان قال ويقال الفقيه انها الكامل من الايتام عن محمد وآله عليه وآله الهادي لضعفاء محبيهم وموالينا قف حتى تشبع لمن اخذ عنك او تعلم منك فيقف فيدخل معه فتاماً وفتاماً وفتاماً حتى قال عشرا وهم الذين اخذوا عنه علومه واخذوا عمن اخذ عنه وعمن اخذ عنه

الائمة الطاهرين

الكلام نسخة

الاكثر الاقل
الذي بلغ
عالم عدل
الشيعة لمعة
السنة والكتاب
في الاصول
فتوى الامور
استدل واد

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اول الفصل الرابع عشر

وحيث ان الامام عليه السلام قابل بين من اخذ عنه او تعلم منه يظهر ان الاخذ هو المقلد وصريح الدليل الاخذ عمن اخذ عنه وظاهر ان المراد من العلوم معلوماته وهو بين فتياه وهو صريح فيما بعد الموت كما لا يخفى وسر الارجاع الى الاحياء ما هو السر في الارجاع الى الثقات في نقل الروايه فانه لما احتاج الشيعه في الحوادث الواقعه والوقايع الجديده وما يحتاجون اليه من معالم الدين وما يشكل عليهم التي لم يكن عندهم فيها فتيا من الائمه ارجعهم الى الاحياء لعدم الموضوع لفتوى الاموات في حكم الحوادث الواقعه وما يحتاجون اليه ويشكل عليهم ففي تخصيص السؤال من العمري بالحوادث وتخصيص الامام عليه السلام ارجاع الشيعه الى الرواة بالحوادث الواقعه برهان الاصغاء لحجيه فتيا الاموات ابتداءً وامتدادا والا لوجب عليه السؤال عمن يرجع اليه فيما لم يصل من فتيا الائمه فيه لا خصوص الحوادث الواقعه ووجب على ولي العصر عجل الله تعالى فرجه مع علمه بعدم انتشار ردع من الائمه الماضين عن تقليد الاموات وهو يعلم بتداخل العلوم الاسلاميه مع العلوم البشريه وذهاب فتيا الائمه عن ايديهم واحتياج الشيعه الى التقليد الصحيح والتوضيح بالردع عن تقليد الاموات ابتداءً وامتدادا ايضا لا تقرير السنه الجاريه وامضاء الحجه الفطريه فهذا التوقيع نص في التخصيص ولزوم الرجوع الى الاحياء في خصوص الحوادث الواقعه والوقايع الجديده وبعد لزوم الردع عليه يكون هذا النص نصا على الاصغاء بالضروره لحجيه فتيا الفقهاء حيا وميتا ابتداءً وامتدادا فهذا السؤال كاشف عن سيره الشيعه على تقليد الاموات وان احتياجهم الى الفقهاء كان

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في خصوص الحوادث الواقعة ولما وجب على الفقهاء عند الجهل بحكم الواقعة المراجعة الى الامام لعدم جواز اجراء الاصول مع امكان الفحص ورفع الشبهة مثل العمري عنها بعد وقوع الغيبة وحواب الامام كما ذكرنا وارجاعه الى الاحياء في خصوص الحوادث الواقعة وعدم ردعه مع وجوب الردع عليه على تقدير عدم الحجية لجريان سيرة الشيعة على تقليد الاموات من الائمة وعدم ظهور الردع عنهم وعلمه بطول الغيبة نص صريح في الامضاء والكاشف عن هذه السيرة بين الشيعة وحجية افتاء العالم مطلقا اماما اوغيره حيا اوميتا ابتداءا وامتدادا تخصيص جميع السوالات عن الائمة بالذي يرجعون اليه في الحوادث الواقعة والوقايع الجديدة وما يحتاجون اليه من معالم دينهم لا بعد موت فقهائهم وظهور وجود الكتب المشتملة على الفتيا بينهم ولهذا عند احتجاج المفتين يسئلون عن العمل باقوالهم كما ورد في السوال عن كتب بني الفضال وابن الغرافر والشلمغاني والجواب بانه خذوا بما رووا وذروا ما رأوا فيظهر ان الكتب لم تكن محضة في الروايات بلا افتاء ورأى ولهذا ورد في كتاب يونس بن عبد الرحمن المسمى بيوم وليله بعد موته بعد تصفح ابي الحسن صلوات الله عليه هذا ديني ودين ابائي وهو الحق كله ولم يقل الامام عليه السلام هذا كله قولنا واحاديثنا وورد في التوقيع الشريف اما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه وعن ابيه من قبل فانه ثقتي وكتابه كتابي ولم يقل الامام احاديثه احاديثي وروايته رواياتي فظهر بحمد الله تعالى جريان سيرة الشيعة بل المسلمين على تقليد العوام لفتيا فقهائهم حيا وميتا ابتداءا وامتدادا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

ويدل على جواز البقاء على الفتيا المروية عن الائمة بل ما كانوا عليه من فتيا فقهاء الشيعة ما
عن الكافي الدين صنداً عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه سيصيبكم
شبهة فتبقون بلا علم يرى ولا امام هدى لا ينجو منها الا من دعا بدعاء الغريق قلت وكيف
دعاء الغريق قال تقول يا الله يا رحمن يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك
وعنه صنداً عن زرارة قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه يأتي على الناس زمان
يغيب عنهم امامهم فقلت له ما يصنع الناس في ذلك الزمان قال يتمسكوا بالامر الذي هم عليه
حتى يتبين لهم وعن غيبة النعماني صنداً عن محمد بن الحرث بن مغيرة عن ابيه قال قلت
لابي عبد الله صلوات الله عليه يكون فترة لا يعرف المسلمون امامهم فيها فقال يقال ذلك قلت
فكيف نصنع قال اذا كان ذلك فتمسكوا بالامر الاول حتى يبين لكم الآخر وعن
محمد بن همام عن الحميري صنداً عن عبد الله بن سنان قال دخلت انا وابي على ابي عبد الله صلوات
الله عليه فقال له كيف انتم اذا صرتم في حال لا يكون فيها امام هدى ولا علم يرى فلا ينجو من
تلك الحيرة الا من دعا بدعاء الغريق الحريق فقال ابي هذا والله البلاء فكيف نصنع
فذاك حينئذ قال اذا كان ذلك ولن تدركه فتمسكوا بما في ايديكم حتى يصح لكم الامر
اقول ظاهر الرواية وقوع الحيرة في التكليف لعدم الامام وعدم علم يكون
مرجعا للناس حال الغيبة وهذا حال الحيرة التي تقع في حال الغيبة وظاهر الرواية الامر
بالتمسك بما في ايديهم وهو بين البقاء على ما يعلمون من الاحكام التي تعلموها

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

من فقهاء الشيعه وهذا الاسناد عن حريز بن المغيره البصري عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قلت له انا نروي ان صاحب هذا الامر نفقد زمانا فكيف نصنع عند ذلك قال تمسكوا بالامر الاول الذي انتم عليه حتى تبين لكم وعن غيبة النعماني سندا عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال ياتي على الناس زمان يصيبهم فيها سبطه تاذر العلم فيها كما تاذر الحية في جحرها فبينا هم كذلك اذ طلع عليهم نجم قلت فما السبطه قال الفتره قلت فكيف نصنع فيما بين ذلك قال لكونوا على ما انتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم اقول صريح الروايه انه عند ارتفاع العلم البقاء على ما كانوا عليه وعن احمد بن موده الباهلي سندا عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال يا ابان يصيب العالم سبطه تاذر العلم بين السجدين كما تاذر الحية في جحرها قلت فما السبطه قال دون الفتره فبينا هم كذلك اذ طلع لهم نجمهم وقلت جعلت فداك فكيف نكون ما بين ذلك فقال لي ما انتم عليه حتى ياتيكم الله بصاحبها اقول ظاهران المراد من اجتماع العلم واختفائه اختفاء غيبة الامام والمراد من السبطه ما يقع من الحيره في حال الغيبه وصريحها البقاء على ما كانوا عليه فبعد كان حجيه اخبار العالم وافتائه بالفطره التي فطر الله العقلاء عليه تكوينا غير مشروطه بحياة المخبر المفتي كحجيه اخبار الثقه في الحسيات بالضروره وانعقد الاسلام على امضائه وجرت السنه والسيره على ذلك بين الرسول والائمه المعصومين حيا وميتا ابتداءا وامتدادا مع كفايه عدم الردع لشده وجوبه ووجوب اعلامه لعموم البلوى اعانه الشيعه وردا الامضاء

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

باطلاقات نظير اطلاقات ادلة امضاء اخبار الثقة في الحسيات حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ووقع ولي العصر عجل الله فرجه بما هو نص في الامضاء وثبتت السيرة من الشيعة بالمراجعة الى فتيا فقهائهم الاموات فالمسئلة بحمد الله قطعية والظاهر انه لما كان انعقاد الاسلام على افتاء العالم بالاحكام من الرسول والائمة الاثنى عشر وحرت السنة في نقل فتيا الرسول والائمة في حيواتهم وبعد مماتهم من الائمة المتاخرين والعامة لم يكن لهم هذا العالم واستغنوا عن الائمة المعصومين مع انه لابد في المسائل من العالم اضطروا في تعلم الاحكام الى القياس والاستحسان كي يفتون بها ويأخذ عامة المسلمين عنهم ويجرون على البقاء عليها طبق ما كان بيد الشيعة ولهذا قالوا بالقياس والاستحسان ولكن الشيعة خالفوهم فاكتفوا بنقل فتيا الرسول والائمة في الصدر الاول والافتاء في الحوادث الواقعة طبق الكليات التي تعلموها من الائمة كما ان العامة لما كانوا متغنائهم في المعارف والعلوم عن الائمة احتاجوا الى العلوم والمعارف البشرية فادخلوها في العلوم الاسلامية وبحثوا فيها ودارت المعارف على الممتزج منها وكان اساس التفقه عند الشيعة بتحمل علوم الشريعة ومعارفه في اصول الديانة وضبط فتيا الائمة والتفقه من الروايات المشتملة على تعليم الاحكام والسنن النبوية وهذه هي السنة الثابتة عند الشيعة في الصدر الاول حتى انتشرت العلوم البشرية وامتزج العلوم الاسلامية بها وكثر افكارها وعامة الفقهاء علماء العامة في ايدي المسلمين ودارت معارفهم عليها اضطر علماء الشيعة قدس الله اسرارهم

في العصر

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

في البحث عما دوّنه علماء العامة من العلوم البشرية في العلوم الاسلامية وكان مما دوّنوه في علومهم الاجتهاد والتقليد ووقع الكلام في معناه بينهم وبينهم وانتهى الكلام الى وقوع البحث في ذلك بين علماء الشيعة من الاخباريين وفقهائنا المجتهدين رضوان الله عليهم اجمعين فالاجتهاد والافتاء والتقليد المبحوث عنه هي بالمعاني الاصطلاحية العلمية ونقل اجماع فقهائنا المجتهدين العظام على عدم جواز تقليد الاموات بالمعنى الاصطلاحي وهو الحق الذي لا محيص عنه ولكنه كما ترى اجنبي عما نحن فيه كما عرفت ولله الحمد كما هو اهله وهذا هو الشريعة السمحة السهلة الفطرية الحنيفية التي كان عالم تشريعها مؤسساً على نظام تكوينها الكاشف عن ان الشارع المرسل للرسول والجاعل للشريعة هو هو الصانع الحكيم فهو الشارع الحاكم الذي يجري نظام تشريعه بلا احتياج الى جعل حجة وابلاغ احد وله الحمد كما هو اهله على هذه الهداية ثم ان حجية افتاء العالم لا يوجب عدم وجوب التفقه في الدين لان حفظ علوم الشريعة واقامة الحجج الالهية امر مستقل واجب عقلاً واحتياج العامة في الحوادث الواقعة والوقايع المجددة الى الاحياء ظاهر وتشخيص فتيا الائمة خاص بهم لعدم اهلية التشخيص للعامة والجهال واحتياج الامة الى الولاة والحكام والقضاة الشرعيين كي يرجعون اليهم في مناصبهم ظاهر ايضاً ثم ان من الواضح شرطية الامانة والوثوق والاطمينان بالعالم في اخباره وافتائه بما يعلم بالفطرة العقلائية كي ينسد باب احتمال الكذب والمسامحة في الاستنباط ولهذا ذكر به الائمة صلوات الله عليهم في الروايات كما عرفت واحكم صاحب الشريعة هذا الشرط لاهميته هذا الطريق بالعدالة كما سيجيئ من

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الرجوع الى الاعدل ونص على المراد صنه في رواية الاحتجاج بقوله عليه السلام فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه وحيث ان هذه المرتبة ذات درجات بقرينة المقابلة مع فسقة العلماء اول درجة ذلك هو الايمان لان الكفر والضلال وعدم الايمان من اعظم الفسوق ولا بد من بقاء الايمان الى اخر العمر لما ورد في كتب بني فضال ولا بد من بقاء العلم بالحكم الى الموت لازواله بالعدول واما لو زال لا بالهرم والنسيان فلمكان ندوته لا يمكن القطع بامضاء حجيته ولمكان حجية اخبار العالم وافتائه نظير حجية اخبار الثقة في الحسيات فينحل حجية اخباره الى حجية كل افتاء افتاء يجوز التقليد واما جواز العدول بان يقلد غيره في تلك المسئلة في عمل اخر مع مخالفة الاخر واعلميته لا بد منه لسقوط حجية افتاء العالم مع المخالفة مع الاعلم كما عرفت في ص٩٩ وفي غيره لحجية كليهما وامتناع الجري على طبق فتوى المتخالفين فهو المحير عقلا وا ولكن البقاء قطعي الجواز والعدول بلا دليل فظهر ان قوام نظام الدين بالعالم الحامل للعلوم الالهية للانذار والافتاء وان افتائه حجة وظاهر ان لهم مناصب اخرى لا تقوم امور العباد الا بها منها الولاية لان من الواضح ان الولاية والسلطنة التي تكون لله تعالى جعلها لخلفائه فان التنصيص بالولاية بالكبر الائمة والخلفاء من اوضح الواضحات وهو من اعظم اركان الدين فان لهم الامر والسلطنة والولاية الظاهرية في الامور الدينية والدنيوية بالضرورة فكل من جلس مجلس السلطنة والآمرية الناس غاصب لحقهم كائنا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العطاء وكيف

وكان في الشرق والغرب ولهذا يكون الارض ملكهم بهذا المعنى وهم المالكون لها ولاهلها لولاية عليهم وكما ان هذه الولاية حق لخلفاء الله لانهم خليفة الله وعينه ولسانه ويده كذلك ظاهر الرواية المروية في تحف العقول الذي اعتمد على احاديثها اعاظم العلماء ان جميع المناصب الواقعة تحت هذه السلطنة حق والله تعالى لعلماء شيعتهم وفقهائهم في درجاتهم باختلاف درجات المناصب فتصدي كل منصب من تلك المناصب الواقعة تحت مرتبة السلطنة حق لمن هو اهل لذلك المنصب من الفقهاء والعلماء باختلاف درجاتهم واهليتهم من ولاية الولاة وحكومة الحكام وقضاوة القضاة كما هي جارية في العالم وجرت في الاسلام من زمن الرسول الى زماننا هذا فكما ان الائمة مظلومون مسلوبون حقهم كذلك العلماء مظلومون مغصوبون حقوقهم ومرجع نصب الائمة كنصب الرسول الاكرم صلى الله عليه واله امير المومنين للولاية التي ملكها الله تعالى اياه فمرجع تعيين الولاة والحكام في عصر الحضور وبسط اليد كان في زمان رسول الله صلى الله عليه واله الى افراد الحقوق وتعيين ذوي الحقوق لاعطاء الولاية والحكومة وتمليكها بل نصب لمن كان له الولاية والحكومة بتمليك الله تعالى ففي تحف العقول قال وروى عن الامام التقي السبط الشهيد ابي عبد الله الحسين بن علي عليهما السلام في طول هذه المعاني من كلامه عليه السلام في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وروى عن امير المومنين صلوات الله عليه اعتبروا ايها الناس بما وعظ الله به اولياءه من سوء ثنائه على الاحبار اذ يقول لولا ينهاهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم وقال لعن الذين كفروا من بني اسرائيل الى قوله لبئس ما كانوا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على اولى العصر وكفى

يفعلون وانما عاب الله ذلك عليهم لانهم كانوا يرون من الظلمة الذين هم بين اظهرهم المنكر
والفساد فلا ينهونهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم ورهبة فيما كانوا يحذرون والله
يقول فلا تخشوا الناس واخشوني وقال المومنون والمومنات بعضهم اولياء بعض يامرون
بالمعروف وينهون عن المنكر فبدء الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه لعلمه
بانها اذا ادیت واقيمت استقامت الفرائض كلها هينها وصعبها وذلك ان الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر دعا الى الاسلام مع رد المظالم ومخالفة الظالم وقسمة الفيئ والغنائم
واخذ الصدقات من مواضعها ووضعها في حقها ثم انتم ايتها العصابة عصابة بالعلم مشهوره
وبالخير مذكوره وبالنصيحة معروفه وبالله في انفس الناس مهابة يهابكم الشريف ويكرمكم
الضعيف ويؤثركم من لا فضل لكم عليه ولا يد لكم عنده تشفعون في الحوائج اذا امتنعت
من طلابها وتمشون في الطريق بهيئة الملوك وكرامة الاكابر اليس كل ذلك انما نلتموه
بما يرجى عندكم من القيام بحق الله وان كنتم عن اكثر حقه تقصرون فاستخففتم بحق الائمه
فاما حق الضعفاء فضيعتم واما حقكم بزعمكم فطلبتم فلا مالا بذلتموه ولا نفسا خاطرتم
بها لله في خلقه ولا عشيرة عاديتموها في ذات الله انتم تتمنون على الله جنته ومجاورة رسله
واما نا من عذابه لقد خشيت عليكم ايها المتمنون على الله ان يحل بكم نقمة من نقماته لسوء
حالكم لانكم بلغتم من كرامة الله منزلة فضلتم بها ومن يعرف بالله لا تكرمون وانتم في عباد الله
تكرمون وقد ترون عهود الله منقوضة فلا تفزعون وانتم لبعض ذمم اباءكم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

تفزعون وذمة رسول الله محقورة والعمى والبكم والزمن في المدائن مهملة لا ترحمون ولا في الهداية تخ
منزلتكم تعملون ولا من عمل فيها تعنون وبالادهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون كل ذلك تعيبون تخ
مما امركم الله به من النهي والتناهي وانتم عنه غافلون وانتم اعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من
لو يعون ذلك تخ
منازل العلماء لو كنتم تعرفون ذلك بان مجاري الامور والاحكام على ايدي العلماء بالله
الامناء على حلاله وحرامه فانتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق
واختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة ولو صبرتم على الاذى وتحملتم المؤنة في ذات الله
عليكم
كانت امور الله عليكم ترد واليكم ترجع وعنكم تصدر واليكم ترجع ولكنكم مكنتم الظلمة من ظلمكم
واستسلمتم امور الله في ايديهم يعملون بالشبهات ويسيرون في الشهوات سلطهم على ذلك فرارهم
من الموت واعجابكم بالحيوة التي هي صائرة فتكم فاسلمتم الضعفاء في ايديهم فمن بين مستعبد مقهور
وبين مستضعف على معيشته مغلوب يتقلبون في الملك بارائهم ويستشعرون الجري باهوائهم
اقتداء بالاشرار وجرأة على الجبار في كل بلد منهم على منبره خطيب يسقع فالارض لهم شاغرة و
يد الاصبن
ايديهم فيها مبسوطة والناس لهم خول لا يدفعون يد لامس من جبار عنيد وذي سطوة على
الضعف شديد مطاع لا يعرف المبدئ المعيد وما له العجب والارض غامر غاشم غشوم ومتصدق
ظلوم وعامل على المؤمنين بهم غير رحيم فالله الحاكم فيما فيه تنازعنا والقاضي بحكمه فيما شجر بيننا
اللهم انت تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافسا في سلطان ولا التماسا في فضول الحطام ولكن
لنرى العالم محلا من دينك ونظهر الاصلاح في بلادك ويامن المظلومون من عبادك و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

يعمل بفرائضك وسنتك واحكامك فانكم انه لا تضرونا وتنصفونا قوى الظلمة علينا و
علوا في اطفاء نور نبيكم وحسبنا الله وعليه توكلنا واليه انبنا واليه المصير الخ انتهى

صريح هذه الروايه التي علوّ مضمونها اصدق شاهد على صدقها ان هذه العصابه
اكرمت وفضلت فغلبت على مناول العلماء وهي مالكة لها واجدة لتلك المنزله ولهذا كانت
اعظم الناس مصيبة لكونهم مسلوبين تلك المنزله فانها لو لم تكن حقهم لما كانوا مسلوبين
مظلومين حقوقهم مع بداهة عدم بسط ايدي الائمه لفرض المظلوميه والمسلوبيه وهذه المنزله
هي التي لا ينالها الناس فلو تحملوا العصابه هي ان مجاري الامور بيد العلماء بالله الامناء
على حلاله وحرامه وفعليه تلك المنزله عبارة عن كونهم مصادر الامور فترد عليهم امور الله
بتوسط الخليفة وولي الامر وعنهم تصدر الى الناس وسياتي زيادة توضيح امر هذه
الرواية قال صاحب الوسائل في الفائدة الرابعه في خاتمة الكتاب في ذكر الكتب المعتمده التي
نقلت منها احاديث هذا الكتاب وشهد بصحتها مؤلفوها وغيرهم وقامت القرائن على
ثبوتها وتواترت عن مؤلفيها او علمت صحة نسبتها اليهم بحيث لم يبق فيها شك ولا ريب
كوجودها بخطوط اكابر العلماء وتكرر ذكرها في مصنفاتهم وشهادتهم بنسبتها وموافقة
مضامينها لروايات الكتب المتواتره او نقلها بخبر واحد محفوف بالقرينه وغير ذلك و
هي كتاب الكافي الى ان قال كتاب تحف العقول عن آل الرسول تاليف الشيخ الصدوق الحسن
بن علي بن شعبه وقال العلامة المجلسي وكتاب تحف العقول عثرنا عليه على كتاب عتيق

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وفضله يدل على رفعة شان مؤلفه ذكره في المواعظ والاصول التي لا يحتاج الى مزيد

وقال العلامة النوري قدس سره في خاتمة المستدرك أقول ما يدل على

مضمون هذه الروايه ومطابقته وتأييده ببعض الروايات يوجب الوثوق بصدورها عن

الامام عليه السلام كما ستعرف وفي الكافي مسندا عن امير المومنين صلوات الله عليه قال الراوي

خطب امير المومنين صلوات الله عليه فحمد الله واثنى عليه وقال اما بعد فانما هلك من كان قبلكم حيث

ما عملوا من المعاصي ولم ينههم الربانيون والاحبار عن ذلك وانهم لما تمادوا في المعاصي ولم ينههم

الربانيون والاحبار عن ذلك نزلت بهم العقوبات فمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر واعلموا ان

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لم يقربا اجلا ولم يقطعا من رزق ان الامر ينزل من السماء كقطر المطر

الى كل نفس بما قدر الله لها من زيادة ونقصان الى ان قال عليه السلام فاحذروا ما حذركم الله من

نفسه واخشوه خشية ليست بتعذير بتقديم الذال المعجمة واعملوا في غير رياء ولا سمعة فانه من عمل لغير الله يكله الله

الى من عمل له نسئل الله صنازل الشهداء ومعايشة السعداء ومرافقة الانبياء وفي

المستدرك عن كنز الكراجكي عن امير المومنين صلوات الله عليه قال الملوك حكام على الناس والعلماء

حكام على الملوك وفيه عن الغرر انه قال العلماء حكام على الناس وعن

المستدرك عن الاختصاص مسندا عن اسحق بن عمار قال سئل رجل اباعبد الله صلوات الله عليه عن

الدخول في عمل السلطان فقال هم الداخلون عليكم ام انتم الداخلون عليهم فقال لا بل هم الداخلون

علينا قال لا باس بذلك وعن المستدرك عن جعفر بن محمد صلوات الله عليه انه قال

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

ولاية اهل العدل الذين امر الله بولايتهم وتوليتهم وقبولها والعمل لهم فرض من الله وطاعتهم واجبة ولا يحل لمن امروه بالعمل لهم ان يتخلف عن امرهم وولاة الجور واتباعهم والعاملون لهم في معصية الله غير جائزة لهم دعوة الحق منهم والعمل لهم وعونهم ولا القبول منهم وفيه عن السيد [illegible] هبة الله في مجموع الرائق عن الاربعين عن صفوان بن مهران قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه اذ دخل عليه رجل من الشيعة فشكا اليه الحاجة فقال ما يمنعك من التعرض للسلطان فتدخل في بعض اعماله فقال انكم حرضتموه علينا فقال خبرني عن السلطان لنا اولهم قال بل لكم قال انهم الداخلون علينا او نحن الداخلون عليهم قال بل هم الداخلون عليكم قال فانما هم قوم اضطررتكم فدخلتم في بعض حقكم فقال ان لهم سيرة واحكاما قال عليه السلام اليس قد اجرى لهم الناس على ذلك قال بلى اجروهم عليها في دنياهم وايانا وظلم صوف وفيه عن الكشي مسندا عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت اباجعفر عليه السلام يقول من احللنا له شيئا من اعمال الظالمين فهو له حلال لان الائمة منا مفوض اليهم فما احلوا فهو حلال وما حرموا فهو حرام وفيه عن دعائم الاسلام عن ابي جعفر صلوات الله عليه انه سئل عن جوائز المتغلبين فقال قد كان الحسن والحسين عليهما السلام يقبلان جوائز معويه لانهما كانا اهل ما يصل من ذلك اليهما وما في ايدي المتغلبين عليهم حرام وهو للناس وامع اذا وصل اليهم في خير واخذوه من حقه وفي البحار عن تحف العقول سئل الصادق صلوات الله عليه سائل فقال كم جهات معايش العباد وساقه الى ان قال صلوات الله عليه فان هذه الجهات الاربعة الولاية والتولية لبعضهم على بعض



فاوله

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله وصحبه وسلم

فاول ولاية الولاية ولاة الولاة الى ادناهم باب من ابواب الولاية على من هو والى عليه ثم اتجاه الى ان قال فاحدى الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل الذين امر الله بولايتهم وتوليتهم على الناس وولاية ولاية وولاية ولاة الى ادناهم بابا من ابواب الولاية على من هو والى عليه والجهة الاخرى من الولاية ولاية ولاة الجور وولاة ولاتهم الى ادناهم بابا من الابواب التي هو والى عليه فوجه الحلال من ولاية ولاية الوالي العادل الذي امر الله بمعرفته وولايته والعمل له في ولايته وولاية ولاته بجهة ما امر الله به الوالي العادل بلا زيادة فيما انزل الله ولا نقصان منه ولا تحريف لقوله ولا تعدل الى غيره فاذا صار الوالي والعدل بهذه الجهة فالولاية والعمل معه ومعونته في ولايته وتقويته حلال محلل وحلال الكسب معهم وذلك ان في ولايته والى العدل وولاته احياء كل حق وكل عدل واماتة كل ظلم وجور وفساد فلذلك كان الساعي في تقوية سلطانه والمعين له على ولايته ساعيا في طاعة الله مقويا لدينه واما وجه الحرام من الولاية فولاية الوالي الجائر وولاية الرئيس منهم واتباع الوالي فمن دونه من ولاة الولاة الى ادناهم بابا من ابواب الولاية على من هو والى عليه والعمل لهم والكسب معهم بجهة الولاية لهم حرام محرم معذب من فعل ذلك على قليل من فعله او كثيره لان كل شيء من جهة المعونة معصيته كبيرة من الكبائر وذلك ان في ولاية الوالي الجائر دروس الحق واحياء الباطل كله واظهار الظلم والجور والفساد وابطال الكتب وقتل الانبياء والموصنين وهدم المساجد وتبديل سنة الله وشرائعه فلذلك حرم العمل معهم ومعونتهم والكسب معهم الا بجهة الضرورة نظير الضرورة

فهو طاغوت يحكم بغير قولنا كل حاكم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الى الدم والميتة الخبر وفي المستدرك عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه من ولى درهمين فلم يحكم بما انزل الله فقد كفر بما انزل الله وفيه عن دعائم الاسلام عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال كل حاكم يحكم بغير قولنا اهل البيت فهو طاغوت وقرأ يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به الآية ثم قال قد والله فعلوا وتحاكموا الى الطاغوت واضلهم الشيطان ضلالا بعيدا فلم ينج من هذه الامة الا نحن وشيعتنا فقد هلك غيرهم فمن لم يعرف

---

حقهم فعليه لعنة الله اقول اذا عرفت ما في هذه الروايات يعرف ان صريح الرواية المباركة عن مولانا المظلوم صلوات الله عليه التوجه الى علماء العصابة فانه صلوات الله عليه استشهد بالآية المباركة لولا ينهيهم الربانيون والاحبار ثم قال ثم انتم ايتها العصابة بالعلم مشهورة ثم قال قوله الذي في براهين صدوق هذه الرواية عنه صلوات الله عليه وبالله في انفس الناس مهابة فانه ظاهر لمن عرف معارف الائمة الاطهار ان مهابة علماء الشيعة من مهابة الائمة ومهابتهم بالله تعالى فيظهر من ذلك كله ان التوجه الى علماء الشيعة وفضلاء اصحابه وفقهائهم الحاملين للعلوم والمعارف فانهم الرؤساء والمقتدى عند القيام والمهيج للجهال والعوام وهم الرؤس في الامور وهذا ايضا من شواهد صدق الرواية فيظهر ان الحاضرين في مجلسه المقدس كانوا الفقهاء وحملة علوم الشريعة ويظهر من قوله لانكم بلغتم من كرامة الله منزلة فضلتم بها انهم بلغوا هذه المنزلة العلمية فغلبوا على المنزلة التي بسبب الغلبة عليها والكثيتها كانوا اعظم الناس مصيبة لما غلبوا عليه وهو ما لا يسعون ويتحملون ذلك انهم مجاري الامور وهم ذوي الحقوق لهذه

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على ولي العصر والزمان

المنزلة وان يكونوا موارد صدور امر الله بلسان وليه ومصادر هذه الاوامر الى الناس ومراجع الناس في حوائجهم ومطالبهم وحيث انهم مالكون له غالبون عليه واقعا يكونون مسلوبين حقوقهم مصابين بل اعظم الناس مصيبة لانهم سلبوا المناصب العالية والولايات الالهية التي كانت لهم وحقهم مع سلطنة ائمتهم وكما انهم مظلومون مسلوبون سلطانهم كذلك العلماء بعد الائمة اعظم الناس مصيبة وفي الشواهد على صدق الرواية الشريفة هو ان مالكية العلماء تلك المناصب امر لا يتحمله الا مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فمن تأمل في الرواية الشريفة لاشتمالها على هذه الخصوصيات من الاستشهاد بالآية الشريفة وتوجيه الخطاب الى العلماء والفضلاء والفقهاء من شيعته وبيان انهم هم الرؤساء والمقتدى للعوام والقواد في الحركة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر والجهاد في سبيل الله تعالى وبذكره صلوات الله عليه بنعماء الله تعالى واكرامه وافضاله للعلماء كما هو شأن جده سيد الرسل وثمان ابيه وامه واخيه وابنائه المعصومين فانهم اهل الذكر وكذلك انذاره صلوات الله عليه كما انه الضامن لشؤنه وكذلك امره ونهيه اللائق بالامام وذكره حكم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والمفاسد المترتبة على تركه وانذاره من الهرج والمساهمة وحثهم على الامر بالمعروف ثم تذكيرهم باكرام الله تعالى هذه الدرجة بحيث صاروا اتباع الائمة في المناصب وحيرورتهم ذوي الحقوق لتلك المنزلة وانهم بالمساهمة مسلوبون مظلومون مصابون وتذكيرهم بعظمة هذه النعمة بحيث كانوا اعظم الناس مصيبة والتذكير بانه هذه المنزلة مما لا يتحمله الناس لان معنى ذلك ان جميع شعب الرياسات الواقعة في جميع الدنيا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

ولاياتها وحكوماتها الناشئة من السلطنة على الدنيا ملك للعلماء وحق ثابت لهم اكرمهم الله بهذه المنازل العظيمة فيكون الرؤساء والامراء والولاة والحكام والقضاة والمفتون والقواد ورؤساء الامور في شرق الارض وغربها كلهم ظالمين غاصبين لمنازل العلماء بالله الامناء على حلاله وحرامه ثم بيانه صلوات الله عليه ان منشأ مساعدتهم حب الحيوة والفرار من الموت ثم تذكرهم بانه مضافا الى ما يرون من امتلاء البلاد من الظلم والجور يكون نهاية هذا الظلم انهم يعملون في اطفاء نور النبي صلى الله عليه واله لكي ينبه كل عالم فقيه يتحقق الخوف على بيضة الاسلام لا يجوز القعود في عصره والتسليم للظلمة كما جاز في عصر السابقين لظهور افعالهم في مقدمات تكذيب الرسول كما عرفت وقد شهد اهل العالم افعالهم بعد قيامهم صلوات الله عليه ولهذا قامت علماء الشيعة وافاضلهم وفقهائهم واعانوه صلوات الله عليه حتى استشهدوا في ابقاء الدين وحفظ بيضة الاسلام من جميع ذلك يقطع بصدورها عن معدن الرسالة ومعدن الولاية والحجة والحمد لله كما هو اهله فاذا كانت الرياسات والمناصب كلها للعلماء وهم المظلومون المغلوبون بنص الروايات فيكون جعل الائمة ونصبهم في عصر بسط اليد لغصب رسول الله صلى الله عليه والدوابر الموصين صلوات الله عليه للرياسة والولاية الكلية وكنصب كل امام الامام الذي بعده قطعا وحيث ان النصب والعزل للولاة والحكام والقضاة في السلطنة الكلية الظاهرية وهو ايضا حق الامام فليس للعلماء التصدي بالنصب في زمان الحضور وبسط اليد وفي شئون سلطنتهم اعطاء كل ذي حق حقه وعليهم الطاعة بالعزل والنصب واما في عصر الغيبة فلا موضوع للقيام بهذا الحق والتبعية في النصب والعزل

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

لغيبته صلوات الله عليه وامّا في عصر الحضور ـــــ قبض اليد فمن جهة حضوره لو نصب يجب طاعته بالقيام بما نصبه فيه ولا يجوز خلافه لانه يخالف سلطانه وولايته ولو تصدى من هو اهل له ومستحق لكون ذلك خلافا لسلطانه ولاخارجا عن الجري على طبق حق سلطنته لان المفروض انه صلوات الله عليه مقبوض اليد عن التصرف في السلطنة التي هي حقه ولهذا يظهر من الروايات ان الائمة قد يمضون ذلك كما في المقبولة وعند قيام احد من الفقهاء والعلماء المتاهلين للقضاوة لا يرون عليه بالخلاف و هذا كاشف عن ثبوت الحق لهم بلا نصب قال الله عز وجل ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها وان احكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل ان الله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا بصيرا ـــ وفي ـــ المستدرك عن ابي عبد الله صلوات الله عليه لان ابي ليلا القضى بين الناس يا عبد الرحمن قال نعم يا ابن رسول الله قال تنزع مال من يد هذا فتعطيه هذا وتقد هذا وتخيص هذا وتنزع امراة هذا فتعطيها هذا قال نعم قال بما ذا تفعل ذلك كله قال بكتاب الله الخبر وفي ـــ الوسائل عن احمد بن الفضل الكناسي قال قال لي ابو عبد الله صلوات الله عليه اي شيء يبلغني عنكم قلت ما هو قال يبلغني انكم اقعدتم قاضيا بالكناسة قال قلت نعم جعلت فداك رجل يقال له عروة الاقتات وهو رجل له خطر من العقل نجتمع عنده فنتكلم ونتسائل ثم نرد ذلك اليكم قال لا بأس وفي ـــ المستدرك عن دعائم الاسلام عن جعفر بن محمد صلوات الله عليهما انه قال من حكم اثنين فاخطاء وهما يكفران قال الله عز وجل ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون فقال له رجل من اصحابه يا ابن رسول الله ارايت ان كان بين الرجلين من اصحابنا المنازعة في شيء فتراضيا برجل منا فقال ليس هو ذلك انما هو الذي

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي النصائح بركتي

يجبر الناس على حكمه بالسيف والسوط وفي الوسائل مسندا عن الحلبي قال قلت لابي عبد الله صلوات الله عليه وربما كان بين الرجلين من اصحابنا المنازعة في شيء أفترى اثنين برجل منا فقال ليس هو ذلك انما هو الذي يجبر الناس على حكمه بالسيف والسوط وفي الوسائل مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في رجلين اتفقا على عدلين جعلها بينهما في حكم وقع بينهما فيه خلاف فرضيا بالعدلين فاختلف العدلان بينهما عن قول ايهما يخص الحكم قال ينظر الى افقههما واعلمهما باحاديثنا واورعهما فينفذ حكمه ولا يلتفت الى الآخر وفي الوسائل مسندا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سئل عن رجل يكون بينه وبين اخ له منازعة في حق فيتفقان على رجلين يكونان بينهما فحكما فاختلفا فيما حكما قال وكيف يختلفان قال حكم كل واحد منهما للذي اختاره الخصمان فقال ينظر الى اعدلهما وافقههما في دين الله فيمضي حكمه اقول يظهر من هاتين الروايتين ان فقاهة الحاكم كان ظاهرا مفروغا عنه وهذه الروايات ظاهرة في عدم توقف تصدي القضاة مع قبض اليد على نصب الامام عليه السلام واما الروايات الناصة على نصبهم في حال بسط اليد فكثيرة منها ما في المستدرك عن علي بن ابراهيم الموصلي صلوات الله عليه انه كتب الى دفاعه لما استقضاه على الاهواز كتابا فيه ذم المطامع وخالف الهوى الى ان قال العلم ثلاثة آية محكمة وسنة متبعة وفريضة عادلة ولا كهن امرنا وفي الوسائل عن ابراهيم الموصلي صلوات الله عليه في كتابه الى مالك الاشتر اختر للحكم بين الناس افضل رعيتك في نفسك وفيه عن ثمالي الكوفي عوالي اللئالي ونعت على صلوات الله عليه عبد الله بن عباس الى البصرة قاضيا وفي المستدرك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

عن دعائم عن جعفر بن محمد صلوات الله عليهما انه قال يوما لاصحابه اياكم ان يخاصم بعضكم بعضا الى اهل الجور ولكن انظروا رجلا منكم يعلم شيئا من قضايانا فاجعلوه بينكم فاني قد جعلته قاضيا فتحاكموا اليه وفي الوسائل عن دعائم عن جعفر بن محمد صلوات الله عليه عن رسول الله فيما عهد اليه وفي رواية في عهده الى مالك حين ولاه مصر انظروا في القضاء بين الناس من نظر عارف بمنزلة الحكم عند الله فان الحكم ميزان قسط الله الذي وضع في الارض لانصاف المظلوم من الظالم والاخذ للضعيف من القوي واقامة حدود الله على منتهاها ومناهجها التي لا تصلح العباد والبلاد الا عليها فاختر للقضاء بين الناس افضل رعيتك في نفسك واجمعهم للعلم والحكم والورع ممن لا يضيق به الامور ولا يحكم في ان قال فولّ القضاء من كان كذلك الخبر وفي الوسائل عن دعائم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اذا تقدمت مع خصم الى وال او قاض فلا تغن عن يمينه اقول ظاهر الروايات ان السلطان والولاة والحكام ايضا يتصدون للقضاوة بين الناس ويجرون الحدود كما ظهر من الروايات ان قضاة العامة كانوا يجرون الحدود اما النصب منهم في زمان الحضور وقبض اليد فتأمل المستدرك عن دعائم عن جعفر بن محمد صلوات الله عليهما انه قال يوما لاصحابه اياكم ان يخاصم بعضكم بعضا الى اهل الجور ولكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئا من قضايانا فاجعلوه بينكم فاني قد جعلته قاضيا فتحاكموا اليه وفي الوسائل عن دعائم عن ابي خديجة قال بعثني ابو عبد الله صلوات الله عليه الى اصحابنا فقال قل لهم اياكم اذا وقعت بينكم خصومة او تدارى في شيء من الاخذ والعطاء ان تحاكموا الى احد من هؤلاء الفساق اجعلوا بينكم رجلا ممن قد عرف حلالنا وحرامنا فاني قد جعلته عليكم قاضيا واياكم ان يخاصم بعضكم

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بعضا الى السلطان الجائر والقضاء على ذلك المقبولة التي تلقاها الاصحاب بالقبول
هي مروية في كتب المشايخ الثلاثة في الكافي والتهذيب والفقيه وفي كتاب الاحتجاج وعوالي الا
فعن الاحتجاج

عن عمر بن حنظلة قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى
السلطان والى القضاة اتحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما
يأخذ سحتا وان كان حقا ثابتا له لانه اخذه بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل يريدون
ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظران من كان منكم ممن قد روى
حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم
يقبله منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله قلت فان

اختلف رجلان من اصحابنا في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة اتحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما يأخذ سحتا وان كان حقا ثابتا له لانه اخذه بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله قلت فان

كلاهما اختار رجلا من اصحابنا فرضيا بان يكونا الناظرين في حقهما واختلفا فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقههما واصدقهما في الحديث واورعهما ولا يلتفت الى ما يحكم به الآخر قال قلت فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه بين اصحابك فيؤخذ به من حكمنا وينظر الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فيترك عند ما يحكم به بين عليه فان المجمع عليه لا ريب فيه وانما الامور ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله والى الرسول قال رسول الله صلى الله عليه وآله حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات نجى من المحرمات فان ارتكب الشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثقات عنكم قال ينظر ما وافق حكمه حكم الكتاب والسنة ووجدنا احد الخبرين موافقا للعامة فدعه وخذ بما خالفهم قلت فان كان الخبران موافقين لهم او مخالفين كيف يصنع في ذلك قال ينظر الى ما هم اميل اليه حكامهم وقضاتهم فدعه وخذ بما لم يميلوا اليه فان

اقول هذه الرواية الشريفة صريحة في نصب راوي حديثهم الناظر في حلالهم وحرا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله العصمة الكرام

العارف باحكامهم لان الذى يمكن العلم به ولابد من القيام به العلم به عند الافتاء هو الذى يكون مؤدى رواياتهم واحاديثهم وحيث انه عليه السلام لم يقل احاديثنا ومحللا لسنا ومحرماتنا فهو قرينة على ان المراد بعرفان الاحكام عرفان جملة يصدق عرفاً انه عارف باحكامهم فكون الرجل فقيها يعلم شيئا من قضاياهم يلازم عادة كونه حاملاً لرواياتهم وراوياً لحديثهم وناظرا فى حلالهم وحرامهم وعارفا بجملة احكامهم كما عرفت فيكون مفادها موافقا لسائر الروايات و الفقاهة شرط فى جميعها مفروغ عنه لان عند المخالفة ارجعه الى الافقه ومعرفة شئ من قضاياهم لا ازمة بنص الكل وهو ملازم مع رواية الحديث والنظر فى الحلال والحرام ومعرفة جملة من الاحكام وهذا جعله الامام حاكما على الشيعه وبعد وضوح ان اللازم معرفة الاحكام الكلية التى يدل عليها الكتاب والسنه يكون الامر فى غاية السهوله وحيث ان الافتاء من شئون منصب القضاة فهذه الطايفة من الروايات ايضًا براهين اخرى على كفاية معرفة جملة من الاحكام فى باب الافتاء ومعرفته للاحكام وحجيته للعوام ايضًا بل ظاهر هذه الروايه ان النظر الى الاختلاف فى الافتاء ايضًا لان المنازعة بين الشيعه قد يكون من جهة الشبهة الموضوعيه وقد يكون من جهة الشبهة الحكميه والجهل لحكم المسئله وظاهر انه بعد نصب الامام فرض عمر بن حنظله فروضا ليعرف الحكم فيها ويتفقه فى حكمها و لم يتحقق تلك الفروض بنص الروايه فاول فرض فرضه قوله فان كان كل واحد منهما اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا الناظرين فى حقهما فاختلفا فيما حكما فان حكمين اختلفا فى حديثكم وهذا نص فى فرض الاختلاف

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وحيث الشبهة الحكمية والمراجعة الى الحكمين لرفع الاختلاف في الحكم بينهما بالافتاء لان قوله اختار كل واحد رجلا ظاهر في الاختلاف في الشبهة الحكمية فان اختيارا شئين لا يناسب الشبهة الموضوعية وتعيين ذوى الحق وغيره بالبينة واليمين ثم بان منشأ اختلاف الحكمين الاختلاف في الحديث ولذلك نقول ان المراجعة اليهما لفصل الخصومة في الشبهة الحكمية بالافتاء بالحكم ولهذا اجاب الامام بما يوجب سقوط افتاء احدهما ان كان غيره افقه فيكون حكومة كل واحد من الحكمين بالافتاء لا غير فحكم كل عين افتائه في تلك المسئلة واطلاق الحكم عليه نظير الحكم على ما يحكيه الحديث في قوله عليه السلام وافق حكمه حكم الكتاب والسنة وقد عرفت انه عند المخالفة بين فتيا الاعلم وغيره لا حجية لفتيا غير الاعلم بالفطرة العقلائية ولهذا عند التساوى ارجعه الى الاعلم منهما وهو الناظر في مدركهما فقال عليه السلام بحسب نسخة المستدرك والمصحح عن المجادعن الاحتجاج ينظر الى ما كان من روايتهما عنا في الذى حكما المجمع عليه بين اصحابك فيؤخذ به من حكمنا بحسب نسخة التهذيب التي هي اوثق صدورا

---

لقربه الى مضمون الخبر الشريف او من حكمهما فيرجع الضمير الى الخبرين اذا عرفت ذلك كله ظهر لك اختلاف مراتب العلماء بحسب الفقاهة والتقوى والعلم والمعرفة والقوة و الاستعداد والاهلية للقيام بتلك الرياسات فليست العلماء في درجة واحدة وهذا امر يرجع الى نفوسهم والانسان على بصيرة فالاعرف بالله تعالى والافقه في الدين والاورع الاتقى الاعقل القوى القادر المستعد للقيام بمرتبة الولاية والرياسة الكلية للمملكة



اورع

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

او ربع الارض او نصفها او ثلثيها مظلوم عن تلك الولاية الى ان ينتهي الحق كان عارفا بالله تعالى فقيها في الدين في اول درجة كان لاحد فيه في الافتاء و القضاء وهذا ليس له الا تلك المرتبة من الرياسة فلم القضاء بين اثنين فقط وبينهما وسائط ونصب الحكام والقضاة وان كان راجعا الى الولاة لانهم مأمورون ولايتهم التي هي ظل ولاية ولي الامر الا انه بعد قيام الدليل على صحة القضاء لمن هو اهله من زمان الحضور وقبض اليد كما مر في الروايات السابقة فلا اشكال في جواز تصدي الفقيه الراوي لحديثهم الناظر في حلالهم وحرامهم والعارف باحكامهم الحكومة والقضاوة والافتاء وان لم ينصبه الافقه الاعلم الذي له الولاية العامة لفرض كونه مقبوض اليد عن الولاية في عصر الغيبة فيكون حال الفقيه الذي له الولاية حال الامام عليه السلام في عصر الحضور وقبض اليد فلا يكون توقف القيام بالحكومة و القضاوة على نصبه اشد من توقف القيام بهما على نصب الامام عليه السلام وظاهر ان ذلك فرع رياسته عليه السلام فعلى هذا كما ان للفقيه الاعلم الاكمل الولاية العامة وهو مظلوم ولو تصديها كان متصديا لما هو حقه كذلك الفقيه الذي له الحكومة والقضاوة مع انه قد نصب العارف باحكامهم حاكما وقاضيا في المقبولة ومرواتة الماخذ بحكم وقد عرفت ان الافتاء من مناصب القاضي ونصب الفقيه للافتاء

---

بالخصوص في مسند الاحتجاج و التوقيع الشريف بالامر بالرجوع اليه وحيث ان نظام الدين و الدنيا بالفقهاء العارفين بالله تعالى الحاملين لعلومه والعارفين باحكامه وليهم تعيين قضاة الائمة ونقل القضاة منهم للعوام وعليهم الافتاء فيما لا قضاء فيه الائمة ولهم الولاية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر أدركني

والحكومة والقضاوة وقد عرفت ان الافتاء الذي من اعظم مناصبهم لا يختص بباب الاحكام بل هو جار في غير الاحكام كما هو صريح رواية الاحتجاج فكل شيء اخبر عنه العالم للجاهل هو افتاء عقلا وبعد ما كان بناء العقلاء على حجية خصوص اخبار العالم وافتائه لغيره على الواقع واستقل العقل بحرمة الافتاء بغير علم ونص صاحب الشريعة على ذلك فلهذا لا يجوز الاخبار عن الواقع ابتداءً ولو فرض اخبار الثقات عن الرسول والائمة بامر واقعي من الواقعيات كائنا ما كان حتى في نقل كلام احد فضلا في المعارف التي يرجع الى المبدء والمعاد لان العلم في باب الافتاء ماخوذ موضوعيا فلا يقوم مقامه شيء فالذي يكون عليه هو نقل ما يعلم اخبار الثقة او غيره على شيء او نقل قول مؤرخ او غيره لا الاخبار عن الواقع ولو فرض ثبوت ذلك باخبار الثقات عن الرسول والائمة لعدم قيام خبر الثقة مقام العلم في باب الافتاء للجهال وان يلزم الاغراء بالجهل والتدليس ويكون هو اغتصابا لمقام خاص بالعالم فلا بد لنا من التذكر بما ذكره الشارع مما يتوقف عليه خصوص تلك المرتبة الشريفة . . . . .

٣٠

ابن كتاب باقوزه — جعفر اقاي كاظمي — حوزه ذام ظله — الطباطبائي — الدكتور سيد محمد باقر — ابن في الاسلام — الحاج سيد عبد الحي — الشيخ الزنجاني

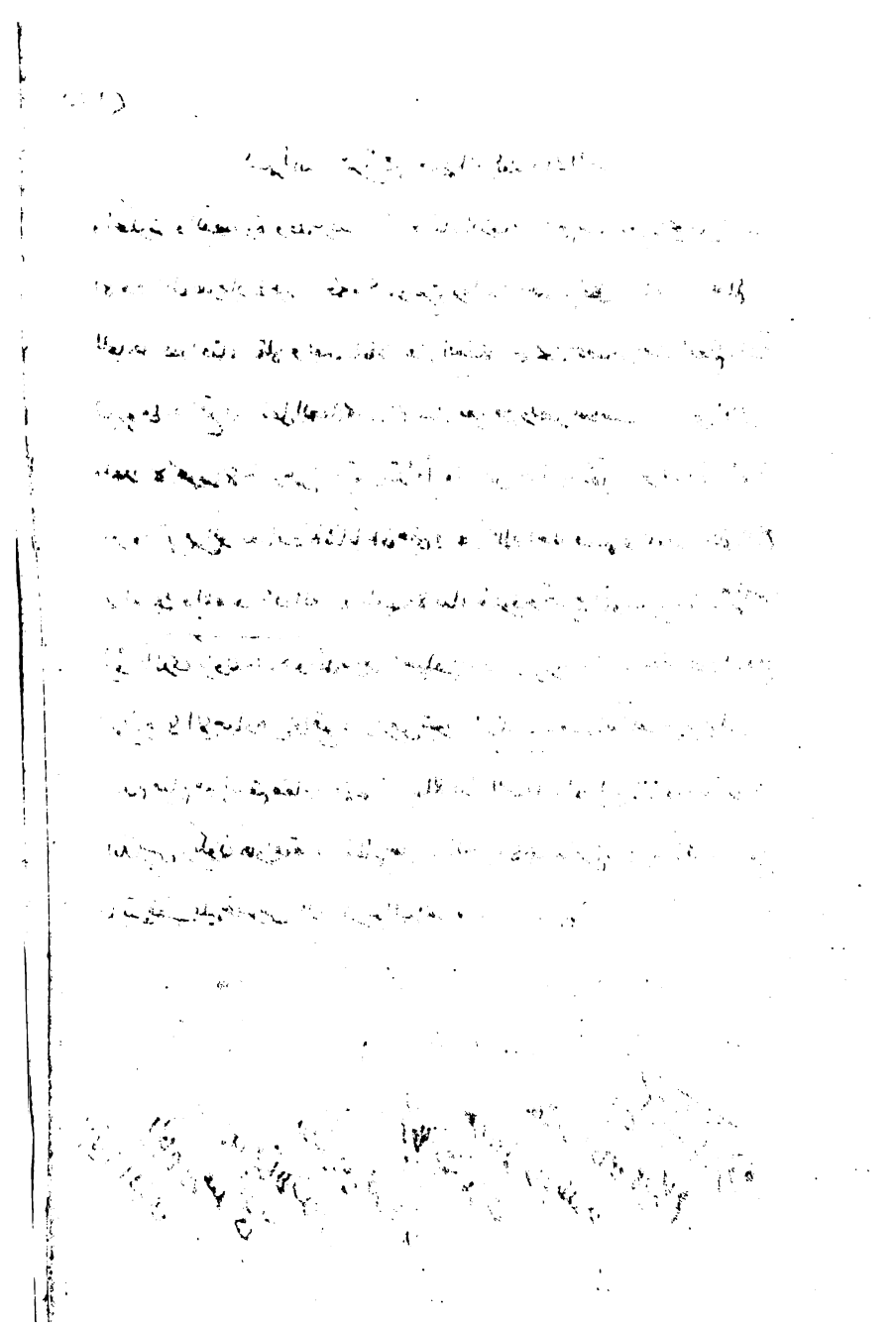

هذا كتاب غاية المنى ومعراج القلوب والبقاء
في الصلاة
للاستاد الاعظم آية الله العظمى فقيه اهل البيت
العالم بالمعارف الالهيه ومبين مخالفتها
للعلوم البشريه اليونانيه
الميرزا مهدى الاصفهانى
المدفون في خراسان في دار الضيافة الرضويه
في سنه ١٣٦٥
وله كتب كثيره في الفقه والاصول والمعارف
الاعتقاديه الاسلاميه كتاب معارف القرآن
وابطال معارف اليونان وهو كتاب كبير
وكتاب القضاء والقدر وكتاب اعجاز القرآن
وكتاب المواهب السنيه في بيان المعارضين و
التوريه في كلمات الائمه لاستنباط احكام الشريعه

وانا الاحقر كاتب هذه السطور السيد محمد باقر ابن
حجة الاسلام الحاج سيد عبد الحى النجفى اليزدى سنه ١٤٠٥

واگر كسى طالب چاپ كردن اين كتابها باشد
فيلم وزينگ مجانى نزد حقير موجود است شريف تلفن ٥٨٨٤٠

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر اريكني

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وافضل الصلوة والسلام على سلطان الانبياء والمرسلين محمد وآله المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد فانه لما كان من اعظم ما بشر به القرآن المجيد بلسان الرسول الكريم صلعم لقاء رب العزة جلت عظمته كما قال عز وجل واعلموا انكم ملاقوه و بشر المؤمنين وقال عز وجل الا انهم في مرية من لقاء ربهم الا انه بكل شيء محيط وكان المقصود بالذات عند المقربين وجه الله العظيم كما قال تعالى انما نطعمكم لوجه الله وقال تعالى ذلك خير للذين يريدون وجه الله واولئك هم المفلحون وقال عز وجل واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه وقال عز وجل ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه وقال عز وجل وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى وجعل معراج هذه الموهبة الكبرى الصلوة التي هي عمود الدين وقطب الاسلام وقرة عين سيد المرسلين واوصيائه المقربين وفيها درك المنى والوصول الى غاية آمال العالمين وهي الغاية بعد معرفة رب العالمين تعالى شانه بالايات وفيها غاية الغايات ونهاية النهايات والتيسير في الدرجات الغير المتناهيات وظهور شهادة رب العزة تعالى شانه على حقيقة القرآن وصدق نبيه الاكرم واوصيائه المرضيين وبها تستجاب الدعوات وتقضى الحاجات وهي الناهية عن الفحشاء والمنكر لانها توجه وابتهال وذكر لرب العزة تعالى شانه ومن استقبل القبلة فقد استقبل الرحمن بوجهه ومن اقبل الى الله اقبل الله اليه ومن احب لقاء الله احب الله لقائه ومن توجه الى الله نظر الله اليه ومن نظر الله اليه يغشاه جلال عظمة الله ومن ذكر الله تعالى ذكره الله قال الله عز وجل اذكروني اذكركم وقال عز وجل يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة واصيلا هو الذي يصلي عليكم وملئكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وكان بالمؤمنين رحيما تحيتهم يوم يلقونه سلام واعد لهم اجرا كريما

وفي المستدرك عن الصدوق في الخصال مسندا عن ابي بصير ومحمد بن مسلم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه

عليه عن ابائه قال قال امير المؤمنين لو يعلم المصلي ما يغشاه من جلال الله ما سره ان يرفع رأسه من سجوده

وفيه عن علي بن ابراهيم في تفسيره عن ابي الجارود عن الصحيح صلوات الله عليه في قوله تعالى

و لذكر الله اكبر يقول ذكر الله لاهل الصلوة اكبر من ذكرهم اياه الا ترى يقول اذكروني اذكركم

وفيه عن القطب الراوندي قال صلى الله عليه وآله الصلوة نور المؤمن والصلوة نور من الله و

عن تفسير الامام عليه السلام قال اذا توجه المؤمن الى مصلاه لصلى قال الله عز وجل للملئكة يا ملائكتي

الا ترون الى عبدي هذا قد انقطع عن جميع الخلائق الي واقبل رحمتي وجودي ورأفتي اشهدكم انني

اخصه برحمتي وكرامتي فاذا رفع يديه وقال الله اكبر واثنى على الله قال الله تعالى يا عبادي اما ترون

كيف كبرني وعظمني و نزهني عن ان يكون لي شريك او شبيه او نظير ورفع يديه و تبرء مما يقول اعدائي

من الاشراك بي اشهدكم اني سأكبره واعظمه في دار جلالي وانزهه في منزلات دار كرامتي و

ابرئه من اثامه ومن ذنوبه ومن عذاب جهنم ومن نيرانها واذا قال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب

العالمين فقرأ فاتحة الكتاب وسورة قال الله تعالى للملئكة اما ترون عبدي هذا كيف يتلذذ بقرائة

كلامي اشهدكم يا ملائكتي لاقولن له يوم القيمة اقرء في جنانه وارق في درجاته فلا يزال يقرأ ويرقى

بعدد كل حرف درجة من ذهب ودرجة من فضة ودرجة من لؤلؤ ودرجة من زبرجد اخضر ودرجة

من قبة خضراء ودرجة من نور رب العزة فاذا ركع قال الله تعالى للملئكة يا ملائكتي اما ترون كيف

تواضع لجلال عظمتي اشهدكم لاعظمنه في دار كبريائي وجلالي واذا رفع رأسه من الركوع قال الله تعالى

للملئكة اما ترون يا ملائكتي كيف يقول ارتفع عن اعدائك كما تواضع لاوليائك واشهدكم

لخدمتك اشهدكم يا ملائكتي لاجعلن جميع العاقبة له ولا صيرنه الى جنانه فاذا سجد قال الله

تعالى للملئكة يا ملائكتي اما ترونه كيف تواضع بعد ارتفاعه وقال لي وان كنت جليلا مكينا في

دنياك فانا ذليل عند الحق اذا ظهر لي سوف ارفضه بالحق وادفع به الباطل فاذا رفع رأسه

من السجدة الاولى قال الله تعالى للملئكة اما ترون عبدى هذا كيف قال وانى وان تواضعت لك فسوف اخلط الانتصاب فى طاعتك بالذل بين يديك فاذا سجد الثانية قال الله تعالى للملئكة اما ترون عبدى هذا كيف عاد الى التواضع لى لاعبدن له رحمتى فاذا رفع رأسه قائما قال الله تعالى يا ملئكتى لا رفعنه بتواضعه كما ارتفع الى صلوته ثم لا يزال يقول الله للملئكة هكذا فى كل ركعة حتى اذا قعد للتشهد الاول والتشهد الثانى قال الله تعالى يا ملئكتى قد قضى عبدى وعبادتى وقعد يثنى علىّ ويصلى على محمد نبيى لاثنين عليه فى ملكوت السموات والارضين ولا صلين على روحه فى الارواح فاذا صلى على امير المؤمنين عليه السلام فى صلوته قال الله تعالى يا عبدى لا صلين عليك كما صليت عليه ولا جعلنه شفيعك كما استشفعت به فاذا سلم من صلوته سلم الله عليه وسلم عليه ملئكته الخبر وعن الصدوق فى الخصال مسندا عن جرة بن حبيب قال سئل النبى صلى الله عليه والرعن الصلوة فقال الصلوة من شرايع الدين وفيها مرضات الرب عزوجل وهى منهاج الانبياء والمصلى حب الملئكة وهدى الايمان ونور المعرفة وبركة فى الرزق وراحة للبدن وكراهة للشيطان وصلاح على الكافر واجابة للدعاء وقبول للاعمال وراد للمؤمن من الدنيا للاخرة وشفيع بينه وبين ملك الموت وانس فى قبره وفراش تحت جنبه وجواب لمنكر ونكير وتكون صلوة العبد عند المحشر تاجا على راسه ونورا على وجهه ولباسا على بدنه وسترا بينه وبين النار وحجة بينه وبين الرب جل جلاله ونجاة لبدنه من النار وجوازا على الصراط وصفتاحا للجنة ومهورا لحور العين وثمنا للجنة به يبلغ العبد الى الدرجات العلا لان الصلوة تسبيح وتهليل وتحميد وتكبير وتمجيد وتقديس وقول ودعوة وعن الصدوق مسندا عن سيد الشهداء صلوات الله عليه عن ابيه امير المؤمنين عليه السلام فى حديث صفة الاذان انه قال عليه السلام ومعنى قد قامت الصلوة فى الاقامة اى حان وقت الزياده والمناجات وقضاء الحوائج ودرك المنى والوصول الى الله عزوجل والى كرامته و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

غفرانك وعفوك ورضوانك اقول ولهذه الاسرار سميتها المكتوبات هذه بغاية اللطف ومعراج القرب واللقاء وهي مشتملة على ثلاث مقالات المقالة الاولى في العبادة والعبودية قال الله عزوجل ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون وقال عزوجل وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وقال عز وجل ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت وقال عزوجل قل افغير الله تامروني اعبد ايها الجاهلون ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين بل الله فاعبد وكن من الشاكرين وقال عزوجل ذلكم بانه اذا دعي الله وحده كفرتم وان يشرك به تؤمنوا والحكم لله العلي الكبير وقال عزوجل اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون وقال عزوجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء وقال عزوجل قل الله اعبد مخلصا له ديني فاعبدوا ما شئتم من دونه وقال عزوجل واذا مس الانسان الضر دعا ربه منيبا اليه ثم اذا خوله نعمة منه نسي ما كان يدعوا اليه من قبل وجعل لله اندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار وقال عزوجل ويوم يحشرهم جميعا يقول للملئكة ايانا كانوا يعبدون قالوا سبحانك انت ولينا من دونهم بل كانوا يعبدون الجن اكثرهم بهم مؤمنون وقال عزوجل والذين اتخذوا من دونه اولياء الله حفيظ عليهم وما انت عليهم بوكيل وقال عزوجل واذا راى الذين اشركوا شركاءهم قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا الذين كنا ندعوا من دونك فالقوا اليهم القول انكم لكاذبون وقال عزوجل ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الولي وهو يحيي الموتى وهو على كل شئ قدير وقال عزوجل ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن به الله وقال عز وجل ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون وجاءهم رسول كريم ان ادوا الي عباد الله انى لكم رسول امين

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وان لا تعلوا على الله انى اتيكم بسلطان مبين وقال عزوجل فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقة
مثل صاعقة عاد وثمود اذ جاءتهم الرسل من بين ايديهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله وقال عزّ
وجلّ ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله قل افرايتم ما تدعون من دون الله ان
اراد نى الله بضرّ هل هن كاشفات ضرّه او اراد نى برحمة هل هن ممسكات رحمته قل حسبى
الله عليه يتوكل المتوكلون وقال عزوجل ويعبدون من دون الله ما لا يملك لهم رزقا من السموات
والارض شيئا ولا يستطيعون وقال عزوجل قل لله الشفاعة جميعا له ملك السموات والارض ثم اليه
ترجعون واذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخرة واذا ذكر الذين
من دونه اذا هم يستبشرون وقال عزوجل وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدلنهم
من بعد خوفهم امنا يعبدوننى لا يشركون بى شيئا وقال عزوجل فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل
عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال عزوجل والذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها
وانابوا الى الله لهم البشرى فبشر عبادى الذين يستمعون القول الآية وفى البحار
عن العلل مسندا عن ابى بصير قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن قوله عزوجل وما خلقت
الجن والانس الا ليعبدون قال خلقهم ليامرهم بالعبادة وقال وسئلته عن قوله عزوجل ولا
يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم قال خلقهم ليفعلوا ما يستوجبون به رحمته فيرحمهم
وعنه مسندا عن جميل قال قلت لابى عبد الله صلوات الله عليه جعلت فداك ما معنى
قول الله عزوجل ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قال خلقهم للعبادة وعنه
مسندا عن جميل عن ابى عبد الله صلوات الله عليه قال سئلته عن قول الله عزوجل وما خلقت الجن والانس

الا ليعبدون

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

الا ليعبدون قال خلقهم للعبادة قلت فما معنى هذه الآية قال هكذا قرأها علي عن العياشي في يعقوب بن شعيب
عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن قول الله وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون قال خلقهم
للعبادة قال قلت ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم فقال نزلت هذه بعد تلك وعن
كشف الغمة عن كتاب الدلائل للحميري عن داود بن فرقد قال تفكرت في قول الله تعالى وما خلقت الجن و
الانس الا ليعبدون قلت خلقوا للعبادة ويعصون ويعبدون غيره والله لاسئلن جعفرا عن هذه الآية
فاتيت الباب فجلست اريد الدخول عليه اذ دفع صوته فقرن فما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ثم قرن
لا تدرك لعل الله يحدث بعد ذلك امرا فرفعت انها منسوخة وعن العلل مسندا عن سلمة بن عطا
عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال مر الحسين بن علي عليهما السلام على اصحابه فقال ايها الناس ان الله
جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبدوه واذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة
ما سواه فقال له رجل بابي انت وامي فما معرفته قال معرفة اهل كل زمان امامهم
الذي يجب عليهم طاعته وعن الكافي مسندا عن ابي عبيدة الحذاء عن ابي جعفر صلوات
الله عليه في رواية مرفوعة قال والجبت والطاغوت فلان وفلان والعباده طاعة الناس لهم
وعن الكافي ايضا مسندا عن ابي بصير عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال كل راية ترفع قبل
قيام القائم عليه السلام فصاحبها طاغوت يعبد من دون الله عز وجل وفي خطبة امير المؤمنين
صلوات الله عليه في ذكر قائم محمد والثنا عليه ثم قال اما بعد فان الله تعالى بعث محمدا صلى الله عليه وآله
بالحق ليخرج عباده من عبادة عباده الى عبادته ومن عهود عباده الى عهوده ومن طاعة عباده الى طاعته
ومن ولاية عباده الى ولايته لحظه اقول طاهر لكل فقيه انه ليس في الامثال
مثل يكون حقيقته اظهر لكل عاقل ولا اشد توجها اليه ولا اشد اخذا منه في الربوبية والعبودية

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على خليله ما ولى العصر دركنى

اللتين يعبر منهما بالفارسية بأقائى كردن وبندگى وكوچكى كردن وشئونها وانما يكون شأن المولى وما شأن العبد وحدودها ودقائقها ظاهرة لكل عاقل ومن الواضح ان المولوية من شئون المالكية وشأن الملوك الالهة والعبودية فالسلطنة والولاية والحكومة والامر والنهى والعلو والكبرياء والقهر من شئون المولى والتذلل والصغار والمسكنة والطاعة من شئون العبد ووظائف العبودية المختلفة حسنا وبهجانا ووجوبا كما ان المراتب المولوية درجات مختلف تصدى الناس لها كل حسب استعداده وتحمل مرتبة يقدر على تصديها وانتحالها ولو بالاضافة الى مسكين ضعيف فضلا عن زوجته واولاده وخدمه ومن الظاهر بالعقول ان تصدى كل مرتبة منها بعينه تحريك ونبعث لمن يتكبر ويستعلى عليه بان يعبده ويتخذه معبودا اصطاما او كل احد يطيع احدا ويفعل بالنسبة اليه افعال العبيد بالنسبة الى مواليهم ومن فعل ذلك لاحد فقد اتخذه معبودا ونذا لرب العزة جلت عظمته وحيث ان كل شئ دون الله شئ وذات وحقيقة له تحقق بمشيته تعالى شانه فحقيقة كل شئ صرف المملوكية له ورب العزة جلت عظمته هو المالك بذاته لكل شئ فالمولوية وجميع شئونها خاصة به تعالى لا شريك له وكل مخلوق انما هو عبيده فكل من اغتصب مرتبة من مراتب المولوية وشئونها فقد استعلى على ربه وجعل نفسه ندا له تعالى شانه اراد ان يعبد من دونه وكل من عبد غير الله تعالى شانه بوجه من وجوه العبودية فقد اتخذ من دون الله الها معبودا مطاعا وكلاهما شرك بالضرورة ومن كان فقيها يفهم ان هذين الشركين هما البلبان لكل شر وفساد في الارض وبهما يستحق العبد انكاله الى نفسه التي اتخذها ندا لله تعالى والى من اتخذه معبودا مطاعا يعبده ويرجوه ويخافه ويكفي في ذلك الحديث القدسي والباس العبد لباس الذلة انما هو لاتخاذه غير رب العزة معبودا وصنه نظير الوجه في تعبد كل من اغتصب مرتبة من مراتب المولوية وادعائه اياها لا لهة كثيرة وصريح جملة من الآيات الشريفة وظاهر جملة اخرى وصريح الاحاديث والخطبة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

المبارك ان بعثة الرسل انما هي لاخراج الناس من هذا الشرك لان الشرك والكفر الظاهر من شعب هذا الاغتصاب وفروعه والانتحال وعبادة غير الله من النفس والشيطان ولمكان ما لكيته تعالى ومملوكيته المخلوق ومملوكية المفاضة عليه يكون جميع افعال العبد صرف المملوكية لرب العزة تعالى شأنه ولهذه الجهة يستقل العقل بحرية التصرف في كل شيء وحرية كل فعل للعبد الا اذا ملك الله العبد شيئا واجاز له الفعل ولهذه الجهة ايضا يكون اطلاق الافعال ومرتبتها خلاف ذاتها بل لا بد من تبعيتها لاحكام المولى فانه الواجب والوظيفة على العبيد ولهذه الجهة يجب على الخص ومن الوظائف المولوية التمليك والحاكمية في هذه الجهات وقد من الله تعالى على حبيبه بالتمليكات والاحكام ملك حبيبه صلى الله عليه واله واوصيائه وخلفائه من الانبياء والمرسلين والملئكة المقربين واعطاهم الولاية والسلطنة والحاكمية في درجاتها الى ان انتهى الامر الى اعطاء المالكية والسلطنة للناس على اموالهم وانفسهم على ما قرره في الشرايع الالهية وحدده وقدره وبذلك حصل المراتب والدرجات وحكم في افعالهم واقوالهم وبهذه الجهة يكون ولاية ولاة الامر وولاية امراء الجيوش والولاة والحكام في البلاد وولاية القضاة والعلماء وولاية الموالي على عبيدهم ومن هذا الحيث حكم بالحقوق وعين المقادير ومن حيث الحاكمية حكم بالاحكام في كل ما يحتاج الناس اليه وعلم الفقه عبارة عن العلم بها وبهذا العطاء والحكم فرق بين التوحيد والشرك فمن كان له المالكية والولاية والسلطنة في اي درجة من الدرجات ولو على نفسه وماله لو تصدق لها من حيث انها لله تعالى شأنه ولما حكم عليه من قبل العزة بتصديه لها على ما قرره كان فعله عين العبودية لربه فلو كان لا بتغاء وجه الله فهو العبادة الخالصة ومن تصدق امرا ولو كان مالكا له بعطاء الحق ولكن لا من حيث انه لله تعالى وهو ملكه تعالى ولا من حيث انه حكم بتصديه اياه وبقينه به فضلا عما اذا لم يكن ما حكم الله ذلك له واعطاه فهو من شئون رب العزة عليه عظمته ومن كان تحت سلطان غيره لو كان ولاية وسلطانه

بعطاء الله تعالى وتاييده واطاعته من حيث انه مالك ولا الولاية والسلطنة بعطائه تعالى وبحكمه تعالى
تبعيتي على النحو الذي حكم به وقام بالوظايف المقرره من رب العزه بالنسبه الى من ولاه امره كان
اضافه عين عبادة الله تعالى ولو لم يكن تبعيته واطاعته من مالك الجهه يكون من عبادة غير الله واخذ
الند لربه وان كان لذلك المالك مالكيته وولاية الهيه فضلي عما اذا لم يكن ولايته من الله بل
كان بالاغتصاب من ربه تعالى والعلو عليه فقيام المملوكين بالوظايف المقرره وتبعيتهم للاحكام
الالهيه على ما قرره وحدده من ذلك الحيث عين عبادة الله واذا كان ذلك ابتغاء لوجه الله فهو
العبادة الخالصه وان لم يكن من ذلك الحيث تكون عين عبادة النفس او عبادة شيطان الجن والانس
ولو كان الفعل من الافعال الواجبه فضلا عن المباحه لانه اتخذ هواه الهه او تعبد شيطان الجن و
الانس في افعاله كما هو ظاهر ولما منّ الله تعالى على عباده الامه بالوصول الى مرتبة الاخلاص وكمال
التوحيد وهو في غايه الغموض ودقه صار الشرك فيهم اخفى من دبيب النمله في الليله الظلماء
على الصخره الصماء وحيث ان الممتنع ان يرى دبيب النمله في الليله الظلماء على الصخره الصماء فمن
المحال ان يعلم الشرك الاخفى منه الا بنور رب العزه تعالى شانه وحيث ان الشرك ظلم عظيم لا بد لنا
من التذكير بطرف منه فنقول ــــــــــــ لا يخلو الانسان من محبوب بالذات ينتهي محركه
وداعيه في جميع افعاله الاختياريه الى حب ذلك المحبوب بالذات ولا محاله اما ان يكون ذلك
نفس الانسان وذاته او ربه تعالى شانه واما عشق الغير فانه ينتهي الى محبوبيه نفسه والتذاذه
بمشاهده معشوقه او المقتول في سبيله فاذا كان المحبوب بالذات ربه تعالى شانه حيث ان حبه
برتبه تعالى فيفعلها له تعالى لا لنفسه عين العباده كائنا ما كان ولو كان في الواقع من السيئات
فهو الاكسير الذي يبدل السيئات بالحسنات ولو كان المحبوب بالذات نفس الانسان وحقيقة ذاته تكون

حبه

حبه بنفسه عين عبادة نفسه فهو الشرك واتخاذ النفس الهًا ومعبودًا وحيث ان جميع حركاته منتهى الى حبه وهواه لنفسه يكون عابدًا لهواه ومتخذًا هواه ذلًا لله تعالى فمن هذه الجهة يجعل الانسان نفسه هواه تدينًا لله تعالى والطريق الى معرفة محبة الله تعالى وجعله محبوبًا بالذات معرفته تعالى وطريق المعرفة معرفة نفسه وعرفان النفس عين معرفته انها عدو بل اعدى العدو ويمتنع ان لا يحب الانسان نفسه الا اذا عرفها اعدى عدوه ففي المستدرك عن علي الى الدنيا مروى في بعض الاخبار انه دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله رجل اسمه محاشع فقال يا رسول الله كيف الطريق الى معرفة الحق فقال ما معرفة النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى موافقة الحق قال ما مخالفة النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى رضاء الحق فقال ما سخط النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى وصل الحق قال ما هجرة النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى طاعة الحق قال ما عصيان النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى ذكر الحق قال ما نسيان النفس فقال فكيف الطريق الى قرب الحق قال التباعد عن النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى انس الحق قال ما الوحشة من النفس فقال يا رسول الله فكيف الطريق الى ذلك قال ما الاستعانة بالحق على النفس = فمن عرف ذاته وانيته بنور العلم يعرف انه ما من نعمة او غنى او كمال الا وهو لربه فلا يليق بالمحبة الادب الا وجبت عظمته لانه يعرف نفسه انه شيء وليس بشيء كالظل والتحقق خارج عن ذاته فتحققه اول النعم وبقائه نعمة اخرى والعلم والفهم والشعور والحياة والقدرة والحب والمعرفة والايمان والتسليم وكل الكمالات خارجة عن ذاته وما لغيره فهو هوية وشيء بالغير فليس شيئًا ثانيًا لرب العزة وهذه الهوية والهاوية الناقصة لا يشربه الا بنور الغير فهو صرف النقص والعيب فهو الشر وليس بعدم فان العدم ليس شرًا لانه كذب محض فمحبة يغيره غلط قالوا واجب حب ربه قوام ذاته وبه يحيت غيره وانه بعد استغراقه في مالا غيره

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله المعصومين

ونعمته كلما زاد في نعمائه تزداد في طغيانه وكفره الا من عصمه الله فهو بنبوع السيئات والقبايح والشرور فلا يليق الا بغضه لاحبه وعشقه ولو بعد تخلعها بمخلع البغاء والاكراه بل اذا عرف ذلك يعرف ان هذا بعد التخلع بالخلع ليس الا اعدى الاعداء لنفسه فيليق للانسان ان يبغض اعدى الاعداء وبهذه المعرفة يعرف ان المحبوب ليس الا مالك الكل وملكه فاذا عرف مالك تلك النعم يعشق المنعم لا محالة فانه الذي لا يزال يكرم مخلوقه بهذه النعماء العظام ولهذه الجهة يصير رب الكل هو المحبوب بالذات والصلوة معراج الوصول الى هذا المحبوب بالذات ومن اعظم العبادات التي يرتفع بها الحجاب عن القلب ويعرج فيها الى مدارج القرب وفي الرسائل عن الكافي مسندا عن ابان بن تغلب عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث ان الله جل جلاله قال ما يتقرب الي عبد من عبادي شيئ احب الي مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي بالنافلة حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني اجبته وان سألني اعطيته

المقام الثاني في كشف حقيقة الصلوة فنقول بعدما ثبت من ان الالفاظ علامات وسمات للحقايق والمعنى والمفهوم ليس الا الحقيقة ان الصلوة باتفاق اللغويين والمسلم عند الفقهاء رضوان الله عليهم هي الدعاء وظاهر ان الدعاء لا يكون الا متعديا والصلوة لا يستعمل الا لازما ينظهر عدم الترادف فيها فحقيقة الامر ان الدعاء ليس هو النداء بل النداء من احد اسماء الدعاء والدعاء هو التوجه والاقبال الى الغير فحينئذ ان توجيه المدعو الى الداعي فانه يطلق على الادعية المأثورة حقيقة وكلها توجهات الى الله تعالى بالثناء والتمجيد وطلب المغفرة والمسئلة والصلوة عبارة عن التوجه الى الغير من غير تقييده بكونه توجيها للغير الى الداعي واستعمال الصلوة في هذا المعنى وعدم نقله عنه من الواضحات

لان صلوة الامة على النبي ليس الا بمعنى اللغوي في قولهم اللهم صل على محمد وآل محمد طالب لتوجهاته تعالى اليه وقوله عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي كاشف عن وحدة المستعمل فيه وتطبيق على صلوة الميت وصلوة الغريق وصلوات الاخرس ومن البديهي امتناع الجامع النوعي بين الانواع المتباينة من انواع الصلوة الماموربها وجوبا واستحبابا فيمتنع نقل اللفظ الى حقيقة تكون جامعة لانواع الصلوة الماموربها وبذلك يكتفي الفقيه بان الجامع الظاهر عند كل احد هو معنى الحقيقي واختلاف الانواع راجع الى اختلاف المحدود التي يلحقها بسبب الامر والبرهان على ذلك ان من الواضح كون الصلوة عبادة قديمة كما ورد في الروايات من صلوة ابليس وصلوة آدم صفي الله وصلوة نوح في السفينة وصلوة سليمان وصلوة الكليم والمسيح على نبينا واله وعليهم السلام فكانت تلك الحقيقة بين الانبياء وكان كثيرا من العرب من دين اليهود والنصارى وكانوا يستعملون هذا اللفظ فيها فلابد من صدور حقيقة فيها فلو كان حقيقة صلوتهم غير التوجه كما ذكرنا لكان ما نقله اللغويون غلطا فاتفاق اللغويين كاشف عن ان اطلاق الصلوة على صلوتهم انما كان من حيث انها عين التوجه وحينئذ يظهر ان الاستعمال ليس في معناه اللغوي الا ان المراد عند الامر خاص بتعدد الدال والمدلول والشاهد على ذلك آيات وروايات منها قوله عز وجل وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم وقوله عز وجل وما كان صلوتهم عند البيت الا مكاء وتصديه وقوله عز وجل هو الذي يصلي عليكم وملئكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وما محمد ابو احد من رجالكم الوسائل في فضل بن شاذان عن الرضا صلوات الله عليه قال انما جعل التسليم تحليل الصلوة ولم يجعل بدلها تكبيرا او تسبيحا او ضربا آخر لانه لما كان الدخول في الصلوة تحريم الكلام المخلوقين والتوجه الى الخالق كان تحليلها كلام المخلوقين اجمع وفي كتاب ولي العصر عجل الله تعالى فرجه وسهل مخرجه والذي

فطر السموات والارض انت ولي في الدنيا والآخرة توفني مسلما والحقني بالصالحين واعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

ثم تقرء الفاتحة اقول هذا الكتاب صريح في التوجه فلو لم يكبر الصلوة توجها لكان هذا الدعاء كذبا فدعاء التوجه نص في حقيقة الصلوة المأمور بها وفي المستدرك من العياشي عن ابي حمزة عن احدهما عليهما السلام الى ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان احدكم ليقوم الى وضوئه فيقطع عن جواده الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه وقلبه انفتل عن صلوته وعليه من ذنوبه شيء وفي البحار عن المحاسن في رواية جابر عن محمد بن علي صلوات الله عليهما قال اذا استقبل المصلي القبلة استقبل الرحمن بوجهه لا الهه غيره وفي مجالس الصدوق مسندا عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال جاء ثعلبة الى النبي صلى الله عليه وآله فسئله عما له من الثواب في الصلوة فقال النبي صلى الله عليه وآله اذا قمت الى الصلوة توجهت وقرأت ام الكتاب وما تيسر من السور ثم ركعت فاتممت ركوعها بحديث وفي الوسائل في باب صلوة الخوف عن ابي جعفر صلوات الله عليه الى ان قال ثم غير انه يستقبل القبلة بأول تكبيرة حين يتوجه اقول ظاهره ان دعاء التوجه بعد التكبير فليس المراد بقوله يتوجه دعاء التوجه كما هو ظاهر وفي السفينة عن علي بن الحسين صلوات الله عليهما عند وقوع الامام الباقر في البئر وهو في الصلوة قال ثم كنت بين يدي جدي لو ملت بوجهي لمال بوجهي عني وفي المستدرك عن الخصال مسندا عن حمزة بن حبيب قال سئل النبي صلى الله عليه وآله عن الصلوة فقال الصلوة من شرائع الدين وفيها مرضات الرب عز وجل وهي منهاج الانبياء المصلي حب الملئكة وهدى وايمان ونور المعرفة وبركة في الرزق وراحة للبدن وكراهة الشيطان وسلاح على الكافر واجابة للدعاء وقبول للاعمال ونماء للمؤمن من الدنيا الى الآخرة وشفيع بينه وبين ملك الموت

وامن

وانس في قبره وفراشه تحت جنبه وجواب لمنكر ونكير ويكون صلوة العبد عند المحشر تاجاً على رأسه ونوراً على وجهه ولباساً على بدنه وستراً بينه وبين النار وحجة بينه وبين الرب جل جلاله ونجاة لبدنه من النار وجوازاً على الصراط ومفتاحاً للجنة ومحوراً للحور العين وثمناً للجنة بالصلوة يبلغ العبد الى الدرجة العليا لأن الصلوة تسبيح وتهليل وتحميد وتكبير وتمجيد وتقديس وقول ودعوة اقول هذه الرواية الشريفة صريحة في حقيقة الصلوة وفي البحار عن فلاح السائل ذكر اكراجي في كتاب كنز الفوائد قال جاء في الحديث ان ابا جعفر المنصور خرج في يوم جمعة متكئاً على يد الصادق جعفر بن محمد ع فقال رجل يقال له مرزام مولى خالد بن عبد الله من هذا الذي بلغ من خطره ما يعتمد امير المؤمنين على يده فقيل له هذا ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلى الله عليه فقال اف و الله ما علمت لوددت ان خد ابي جعفر بغل لجعفر ثم قام فوقف بين يدي المنصور فقال له اسئل يا امير المؤمنين فقال له المنصور سل هذا فقال اني امرؤ ليس بالسؤال فقال له المنصور سل هذا فالتفت مرزام الى الامام جعفر بن محمد ع فقال له اخبرني عن الصلوة و حدودها فقال له الصادق ع للصلوة اربعة الاف حد لست تواخذ بها فقال اخبرني بما لا يحل تركه ولا تتم الصلوة الا به فقال ابو عبد الله ع لا تتم الصلوة الا الذي طهر سابغ وتمام بالغ غير نازغ ولا زايغ عرف فوقف واخبت فنشت فهو واقف بين الرائس والطمع والصبر والجزع كان الوعد له صنع والوعيد به وقع بذل عرضه وتمثل غرضه وبذل في الله المجهود وتنكب اليه غير المجهد مرتغ بامر تقام يقطع علائق الاهتمام بعين من له قصد واليه وفد ومنه استرفد فاذا اتى بذلك كانت هي الصلوة التي بها امر وعنها اخبر وانها هي الصلوة التي تنهى عن الفحشاء و المنكر فالتفت المنصور الى ابي عبد الله ع فقال يا عبد الله لا زال من مجلك نغترف واليك

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

تزدلف تبصر من العمى وتجلو سوداء الظلماء فنحن نقوم في سجات قدسك وطاهر بحرك

وعن معاني الاخبار بسنده عن ابن ابي حمزة عن ابيه قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه

عن قول الله عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي الآية فقال الصلوة من الله عز وجل رحمة و

من الملئكة تزكية ومن الناس الدعاء الخبر وروى اسماعيل عن ابي الجراح عن ابي الحسن عليه السلام في

رواية شريف قال قلت ما معنى صلوات الله وصلوات ملئكته و وصلوة المؤمن قال صلوة الله

رحمة الله وصلوة الملئكة تزكية منهم له وصلوة المؤمنين دعاء منهم له وعن الحاسن عن

محمد بن سنان عمن ذكره عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في قول الله عز وجل ان الله وملئكته

يصلون على النبي الآية قال اشهد عليه وسلموا له وفي سفينة بحار الانوار عن الكشي

روى عن الاردقطاعن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لما دفن ابو عبيدة الحذاء قال الطلق

بنا حتى نصلي على ابي عبيدة قال فانطلقنا فلما انتهينا الى قبره لم يزد على ان دعا له فقال

اللهم نور قبره اللهم الحقه بنبيه ولم يصل عليه فقلت هل على الميت صلوة بعد الدفن قال

لا انما هو الدعاء له وفي رواية المعراج ...

وعن جامع الاخبار قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان موسى عليه السلام كان فيما ناجى ربه قال يا رب

كيف المعرفة بك فعلمني قال تشهد ان لا اله الا الله قال يا رب كيف الصلوة قال لموسى قل لا اله الا

الله قال يا رب فاين الصلوة قال قل لا اله الا الله وكذلك يقولها عبادي الى يوم القيامة

اقول

اقول يظهر من هذه الروايه ان الصلوة بمعناه العام اللغوى يعم كل ذكر وتوجه الى الله تعالى وانما تختلف حدوده من حيث الفضل والافضليه والكمال والاكملية والايجاب والاستحباب ومن يظهر المراد من هذه الكلمه الدائرة فى صدر الاسلام الصلوة جامعه وانها عبارة عن الدعوة العامة ومن البراهين على ما ذكرنا وان معنى الصلوة التوجه والاقبال هو ان المعنى الجامع الظاهر الى الان عند كل احد هو هذا المعنى وانما المراد خاص يظهر بالقرينه فالمراد هو التوجه المحدود بالحدود المختلفه و احتمال كون اطلاق اللفظ على النوع الكامل حقيقة واطلاقه على ساير الانواع مجازا قطعى البطلان فان اكمل انواع الصلوة هى المشتملة على القرآن المجيد وادعية النازلة تدريجا وقد عرفت اطلاقها على صلوة الانبياء فيسقط هذا الاحتمال بل الواضح اطلاقها على معناها اللغوى وحدد المعنى بالحدود كما فى الروايه ثم عند العرفيه يراد منها المحدود بالحدود فليس بمجاز حتى يتوهم النقل فعلى هذا يكون حقيقة الصلوة هى التوجه والاقبال المحدود بالحدود اللازمه او الراجحه كالمحدوديه بالاوقات واستقبال الكعبه وكونه بالتكبير والقرائة والتسبيح والتحميد والتهليل والشهاده بالوحدانيه والرساله والدعاء للرسول واله وبالركوع بقصد التعظيم والسجود الذى هو غاية التذلل وهذه الحقيقه كما ترى من اظهر انواع العبادات الظاهر حقيقتها لكل احد من غير احتياج الى الامر بها بعنوان العباديه فان العباديه من ذاتيات الصلوة وعرضيته لبعض الافعال التى هى من حدودها فان القيام بقصد الحضور بين يدى الرب عبادة لابد انها وكذلك الركوع بقصد الخضوع والتعظيم ثم ان حقيقة هذه الحقيقه متقومة بالتوجه القلبى اليه تعالى بذاته والالتفات الى المعانى بعد العلم بها كما يتحقق التكبير والتسبيح والتهليل والشهاده والدعاء والاكتفاء بالصلوة من غير ان يكون لى

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

اقبال وتوجه قلبًا انما هو توسعة وتسهيل كما سهل الله تعالى شانه على الامة بعدم ايجاب الاعادة عند الظن او قيام الطريق على الكمال او مضي وقته وحيث ان الصلوة التي امر الله بها عباده هذه الحقيقة التي كانت بيد الانبياء بقولهم صلوات الله عليهم اما ترضى بصلوة فرح وانها من العبادات وتيقوم العبادات بما ذكرنا لا بد من القصد اليها واراده الاتيان بها على وجهها الحسن الذي به صارت عباده وتعبدنا ظهر ان الصلوة هي التوجه والاقبال وهي المحدوده بالحدود ولميت الحدود وحقيقة الصلوة نظهر ان الطهاره التي من حدودها انما تقع عبادة اذا وقعت مقدمة لها فان الطهاره ليست بذاتها عبادة وانما تقع عباده اذا كانت للحضور والطهاره لملاقات المولى من اوضح الوظائف والطهاره من الخبث وان كانت ايضًا من الوظايف عند الحضور الا انها لم يجعل من الحدود الواجبه وعلى هذا بعد نزول الايات الشريفه والامر بالوضوء والغسل والتيمم للصلوة كانت عباديه الطهارات للصلوة من اوضح الامور وانكد ذلك بنص الرسول صلى الله عليه وآله كما في الوسائل عن الخصال مسندا عن السكوني عن ابي عبد الله صلوات الله عليه عن ابائه عن علي صلوات الله عليه وآله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خصلتان لا احب ان يشاركني فيها احد وضوئي فانه من صلوتي وصدقتي بالليل فانه لو كان الوضوء عبادة في ذاته او بداعي امر لما كان وضوئه من صلوته دائما والتعليل لعدم حبه مشاركة احد بانه من صلوته لا يصح الا اذا كان الوضوء دائما من حدود الصلوة بمعناها اللغوي وكذلك قول امير المومنين عليه السلام عن الصدوق قال كان امير المومنين عليه السلام اذا توضا لم يدع احدًا يصب عليه الماء فقيل له يا امير المومنين لم لا تدعهم يصبون عليك الماء فقال لا احب ان اشرك في صلوتي احدا وقال الله تبارك وتعالى فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملًا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وكذلك قول ائمة الامة صلوات الله عليه كما عن الكافي مسندا عن الحسن بن علي الوشا

قال

قال دخلت على الرضا صلوات الله عليه وبين يديه ابريق يريد ان يتهيأ منه للصلوة فدنوت منه لاصب عليه فلما رآني ذلك وقال ياحسن فقلت لم تنهاني ان اصب على يديك تكره ان اوجر قال توجر انت و اوزر انا فقلت وكيف ذلك فقال اما سمعت الله عز وجل يقول فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وها انا اذا اتوضأ للصلوة وهي العباده فاكره ان يشركني فيها احد فان الصحيح بان الصلوة عباده ومع ذلك ابى ان يترك غيره في الوضوء كالنص في ان الوضوء للصلوة هي العباده فلو كان الوضوء لا للصلوة عباده لكان اللائق ان يقول عليه السلام ها انا اتوضأ وهو العباده ويدل عليه ايضا ما عن قرب الاسناد عن محمد بن الفضيل عن ابي الحسن صلوات الله عليه قال سألته اقرأ المصحف ثم ياخذني البول فاقوم فابول واستنجي واغسل يدي واعود الى المصحف فاقرأ فيه قال لا حتى يتوضأ للصلوة اقول بعد نفس الراوي بغسل اليد لم يكن محل لتوهم الوضوء اللغوي كي يكون قوله للصلوة لرفع ذلك التوهم فالمراد ان المطلوب هو الطهارة للصلوة التي يكون القرائة من مصاديقها فيظهر منها عبادية الوضوء اذا وقع مقدمة للصلوة بمعناها اللغوي الذي لا اله الا الله عز احد مصاديقه وكذلك ما عن الصدوق عن الصادق عليه السلام قال من تطهر ثم اوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده فان ذكر انه ليس على وضوء فتيمم من وثاره كائنا ما كان لم يزل في صلوة ما ذكر الله اقول فانه عليه السلام قال لم يزل في صلوة ولم يقل كانه في الصلوة ويدل عليه ايضا رواية الوشاء عن ابي الحسن الثاني صلوات الله عليه الى ان قال فقال عليه السلام كان ابو عبد الله اذا جامع واراد ان يعاود توضأ وضوء الصلوة واذا اراد ايضا توضأ للصلوة اقول يظهر ان وضوء الجنب ايضا للصلوة وهي ذكر الله وكذلك وضوء الحايض والنفساء في قوله عليه السلام في الحايض تتوضأ

وضوء الصلوة دفع توهم انه وضوء المحل او غسل اليد وما يرد الروايات تثبيت لهذا المعنى
نفسيها مستعدا من توضا للغرب وفيها ايضا توضا للصلوة وفيها من توضا للصبح وفيها من
توضا للصلوة الصبح وفيها تجديد الوضوء لصلوة العشاء وفيها كان النبي يجدد الوضوء لكل فريضة
وكل صلوة وفيها فطوبى لعبد تطهر في بيته ثم زارني وفيها ان الله فرض على اليدين والطهور
للصلوة وفيها في الحائض قدر حيائها ما يفسد الصلوة قبل تغتسل وفيها علة غسل العيد والجمعة
غير ذلك لما فيه من تعظيم العبد ربه واستقباله الكريم الجليل وطلب المغفرة لذنوبه وليكون يوم
عيد معروف مجتمعون فيه على ذكر الله فجعل فيه الغسل تعظيما لذلك اليوم وتفضيلا له على ما يرد الايام
وزيادة في النوافل والعبادة وليكون طهارة من الجمعة الى الجمعة وفيها مرجاء الى الجمعة
فليغتسل وفيها كان ابو يغتسل للجمعة عند الرواح وفيها من الرجل ينسى الغسل يوم الجمعة حتى صلى
قال ان كان في وقت فعليه ان يغتسل ويعيد الصلوة وفيها الرجل ينسى ان يغتسل يوم العيد
حتى يصلي قال ان كان في وقت فعليه ان يغتسل ويعيد الصلوة اقول والروايات
التي امر فيها بالطهارة في مواقع خاصة او امرا بالكون على الطهارة من غير ذلك للغاية العبادي
ليس المراد منها الا الطهارة المعهودة فانه لو كانت هي الطهارة عباده لا لغاية العبادة
لا بد من التذكير بها والامر بالاتيان بها لغير امرها وليس من ذلك عين ولا اثر والامر بالخلوص في
العبادات لا يثبت ان عبادية الطهارة بغير المعنى الظاهر عند كل احد من يد والاسلام فانه
بعد ظهور العبادية فيها على ما عرفت لا محيص من الامر بالطهارة غير المعهودة في الشريعة وهي عين
العبادة التكوينية العقلائية فهي امضائية وبهذا ظهر سر كون الصلوة ثلثة اثلاث ثلثها
الطهور واربعة ارباع ربعها الطهور وانها مفتاح الصلوة وانها شطر الايمان فظهر ان الصلوة

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله وصحبه وسلم

## المقام الثالث

من اعظم العبادات وافضل القربات من المواضع معطوفة الناس على معرفة رب العزة ومعرفته بالايات اول عبادة الله تعالى لقدرة كل احد بالنظر في الايات التي كلها اشارات وعلامات لرب العزة وكما لاته وهو اول الوظيف للعباد ولانه بعد ما عرف السلطان نفسه بالعظمة وبالايات يجب على العبيد ان يعرفوه بالسلطنة والملكية وواضح ان اساس الدين على العقل وتكميل الناس بالتذكير بأحكامه فمن كان اعرف به يكون اوجد له فيكمل بوجدانه وهو باب الملكوت وهو يرجع الى عالم النور ونور العلم الى ان ينتهي الى معرفة الكرسي والعرش المجيد ويتحمل عرش العلم ونتيجة ذلك معرفة قدوس رب العزة وامتناعه من ان يعرف بحقيقة المعرفة بغير ذاته وعرفان انه ليس الى ذي العرش سبيلا فيسبح ويقدس يحمل ربه حول عرش العلم وجميع العلوم الالهية للايصال الى هذه المعرفة واما معرفة تعالى وذوته و لقائه ووصاله فليس تحت قدرة احد من المخلوقين بل انما هي بيده جلت عظمته وهذا وجه كون اساس العلوم الالهية على التذكير بنور العقل واثارة كنوزه ومعرفة درجاته او لها كشف الواجبات و المحرمات والحسنات والمقبحات الذاتية وكرائم الاخلاق وفضائلها ومساوي الاخلاق و رذائلها ثم كشف الحقايق بما في برهات ومرايت وتميز الحق من الباطل والصادق من الكاذب وبكمال المعرفة بالعقل والاستكمال به ينفتح باب عالم النور ويخرج من الظلمات ويصعد الى الملكوت ومعرفة العلم ووجدانه درجات الى ان ينتهي الى مرتبة معرفة الكرسي وله درجات تنتهي الى تحمل العلم بجميع الكائنات لانه المحيط بها ثم يعرج الى معرفة العرش والمعرفة ووجدانه درجات الى ان ينتهي الى العلم بالثابتات المقدرات فيعلم البلايا والمنايا وفصل الخطاب يرفع الله الذين امنوا والذين اوتوا العلم درجات ولا نهاية لمعرفة عرش العلم وتحمله فيزيد بلا نهاية وهو المثل الاعلى فبمعرفة هذا المثل الاعلى يعرف قدوس رب العزة وعلوه من الحد والنهاية وامتناع

تناهي معرفته تعالى فيعرف وجوب العروج في درجات المعرفة فانه تعالى مرفع الدرجات ومعرفته ايضا يستلزم معرفته تعالى ورؤيته ولقائه ووصاله تعالى شانه في عين علو ذلك كله من المعلومية والمعقولية من الكيف والطور وحيث ان غاية العلوم معرفة القدس والعلو والبشارة بالمعرفة والرؤية واللقاء والوصال جعل معراج تلك المعرفة والرؤية واللقاء والوصال الصلوة التي هي عمود الدين وفيها قرة عين سيد الانبياء والمرسلين كما انه لما كان نتيجة جميع العلوم والمعارف معرفة امتناع معرفته تعالى بغيره ومعرفة قدسه عن الحد والنهاية والطور والكيف وقدس افعاله وفطره ومشيته وتعريف نفسه ورؤيته ولقائه ووصاله من المعلومية والمعقولية والطور والكيف والحد والنهاية صلوات الصلوة عين التكبير من ان يوصف والتسبيح من كل ما يتوهم ويتخيل بالنسبة اليه وتقديسه وتحميده وتمجيده والشهادة بالوهيته وحيرة العقول بالنسبة اليه تعالى والشهادة بوحدانيته وان محمدا عبده ورسوله والتقرب الى حضرته بالصلوة على رسوله ووظيفة الممكن المخلوق ذلك والخضوع والخشوع والذل لله ضد التكبر في ذاته تعالى ووظيفة حملة عرش العلم هو التسبيح حول العرش ورفع الحجب عن القلب واما انزال روح الايمان والسكينة ولقائه تعالى فانه ليس من فعل العبد بل هو نعمة منه تعالى كما انه للاذكرنا من كون نتيجة كل العلوم والمعارف وغاية الغايات ونهاية النهايات رؤيته تعالى ولقائه والوصول الى حضرته جعل بنية الاعظم المسجد الحرام وامر بالحج لعلة الوفادة عليه تعالى وجعل الصلوة معراجا للقرب والوصول ووسع على عبيده واتخذ جميع المساجد بيتا للوفود عليه وجعلها ايضا مكانا لذلك المعراج وجعل ايضا للمعراج اوقاتا وحكم بالاعلان وهو الاذان وامر بالاخبار باقامة المعراج وهو الاقامة وحدد ايضا له حدودا واجبة او مستحبة ففي المستدرك عن صلاة الاعتبار والتوحيد مسندا عن موسى بن جعفر عن ابائه عن الحسين بن علي صلوات الله عليهم قال كنا

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله وسلم

كنا جلوسا في المسجد اذ صعد المؤذن المنارة فقال الله اكبر الله اكبر فبكى امير المؤمنين علي بن ابي طالب فبكينا لبكائه فلما فرغ المؤذن قال اتدرون ما يقول المؤذن قلنا الله ورسوله ووصيه اعلم فقال لو تعلمون ما يقول لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا فاما قوله الله اكبر معناه كبيره منها ان قول المؤذن الله اكبر يقع على قدم ازليته وابديته وعلمه وقوته وحلمه وكرمه وجوده وعطائه وكبريائه فاذا قال المؤذن الله اكبر يقول الله الذي لم الخلق والامر والمشيئة كان الخلق وهو كان كل شيء للخلق واليه مرجع الخلق وهو الاول قبل كل شيء لم يزل والآخر بعد كل شيء لا يزال والظاهر فوق كل شيء لا يدرك والباطن عن كل شيء لا يحد وهو الباقي وكل شيء دونه فان والمعنى الثاني الله اكبر اي العليم الخبير علم ما كان وما يكون قبل ان يكون الثالث الله اكبر اي القادر على كل شيء يقدر على ما يشاء القوي لعقدرته المقتدر على خلقه القوي لذاته وقدرته قائمة على الاشياء كلها اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون والرابع الله اكبر على معنى حلم وكرم يحلم كانه لا يعلم ويصفح كانه لا يرى ويستر كانه لا يعجل ولا يعجل بالعقوبة كرما وصفحا وحلما والوجه الآخر الله اكبر ففيه نفي كيفيته كانه يقول الله اجل من ان يدرك الواصفون قدر صفته الذي هو موصوف به وانما يصفه الواصفون صفة على قدرهم لا على قدر عظمته وجلاله تعالى الله عن ان يدرك الواصفون صفته علوا كبيرا والوجه الآخر الله اكبر كانه يقول الله اعلى واجل وهو الغني عن عباده لا حاجة له الى اعمالهم واما قوله اشهد ان لا اله الا الله فاعلم بان الشهادة لا تجوز الا بمعرفة من القلب كانه يقول اعلم انه لا معبود الا الله عز وجل وان كل معبود باطل سوى الله عز وجل واقر بلساني بما في قلبي من العلم بانه لا اله الا الله واشهد انه لا ملجأ من الله عز وجل الا اليه ولا منجى من شر كل ذي شر وفتنة كل ذي فتنة الا بالله وفي المرة الثانية اشهد ان لا اله الا الله معناه ان

لا هادي الا الله ولا دليل الا الله واشهد الله بانى اشهد ان لا اله الا الله واشهد بسماواته
والارض وما فيهن من الملئكة والناس اجمعين وما فيهن من الاشجار والدواب والوحوش وكل رطب
يابس بانى اشهد ان لا خالق الا الله ولا رازق ولا معبود ولا ضار ولا نافع ولا قابض ولا
باسط ولا معطى ولا مانع ولا دافع ولا ناصع ولا كافى ولا شافى ولا مقدم ولا مؤخر الا الله له
الخلق والامر وبيده الخير كله تبارك الله رب العالمين واما قوله اشهد ان محمداً رسول الله يقول
اشهد الله على انى اشهد ان لا اله الا هو وان محمداً عبده ورسوله ونبيه وصفيه ونجيه ارسله الى
كافة الناس اجمعين بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون واشهد من فى السموات
والارضين من النبيين والمرسلين والملئكة والناس اجمعين انى اشهد ان محمداً رسول الله
بعيد الاولين والاخرين وفى المرة الثانية اشهد ان محمداً رسول الله يقول اشهد ان لا اله
لا احد الا احد الا الى الله الواحد القهار الغنى عن عباده والخلائق اجمعين وانه ارسل محمداً
الى الناس بشيراً ونذيراً وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً فمن انكره وجحده ولم يؤمن به
ادخله الله عز وجل نار جهنم خالداً مخلداً لا ينفك عنها ابداً واما قوله حى على الصلوة اى
هلموا الى خير اعمالكم ودعوة ربكم وبادروا الى مغفرة من ربكم واصطفاء نار لكم التى اوقدتموها على
ظهوركم ونكاك رقابكم التى رهنتموها بذنوبكم ليكفر الله عنكم سيئاتكم ويغفر لكم ذنوبكم و
يبدل سيئاتكم حسنات فانه ملك كريم ذو الفضل العظيم وقد اذن لنا معاشر المسلمين بالدخول فى
خدمته والتقدم الى بين يديه وفى المرة الثانية حى على الصلوة اى قوموا الى مناجاة ربكم و
عرض حاجاتكم على ربكم وتوسلوا اليه بكلامه وتشفعوا به واكثروا الذكر والقنوت والركوع
والسجود والخضوع والخشوع وارفعوا اليه حوائجكم فقد اذن لنا فى ذلك واما قوله حى على
الفلاح

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله وصحبه وسلم

الفلاح فانه يقول اقبلوا الى بقاء لا فناء معه ونجاة لا هلاك معها ونعالوا الى حياة لا موت معها والى نعيم لا نفاد له والى ملك لا زوال عنه والى سرور لا حزن معه والى انس لا وحشة معه والى نور لا ظلمة معه والى سعة لا ضيق معها والى بهجة لا انقطاع لها والى غنى لا فاقة معه والى صحة لا سقم معها والى عز لا ذل معه والى قوة لا ضعف معها والى كرامة ايها الكرام واعجلوا الى سرور الدنيا والعقبى ونجاة الاخرة والاولى وفى المرة الثانية حى على الفلاح فانه يقول سابقوا الى ما دعوتكم اليه والى جزيل الكرام وعظيم المنة ومنتهى النعم والفوز العظيم ونعيم الابد فى جوار محمد صلى الله عليه وآله فى مقعد صدق عند ملك مقتدر واما قوله الله اكبر الله اكبر فانه يقول الله اعلى واجل من ان يعلم احد من خلقه ما عنده من الكرام لعبد اجابه واطاعه واطلع امره ونهيه ووعده ووعيده واشتغل به وذكره واحبه وانس به واطمئن اليه ووثق به وخافه ورجاه واشتاق اليه ووافقه فى حكمه وقضائه ورضى به وفى المرة الثانية الله اكبر فانه يقول الله اكبر واعلى واجل من ان يعلم احد مبلغ كرامته لاوليائه وعقوبته لاعدائه ومبلغ عفوه وغفرانه ونعمته لمن اجابه واجاب رسوله ومبلغ عذابه ونكاله وهوانه لمن انكره وجحده

واما قوله لا اله الا الله معناه قد اقامت الحجة البالغة عليهم بالرسول والرسالة والبيان والدعوة وهو اجل من ان يكون لاحد منهم عليه حجة فمن اجابه فله النعيم والكرامة ومن انكره فان غنى عن العالمين وهو اسرع الحاسبين ومعنى قد قامت الصلوة فى الاقامة اى حان وقت الزيارة والمناجاة وقضاء الحوائج ودرك المنى والوصول الى الله عز وجل والى كرامته وغفرانه وعفوه ورضوانه

وعن العلل مسندا عن الصباح المزنى ومدير العبرى ومحمد بن نعمان الاحول وعمرو بن ادينة عن ابى عبد الله صلوات الله عليه فى حديث طويل قال ان الله عز وجل عرج بنبيه فاذن جبرئيل

الى ان قال ثم ان الله عزوجل قال يا محمد استقبل الحجر الاسود وهو جبرائيل وكبرني بعدد جميع من
اجل ذلك صار التكبير سبعا لان الحجب سبعة وافتتح القرائة عند انقطاع الحجب فمن اجل ذلك صار
الافتتاح سبعة والحجب مطابقة ثلثا بعدد النور الذي انزل على محمد ص ثلث مرات فلذلك كان
الافتتاح ثلث مرات فلاجل ذلك كان التكبير سبعا والافتتاح ثلاثا فلا فرق من التكبير والافتتاح
قال الله عزوجل الان وصلت الحمد فسم باسمي فقال بسم الله الرحمن الرحيم فمن اجل ذلك جعل بسم الله
الرحمن الرحيم في اول السورة ثم قال احمدني فقال الحمد لله رب العالمين وقال النبي صلى الله عليه واله
في نفسه شكرا فقال الله عزوجل يا محمد قطعت حمدي فسم باسمي فمن اجل ذلك جعلي في الحمد الرحمن
الرحيم مرتين فلما بلغ ولا الضالين قال النبي ص الحمد لله رب العالمين شكرا فقال الله العزيز الجبار
قطعت ذكري فسم باسمي فمن اجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم بعد الحمد في استقبال السورة الاخرى
فقال الله اقرء قل هو الله احد كما انزلت فانفاء بتي ونعتي ثم طأطأ يديك واجعلهما على ركبتيك
فانظر الي وعيني قال رسول الله ص فنظرت الى عظمة ذهبت لها نفسي وغشي علي فالهمت ان قلت
سبحان ربي العظيم وبحمده لعظم ما رايت فما تجلى الغشي عني حتى قلتها سبعا فالهم ذلك رجعت
الى نفسي كما كانت فمن اجل ذلك صار في الركوع سبحان ربي العظيم وبحمده فقال ارفع رأسك ورفعت
راسي فنظرت الى عظمة ذهبت منه عقلي فاستقبلت الارض بوجهي ويدي فالهمت ان قلت
سبحان ربي الاعلى وبحمده لعلو ما رايت فقلتها سبعا فرجعت الى نفسي فصار السجود فيه
سبحان ربي الاعلى وبحمده وصارت القعدة بين السجدتين استراحة من الغشي وقلو ما رايت
فالهمني ربي عزوجل ولما لبتني نفسي ان ارفع راسي فرفعت فنظرت الى ذلك العلو فغشي
علي فخررت لوجهي واستقبلت الارض بوجهي ويدي فقلت سبحان ربي الاعلى وبحمده فقلتها

سبعا

مسبحًا ثم رفعت رأسي فقعدت قبل القيام لا ثني النظر في العلو من اجل ذلك صارت سجدتين و ركعة و من اجل ذلك صار القعود قبل القيام قعدة خفيفة ثم قمت فقال يا محمد اقرء الحمد فقرئتها بمثل ما قرئتها اولًا ثم قال لي اقرء انا انزلناه فافعل نسبتك و نسبة اهل بيتك الى يوم القيمة ثم ركعت فقلت في الركوع و السجود مثل ما قلت اولًا و ذهبت ان اقوم فقال يا محمد اذكر ما انعمت عليك و سم باسمي فالحمد لله ان قلت بسم الله و بالله لا اله الا الله و الاسماء الحسنى كلها لله فقال لي يا محمد صل عليك و على اهل بيتك فقلت صلى الله علي و على اهل بيتي و قد فعل ثم التفت فاذا انا بصفوف الملئكة و النبيين و المرسلين فقال لي يا محمد سلم فقلت السلام عليكم و رحمة الله و بركاته فقال يا محمد انا السلام و التحية و الرحمة و البركات انت و ذريتك ثم امرني رب العزة الجبار ان لا التفت يسارا و اول سورة سمعتها بعد قل هو الله احد انا انزلناه في ليلة القدر فمن اجل ذلك كان السلام مرة واحدة تجاه القبلة و من اجل ذلك صار التسبيح و الركوع و السجود شكرا و قوله سمع الله لمن حمده لان النبي ﷺ قال سمعت ضجة الملئكة فقلت سمع الله لمن حمده بالتسبيح و التهليل فمن اجل ذلك جعلت الركعتان الاولتان كلما حدث فيهما حدث كان على صاحبها اعادتها و هي الفرض الاقل و هي اول ما افترضت عند الزوال يعني صلوة الظهر .....

و قد فرغت مرة اخرى من استنساخه في يوم السبت لعشر مضين من شهر ربيع الاولى سنة ١٣٦٢

طالب الدعاء السيد محمد باقر ابن السيد عبد الحق الطباطبائي النجفي اليزدي

مشهد تلفن ٤٥٨٤٠

واگر كسى طالب طبع اين كتاب باشد فيلم وزينگ مجانى نزد حقير است

هذه رسالة في الكر

لآية الله الميرزا مهدى الاصفهانى قدس سره

وله في الفقه كتب كثيرة (جنات الرضوية)

وكتاب في اصول الفقه (مصباح الهدى)

وكتاب (مواهب السنية) في المعاريض والتورية

في كلمات الائمة لاستنباط الاحكام الشرعية

وكتاب (الصوارم العقلية والمقامع العلمية)

على رؤوس الشيخية في رد خيالات الشيخ الاحسائى

وكتاب (القضاء والقدر) وكتاب (غاية المنى)

في الصلاة وكتاب (معارف القرآن وابطال

معارف اليونان) وهو كتاب كبير في الاستدلال

بالآيات والروايات على رد مطالب الفاسدة

الفلسفية وعرفان الصوفية وكتاب وجه اعجاز القرآن

وغير ذالك

وانا الاحقر السيد محمد باقر ابن حجة الاسلام الحاج سيد عبد الحى

الطباطبائى النجفى اليزدى كتبت في خراسان في سنة ١٣٠٥

# رسالة في الكر لآية الله الميرزا مهدي الاصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين اجمعين واللعنة على اعدائهم من الان الى قيام يوم الدين

اما بعد فهذه رسالة في ان الكر المحدود للماء العاصم في الشريعة المقدسة الحنفية ليس بنقص من الاوزان ولا متعيناً جابالتبع بل كيلٌ مدور سعته ثلثة اشبار ونصف في عمق كذلك وهي مشتملة على مقدمة ومقصدين وخاتمة اما المقدمة ففي بيان امور الامر الاول ان من نظر الى بدء تكامل كل امة وارتقائهم في المدينة يشاهد اختلاف الاشياء كيلاً وعدداً وان ما كان مكيلاً قد ينقلب بالتدريج موزوناً وقد لا ينقلب بل يبقى مكيلاً ولو في حالة عزة وجوده فما قيل من ان الوزن اصل الكيل لانه اضبط خالٍ عن التحصيل وذلك يظهر بالرجوع الى اهل الصحاري والبراري البعيدة عن المدن فمن نظر نظراً تاماً كاملاً في ارتقائهم وتتبع تاريخ الامم المختلفة وكيفية ارتقائهم ومبدءهم في امور معاشهم ومدنيتهم وتدريجية تكاملهم يصدق من غير ريب بان الكيل اصل الوزن فانه بعد ارتقاء امة وعزة الشيء قد يصير المكيل موزوناً ويوجد الوزن من حيث الموضوعية ويخترع بلا اختلاف مراتبه حتى يخترع وزن لا اختلاف فيه ولا مسامحة فيه وليس كما هو المتعارف الآن في اوزان الغربيين الثاني بعد ما عرفت ان لبعض المكيلات ميزاً طبيعياً في حد



مدارج

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

مدارج ارتقاء الامم وتكاملهم تظهر ان هذا السير الطبيعي جار بعينه في الفاظ مكاييلهم في معاملاتهم ومعاشراتهم حذو النعل بالنعل فيتدرج الالفاظ الموضوعة للمكاييل خاصة فيطلق على وزن مايكال مجازا طريقيًا الى قدر المكيال ثم ينقلب اطلاقها من حيث الطريقية الى الموضوعية بحيث لو اطلق لفظ صنجها على نفس الكيل يؤخذ طريقيًا الى الوزن بل وبما يطلق على نفس الصاع وما يوزن به الامر الثالث الظاهر بل المقطوع ان الكرّ من المكاييل وانه كان كيلا لاهل العراق يكيلون به الطعام وصرح بهذا جماعة من اللغويين كالهروي والقاموس والنهاية والمجمع وبرهان القاطع وغياث اللغة وجماعة من الفقهاء كالمحقق ناقلاً عن اللغة وكاشف الغطاء وبعض مشايخ صاحب الحدائق والمحقق التستري قدس الله اسرارهم وفي الادباء نجم الائمة قدس سره فانه قال وما يعرف به قدر الكيل كالقفيز والكرّ واما الرطل فهو ايضًا اسم لكيل معين والظاهر انه كان كيلا يسع نصف المن من الحنطة كما في كتب اللغة القديمة وأينما هاهنا في العتبة المقدسة الرضوية ففي اجمال اللغة (رطل جام شراب وپيمانه است) وفي غياث اللغة (رطل بكسر اول پيمانه نيم من وكاهي لفظ رطل بمعنى پياله شراب آيد) وفي مجمل اللغة رطل الذي يكال به وفي ترجمان اللغة (رطل ورطل پيمانه نيم من) وفي برهان القاطع (رطل گران كنايه از پياله وپيمانه بزرگ باشد) وفي دائرة المعارف المدّ مكيال وهو رطلان عند اهل العراق ورطل وثلث عند اهل الحجاز وفي دستور اللغة الرطل نصف من القبان وقال الفاضل المحبي السيد عليخان الكبير ناقلاً عن المغرب اللغة الرطل بالفتح والكسر الذي يوزن به او يكال وفي الحدائق نقلاً عن شارحيه ان الكرّ والرطل مكيال

في رواية الكلبي النسابة في باب الاشربة عن الصادق عليه السلام الى ان قال فقلت باي الاوطال فقال بم اوطال مكيال العراق او العراق على ما ينبغي فهم لا يبعد صيرورته في الازمنة المتأخرة عن الصادقين حقيقة في الوزن كما يظهر من بعض اللغويين والادباء حتى نقل بعضهم انه موضوع للصنجة وممن ذكرنا ظهر حال الصاع والمد وانضمام المكاييل ففي دائرة المعارف المد مكيال الى ان قال الصاع والصواع المكيال انتهى والظاهر ان المد عبارة عن مد اليدين فيملأ كفيه طعاما كما في كتب اللغة ويظهر من العلامة قدس سره في التذكرة ان الصاع المحدد للفطرة كيل وقدر بالوزن لانه اضبط **الامر الرابع** بعد وضوح ان المراد من اسماء المكاييل الدائرة في لسان الشرع ليس امراً مخترعاً فلا مناص عن حملها على معانيها المحققة الى ان تقوم قرينة على خلافها فالكر يحمل على معناه اللغوي وما ورد في كم الكر من انه ثلاثة اشبار ونصف او سبعة ارطال يكون شارحة لقدره كما ان ما ورد في تعيين الاوزان اما شارحة لوزن مضبوط او تقدير للكيل وزناً لانه اضبط في الامصار المتأخرة كما في تقدير الصاع والرطل والمد وزناً في الفطرة كما ستعرف اشارة **تعالى** **الامر الخامس** تحديد الماء بالكر والصاع والمد في ابواب الطهارات اما يرجع الى التحديد بما يسعها او بما يكال بها ووزناً فعلى الاول تكون الاشبار والارطال المحمولتان على الكر والامداد المحمولة على الصاع في الطهارة الحدثية شارحات ومعرفات لقدرها اولاً وبالذات وعلى الثاني سواء رجع التحديد الى التقدير بما يكال بها من الطعام او بما يسعها وزناً من الماء لا يخفى ما فيه لانه يلزم اولاً ان لا يكون التحديد تحديداً وهو الخلف والمناقضة اذ الاطعمة مختلفة بحسب الحجم حتى بالنسبة الى طعام واحد في قرية واحدة باختلاف المزارع والسنين كالمياه فالتحديد بما يسعه المكاييل من الطعام او

الماء وزناً خلف واضح وثانياً تحديد الماء وزناً في غاية الغرابة متيقناً في الشريعة المحمدية الباقية الى يوم القيمة التي بنيت اساسها وقوائمها على الفطرة اذ ليس الماء في صقع من الاصقاع موزوناً حتى في البلاد الواقعة تحت خط الاستواء والبلاد الحارة الشديدة الحر وهل يرضى احد ان ينسب الى النبي صلى الله عليه وآله او الى احد من الائمة صلوات الله عليهم او الصحابة او العلماء قدس الله اسرارهم توزين المياه عند التطهيرات والاستعمالات وهل سمع من احد من المسلمين حتى العوام بين الى الحال انه كان يوزن الماء في وقت من الاوقات او عند قضية من القضايا وتحديد الموضوع الشرعي بما يكون على خلاف عامة العقلاء وفطرياتهم من لدن آدم عليه السلام الى يومنا هذا غريب جداً بل مستهجن قطعاً وثالثاً يلزم ان يكون التحديد بالكر لغواً محضاً اذ تحديد الماء اولاً بالكر كما هو لسان الاخبار الصادرة عن النبي والائمة المعصومين الاطهار صلوات الله عليهم اجمعين من حيث مائيته وزناً ثم ضبطه بالاوطال كي تكون هي المحدودات في الحقيقة لغو وعبث نظير الاكل من القفا وهو واضح وكذلك الكلام في تحديد ماء الوضوء والغسل بالمد والصاع طابق النعل بالنعل ومما ذكرنا ظهر الكلام في التحديدات الواقعة في الصاع في الفطرة لان التحديد به اولاً وبالذات من حيث مائيته وزناً خلف وضبطه بالامداد والاوطال وزناً اكل من القفا بل الظاهر من الروايات ان الصاع الذي من المكاييل محدد اولاً وبالذات فيها والامداد الذي بمكاييل ايضاً تابعة لقدره وقدر الصاع وزناً توسعةً وتسهيلاً لانه اضبط حيث ان الفطرة من الموزونات قال العلامة قدس سره في زكوة التذكرة الاصل في الاخراج الكيل وقدره العلماء بالوزن لانه اضبط فيجزيه الصاع من جميع الاجناس سواء كان اثقل او اخف فلو اخرج

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

بالوزن فالوجه الاجزاء وان نقص عن الكيل انتهى الامر السادس بعد وضوح تحديد المآء المعتبر من الكثرة كما يظهر من الروايات لاشتمالها على القربة والحبّ والراوية وما يراوحيه الماء و القلتان والحوض الكبير والماء الكثير والذراعين والكرّ والاشبار لا من حيث المثقال كما يظهر انشاء الله تعالى فضلاً عن غيرها من الاوصاف الظاهر حصر التحديد من حيث الكثرة بالكرّ اذ الروايات الواردة في التحديد بغيره اما مشتملة على تقدير ينطبق على قدر الكرّ فيكون معرضة عنها كصحيحة اسمعيل بن جابر كما ستعرف فلا اشكال فيها او مشتملة على ما لا ينطبق عليه فيكون معرضة عنها او مشتملة على ما لا يعلم انطباقه عليه كروايات الاوعية فلا تصلح حجّية لها من تلك الجهة للجهل بموضوعاتها اذا تمهدت هذه الامور فيقع الكلام في المقصدين الاوّل في ان المحدّد للماء العاصم في الشريعة المقدسة هو الكرّ الذي مكعب اوّلاً وبالذات لا مايكال به وزناً ومساحةً كي يكون التقدير به بالتبع وثانياً وبالعرض و الدليل على ذلك مضافاً الى ما مرّ امورٌ الاوّل ظهور الادلة في التقدير بنفس الكرّ فان لسان الروايات اذا بلغ الماء قدر كرّ او كرّاً وهكذا وظهورها في التقدير بنفس الكرّ اوّلاً وبالذات بعد وضوح انه من المكاييل اوضح من ان يخفى الثاني فهم الرواة بأجمعهم تقدير الماء بالكرّ نفسه لو لم نقل بكون الكرّ وقدره كما هو صريح الروايات وعدم سؤال احد عن وزن ما يسعه الكرّ او مساحته فضلاً عن وزن ماء الكرّ او مساحته حتى لو تعرض احدهم للماء لما سئل الا عن قدر الكرّ كما في رواية ابي بصير قال سئلت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الكرّ من الماء كم يكون قدره الخبر حيث انه لم يسئل عن ماء الكرّ كم يكون قدره الثالث حمل الائمة عليهم السلام الاسطال والاشبار على الكرّ

على الكر وقدره ع ان الكر ستمائة رطل والكر ستمائة رطل والكر من الماء الف وماءتا رطل و
لم يقل ع ماء الكر الف وماءتا رطل وكذلك في رواية صالح الثوري قلت كم الكر قال ثلاثة اشبار
ونصف عمقها في ثلاثة اشبار ونصف عرضها المجز وفي رواية اسماعيل بن جابر فقلت وما الكر قال
ثلاثة اشبار في ثلاثة اشبار وفي رواية ابي بصير قال سئلت اباعبدالله الصادق ع عن الكر من الماء
كم يكون قدره قال ع اذا كان ثلاثة اشبار ونصف الى ان قال ع فذلك الكر من الماء ولم يقل ع
فذلك ماء الكر فحمل الارطال والاشبار على الكر وقدره في كلامهم صلوات الله عليهم صريح في كون
المحدد هو الكر نفسه وانما اشارة لقدره لا ما يسعه من الطعام او الماء الرابع ما مر مشروحا من
انه يجب التحديد بنفس الكر لان عدم التحديد به والتحديد بما يسعه ابطال للتحديد وخلف
ومناقضة الخامس ما فصل سابقا من ان التحديد بما يسعه في غاية الغرابة والاستهجان السادس
ما ذكر ايضا من انه يجب التحديد بالكر نفسه اذ التحديد بما يسعه ثم ضبطه بالارطال لغو وعبث و
اكل من القفا وهو قبيح فالوجوه المحتملة الاخيرة من الشواهد القوية التي توجب صرف اقوى
الظهورات فكيف اذا كانت مؤكدة لها والحمد لله وحينئذ يجب الاخذ بظهور الروايات بل
صراحتها لقيام هذه الشواهد عليها فلا مجال لتوهم تحديد الماء العاصم من حيث الوزن لانه
خلاف ظاهرا في ان الكر كيل لا يطلق على الوزن انما الكلام في ان الارطال التي حملت عليه و
فسرت بها هل هي من الاوزان او المكاييل وقالع مادة النزاع هو الرجوع الى اللغة والروايات
اما اللغة فقد عرفت انها تنادي باعلى صوتها ان الرطل كيل واما الروايات فلا اشعار

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله على محمد وآله الطاهرين

فيها على خلافها بل صرّح الصادق عليه السلام كما في الكافي في رواية الكلبي النسابة التي عرفتها بأنه مكيال نعم رواياتان ربما يتوهم دلالتهما على كونه من الاوزان احدهما رواية سليمان بن حفص المروزي المروي عن الناظم عليه السلام الدان قال وصاع النبيّ صلى الله عليه وآله وزن مائتين درهما والدرهم وزن ستة دوانيق الخبر بتقريب ان الصاع قد فسّر في بعض الاخبار بانه ستة ارطال ورواية سليمان المذكورة دلّت بان الصاع وزن فيستفاد من المجموع ان الرطل ايضاً من الاوزان حتى في باب المياه اذ الرواية المزبورة واردة في باب الوضوء ولكنها مطروحة لان كون الصاع بوزن مائتين وثمانين درهماً مما لم يقل به احد من الاصحاب فهي معرضة عنها فلا وثوق بصدورها وثانيهما ما رواه الشيخ في التهذيب عن ابراهيم ابن محمد الهمداني عن العسكري عليه السلام في الفطرة قال اختلفت الرواية في الفطرة فكتبت انا بالخمس صاحب العسكر عليه السلام اسئله عن ذلك فكتب اليّ الفطرة صاع من قوتك الى ان قال تدفعه وزناً ستة ارطال بوطل المدينة والرطل مائة وخمسة وتسعون درهماً تكون الفطرة الف ومائة وسبعين درهماً الخبر ووجه التمسك واضح ولكنها على المكيالية ادلّ وذلك لانه مضافاً الى ان استعمال الرطل في هذه الروايه ولو بنحو الحقيقة لا يلازم كونه مستعملاً فيه حقيقة في العصر السابق عنه بل يمكن استعماله فيه في باب الاطعمة ولو مجازاً ثم بالتدريج وغلبة الاستعمال صار حقيقة فيه ان الرواية مشتملة على قرينة تظهر منها مكيالية الصاع والرطل لانه عليه السلام قال تدفعه وزناً ولو كان الصاع وزناً لما كان للاتيان بلفظة وزناً وجه كما انها قرينة على ظهور الرطل في حدّ نفسه في الكيل الخاص ايضاً لانه مع تصريحه عليه السلام في ذيل الرواية بان الرطل و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

الرطل و القطره كذا و كذا درهما قال تنقص وزنا فلو كان الرطل الرواية ظاهرة في الوزن لا مستغنى بها عن لفظة وزنا كما لا يخفى و هذا بخلاف ما اذا كان ظاهرا في الكيل فانه لا بد من قوله وزنا لاظهار المقصود كما هو واضح و تشهد على ذلك رواية اخرى مروية عن جعفر ابن ابراهيم ابن محمد الهمداني المذكور ففيه قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلام عليد اج الى ان قال فكتب الى الصاع ستة ارطال كما بالمدينة الى ان قال واخبرني انه يكون بالوزن الفا و مائة و سبعين وزنة الخبز اذ بعد تعيين الصاع بالارطال لو كانت ظاهرة في الوزن لما كان للاتيان بلفظة الوزن في ذيل الرواية وجها فتدبر بعد نقل الارطال بالوزن كذا قرينة على ظهور الرطل بلا قرينة في الكيل لا في الوزن فبعد ما ظهرت مكيالية الرطل من الروايات المروية عن العسكري حتى في عصره فضلا عن الروايات المروية عن الصادق عليه السلام في نفس الباب لاشتمالها على حمله على الكر بانه ستمائة رطل و الكر الذي من المكاييل ليس من الاوزان قطعا و لا يطلق على الوزن اتفاقا فحمله على الكر دليل على المكيالية مضافا الى تصريح اللغويين و تنصيصهم بذلك في رواية الكلبي فلا ينبغي التأمل في عدم تحديد الماء في الشريعة من حيث الوزن و مع الغض عن ذلك كله لا اقل من اجمال الرطل في باب المياه لعدم وضوح المراد منه و لا يصلح للقرينية لعدم اتصاله بروايات التحديد بالكر فيجب الاخذ بصراحة الادلة المحددة بالكر نفسه بعد تعيين الشارع قدره بالاشبار لعدم الخلاف في انه مكيال و لا يجوز الفتوى بان الماء محدد بالوزن الخاص الذي فسر به الرطل في باب القطره

المقصد الثاني في كيفية الكر و لكر فيقع الكلام في مقامين الاول

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

في كيفيته من حيث التدوير وعدمها والظاهر انه مدوّر لا مربع وتدلّ عليه مضافا الى ظهور الفاظ المكاييل في المدوّر لانه مقتضى الطبيعة الاولية بحيث لا يخطر غيره بالبال خصوصا مع نقل بعض قدماء اللغويين كما وجدناه في العتبة المقدسة الرضوية صلوات الله على ساكنها بانه يطلق على البئر فمن قاموس اللغة (وچاهي كه دست بابش برسد) لوضوح عدم صحة اطلاقه على البئر التي هي مدورة الا اذا كان مكيالا مدوّرا وجوه الاول اطلاق اخبار الاشبار كما هو المعروف بين عدد كثير من بعرض لتلك الجهة فيعد شمولها للدوري يجب الا تخصاديه لان تلك الاخبار تكون في مقام التحديد كما اشار اليه الشيخ وغيره من الفقهاء قدس الله اسرارهم ومردّه بانه خلاف الاجماع سيأتي انفاقهم الثاني عدم التعرض للطول في الروايات مع التعرض للبعدين من العرض والعمق والعدول عن العرض ايضا الى لفظة السعة في بعضها فان الظاهر من السعة ان تكون ذو السعة من اي جهة فرض تلك الجهة وذلك لا يتصور الا في المدوّر اذ المربع ليس من جميع الجهات ثلاثة اشبار ونصف كما هو واضح لمن كان له ادنى ربط بالهندسة الثالث اشتمال كلّ واحد من الروايات على خصوصية تدلّ على الدوريّة ففي رواية صالح النوفلي عن ابي عبيد الله الصادق قال اذا كان الماء في الركي كرّاً لم ينجسه شيء فقلت كم الكرّ قال ثلاثة اشبار ونصف عمقها في ثلاثة اشبار ونصف عرضها الخبر اذ الركي عبارة عن البئر الصغير ومن الواضح ان البئر مدوّره لا مربعة ويحتمل الراوي في هذه الرواية بقوله كم الكرّ فيجيبه ثلاثة اشبار ونصف عمقها في ثلاثة اشبار ونصف عرضها ولو كان المراد مربعية الكرّ لوجب التصريح عليه

اذ المقام

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

اذا المقام مشتمل على خصوصية توجب ظهور الكلام في خلاف مقصود المتكلم مع انه لم يعبّر في المقام بما عبّر به في الاخبار الآخر ومنها رواية اسمعيل بن جابر عن ابي عبد الله عليه السلام قال فقلت وما الكر فقال قال لم ثلاثة اشبار في ثلاثة اشبار الجر فان اقتصاره عليه السلام بثلاثة في ثلاثة ظاهر في المدوّر والا لكان عليه ان يقول ثلاثة في ثلثة في ثلثة ومنها صحيحة اسمعيل بن جابر قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الماء الذي لا ينجسه شيء فقال ذراعان عمقه في ذراع وشبر سعته وقد عرفت ظهور لفظة السعة في المدوّر ومنها رواية عبد الله بن مغيره قال قال لم الكر من الماء نحو حبي هذا فان تشبيه الكر من الماء الحبي بالكر الجبي بالكر المدوّر لا يناسب الا مع المدوّر كما لا يخفى ومنها رواية ابي بصير التي توصوا دلالتها على ما ذهب اليه المشهور من مربعية الكر ففي ايها ظاهرة فيما ذكرنا او اظهر لانه قال اذا كان الماء ثلثة اشبار ونصف في مثله ثلاثة اشبار في عمقه الجر فان لفظة مثله ان كان ثابته كما هو اقوى بناء على النسخة المقروة على المجلسي قدس سره تكون ظاهرة فيما ادعيناه لان قوله ثلاثة اشبار ونصف بعد لفظة في مثله يكون بيانا لها لا مبانيا لها نعم لو كانت بعد هذه اللفظ لفظة في لكانت الرواية ظاهرة فيما ادعوه واما اذا لم تكن لفظة في مثله ثابتة كما احتمله جماعة يكون اظهر وفي سياق سايراخبار الباب واما الاجماع المدّعى في المقام مضافا الى عدم حجيته منقولة كما قرّر في محله انه ادعاء في محل الخلاف لان كلمات الفقهاء خالية عن ذكر الاشبار والمسئلة معركة الآراء بين العامة ومن تبعه وبين غيرهم حتى من المخالفين للنعماني فهو قائل بكفاية عشرة اشبار

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ادركني

وجماعة من الفقهاء قد اختاروا سقوط الانصاف وما اختاروه من ثبوت الانصاف يكون اكثر المربع ولو على الدورية بناءً على سقوط الانصاف لان حاصل ضربها على المدوّر كما عن المجلسيين ثلثة و ثلثون شبراً ونصف شبر وثمنه ونصف الثمن تقريباً فكيف يكون ما ذكرنا خلاف الاجماع فتلخص ان الروايات ظاهرة في الدورية والصاع مختلف فوجب الاخذ بالظهور كما هو المقرّر في محلّه ـــــ

**المقام الثاني في كمية الكرّ وقدره** التي هي المسئول عنها في الروايات ولا اشكال في ان الكرّ مكيال يكون سعته ثلاثة اشبار ونصف في عمق كذلك ولا اشعار في الروايات على خلافها انما الكلام في رفع التعارض وعلاجه بين الاخبار المثبتة فيها الانصاف وبين المسقطة هي عنها والعلاج واضح اذ مع الغض عن احتمال كون الروايات المسقطة عنها الانصاف مشيرة الى القضية المعهودة ومضافا الى قوة احتمال السقوط خصوصاً في الكتب دون الزبايل بعد مسير المعظم والمشهور الى ثبوت الانصاف ان موافقة الروايات المثبتة فيها الانصاف مع صحيحة اسمعيل بن جابر الدالة بان الماء الذي لا ينجسه شيء ذراعان عمقه في ذراع وشبر سعته لوضوح ان الذراع اوندر من الشبر بيسير جسّا ولعلّ لهذه الدقة عدلوا عن ذراع ونصف الى ذراع وشبر مربعاً كان او مدوّراً دون الطائفة الاخرى التي لم يذكر فيها الانصاف لوضوح عدم انطباقها على المربع والمدوّر مع سقوط الانصاف فوجب تعيين الاخذ بها دون الروايات الغير المشتملة على الانصاف **خاتمة** ينبغي التنبيه على امرين الاول بعد ما عرفت ان المحدّد للماء المعصوم هو الكرّ المدوّر نفسه وقدره ثلاثة اشبار و

بسم الله الرحمن الرحيم صلى الله عليك يا ولي العصر ركن

نصف في ثلاثة امثار ونصف ظهر انه بمعزل عن الضرب وحاصله وكيف يليق بالشريعة السمحة السهلة تحديد الماء اولاً وبالذات بامر لا تناله الا المهرة من اصحاب الهندسة سيما على الدور به الذاهب بعد ما عرفت ان روايات الامثار متاوحة لقدر الكر تكون القضية خارجية لوحدة الكر وعدم الاختلاف في مصاديقه والامثار الشارحة محمولة على الامثار المتعارفة لاهل عصرهم صلوات الله عليهم اجمعين فمع اختلاف الامثار المتعارفة في مصرهم مع المتعارفة في عصرنا بناءً على ما قيل من اختلاف اعضاء الانسان بمرور الازمنة والاعوام فلا بد من الاحتياط كما لا يخفى والحمد لله اولاً وآخراً ـــــ

وقد فرغت من الاستنساخ في اول ليلة مولد مولانا وامامنا ومقتدانا ثاني الائمة الهدى وضامن الغرباء سلطان الدين والدنيا علي ابن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى ابائه الطاهرين وفوجوا الله ان ينفعنا ببركة جواره من فضله واحسانه الداعي محمد تقي نجل الحاج ملا علي الخوئي ليلة ١١ من شهر الحرام سنة ١٣٤٢

جلد چهارم خلاصه مطالبی از دین اسلام

# اعتقادات دین اسلام

وطرق تقرب بخدا

عربی - بقلم علامه مجلسی

---

## ترجمه و شرح آن اعتقادات

فارسی - بقلم سیدباقر نجفی‌یزدی

## وقسمتی از تاریخ علامه مجلسی

سنه ۱۳۹۵ هجری

---

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي سهل لنا سلوك شرايع الدين واوضح لطلابه وبين لنا مناهج اليقين فاكمل بذلك علينا انعامه وخصنا بسيد انبيائه ومخبر اصفيائه فاستنقذنا به من شفا جرف الهلكات ونصرنا به طريق الارتقاء على اعالي الدرجات واكرمنا باهل بيته نبيه سادات البشر وشفعاء يوم المحشر فنور قلوبنا بانوار هديهم وشرح صدورنا باسرار بحتهم صلوات الله عليه وعليهم ابد الآبدين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد فيقول المفتقر الى رحمة الغافر ابن محمد تقي محمد باقر اوتيا كتابهما يمينا وحوسبا حسابا يسيرا انه قد سئلني بعض من هداه الله الى طلب مسالك الحق والرشاد اودع قلبه خوف المعاد ان ابين له ما هداني الله تعالى اليه من طريق النجاة في هذا الزمان الذي اشتبه على الناس الطريق واظلم عليهم المسالك واستحوذ الشيطان على اوليائه فاوردهم المهالك فنصب الشيطان واحزابه من الجن والانس على طريق السالكين الى الله فحرفهم ومصائدهم بدعا وشتى الا وسولوا لهم على مثال الحق بدعة وضلالا فوجب علي ان ابين له مناهج الحق والنجاة عامة مدللة واضحة وان كنت على وجل من فراعنة اهل البدع وطغاتهم

ابين فيها الحق على وجل من فراعنة اهل البدع

٨

بتر فاعلموا

فاعلموا يا اخواني اني لا الومكم نصحا ولا اطوي عنكم كشحا في بيان ما ظهر لي من الحق وان ارغمت منه المراغم ولا الخاف في الله لومة لائم يا اخواني لا تذهبوا شمالا ويمينا واعلموا يقينا ان الله تعالى كرّم بنيه محمدا صلى الله عليه وآله وعلى بنيه سلام الله عليهم اجمعين ففضلهم على جميع خلقه وجعلهم معادن رحمته وعلمه وحكمته فهم المقصودون في ايجاد عالم الوجود والمخصوصون بالشفاعة الكبرى والمقام المحمود ومعنى الشفاعة الكبرى انهم وسائط فيوض الله تعالى في هذه النشأة والنشأة الاخرى اذ هم القابلون للفيوضات الالهية والرحمات القدسية وبطفيلهم تفيض الرحمة على سائر الموجودات وهذه هي الحكمة في لزوم الصلوة عليهم والتوسل بهم في كل حاجة لانه اذا صلي عليهم لا يرد لان المبدء فياض والمحل قابل وبركتهم تفيض على الداعي بل على جميع الخلق امثل لكم مثالا تقربا الى افهامكم مثلا اذا جاء كريم واعرابي جاهل غير متأهل للاكرام الى باب سلطان فامر له السلطان ببسط الموائد وانواع الكرائم والعوايد ينسب العقلاء الى قلة العقل وسخافة الرأي بخلاف ما اذا بسط ذلك لاحد من معتبري حضرته وولاته او امراء اجناده فحضر الكردي او الاعرابي تلك المائدة فاكل لم يكون مستحسنا بل لو اكل منه الاف امثاله يعد من جهيل الكرم بل بما فيهم

قبيحا وايضا لما كنا في غاية البعد عن جناب قدسه تعالى وحريم ملكوته وما كنا مرتبطين باحة عزة وجبروته فلا بد ان يكون بيننا وبين ربنا سفراء وحجب ذوو جهات تقديس وحالات بشرية يكون لهم بالجهات الاولى ارتباط بالجناب الاعلى ياخذون عنه الاحكام والحكم ويكون لهم بالجهات الثانية مساس بالخلق يلقون اليهم ما اخذوا عن ربهم فلذا جعل الله تعالى سفرائه وانبياءه ظاهرا من جنس البشر وباطنا مباينين عنهم في اطوارهم واخلاقهم ونفوسهم وقابليتهم فهم معه يوحى اليهم وهم قائلون انما انا بشر مثلكم لئلا ينفر عنهم امتهم ويقتلوهم وينسوا بهم لكونهم من جنسهم وشكلهم واليه يشير قوله تعالى ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون ويمكن تفسير الخبر المشهور في العقل بان يكون المراد بالعقل نفس النبي ص وامره بالاقبال عبارة عن طلبه الى مراتب العقل والكمال والقرب والوصال وادباره عن التوجه بعد وصوله الى اقصى مراتب الكمال الى التنزل عن تلك المرتبة والتوجه الى تكميل الخلق ويمكن ان يكون قوله تعالى قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا اشيرا اليه بان يكون انزال الرسول كناية عن تنزله عن تلك الدرجة القصوى التي لا يسعها ملك مقرب ولا نبي مرسل الى معاشرة الخلق وهدايتهم ومواساتهم فتكلف في ذلك

سايرالفيوض والكمالات هم وسايط بين ربهم وبين سايرالموجودات فكل
فيض وجود يبتدئ بهم صلوات الله عليهم ثم ينقسم على سايرالخلق ففي
الصلوة عليهم استجلاب الرحمة الى معادنها والفيوض الى مقسمها التقسيم
على سايرالبرايا ثم اعلموا ان الله تعالى لما اكمل بنبيكم قال يا ايها الرسول بلغ ما
وما نهيكم عنه فانتهوا فيجب علينا بنص ذلك متابعة النبي في اصول ديننا
وفروعه وامور معاشنا ومعادنا واخذ جميع امورنا عنه وانه صلى الله عليه وسلم اودع
حكمه ومعارفه واحكامه واثاره وما تنزل عليه من الايات القرانية والمعجزات
الربانية اهل بيته صلوات الله عليهم فقال بالنص المتواتر اني تارك فيكم الثقلين
كتاب الله وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض وقد ظهر من
الاخبار المستفيضة ان علم القران عندهم وهذا الخبر المتواتر ايضا يدل على
ثم انهم صلوات الله عليهم تركوا بيننا اخبارهم فليس لنا في هذا الزمان الا
التمسك باخبارهم والتدبر في اثارهم فترك اكثر الناس في زماننا اثار اهل
بيت نبيهم واستبدوا باراءهم فمنهم من سلك مسلك الحكماء الذين ضلوا واضلوا
ولم يقروا بنبي ولم يؤمنوا بكتاب واعتمدوا على عقولهم الفاسدة وارائهم
الكاسدة فاتخذوهم ائمة وقادة فهم يأولون النصوص الصريحة

اكثر الناس سلكوا في زماننا مسلك الفلاسفة في الصفات والافعال

Marfat.com

عن ائمة الهدى بما لا يوافق ما ذهب اليه الحكماء مع انهم يرون دلائلهم و
شبههم لا يسيد ظنا ولا وهما بل ليس افكارهم الا كنسج العنكبوت وايضا يرون
تخالف اهوائهم وتباين ارائهم فمنهم مشائيون ومنهم اشراقيون فلا يوافق
راى احد الطائفتين راى الاخرى ومعاذ الله ان يتكل الناس على عقولهم في
اصول العقايد فيتحيرون في مراتع الحيوانات ولعمري انهم كيف يحيرون ان ابواب
النصوص الواضحة الصادرة عن اهل بيت العصمة والطهارة لحسن ظنهم بونا
كافرا لا يعتقد دينا ولا مذهبا وطائفة من اهل هذا الحدث والبدع دينا
الله به وسموه التصوف فاتخذوا الرهبانية عبادة مع ان النبي صلى الله عليه وآله قد نهى عنها
وامر بالتزويج ومعاشرة الخلق والحضور في الجماعات والاجتماع مع المؤمنين
في مجالسهم وهذا يعضهم بعضا وتعلم احكام الله تعالى وتعليمها وعيادة
المرضى وتشييع الجنائز وزيارة المؤمنين والسعي في حوائجهم والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر واقامة حدود الله ونشر احكام الله والرهبانية التي ابتدعوها
يستلزم ترك جميع تلك الفرائض والسنن ثم انهم في تلك الرهبانية احدثوا عبادات
مخترعة فمنها الذكر الخفي الذي هو عمل خاص على هيئة خاصة لم يرد به نص ولا
خبر ولم يوجد في كتاب ولا اثر وهذا بدعة محرمة بلا شك ولا ريب قال

رسول الله ﷺ كل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى النار ومنها الذكر الجلى الذى يتغنون فيه بالاشعار ويتهتكون بتمزيق الحناجر يقصدون الله بالبكاء والتصنع ويزعمون ان ليس للعبادة سوى هذين الذكرين المبتدعين ويتركون جميع السنن والنوافل ويقنعون من الصلوة الفريضة بنقر كنقرة الغراب ولو لا خوف العلماء لكانوا يتركونها راسا ثم انهم لعنهم الله لا يقتصرون بهلك البدع بل يحرفون اصول الدين ويقولون بوحدة الوجود والمعنى المذموم فى هذا الزمان المسموع من مشايخهم كفر بالله العظيم ويقولون بالجبر وسقوط العبادات وغيرها من الاصول الفاسدة الشنيعة فاحذروا يا اخوانى واحفظوا ايمانكم واديانكم من وساوس هؤلاء الشياطين وتسويلاتهم واياكم ان تخدعوا من اطوارهم المتصنعة التى تعلقت بقلوب الجاهلين فانا انذرناكم انذارا مجملا مما تبين وظهر لى من الاخبار المتواترة من اصول المذهب لئلا تضلوا بخدعهم وغرورهم واتم حجة ربكم عليكم واؤدى ما وصل الى من ربى اليكم ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حى عن بينة واملوا عليكم ما اردت ايراده فى بابين الباب الاول فيما يتعلق باصول العقايد اعلموا ان ربكم قد علمكم فى كتابه طريق العلم بوجوده وصفاته فامركم بالتدبر فيما اودع فى افاقى

الباب الاول فى اصول العقائد

السموات والأرض وفي انفسكم من غرائب الصنع وبدايع الحكمة واذا تأملتم وتفكرتم
بصريح عقلكم ايقنتم ان لكم ربا حكيما عليما قاهرا قادرا لا يجوز عليه الظلم والعبث
ثم ان ربكم بعث اليكم نبيا مؤيدا بالايات الظاهرة والمعجزات الباهرة ويشهد
على بديهة العقل بانه لا يجوز على الله ان يجري على يد كاذب امثال هذه الآيات
والمعجزات فاذا ايقنت بصدق هذا النبي واعتقدت بلزوم ان تتبعه وتعتقد
انه صادق في كل ما يخبرك به في اصول الدين وفروعه فما ثبت في الدين بالآيات
والاخبار المتواترة هو انه تعالى واحد لا شريك له في ملكه ولا يجوز عبادة غيره
ولم يستعن في خلق العالم باحد غيره وانه احد الذات ليس له اجزاء خارجية
ولا وهمية ولا عقلية وانه احد المعنى ليس له صفات زائدة بل صفاته عين ذاته
وانه ازلي لا انتهاء لوجوده في جانب الاول ابدي يمتنع الفناء عليه ازلا
وابدا وانه ليس بجسم ولا جسماني ولا زماني ولا مكاني وانه حي بلا حياة زائدة
ولا كيفية ومريد بلا خطور بال ولا تفكر ولا روية وانه يفعل بالاختيار
وهو غير مجبور في افعاله وانه على كل شئ قدير وانه لو اراد خلق الافا امثال
هذا العالم لخلقها بلا مادة ولا مدة لا على ما يزعمه الحكيم انه لا يكون خلق
الاجسام الا بمادة قديمة واستعداد وانه تعالى عالم بجميع الاشياء جزئياتها

وكلياتها

وكلياتها وان علمه بما كان وبما يكون على نهج واحد ولا يتغير علمه بالشيء بعد
ايجاده وانه لا يعزب عن علمه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء لا على ما يزعمه
الحكيم انه لا يعلم الجزئيات والقول به كفر ولا يلزم بل لا يجوز التفكر في كيفية
علمه انه حضوري او حصولي ولا في سائر صفاته اكثر مما قرروا وبينوا لانا نرجع
الى التفكر في ذاته تعالى وقد نهينا عن التفكر فيه في احاديث كثيرة وانه تعالى
لا يفعل شيئا الا لحكمة ومصلحة وانه لا يظلم احدا ولا يكلف احدا ما لا يطيقه
وانه كلف العباد لمصالحهم ومنافعهم ولهم الاختيار في الفعل والترك والقدرة
لا الجبر ولا التفويض بل امر بين الامرين فالقول بان العباد مجبورون في افعالهم
يستلزم الظلم وهو على الله تعالى محال والقول به كفر والقول بان لا مدخل
لله تعالى مطلقا في اعمال العباد كفر بل لله تعالى مدخل بالهدايات والتوفيقات
وتركهما وهو المعبر عنه في عرف الشرع بالاضلال ولكن بتلك الهدايات
لا يصير العبد مجبورا بالفعل ولا بتركها في الترك كما اذا كلف السيد عبده
بتكليف واوعد على تركه عقوبة وفهم ذلك فاذا اكتفى بهذا ولم يفعل العبد
لا يعد العقلاء عقابه قبيحا ولو اكد السيد هذا التكليف بتاكيدات وتهديدات
وملاطفات وكل عليه مؤكدا ومحصلا لا يجبره عليه فعمل يعلم العقلاء

لم يصر مجبورا بذلك على الفعل وهذا القدر من الواسطة مما دلت عليه الآيات
وليس لك المتفكر في شبه القضاء والقدر والخوض فيهما فان الائمة نهت
عن التفكر فيهما فان فيهما شبها قوية تعجز عقول اكثر الناس عن حلها وقد ضل
فيها كثير من العلماء فاياك والتفكر والتعمق فيها فانه لا يفيدك الا ضلالا ولا
يزيدك الا جهلا ثم يجب ان تؤمن بحقية جميع الانبياء والمرسلين مجملا وعصمتهم
وطهارتهم وانكار نبوتهم او سبهم والاستهزاء بهم او قول ما يوجب الازراء
بشانهم كفروا اما المشهورون منهم كآدم ونوح وموسى وعيسى وداود وسليمان
وسايرمن ذكرهم الله تعالى في القرآن فيجب ان تؤمن بهم على الخصوص وبكتبهم
ومن انكر واحدا منهم فقد انكر الجميع وكفر بما انزل الله ويجب ان تؤمن
بحقية القرآن وما فيه مجملا وكونه منزلا من عند الله تعالى وكونه معجزا او
انكاره والاستخفاف به كفر وكذا فعل ما يستلزم الاستخفاف به كحرقه من غير
ضرورة والقاذورات واما ما لا يستلزم ذلك كمد الرجل نحوه فان
قصد الاستخفاف به كفر والا فلا وكذا يجب تعظيم الكعبة والاستخفاف بها
وفعل ما يوجب الاستخفاف بها كفر كما تحدث فيها اخيرا او قول ما يوجب الاهانة
بها وكذا كتب احاديث النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام وبعضها يخرج عن دين الامامية

وكذا يجب الاعتقاد بوجود الملئكة وكونهم اجسامًا لطيفة او بعضهم وان لبعضهم اجنحة ولهم صعود ونزول وانكار المشاهير منهم كجبرئيل وعزرائيل وميكائيل واسرافيل وانكار جسميتهم كفر ويجب القول بعصمتهم ولهم يجب تعظيمهم والاستخفاف بهم وسبهم وقول ما يوجب الازراء بهم كفر وكذا عبادة الصنم والسجود لغير الله تعالى مطلقًا بقصد العبادة كفر والقول بحلوله تعالى في غيره كما قاله بعض الصوفية والغلاة او اتحاده مع غيره كما قاله بعضهم او ان له تعالى صاحبة او ولدًا او شريكًا كما قال النصارى وان الله تعالى جسم او ان له مكانًا كالعرش وغيره او ان له صورة او جوارح او اعضاء فكل ذلك كفر واعلم انه لا يمكن رؤيته تعالى بالبصر لا في الدنيا ولا في الاخرة وما ورد في ذلك مؤول وانه لا يمكن الوصول الى كنه حقيقته فانها اوصاف وان التعطيل ونفي جميع صفاته تعالى عنه باطل كما يلزم على القائلين بالاشتراك اللفظي بل يجب اثبات صفاته تعالى على وجه لا يتضمن نقصًا كما نقول انه عالم لكن لا كعلم المخلوقين بان يكون حادثًا او يكون زواله او يكون بحدقة صورية او بالقلب ومعلولا بعلة فاثبت له تعالى الصفة ونفيت عنها ما يضادها فنفينا من صفات النقص ولا نعلمها بكنهها

سلم اي نقط في اللفظ فقال انه عالم قادر وليس فيه هذه الصفات ولكن القول بان هذه الصفات عين ذاته وليست كصفات المخلوقين ونفيها شركة بينه وبين خلقه مما دلت عليها الروايات في كتاب اصول الكافي راجع

وتقول انه تعالى قادر على كل ممكن والقدرة فينا بصفة زائدة حادثة
والآلات وادوات نستغني عنه تلك الامور فتقول قادر يذاته بلا صفة زايدة
ولا كيفية حادثة وبلا آلة فذاته البسيطة كافية في ايجاد كل شئ وتقول انه
تعالى مريد والارادة فينا متضمن امورا تصور الذلك الفعل وتصور منفعته
وتصديق بحصولها وترتيبها عليه مع تردد نوعا ما حتى ينتقل الى العزم
فينبعث في النفس شوق يوجب تحريك العضلات والادوات حتى يصدر ذلك
الفعل وارادته تعالى ليست الا علمه القديم الذاتي بالشئ وبما فيه من
المصلحة ثم ايجاده في زمان تكون المصلحة في ايجاده فالارادة ايجاد
للشئ كما ورد في الاخبار لا علمه بكونه اصلح كما قاله المتكلمون وكذا تقول
انه سميع بصير وما هو كمال فينا من السمع والبصر هو العلم بالمسموعات
والمبصرات واما كونهما بالتي السمع والبصر مع شرايطها فانما هو لعجزنا
واحتياجنا الى الآلات واما فيه تعالى فليس الا علمه بالمسموعات والمبصرات
ازلا وابدا بذاته البسيطة من غير حدث صورة والته واشتراط وجود ذلك
الشئ فانها صفات النقص وكذا تقول انه حي والحيوة فينا انما هو صفة
زايدة يقتضي الحس والحركة وفيه تعالى ثابت على وجه لا يتضمن النقص

ارادته تعالى ايجاده للشئ لا علمه

فانه حي بذاته لانه يصح منه الافعال ويعلم جميع الامور فذاته البسيط
تقوم مقام الصفات والآلات فيما هو كمال في الحيوة من كونه مدركا فعالا
ثابت له تعالى وما هو نقص من الاحتياج الى الكيفيات والآلات منفي عنه وكذا
نقول انه متكلم والكلام فيما انما يكون بآلات واداة وكلامه تعالى ايجاد الاصوات
في اي شئ اراد وايجاده النقوش في اي شئ اراد والقاء الكلام في نفس
ملك او نبي او غير ذلك فلا يقوم به ولا يحتاج في ذلك الى آلة وهو حادث
وهو من صفات فعله واما ما هو كمال ذاتي ذلك فهو قدرته تعالى على ايجاد
الكلام او عليه بدلا لانه وهما قديمان من صفاته الذاتية غير زايدين على ذاته
وهكذا في جميع صفاته فلا تتف عنه الصفة ولا تثبت له ما يوجب نقصا
وعجزا ثم اعلم انه صادق لا يجوز عليه الكذب ثم لا بد ان تعتقد ان العالم
حادث اي جميع ما سوى الله بمعنى انه ينتهي ازمنة وجودها في الازل الى
حد وينقطع لا على ما اوله الملاحدة من الحدوث الذاتي فان على المعنى الذي
ذكرنا اجماع جميع الملتين والاخبار به متظافرة متواترة والقول بقدم
العالم وبالعقول القديمة والهيولى القديمة كما يقول الحكماء كفر ثم اعلم ان
انكار ما علم ثبوته من الدين ضرورة بحيث لا يخفى على احد من المسلمين الا ما

العالم حادث زمانی

كفر يحق منكره والاصل وهي كثيرة كوجوب الصلوة الخمس واعداد ركعاتها
واوقاتها في الجملة واشتمالها على الركوع والسجود بل على تكبيرة الاحرام
والقيام والقرائة على الاظهر واشتراطها بالطهارة حدثا وخبثا وغسل
من الجنابة والحيض بل النفاس على الاظهر بل كون البول والغائط ناقضا
ناقضا للوضوء على احتمال وكوجوب غسل الاموات والصلوة عليهم ودفنهم و
وجوب الزكوة وصوم شهر رمضان وكون الاكل والشرب المعتادين والجماع
في قبل المراة ناقضا له ووجوب الحج واشتماله على الطواف بل السعي بين
الصفا والمروة والاحرام والوقوف بعرفات ومشعر بل الذبح والحلق والرمي
في الجملة اعم من الوجوب والاستحباب على احتمال ووجوبها في الجملة على
الاظهر ورجحان الجماعة في الصلوة والصدقة على المساكين وفضل الاعلم
واهله وفضل الصدق النافع ومرجوحية الكذب الغير النافع وحرمة الزنا
واللواط وشرب الخمر دون النبيذ لانه مما لم يجمع عليه المسلمون واكل لحم
الكلب والخنزير والدم والميتة وحرمة نكاح الامهات والاخوات والبنات
وبنات الاخ وبنات الاخت والعمات والخالات بلام الزوجة واختها معها
على الاظهر وحرمة الربوا في الجملة على احتمال وحرمة القمار واكل مال الغير

بلا جهة تحلله وحرمة القتل بغير حق بل مرجوحية السب والقذف ورجحان السلام وردّه على الاظهر ورجحان بر الوالدين ومرجوحية عقوقهما بل رجحان صلة الارحام على احتمال وغير ذلك مما اشتهر منهم بحيث لا شك فيه الا من شذ منهم واما انكار ما علم ضرورة من مذهب الامامية فهو مخرج فاعله بالمخالفين ويخرجه عن التدين بدين الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين كامامة الائمة الاثني عشر وفضلهم وعلمهم ووجوب طاعتهم وفضل زيارتهم واما مودتهم وتعظيمهم في الجملة فمن ضروريات دين الاسلام ومنكره كافر كالنواصب والخوارج ومما عدّ من ضروريات دين الامامية استحلال المتعة وحج التمتع والبراءة ممن ظلم وحارب امير المؤمنين او غيره من الائمة عليهم السلام بل اللفظ ومن جميع قتلة الحسين عليه السلام وقول حي على خير العمل في الاذان ثم لا بد ان تعتقد في النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام انهم معصومون من اول العمر الى آخره من صغاير الذنوب وكبايرها وكذا في جميع الانبياء والملئكة وانهم اشرف الخلق جميعا وانهم افضل من جميع الانبياء وجميع الملئكة وانهم يعلمون علوم جميع الانبياء وانهم يعلمون علم ما كان وعلم ما يكون الى يوم القيمة وان عندهم آثار الانبياء وكتبهم كالتورية والانجيل والزبور وصحف آدم وابراهيم و

شيث وعصاه موسى وخاتم سليمان وقميص ابراهيم والتابوت والالواح و
غير ذلك وانه كان جهاد من جاهد منهم وتعوذ من تعوذ عن الجهاد وسكوت
من سكت ونطق من نطق وجميع احوالهم وافعالهم واقوالهم بامر الله وان
كل ما علم رسول الله صلى الله عليه وآله علما وكذا كل لاحق يعلم جميع علم السابق عندنا مع
وانهم لا يقولون برأي ولا اجتهاد بل يعلمون جميع الاحكام من الله تعالى
ولا يجهلون شيئا يسئلون عنه ويعلمون جميع اللغات وجميع اصناف الناس
بالايمان والكفر ويعرض عليهم اعمال هذه الامة كل يوم ابرارها وفجارها
ولا نعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله تعالى فانا قد بينا في صحاح الاخبار
عن القول به ولا عبرة بما رواه البرمي وغيره من الاخبار الضعيفة ولا يجوز
عليهم السهو والنسيان وما ورد به من الاخبار محمول على التقية ويجب عليك
ان تقر بالمعراج الجسماني وانه عرج ببدنه الشريف وتجاوز عن السموات
ولا تصغ الى شبه الحكماء في نفي الخرق والالتيام على الافلاك فانها واهية
ضعيفة والمعراج من ضروريات الدين وانكاره كفر وان تكون في مقام
التسليم في كل ما وصل اليك من اخبارهم فان ادركه فهمك ووصل اليه عقلك
فؤمن به تفصيلا والا فؤمن به اجمالا وترد علمه اليهم واياك ان ترد شيئا

المعراج جسماني

من أخبارهم لضعف عقلك لعلّه يكون منهم وردد تر لسوء فهمك فكذّبت
الله فوق عرشه كما قال القصّاص واعلم انّ علومهم عجيبة واطوارهم غريبة لا
يصل اليها عقولنا فلا يجوز لنا ردّ ما وصل الينا من ذلك ثم اعلم انه يجب الاقرار
بحضور النبيّ والائمة الاثني عشر صلوات الله عليهم عند تواتر الاموات والتقاء
المؤمنين والكفّار فينفعون المؤمنين بشفاعتهم في تسهيل غمرات الموت وسكراته
عليهم ويشدّدون على المنافقين ومبغضي أهل البيت صلوات الله عليهم وفي
في الاخبار ان الماء الذي يسيل من أعين المؤمنين عند الموت هو من شدة فرحهم
وسرورهم برؤية النبيّ والائمة صلوات الله عليهم ويجب الاقرار بذلك مجملا
ولا يلزم التفكّر في كيفية ذلك انهم يحضرون في الاجساد الاصلية او
المثالية او بغير ذلك ولا يجوز التأويل بالعلم او انتقاش الصور في القوى
الخيالية فانه تحريف للدين وتضييع لعقايد المؤمنين ويجب
الايمان بان الروح باق بعد مفارقة الجسد ويتعلّق بجسد مثل هذا الجسد
وهو مع خفّة ورقّة ويطّلع على مشيّعيه فان كان مؤمنا يأسّدهم في التعجيل
ليصل الى ما اعدّ الله له من الدرجات الرفيعة والنعم العظيمة وان كان منافقا
يناشدهم في عدم التعجيل حذرا مما اعدّ له من العقوبات وهو مع غاية

ومقبلا ومشيعه حتى اذا دفن في قبره ورجع مشيعوه ويفعل الروح
الى جسده الاصلي فيجيئه الملكان منكر ونكير في صورة مهيبة ان كان معتقدا
وبشر وبشير في صورة حسنة ان كان من الابرار فيسئل عنه عن عقائده
ومن يعتقده من الائمة واحدا بعد واحد فان لم يجب عن واحد منهم يضربانه
بعمود من نار يمتلئ قبره نارا الى يوم القيمة وان اجاب بيشر انه بكرامة الله و
يقولان لنم نومة عروس قرير العين واياك ان تاول هذين الملكين و
سؤالهما فانه من ضروريات الدين واياك ان تصغي الى تاويلات الملاحدة
في جميع الملئكة بالعقول والنفوس الفلكية فانه قد تظافرت الآيات وتواترت الملائكة اجسام لطيفة
الاخبار بكونهم اجساما لطيفة يقدرون على التشكل باشكال مختلفة و
يراهم رسول الله والائمة صلوات الله عليهم وانهم اولوا اجنحة مثنى وثلث
ورباع وانهم اكثر خلق الله واعظمهم وقد وردت الاخبار الكثيرة عن كل
واحد من الائمة في كيفياتهم وعظمتهم وغرايب خلقهم وشؤونهم واشتغالهم
واطوارهم ويجب ان تعتقد ان السموات غير مطابقة بل من كل سماء الى سماء
خمسمائة سنة وبينهما مملوة من الملئكة وقد ورد في الاحاديث انه ما من
موضع قدم في السموات الا وفيها ملك يسبح الله ويقدسه ويجب ان تعتقد

عصمة الملكة ولا تصغ الى ما اشتهر بين عوام الناس وفي التواريخ والتفاسير
المأخوذة من كتب العامة وهم اخذوا من تواريخ اليهود من قصة هاروت و
ماروت وتخطئة الانبياء فانه قد ورد في اخبارنا الرد عليها وتفسير الايات
الواردة فيها على وجه لا يتضمن فسقهم وخطائهم ولا يسع بهذا الرسالة ذكر
تفاصيلها ثم اعلم انه يلزمك الايمان والاذعان بضغطة القبر في الجملة واما
انها عامة لجميع الناس او مخصوصة بغير كامل المومنين يظهر من كثير من
الاخبار الثاني ولا بد من الاذعان بكون الضغطة في الجسد الاصلي لا
المثالي وبان بعد السؤال والضغطة ينتقلون الى اجسادهم المثالية فهم
يكونون على قبورهم ويطلعون على زوارهم ويأنسون بهم وينتفعون
بزيارتهم ان كانوا مؤمنين وقد ينتقلون الى وادي السلم وهو النجف على
مشرفها الف تحية وقد ينتقلون الى جنة الدنيا فينتعمون بنعمها ويأكلون
من فواكهها ويشربون من انهارها كما قال الله تعالى ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم
الله من فضله وان كانوا كافرين معاندين يذهب بهم الى النار فيعذبون
الى يوم القيمة وان كانوا مستضعفين فظاهر بعض الاخبار انهم يمهلون

سه واذا وقفت ان العلامة ذكر اذا صار وا بطيئة الاذان يجري عليهم ما يجري على الانسان فهو ابرس (هذا من اثر ع)

الى يوم القيمة لا يتنعمون ولا يعذبون ويجب أن تعتقد ان الله تعالى في
الدنيا جنة ونار كما جنة الخلد ونار الخلد بل ورد الخبر عن الرضا عليه السلام ان جنة
آدم ايضا كانت جنة الدنيا لا جنة الخلد ويجب الاذعان بالجنة والنار على
حسبما ورد عن صاحب الشرع معلوما وتاويلها بالمعلومات الحسنة والباطلة
والاخلاق الحسنة والرديئة كفر والحاد بل يجب الاذعان بكونهما مخلوقتين
بالفعل لانهما مستخلقتان بعد ذلك وقد ورد عن الرضا عليه السلام ان من انكر ذلك
فهو منكر للايات والمعراج النبي وهو كافر ويجب أن نؤمن بالرجعة فانها
من خصائص الشيعة واشتهر ثبوتها عن الائمة بين الخاصة والعامة وقد
روى عنهم عليهم السلام من لم يؤمن بكرتنا والذي يظهر من الاخبار هو انه
يحشر الله تعالى في زمن القائم او قبيله جماعة من المؤمنين لتقر اعينهم برؤية
ائمتهم ودولتهم وجماعة من الكافرين والمعاندين للانتقام عاجلا في الدنيا
واما المستضعفون فلا يرجعون الى يوم القيمة الكبرى واما رجوع الائمة
فقد دلت الاخبار الكثيرة على رجعة امير المؤمنين وكثير منها على رجعة الحسين
ودل بعض الاخبار على رجوع النبي وسائر الائمة واما كون رجوعهم في
زمان القائم او قبله او بعده فالاخبار غير مختلفة فيجب ان تقر برجوع

بعض الناس والائمة عليهم السلام وترد علم ما ورد من تفاصيل ذلك اليهم وقد
اوردت الاخبار الواردة فيها في كتاب بحار الانوار وكتبت رسالة مفردة
ايضا في ذلك ويجب ان تعتقد ان الله تعالى يحشر الناس في القيمة
ويرد ارواحهم الى الاجساد الاصلية وانكار ذلك وتاويله بما يوجب
انكار ظاهره كما نسمع في زماننا عن بعض الملاحدة كفر والحاجا عا
واكثر القران وارد في اثبات ذلك وكفر من انكره ولا نلتفت الى
شبه الحكماء في ذلك من نفي اعادة المعدوم وتاويل الايات والاخبار
بالمعاد الروحاني ويجب ان تذعن بحقيقة الحساب ونطاير الكتب
يمينا وشمالا وان الله تعالى وكل بكل انسان ملكين احدهما على
يمين الانسان والاخر على شماله ويكتب صاحب اليمين الحسنات وصاحب
الشمال السيئات ففي اليوم ملكان يكتبان عمل اليوم فاذا انتهى اليوم
يصعدان بعمله ويجيء ملكان يكتبان عمل الليلة واياك ان تاولهما بما
نسمع في زماننا فانه كفر ويجب ان تؤمن بشفاعة النبي والائمة عليهم السلام
وان الله تعالى لا يخلف وعده بالثواب لمن اطاعه ويمكن ان يخلف
الوعيد بان يغفر لمن عصاه من المؤمنين من غير توبة وانه يقبل التوبة

بمقتضى وعده وبان الكفار والمعاندين يخلدون في النار وان المستضعفين
مرجون لامر الله يحتمل نجاتهم من النار بفضل الله والمستضعفون هم
الضعفاء العقول ومنهم على مثل عقول الصبيان والنساء والذين لم يتم
عليهم الحجة كما هي وان المؤمنين يدخلون الجنة ويخلدون فيها اما بلا عذاب
او بعد عذاب في عالم البرزخ او في النار واعلم ان الشفاعة مخصصة بالمؤمنين
لاستحقاقهم الى غيرهم واعلم ان الحبط والتكفير هما ثابتان عندي ببعض معانيها
والايات الدالة عليهما لا تحصى والاخبار لا تتناهى والدلايل الموردة على
نفيهما ضعيفة كما لا يخفى على المتدبر فيها ثم لابد ان نؤمن بكل ما ورد على
لسان الشرع من الصراط والميزان وجميع احوال القيمة واهوالها ولا
نتؤلها بشئ الا ما ورد تاويله عن صاحب الشرع فان اول الكفر والالحاد
التصرف في النواصيص الشرعية بالعقول الضعيفة والاهواء الردية
اعاذنا الله وسايرالمؤمنين منها ومن امثالها والسلام على من اتبع الهدى

الباب الثاني

الباب الثاني فيما يتعلق بكيفية العمل قد علمت يا خليلي ما اثبتناه اولا
من لزوم متابعة اهل بيت العصمة سلام الله عليهم في اقوالهم واحكامهم
والتدبر في اخبارهم واثارهم فاعلم ان الخير كل الخير وجدناه في اخبارهم

اذ ما من حكم من الحكم الا لبسه الاوهى فيها متصرحة مشروحة لمن اتاها بقلب سليم وعقل مستقيم لم يعوج عقله بسلوك طرق الضلال والعمى ولم يلتبس فهمه باطوار اهل الزيغ والتردد وطريق الوصول الى النجاة والفوز بالسعادات الظاهرة بينة فيها لمن دفع غشاوة الهوى عن بصيرته وتوسل الى ربه في صحيح نيته وقد قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ومحال ان يخلف الله وعده اذا تى الله من الابواب التي امر الله تعالى ان تؤتى منها فالذي يجب اولا للسالك الى الله ان يصحح نيته لان مدار الاعمال في قبولها وكمالها على مراتب النيات ولا يتاتى ذلك الا بالتوسل التام بجناب تعالى والاستعاذة من شر الشياطين وغلبة الاهواء ثم يتفكر في عظم هذا المقصد الاقصى ويتفكر في انه بعد فراقها بالموت لا يتاتى له الرجوع اليها لتدارك ما قد فات منه ويحذر عن الخسر العظمى والمصيبة الكبرى ثم يتفكر في فناء هذه الدنيا وتقلب احوالها وعدم الاعتماد عليها وعلى عزها وفخرها ولرجع في اثناء هذه التفكرات الى ما ورد عن الائمة الهداة في ذلك لا الى كلام غيرهم لان لها الصدور دها عن منابع الوحي والالهام تاثيرا عجيبا لغير كلام غيرهم وان كان المضمون واحدا وانما كذلك

غيرهم كالغزالي وابي طالب المكي وامثالهما مشتمل على حق وباطل وانهم
يسوّلون باطلهم في اثناء ذكر الحق في نظر الناظرين الى كلامهم ليدخلوهم في
حبائلهم ومصائدهم ثم اعلم ان النية ليست هي الاشتهار بين الناس من خطب
المنبر او التلفظ بها بالفاظ عربية او عجمية بل هي الداعي الى فعل الانسان
وهي امر كامن في النفس لا يطلع عليها الا المجدون في طاعة الله الذين
بصّرهم الله عيوب النفس ودائها ودواءها كما قال الله تعالى فألهمها فجورها
وتقويها وهي ثابتة للحالة التي الانسان مقيم عليها كما ورد في تفسير قوله
تعالى قل كلّ يعمل على شاكلته وهذا ظاهر لمن تدبّر فيه مثلا اذا كان حال
شاكلته وطريقته وسجيته حب الدنيا والحرص عليها لا تعمل عملا من اعمال
الخير والشر الا ومقصوده الاصلي منه حيازة الدنيا فاذا صلّى كان الباعث
له عليه انه اذا دخل بالصلوة يحل ذلك بدنياه واذا شرب الخمر يشرب لأنه
يعينه على دنياه وهكذا واذا غلب على احد حب الملوك والتقرب عندهم
لا يعمل شيئا الا وهو يلاحظ ان يكون لهذا العمل مدخل في التقرب اليهم
والحرمة على ذلك انه يترك كثيرا من اعمال الخير لا يوافق طباعهم فاذا
تفطنت لذلك فاعلم ان للناس في نياتهم منازل ودرجات فمنهم من غلب

علم

عليهم شهوتهم كما اشرنا اليه وليس المنظور في اعمالهم الا امثال ما ذكرناه من
الامور الفاسدة وهذا اذا لم يسع في ترك تلك الحالة يتدرج في الشقاوة
الى ان يترك دينه وعقايده ولا يرجى خيره ابدا والثاني من ارتفع عن هذه
الدرجة ففي نفسه حب الدنيا وحب الاخرة ويزعم انهما يجتمعان فقد صار
عليه حب الاخرة فيعمل لها وقد يغلب عليه حب الدنيا فيعمل لها وهذا اذا
لم يرفع نفسه عن هذه الدرجة يلحق عما قريب بالاول والثالث من غلب
عليه خوف عقاب الله وتنبه وتفكر في شديد عذابه واليم عقابه فصار
ذلك سببا لحط الدنيا عن نظره فهو يعمل كل ما يعلم من الاعمال الحسنة ويترك
ما يترك من الاعمال السيئة خوفا وهذه العبادة صحيحة على الاظهر لكن ليس
في درجة الكمال وقد ورد عن الصادق عليه السلام انها عبادة العبيد والرابع
قد غلب الشوق الى ما اعد الله للمحسنين في الجنة فيعبد الله لطلب تلك
الامور وقد ورد في الخبر انها عبادة الاحرار وهذا قريب من السابق
والخامس انه يعبد الله لانه اهل للعبادة وهذه درجة الصديقين
وقد قال امير المؤمنين عليه السلام ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك
ولكن وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك وقد ورد عن الصادق عليه السلام انها

عبادة الاحرار ولا يسمع هذه الدعوى من غيرهم اذ لا يكون هذا الا
لمن يعلم من نفسه انه لو لم يكن لله جنة ولا نار بل لو كان والعياذ بالله تعالى
في الجنة والمطيع في النار لاختار الاطاعة لانه تعالى اهل لها والسادس
انه يعبد الله تعالى شكرا له فانه يلاحظ نعمته تعالى الغير المتناهية فيحكم
عقله بان هذا المنعم يستحق لان يعبد لنعمه والسابع انه يعبد الله حياء
فانه يحكم عقله بحسن الحسنات وقبح السيئات ويعلم ان الله تعالى مطلع عليه
في جميع احواله فهذا يعبده حياء ولا يلتفت الى ثواب ولا عقاب والى اشير
ما ورد في تفسير الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه
يراك والثامن ان يعبده تعالى جلاله ورتبة المحبة من اعلى مراتب الكمال
وهي تحصل بدوام ذكره تعالى جلاله وكثرة العبادة وتذكر نعم الله تعالى
عليه والتطلع اليه ولذا حصلت المحبة لا يجوز مخالفة محبوبه محبا ما
ولا ينظر الى نفع وضرر والتاسع انه يعبده تقربا اليه اي طلب القرب
والقرب معان دقيقة نشير الى بعضها اذ لا يتصور في شانه تعالى القرب
الزماني والمكاني فالمراد اما القرب بحسب الدرجة والكمال اذ في مراتب
النقص لنهاية البعد عن جنابه تعالى لغاية كماله فاذا ارتفع عن نقصه بعض

المعارف

النقايص واتصف ببعض الكمالات قل بعده عن جنابه وتخلق ببعض
اخلاقه او القرب بحسب مصاحبة المعنوية والتذكر فانه اذا كان محبت
في المشرق ومحبوبه في المغرب فهو على الدوام في ذكره وفكره ومشغول
بجذباته وبالامور المفوضة اليه وهذا في الحقيقة اقرب من المحبوب
من العدة الذي هو جالس بجنبه ولا ريب ان هذين المعنيين الذين
ذكرناهما يحصلان من العبادة فيمكن ان يكون غرض العابد حصول
هذين المعنيين وللقرب معان اخر وللبعد درجات اخر فيما بين المراتب
الذي ذكرناها لا يتناهى وانما اشرنا الى بعضها على سبيل التمثيل
لتعرف المؤمن السالك الى الله خطر هذا الطريق ويتوسل اليه تعالى
ليبعده من مهالك هذه المسالك حتى اذا دخل في زمرة عباد الله المخلصين
امن من شر الشياطين كما قال تعالى ان عبادي ليس لك عليهم سلطان
ولنعم ما مثل الشيطان بالكلب الذي يكون على ابواب الناس ويؤذي
من يريد ان يدخل داره لكنه لا يمكن دفعه الا بان يزجره المالك ويزجره او
يعلم ان الداخل من اصدقاء صاحب البيت فكذا هذا الكلب اللعين
موكل على باب الله تعالى لان لا يدخلها الاجانب ومن لا يليق لاستقامة

بالدخول فيه فاذا نهره صاحب البيت جل ثنائه بسبب استعاذة العبد من
شره واعلم انه من متعرفي هذه الحضرة ومن خواص مالك اللالك وكثيرا ما
يدخل هذا الباب ويخرج منه ولم انس بصاحب البيت لا يتعرض له هذا
الكلب فاذا توسل السالك بجناب تعالى وصح نيته بقدر الجهد في بدو
الامر بطلب ما يعلم انه خير آخرته فيه ولا يبالي بان يعده اهل الزمان
وجهل الدوران حشويا او قشريا او زاهدا خشكا او ينسبه الى الجهل
واذا كان بهذه المنزلة يظهر له الحق عيانا فينبغي بعد ذلك ان يتبع
معلما متقنا بكلام اهل البيت عليهم السلام واخبارهم متعمقا فيها الا
من يأول الاخبار بالاراء بل من صح عقائده من الاخبار ويشرع في طلب
العلم ابتغاء وجه الله وطلب مرضاته ويتدبر في اخبار اهل البيت عليهم السلام
ويكون مقصده التحصيل للعمل فلا العمل ينفع بدون العلم كما ورد
عن الصادق ع ان العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق لا يزيده
سرعة السير الا بعدا ولا العلم ينفع بدون العمل وايضا لا يحصل العلم
بدون العمل كما ورد من عمل بما علم ورثه الله علم ما لا يعلم ولعد شبه العلم
بسراج يكون مع السائر في طريق مظلم اذا وقعه كم يمش لا يضئ له الا

مقدار معلوم وكلما مشى يفنى له مقدار اخر فالعلم يعين على العمل والعمل
يزيد في العلم ينبغي أن يقسم دوره ثلاثة اقسام وفي بعض اليوم يسعى لطلب
الرزق الحلال وفي بعض في طلب العلم وفي بعض اخر يشتغل بالفرايض والنوافل
وينبغي أن يحصل نبذة من العلوم الآلية لافتقار علم الحديث
اليها كعلم الصرف والنحو وقليلا من المنطق وقليلا من علم الاصول وبعض
الكتب الفقهية ثم يبذل غاية الجهد في علم الحديث ويطالع كتب الاربعة و
غيرها من تصانيف الصدوق وغيره ولقد اجتمع عندنا بحمد الله سوى
الكتب الاربعة نحو من مائتي كتاب ولقد جمعتها وفهرستها في كتاب بحار الانوار
فعليك بالنظر فيه والخوض في لججه والاستفادة منه فانه بحر كما سمي
ثم اعلم يا اخي ان لكل عبادة روحا وجسدا وظاهرا وباطنا فظاهرها
وجسدها الحركات المخصوصة وباطنها الاسرار المقصودة منها والثمرات
المترتبة عليها وروحها حضور القلب والاقبال عليها وطلب حصول ما هو
المقصود منها ولا تحصل تلك الثمرات الا بذلك كالصلوة التي هي عمود
الدين جعلها الله تعالى افضل الاعمال البدنية ورتب عليها اثارا عظيمة
قال الله تعالى ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر وقال رسول الله ص

لازم في تحصيل ما يقتضي علم الحديث البر

الصلوة معراج المؤمن ولا يترتب عليها تلك الثمرات الا بحضور القلب
التي هي روحها اذ الجسد بلا روح لا يترتب عليه اثر ولذا صلوتنا لا تنهانا
عن الفحشاء والمنكر ولا تحصل لنا بها العروج عن تلك الدركات الدنية
الى الدرجات العلية فان الصلوة معجون الهي ومركب سماوي اذا حظت
فيها شرايط علمها ينفع بجميع الامراض النفسانية والادواء الروحانية
فيلزم ان يكون الانسان متذكرا في كل فعل من افعال الصلوة مترقبا لذلك
الفعل والغرض المقصود منه ففي الدعوات المقدر عليها ايانا
للنفس التي استوحشت بسبب الاشتغال بالامور الدنيوية التي اضطر
اليها الانسان بحسب الحكم والمصالح ليكون عند الشروع فيها مستانسا
بجناب الله تعالى وايضا من شرايط قبول العمل التقوى والورع عن المعاصي
اذ بارتكابها يبعد عن ساحة قربه وقد قال الله انما يتقبل الله من المتقين
ولما ارتكب العبد الافعال السيئة وبعد بسببها غاية البعد يتضرع قبل
الصلوة ان يغفر له ويصفح عن جرائمه ليصير اهلا لان يعبده ويناجيه
وفي التكبيرات تنزيه مجناب الله تعالى عن الشريك والمثل والنقص وعن
ان يمكن للعبد ادراكه بالقوى الظاهرة وبالباطنة والعقول والافهام

وتذكر العقايد الحقة لتستقر في النفوس وفي دعاء التوجه تلقين
للاخلاص في النية واظهار لغاية العبودية ورفع النظر عما سواه والتوجه
بشراشره اليه وفي القرائة مكالمة مع المحبوب الحقيقي ومناجاة بذكر محامده
اولا ووصفه بالاوصاف الكمالية وسيلة امام الحاجة ورعاية لآداب المكالمة
والمناجات ثم اظهار العبودية ثم التخلي عن الحول والقوة والاستعانة به
في جميع الامور خصوصا في العبادة ثم طلب الهداية الى صراط المستقيم
وهو صراط النبي والائمة في جميع العقايد والاعمال والاخلاق والطرق
الى الله تعالى وهذا المطلب مشتمل على جميع المطالب العالية ثم الانكفاء
عن صراط اعدائهم ويندرج فيه جميع العقايد الباطلة والاخلاق الرديئة
والطرق المضلة وجميع الفسوق فانها جميعا صراط اعدائهم وكذا في
الركوع والسجود خضوع وتذلل لله تعالى لدفع ما يحدث في الانسان
من التكبر والفخر والعجب فامر بأن يضع مكارم بدنه على التراب عند ربه
وكذا في كل فعل من الافعال حكم جسيمة ومصالح عظيمة لا يفي بشرحها
الكتب العظيمة وقد ورد في الاخبار في كل فعل من افعال الصلوة اسرار غريبة
وحكم عجيبة وانا اوما انا في هذا المقام الى بعض منها على جهة التمثيل والا

فلا يفي هذه الرسالة والآلاف أمثالها بشرح واحد منها فينبغي أن يرجع الانسان
الى الاخبار الواردة فيها وفي اسرار جميع العبادات وحكمها وما تؤتي بكل فعل
على وجهه ليكون كل فعل من افعاله وسيلة لتقريبه وسببا لتكميل نفسه وهاديا
له الى سبيل نجاته ثم اعلم ان اقرب الطرق الى الله تعالى كما هو ظاهر كثير
من الآيات والاخبار هو طريق الدعاء والمناجات لكن لها شرايط من
حضور القلب والتوسل التام وقطع الرجاء عمن سواه تعالى والاعتماد الكامل
عليه والتوجه في صغير الامور وكبيرها وقليلها وكثيرها اليه سبحانه والادعية
المأثورة على نوعين منها الاوراد والاذكار الموظفة المقررة في كل
يوم وليلة المشتملة على تجديد العقايد وطلب المقاصد والارزاق و
دفع كيد الاعداء ونحو ذلك وينبغي للمرء ان يجتهد في حضور القلب
والتوجه والتضرع عند قرائتها لكن يلزم ان لا يتركها ان لم يتيسر
ذلك والثاني المناجات وهي الادعية المشتملة على صنوف الكلام في التوبة
والاستغفار والاعتذار واظهار الحب والتذلل والانكسار وظني انه
لا ينبغي ان يقرء تلك الا مع البكاء والتضرع والخشوع التام وينبغي
ان يترصد الاوقات لها ولا يقرء بدون ذكر فيشبه الاستهزاء والسخرية

وهذان القسمان من الدعاء ببركة أهل البيت عندنا كثيرة لا يفي الغرض
باشتغال بعشر أعشارها فاما القسم الاول فاكثرها مذكورة في مصباحي الشيخ
الطوسي والكفعمي وكتابي السعادات والاقبال لابن طاوس في بعض التعقيبات
وأدعية الاسبوع وأعمال السنة وغيرها والقسم الثاني أيضا منثورة في
عرض تلك الكتب وغيرها كالادعية الخمسة عشر والمناجات المعروفة بالاربعين
ودعاء كميل النخعي وغيرها والصحيفة الكاملة جلها بل كلها في مقام الثاني
ثم ان بعض تلك الادعية يناسب حالة الخوف وبعضها حالة الرجاء وبعضها
للبلاء وبعضها للرخاء الى غير ذلك من الاحوال المختلفة التي ترد على الانسان
فينبغي أن يقرء الانسان في كل حالة ما يناسبها من الادعية مع التدبر في
معانيها والبكاء والتضرع فيها وانت اذا سلكت هذا المسلك ايقنت
انه اقرب الطرق الى الله تعالى وبه يحصل مقاصد الدنيا والاخرة ثم
اعلم ان اعظم سعادات النفس الاخلاق الحسنة الزكية من الصداقة
والجود والسخاوة والاخلاص والمسكنة والحلم وغيرها من الاخلاق
التي استحسنها الشرع والعقل واقوى مهلكات النفس الاخلاق
الذميمة الرديئة من البخل والجبن والكبر والعجب والرياء والغضب

والحقد وغيرها من الملكات الرديئة التي استقبحها العقل والشرع فيجب على
الانسان السعي في التخلي عن الاخلاق السيئة والتحلي بالاطوار المرضية وعند
الصوفية انهما انما يحصلان بترك المالوفات والاعتزال عن الخلق واختيار
المشاق وملازمة الجوع المنهك والسهر الدائم وسايرما هو طورهم ودأبهم
واني وجدت من بين تلك الشدايد منهم تزيد اخلاقه الرديئة وتقل اخلاقه
الحسنة اذ يغلب عليه السوداء فلا يمكن لاحد ان يتكلم معهم لسوء خلقهم
وتقوى تكبرهم وعجبهم بحيث يظنون انهم تجاوزوا عن درجة الانبياء
ويبغضون جميع الخلق ويستوحشون منهم وكذا سايرصفاتهم لكن لا يظهر
ذلك للخلق لعدم معاشرتهم ومعاملتهم وظني ان طريق معالجة ذلك هو ان
يتوسل اولا الى الله تعالى في دفع تلك الرذائل ثم يتفكر في سوء عواقبها
وعيوب نفسه وردائة اصله وما ينتهي اليه حاله ونقص اعماله ونيابتم
يعالج كل خصلة بتمرين النفس على ضدها حتى تصير ضدها اخلاقا وعادة
وفي اثناء ذلك يتدبر في الاخبار الواردة في ذمها ومدح ضدها وكذا
الايمان والكفر من الكافي مثلا صاحب البخل يداوي نفسه
بعد التوسل اليه تعالى والتفكر في ان المال لا ينفعه بعد الموت والاعطاء

محمد مرتضى

ينفعه وان الله يخلفه ولا يخلف وعده ثم يتدبر في الايات والاخبار
الواردة في ذمه ثم يزجر نفسه على العطاء ففي المرتبة الاولى يشق عليه
وفي الثانية اسهل الى ان يصير العطاء له عادة وخلقا لا يمكنه تركه وكذا
صاحب الترفع في المجالس يعالج نفسه بعد ما ذكرنا ان يجلس مرارا
دون ما يليق به من المجلس الى ان يصير له خلقا وهكذا في ساير الاخلاق
وافضل ما يقرء في التوسل دعاء ان في الصحيفة الكاملة لمكارم الاخلاق
والاستعاذة من سوء الاخلاق وملازمتها العبادة الشرعية بشرايطها كما مر
في دفع تلك المهلكات ولا يحتاج الانسان الى ارتكاب البدع والتشريعات
فيكون دفعا للمفاسد بالافسد ثم اعلم يا اخي ان النوافل اليومية وصلوة
الليل متممة للفرايض وهي من سنن النبي صلى الله عليه وآله لم يتركها الى ان مضى من الدنيا
فلا تتركها وان تركتها فاقضها حيث ما تيسرت وعليك من الصوم بالخمس
الاول والاخر والاربعاء الاولى من العشر الاوسط فانها ايضا من سنته
وعليك في صلوة الليل بالدعوات والتضرع والبكاء فان هذا الوقت
من الليل محل قرب العبد من الرب وباب الدعاء والرحمة والمناجات
مفتوح والقلب مجتمع والعمل فيه اقرب من الخلوص كما قال الله تعالى ان

عشرة الليل هي اشقه طأ واقوم تميلا وعليك في ذلك الوقت بالدعا
لاخوانك المؤمنين تفضيلا فانه اقضى لحاجتك وانت مثاب فيه بمثل
ما طلبت لهم بل اضعافه وعليك في تعقيب صلوة الفجر بالدعوات والاذكار
المأثورة والمواظبة عليها فان تلك الساعة تقسم الارزاق وعليك بعد
ذلك في مشيك وقيامك وقعودك بما وتهذكر لا اله الا الله وسبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر فانها اركان عرش العبادة
والمعرفة ثم الصلوة على النبي ﷺ فانها من افضل الاعمال ثم مواظبة قدر
وافٍ من هذه الاذكار الاربعة الواردة في القرآن والاخبار وهي
ما شاء الله لا قوة الا بالله للرزق وتيسر الامور وحسبنا الله ونعم الوكيل
لدفع الخوف من الاعادي والشدائد ولا اله الا انت سبحانك اني
كنت من الظالمين لدفع هموم الدنيا والاخرة وغمومها وافوض امري
الى الله ان الله بصير بالعباد لدفع كيد الاعداء واقل ما تواظب عليه
من الاذكار كل يوم ان تصلي على محمد وال محمد كل يوم مائة مرة وفي يوم
الجمعة وليلتها الف مرة وان تقول كل يوم ثلثمائة وستين مرة عدد
عروق الجسد الحمد لله رب العالمين على كل حال وان قرأت ذلك عند

عليك بمداومة
ذكر الله في
جميع احوالك

الأذكار والدعوات في الروايات

كل صباح ومساء فهو افضل وقل في كل يوم استغفر الله سبعين مرة وانو الى الله سبعين مرة واكثر من الاستغفار فانه يكفر الذنوب ويزيد في الرزق وفي الاولاد واقراء كلا من التسبيحات الاربع كل يوم مائة مرة وعقيب كل صلوة مجموع التسبيحات الاربع وقل كل يوم مائة مرة لا اله الا الله الملك الحق المبين وان لم تعتد فثلثين مرة وقل كل يوم مائة مرة لا حول ولا قوة الا بالله وقل في كل يوم عشر مرات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وقل قبل طلوع الشمس وقبل غروبها عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير وعشر مرات اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين واعوذ بالله ان يحضرون ان الله هو السميع العليم فانه قد ورد في الاخبار انهما شيطانان واجبان وان نسيتهما في وقتهما فاقضهما وقل مائة مرة بعد صلوة المغرب والغداة بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وان لم تعتد فسبع مرات فانها امان من سبعين نوعا من البلا واكثر من قرائة سورة قل هو الله احد وانا انزلناه في ليلة القدر فان

قدرت ان تقرأها انا انزلناه فى كل يوم مائة مرة فافعل واقرأها اية الكرسى
وشهد الله وقل اللهم وسورة الحمد وقل هو الله احد بعد كل صلوة
وقد ورد على جميع ما ذكرته لك صحاح الاخبار ولا شك ان كنت مؤمنا
باهل بيت نبيك انها افضل من الاوراد العتيقة التى انتحلها الجاهلين
المبتدعين من اهل الحجاز المارقين للاقتداء باهل البيت وعليك
بصلوة جعفر بن ابى طالب واقلها كل اسبوع مرة وعند الشدايد فانها
مجربة لقضاء الحوائج وعليك بتحصيل كتب الدعاء واعمال الاهال المختصة
بالايام والليالى فان لكل منها تاثيرا خاصا فى التقرب الى الله تعالى
واياك واتباع الاعمال التى لم ترها فى الكتب المعتبرة من اخبار الشيعة فانه
قال رسول الله صلى الله عليه واله قليل فى سنة خير من كثير فى بدعة وعليك
بقلة الاكل والنوم لاترك الحيوانى اوشئ مما انعم الله تعالى به عليك
لا بحيث يخف بدنك ولا يقدر على العمل فان البدن مطيتك وتحتاج
الى تقويتها للاعمال الكثيرة وعليك بالسعى فى حلية ماكلك وملبسك
وبعدهما عن الشبهات بل جميع ما تصرف لنفسك او فى وجوه البر و
عليك بقطع مصاحبة الفاسقين والظالمين فان لصحبتهم تاثيرا عظيما

ولا تتبع الميت
فى كتب الصحيح

في قساوة القلب وبعدك عن الله تعالى الا ان تحدث من نفسك ان غرضك هدايتهم او دفع ظلم من مظلوم او كنت تتقي منهم وعليك ان تختار من مجالسه وتصحبه يكون معينا لك الى اخرتك ولا تصحب كل من تراه فان صحبة اكثر اهل زماننا تضر بدينك ودنياك قال الحواريون لعيسى ع يا روح الله من نجالس قال من يذكركم الله رؤيته ويزيدكم في العلم منطقه ويرغبكم في الاخرة عمله وينبغي ان تسكت عما لا يعنيك ولا تتكلم في الحلال والحرام بغير علم فان المفتي على شفير جهنم وقد قال الله تعالى ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون وايضا قال ويوم القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة وينبغي ان تغتنم صحبة العلماء الربانيين وتاخذ عنهم معالم دينك وتلاقي الزاهدين بل متعبدين كثيرا لبعطك اعمالهم واقوالهم واطوارهم واياك ان تظن بالمؤمنين الا خيرا وعليك ان تحمل كل ما ترى منهم على المحامل الصحيحة الحسنة وعليك بذكر الله عند البلا فتصبر عليها وعند النعم فتشكر ربك فيها وعند الطاعة فتعملها وعند المعصية فتتركها مخافة الله عز وجل وعليك بمطالعة الاخبار الواردة

فى صفات المؤمنين والمتقين خصوصا خطبة امير المؤمنين التى لقاها
على همام وقد كتب والدى العلامة قدس الله روحه عليها شرحا
جامعا فعليك بمطالعته ثم اعلم يا اخى ان ما القيت اليك فى هذه
الرسالة اخذته كلها من معادن النبوة وما اقول من تلقاء نفسى
واياك ان تظن بالوالد العلامة نور الله ضريحه انه كان من الصوفية
ومعتقد مسالكهم ومذاهبهم حاشاه عن ذلك وكيف يكون كذلك
وهو كان انس اهل زمانهم باخبار اهل البيت عليهم السلم واعلمهم و
اعلمهم بها بل كان مسالك الزهد والورع وكان فى بدو امره يتسمى
باسم التصوف ليرغب اليه هذه الطائفة ولا يستوحشوا منه فيردعهم
عن تلك الاقاويل الفاسدة والاعمال المبتدعة وقد هدى كثيرا
منهم الى الحق بهذه المجادلة الحسنة ولما راى فى اخر عمره ان
تلك المصلحة قد ضاعت ورفعت اعلام الضلال والطغيان و
غلبت احزاب الشيطان وعلم انهم اعداء الله صريحا تبرء منهم وكان
يكفرهم فى عقائدهم الباطلة وانا اعرف بطريقته وعندى خطوطه
فى ذلك ولكن هذا اخر ما اردنا ايراده فى هذه الرسالة ونرجو من

كلما قلت فى هذه الرساله اخذته من اهل بيت النبوه لا من تلقاء نفسى

فضل الله تعالى أن ينفعك بما الفيت اليك والقمس منك أن لا تنساني
في مظان اجابة الدعاء ووفقنا الله وإياك لما يحب ويرضى ويجعلنا
وإياك ممن يذكر فتنفعه الذكرى والسلام على النبي الهدى وآله العظام
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين
وبعد لما كانت الرسالة في الاعتقادات وطريق التقرب للعلامة
المجلسي رضوان الله عليه مع وجازة اللفظ كثيرة النفع بل يكون من أعظم
محاويج الناس لتصحيح عقايدهم ومعرفة ما يجب عليهم من اصول الدين
واصول المذهب الذي لا بد لمن يتدين بدين الاسلام معرفتها
بدونه لا يمكن ان يستقر ايمانه مع ان المضلين الذين استحوذ عليهم
الشياطين نصبوا مصائدهم على طريق المسلمين بالقاء الشبهات
الفلاسفة اليهم واظلموا على السالكين المسالك واوردهم المهالك
والبسوا الحق بباطلهم فاوجبت على نفسي اتباع تلك الرسالة لاكون
المؤمنين بل الله عز وجل اوجب علينا حيث قال وذكر فان الذكرى
تنفع المؤمنين وفرغت من تحريره في اواخر الثاني من الربيعين في سنة ١٣٢١
وسعى في انطباعه الصديق التركي الحنفي الوفي على محمد الكشميري

علامه مجلسی درزمانی واقع شده
بود که فلسفه وعرفان، فقه وحدیث اهل بیت نبوت را
تقریباً تحت‌الشعاع قرارداده بوده و بزرگترین علماء بیشتر
میل بفلسفه وتصوف داشتند تألیف کتاب بحارالانوار کرده

## فیض آخر از فلسفه و تصوف نجات یافته

جناب مولامحسن فیض کاشانی صاحب کتاب تفسیر
صافی وصاحب کتاب وافی و کتابهای بسیار دیگر که از
فحول علماء نامی شیعه بشمار است اگرچه عالمی فقیه
واهل تفسیر وروایت بوده ولیکن روزگاری غوطه‌ور، در
کلمات فلاسفه و حکماء و قواعد صوفیه‌هم بوده و اغلب
کتابهائی که نوشته وفعلا موجود است حتی تفسیرصافی
خالی ازمطالب فلاسفه وصوفیه نیست آنهم از جهت انس
بتعلیمات پدرزن خود آخوند ملاصدرا شیرازی و غیره
بوده است

ولیکن چون خدا درقرآن مجید درسوره عنکبوت
آیه ۶۹ وعده فرموده، والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
یعنی کسانی که درراه ما (برای رسیدن بحقیقت) کوشش
کنند البته‌البته ماآنهارا براههای (صحیح) خودمان‌هدایت

خواهیم کرد، وخدا می‌دانسته که درقلب فیض جزحقیقت جوئی چیزی نبوده، هدایت خاصه‌ئی‌شامل ایشان شده از هردو طریقهٔ فلسفه و تصوف برگشته، از آنها اظهار تنفر و پشیمانی کرده‌است چنانکه کلمات‌ایشانرا بعدازاین‌میخوانی

## پشیمان شدن فیض ازفلسفه و تصوف

درابتدای رسالهٔ ( انصاف) که جناب مولا محسن فیض اعلی‌الله مقامه‌الشریف دراواخر عمر خود بفارسی نوشته است میگوید (چنین گوید مهتدی بشاه راه مصطفی محسن‌ابن مرتضی که درعنفوان شباب، چون‌درتفقه دردین وتحصیل بصیرت دراعتقادات وکیفیت عبادات‌بتعلیم ائمه معصومین‌علیهم‌السلام آسودم‌چنانکه‌درهیچ‌مسئله‌ئی محتاج بتقلید غیرمعصوم نبودم

بخاطررسید که درتحصیل معرفت اسراردین وعلوم راسخین نیزسعی نمایم شاید نفس کمالی‌یابد، لیکن چون عقل را راهی بآن نبود، ونفس را درآن مایهٔ ایمان که بود، دری‌نمیگشود، وصبربرجهالت‌هم‌نداشت‌وعلی‌الدوام مرا رنجه میداشت

بنابراین چندی درمطالعهٔ مجادلات متکلمین خوض مینمودم وبآلت جهل درازاات جهل ساعی بودم و طریق مکالمات متفلسفین را نیزپیمودم ویك‌چند، بلندپروازیهای متصوفه را دراقاویل ایشان دیدم ویك چند، در رعونتهای من عندیین گردیدم تاآنکه گاهی درتلخیص سخنان‌طوایف اربع کتب ورسائل مینوشتم (تاآنجاکه گوید) بدون آنکه همه را تصدیق کرده باشم. یا همه‌را تأییدکنم، بلکه‌مطالب آنهارا نقل کردم وبرسبیل تمرین مطالبی نوشتم

ازمجموع گفتار آنها چیزی که عطش مرا فرونشاند یا بیماریم‌را درمان کند نیافتم، تاجائیکه برخویشتن ترسیدم پس بخدا پناه بردم تامرا بحقیقت نائل‌گرداند و بگفتهٔ امیر مؤمنان علیه‌السلام که میگوید، اعذنی اللهم ان استعمل‌الرأی فیمالایدرك‌قعره‌البصر ولایتغلغل فیه‌الفکر(یعنی‌خدایا پناه میبریم بتو که رأی بدهم درچیزی که چشم عقل عمق آنرا درك نمیکند وفکرهم هرچند بمشقت باشد درآن راه نمیابد) بدرگاه‌خدانالیدم وسرنوشت‌خودرا بذات‌مقدسش سپردم

خدای مهربان نیزببرکت دین پایدارش مرارهنمون

گردید تا دراسرار قرآن‌مجید واحادیث سرورانبیاء وائمهٔ هدی‌صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین درست‌بیندیشم وبقدرحوصله ودرجهٔ ایمانم ازقرآن وحدیث چیزها بمن آموخت، دلم اطمینان یافت ووسوسهٔ شیطان را ازمن دور کرد، خدا را شکرکه مرا بحقیقت نائل گردانید (تمام شدکلمات جناب فیض‌کاشانی اعلی الله مقامه)

جالب این است‌که این سخنان حکیمی است که عمری را درراه‌کسب فلسفه یونان وتصوف وعرفان طی کرده ودورهٔ‌کامل علوم عقلی‌را دیده ، تا آنکه بعداً بگفتهٔ خودش ملتفت شده‌که ازقواعد وکلمات آنها دردی‌درمان نمیشود وحقیقتی ظاهرنمیگردد پس پناه بخدا برده و خدا اورا بسرچشمهٔ حقیقی دانش واقعی یعنی قرآن و احادیث معصومین‌علیهم‌السلام رسانیده است، چقدربجا است‌که آیندگان ازقضایای گذشتگان درس بگیرند و از راهی نروند‌که دیگران رفته وپشیمان برگشته‌اند وعمرگذشته را ضایع کرده‌اند و ملتفت باشندکه ضایع کردن حقایق دین اسلام و مخلوط‌کردن آن بمطالب فاسدهٔ فلسفه وکفریات صوفیه، که همه ضد قرآن است، گناه بسیار بزرگی است

# بازاظهار پشیمانی فیض از فلسفه و عرفان

ودر کتاب قرة‌العیون که درسنه ۱۳۷۸ هـم بچاپ رسیده جناب فیض کاشانی اعلی‌الله مقامه که نویسنده تفسیر صافی‌است، میگوید، اعلموا اخوانی، هداکم‌الله کماهدانی انی ماهتدیت‌الابنورالثقلین وماقتدیت‌الابالائمة‌المصطفین وبرئت الی‌الله مماسوی هدی‌الله، فان‌الهدیٰ هدی‌الله، نه متکلمم و نه متفلسف ونه متصوفم و نه‌متکلف ، بلکه مقلد قرآن وحدیث پیغمبر وتابع اهل‌بیت آن سرور، ازسخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول وکرانه و از ما سوای قرآن مجید وحدیث اهل‌بیت وآنچه باین دو آشنا نباشد بیگانه، من هرچه خوانده‌ام همه ازیاد من‌برفت، الاّحدیث دوست که تکرارمیکنم (تمام شد سخن جناب فیض)

ملاحظه کنیدفیض میگویدمتکلم ومتفلسف‌ومتصوف ومتکلف نیستم وازسخنان حیرت افزای آنهاملول وکناره گیرم‌بدانید که علم کلام آن‌است که‌اصول اعتقادات اسلامی را باقواعد فلسفه یونانی بهم آمیخته درآن سخن میگویند وعلم فلسفه یونان قواعدی است که یونانیان قدیم بآراء و

افکار بشری درآن سخن گفته‌اند واغلب آنها فاسد وباطل ومخالف ادیان‌همهٔ انبیاء میباشدمانندقاعدهٔ (الواحدلایصدر عنه‌الاالواحد) وخلقت عقول عشره، وبحث ماهیة و وجود وهمسنخ وهمجنس دانستن وجود خدا وخلق با اختلاف دردرجات ضعف وشدت وغیراین مطالب

واهل تصوف اصول اعتقادات واعمال آنهابرمبنای وحدت وجود وموجود است که مخالف دین اسلام وتمام ادیان انبیاء وکفرمحض است، ومتکلف کسانی هستند که برأی ونظرخود دردین خدا سخن میگویند بدون دلیلی از قرآن وعترت،جناب فیض میگوید ازسخنان این طوایف اربع ملول وبرکنارم یعنی همه را خواندم و دیدم ولی‌از آنها بیزارم درآخر میگوید من هرچه ازآنها خوانده‌ام و سالها سرگرم بآن بودم همه را رها کردم وازیاد بردم‌فقط پیرو قرآن وحدیث پیغمبر وامام میباشم،

## برای توجه طلاب علوم دینی

چقدربجا است که ماطلاب علوم‌دینی‌وسایرمردمان چشم بصیرت بازکنیم ودرعواقب احوالات جناب فیض

کاشانی وامثال ایشان بنگریم وازاول براهی نرویم که در آخر، چنین پشیمانی داشته باشد وعلاج عمر گذشته وکتاب نوشته را نتوان کرد

کلمات گذشته جناب فیض کاشانی راکه خواندید ودیدید که چگونه ازگذرانیدن عمر درراه تحصیل علم کلام وفلسفه و تصوف پشیمان است واظهار داشت که فهمیدم آنها دردی را درمان نمیکنند، وبلکه دربارهٔ علم کلام فرمود من مدتی درمطالعهٔ مجادلات متکلمین خوض مینمودم و بآلت جهل در ازالت جهل ساعی بودم، البته دربارهٔ علم کلام که قسمتی متکی به آیات وروایات است ولی ممزوج بقواعد فلسفه یونان است چنین میگوید چه برسد بقواعد خالص فلسفه و چه برسد بمطالب کفرآمیز تصوف مانند مطلب وحدت وجود وموجود

این کلام کسی نیست که ازدوُر و نفهمیده سخنی بگوید این کلام کسی است که عمری درضمن فقه و اصول دردریای مطالب فلسفه وعرفان شناوربوده ولیکن ببرکت تضرع بخدا ورسول وائمه، خدا اورا نجات داده ولی کتابهائی که بمبنای فلسفه وعرفان نوشته و اکنون بآنها

راضی نیست با آنها چه میتواند بکند اگر عمری داشت اصلاح میکرد